

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی اسلامی شبکه الامامین الحسنین **عليهما السلام** [الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده است.

## ترجمہ معالم المدرستين (جلد دوم)

مؤلف: سيّد مرتضى عسكرى

مترجم: محمد جواد كرمى

## فصل سوم دیدگاه مکتب اهل البیت علیها السلام «امامت»

\* اهتمام رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر تعیین «اولی الامر» پس از خود.

\* وصی پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم و اولی عهد و عهده نبوی از او.

\* مکتب خلفا و تلاش بسیار در کتمان اخبار وصیت.

\* بررسی عملکرد مکتب خلفا با نصوص سنت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم

آنهاست.

\* انتشار اخبار «سیف بن عمر» از تاریخ طبری به دیگر کتب تاریخی و علت آن.

\* نصوص باقی مانده از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم

\* همگویی تعیین وصی در این امت با تعیین وصی در امت موسی.

\* ولایت و اولی الامر در قرآن کریم.

\* امامان اهل البیت، علی و فرزندان او، سیره و سنت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم

کنند.

مقدمه در بحث پیش دیدگاه «مکتب خلفا» و دلایل ایشان درباره «امامت» را یادآور

شدیم. اما پیروان «مکتب اهل البیت» می گویند: «امام پس از پیامبر باید از جرم و گناه

معصوم و از سوی خدا منصوب بوده و پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم

چنانکه خدای متعال به خلیل خود ابراهیم علیها السلام

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>(۱)</sup> «من تو را

امام قرار می دهم. گفت: از ذریه ام نیز، فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد.»

پس، امامت عهد و پیماری الهی است که خداوند پیامبرش را از آن آگاه می کند.

همانگونه که از دیگر اوامر و احکام خود با خبرش می سازد. و عهد امامت خدا

ستمکار نمی رسد. و آنکه متصف به ظلم و ستم درباره خود و دیگران نباشد، معصوم است.

بنابراین، امامت عهد و تعیینی از سوی خداست که رسول خدا تنها آن را تبلیغ می کند و  
لازمه آن عصمت است و این دو شرط در امامان اهل البیت **علیهم السلام** ثابت است  
چنانکه شرح و بیان آن می آید.

## عصمت اهل البيت علیها السلام

خداوند سبحان در قرآن کریم خبر داده که «اهل البيت» يعربی: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام گناهان معصوم و مبرا هستند. چنانکه فرموده:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾<sup>(۲)</sup> «همانا خداوند اراده فرموده تا رجس و پلیدی را از شما «اهل البيت» بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

شأن نزول این آیه و اقدام عملی رسول خدا صلوسلمی

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب روایت کند و گوید:<sup>(۳)</sup> «رسول خدا صلوسلمی که در آن روز در میان شما بود، فرمود: «نزد من بخوانید، نزد من بخوانید» صفیّه<sup>(۴)</sup> گفت: «یا رسول الله! چه کس را؟» فرمود: «اهل بیت: علی و فاطمه و حسن و حسین<sup>(۵)</sup> را» آنها را به نزدش آوردند و پیامبر صلوسلمی خود را بر روی آنها نشاند و سپس دستانش را به سوی آسمان بالا برد و عرض کرد: «خداوندا! اینان آل منند، پس بر محمد و آل محمد صلوات فرست» که در این هنگام خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ...﴾ و در روایت «ام المؤمنین عایشه»<sup>(۶)</sup> گوید: «آن کساء از پشم سیاه و منقوش بود».

و در روایت «وائله بن اسقع» صحابی گوید: «رسول خدا صلوسلمی و فاطمه را نزد یک آورد و فراروی خود نشانید و حسن و حسین هر یک را بران خود...» تا آخر حدیث.<sup>(۷)</sup>

و در روایت «ام المؤمنین ام سلمه» گوید: «آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ﴾ در خانه من نازل شد. و در آن خانه هفت نفر حضور داشتند: جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و

حسن و حسین، و من جلوی در بودم و گفتم: «یا رسول الله! آیا من از اهل البیت نیستم؟»  
فرمود: «تو بر مسیر خیری، تو از زنان پیامبری»<sup>(۸)</sup>

شان نزول آیه تطهیر را علاوه بر آنها که نام بردیم، افراد زیر نیز روایت کرده اند:  
۱ عبدالله بن عباس.<sup>(۹)</sup>

۲ عمر بن ابی سلمه<sup>(۱۰)</sup> ریب و ناپسری پیامبر صلوسلمال

۳ ابوسعید خدری.<sup>(۱۱)</sup>

۴ سعد بن ابی وقاص.<sup>(۱۲)</sup>

۵ انس بن مالک<sup>(۱۳)</sup> و دیگران.<sup>(۱۴)</sup>

همچنین امام حسن علیها السلام منبر<sup>(۱۵)</sup> و امام علی بن الحسین در شام<sup>(۱۶)</sup>، بدان  
استشهاد کرده اند.

رسول خدا صلوسلمال را در روز ولادت<sup>(۱۷)</sup> به در خانه علی و فاطمه می آمد و  
بر آنها سلام می کرد و این آیه را تلاوت می نمود. ابن عباس گوید:

«گواه بودم که رسول خدا صلوسلمال را در روز ولادت<sup>(۱۷)</sup> به در خانه علی

بن ابی طالب می آمد و می فرمود: «سلام و رحمت و برکات خدا بر شما اه ل البیت باد ﴿  
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ...﴾ وقت نماز است، خدای رحمتان کند» هر روز پنج بار!<sup>(۱۷)</sup>

و از «ابی الحمراء» روایت شده که گفت: «هشت ماه تمام را به خاطر سپردم که رسول

خدا صلوسلمال را در روز ولادت<sup>(۱۷)</sup> به در خانه علی می آمد و دستانش را بر دو سوی در می نهاد و می فرمود: «نماز! ﴿  
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ﴾<sup>(۱۸)</sup>

و ابو برزه گوید: «هفت ماه با رسول خدا صلوسلمال در روز ولادت<sup>(۱۷)</sup> به در خانه علی

می شد به خانه فاطمه می آمد و...»<sup>(۱۹)</sup>

و از قول «انس بن مالک» شش ماه،<sup>(۲۰)</sup> و از دیگران نیز روایاتی بدین مضمون.

خداوند متعال در این آیه تنها از معصومان عصر رسول الله ﷺ صلوسلخین<sup>۲۱۱</sup> و اولاد رسول ﷺ صلوسلخین<sup>۲۱۲</sup> خدا صلوسلخین آنها را به علمالکراد اهل بیت تعیین، و با افکندن کساء بر ر و ایشان و تلاوت آیه در آستانه خانه و در حضور گروهی از صحابه، در طی چندین ماه، آنان را به خوبی معرفی فرمود.

این آیه، و آنچه از قول و فعل رسول الله ﷺ صلوسلخین<sup>۲۱۳</sup> و اولاد رسول ﷺ صلوسلخین<sup>۲۱۴</sup> اهل البیت علیها السلام بسنده و کافی است.

از بعد علمی نیز، تاریخ گذشته چیزی را که منافی با عصمت امامان اهل البیت علیها السلام باشد، ثبت نکرده است. با آنکه تاریخ اسلام به وسیله علمای مکتب خلفا تدوین شده و در موارد بسیاری جلب رضای خلیفه هدف اصلی تاریخ نویسی بوده، و خلفا در طی قرون برای خاموشی نور امامان اهل البیت علیها السلام پای می فشردند تا مبدا مسلمانان به آنها بگردند و آنان را به خلافت برگزینند.

و بدین خاطر نیز، بسیاری از آنان را کشتند و برخی را به زندان افکندند و گروهی را تبعید و تحت نظر گرفتند؛ بویژه بری امیه که فرمان لعن امام علی علیها السلام<sup>۲۱۵</sup> را جمع و بر منابر مسلمانان صادر کردند و کار را بدانجا کشاندند که محبان و شیعیان و معتقدان به امامت اهل البیت علیها السلام<sup>۲۱۶</sup> شکنجه و عذاب و طرد می کردند.

با وجود همه اینها، در تاریخ مدون موجود، کوچکترین صغیره و لغزشی از امامان اهل البیت علیها السلام<sup>۲۱۷</sup> و همین معری دلیل آن است که خداوند به راستی آنها را از رجس و پلیدی پاک و پاکیزه گردانیده و عصمتشان بخشیده است.

این مهمترین دلایل مکتب اهل البیت بر عصمت امامان اهل البیت علیها السلام<sup>۲۱۸</sup> در بخش بعد برخی از نصوص رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره امامت ایشان را بیان می داریم، که خداوند متعال درباره پیامبرش فرموده:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۳﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿۲۱۱﴾﴾

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید. و آنچه می گوید تنها وحی است که نازل می شود.»

اهتمام رسول خدا صلوسلم بر امر و تعیین «امری» پس از خود پیش از آنکه نصوص رسیده از رسول خدا صلوسلم بر تعیین «امری» پس از خود را بررسی نمایند، بخشی از اهتمام رسول خدا صلوسلم بر این موضوع را مورد بیعت قرار می دهیم: امر «امامت» پس از پیامبر صلوسلم فرمود: «مهرگز از یاد و خاطر رسول خدا صلوسلم اطوفیان آن خطرات محو و مستور نماند. بلکه از ابتدا در اندیشه آن بودند. چنانکه دیدیم «بیحیره عامری» اسلام خود و قبیله اش را مشروط به آن کرد که بخشی از «امر» و حکومت بعد از پیامبر از آن او باشد. و «هوذه حنفی» از رسول خدا صلوسلم در بیعتی با او و حکومت را بدو ببخشد.

همانگونه که شخص پیامی صلوسلم در اولین روز بیعت با او و اولین روز بیعت برای تشکیل جامعه اسلامی، در اندیشه موضوع رهبری پس از خود بود. اما تدبیر و اندیشه آن حضرت در اولین روز بیعت برای تشکیل مجتمع اسلام را، بخاری و مسلم در صحیح، نسائی و ابن ماجه در سنن، مالک در موطأ، احمد در مسند، و دیگران در دیگر کتب از «عباده بن صامت» روایت کرده اند که گفت: «با رسول خدا صلوسلم بیعت کردیم که با ما بیعت کنیم: در (سختی و آسانی) خشنودی و ناخشنودی، و اینکه در «این امر» با اهل او منازعه و ستیز نماییم...»<sup>(۲۲)</sup>

و این عباده یکی از دوازده نفر «نقبا» و مهتران انصار در هنگام «بیعت عقبه کبری»<sup>(۲۳)</sup> بود؛ آنگاه که پیامبر صلوسلم گروهی از آنها را با او بیعت کردند فرمود: «دوازده نفر نقیب و رئیس قوم و قبیله را به من معرفی نمائید» و آنها دوازده نفر نقیب را برگزیدند و رسول خدا صلوسلم بر آنها «نقبا» و نمایندگان قوم خود و وابسته های آنان باشید، همانند کفالت حواریون برای عیسی بن مریم علیها السلام<sup>(۲۴)</sup>



آری، عباده بن صامت که یکی از نقبای دوازده گانه بود، یکی از شروط بندهای بیعت را چنین روایت می کند که: «در «این امر» با اهل او منازعه و ستیز ننمایند».

و مراد رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر این امر است که خداوند متعال این حدیث صحیح آمده و به موضوع بیعت گرفتن از هفتاد و دو مرد و دو زن اشاره دارد و اینکه: «در این امر با اهل او منازعه ننمایند»، مراد او همان «امر»ی است که در سقیفه بوی ساعده<sup>(۲۵)</sup> بر سر آن منازعه و ستیز کردند. و اهل «این امر» نیز کسانی اند که خداوند متعال آنان را در این آیه ذکر فرموده است ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾<sup>(۲۶)</sup> «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید این رسول را و (اطاعت کنید) اولی الامر خودتان را».

رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در این حدیث صحیح از بیعت عقبه «اولی الامر» پس از خود را به خاطر حکمت و مصلحت مشخص نفرمود، چون «ولی الامر» پس از او، از قبیله انصار نبوده و شاید برخی از بیعت کنندگان در آن روز تحمل آن را نداشتند، ولی از آنها بیعت گرفت که هرگاه تعیین و مشخص اش فرمود، با او منازعه و ستیز ننمایند.

رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم پیش از بیعت عقبه و اولی الامر جمع می کرد، پس از خود را تعیین و مشخص فرموده بود؛ در اولین مرتبه ای که خویشاوندان نزدیکش را به اسلام دعوت کرد.

چنانکه بسیاری از محدثان و سیره نویسان مانند: طبری و ابن عساکر و ابن اثیر و ابن کثیر و متقی هندی و دیگران<sup>(۲۷)</sup> از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده اند که فرمود:

هنگامی که آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾<sup>(۲۸)</sup> بر رس ول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم نازل شد، حضرت مرا فرا خواند و فرمود:

«یا علی! خداوند فرمانم داده تا خویشاوندان نزدیکم را انداز نمایم، و من از آن در تنگنا قرار گرفتم و دانستم که هرگاه به انجامش بپردازم، مکروه و ناپسند بینم. و لذا مسکوتش

گذاردم تا آنگاه که جبرئیل آمد و گفت: «یا محمد! اگر آنچه را بدان مأمور ی به انجام نرساری پروردگار تو عذابت می کند».

پس، پیمانۀ ای طعام را با یک ران گوسفند و قدحی از دوغ برای ما آماده کن و سپس فرزندان عبدالمطلب را نزد من فرا بخوان تا با آنها سخن بگویم و آنچه را بدان مأمورم به ایشان ابلاغ نمایم».

آنچه فرموده بود انجام دادم و سپس آنها را که در آن روز چهل نفر یکی بیشتر یا کمتر بودند نزد آن حضرت فرا خواندم که عموهای او: ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب در بین آنها بودند. و آنگاه که به نزدش گرد آمدند فرمود تا طعام آماده را ببرم.

آن را بردم و چون بر زمین نهادم، رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر آن گرفت و با دندان خود پاره کرد و به اطراف کاسه انداخت و سپس فرمود: «به نام خدا شروع کنید» همه آن گروه خوردند و سیر شدند و من جز جای دستشان را نمی دیدم؛ و به خدای که جان علی در ید قدرت اوست سوگند که یکی از آن مردان همه آنچه را که برای جمعشان آماده کرده بودم به تنهایی می خورد!

سپس فرمود: «آنها را دوغ بنوشان.» آن قدح را آوردم و آنها از آن نوشیدند و همگی سیراب شدند. و به خدا سوگند که یکی از آنها همانند آن را به تنهایی می نوشید!

و چون رسول خدا خواست تا با آنها سخن بگوید، ابولهب پیش دستی کرد و گفت: «رفیق شما چه سخت مسحورتان کرد!» و آن قوم پراکنده شدند و رسول خدا

صلوات الله علیه و آله و سلم بر آن گرفت و فرمود: «یا علی! این مرد همانگونه که شنیدی، در سخن بر من پیشی گرفت و آن قوم پیش از آنکه با آنها سخن بگویم، پراکنده شدند.

اکنون همانند غذایی که آماده کرده بودی آماده کن و آنها را نزد من فرا بخوان.»

گوید: فرمانش را انجام دادم و آنها را فراخواندم و فرمود تا طعام ببرم. طعام را نزدیک ایشان بردم و آن حضرت همان کرد که دیروز، و آنها خوردند تا سیر شدند و سپس فرمود

تا دوغشان بنوشانم. آن قدح را آوردم و از آن نوشیدند و همگی سیراب شدند. پس از آن رسول خدا صلوسلم علیه السلام گفت: «او فرمود:»

«ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند که من هیچ جواری را در عرب نمی شناسم که بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، برای قومش آورده باشد. من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. و خداوند متعال فرمانم داده تا شما را به سوی او فرا بخوانم. پس کدامیک از شما در «این امر» یاریم می کند تا برادر و وصی و خلیفه من در میانتان باشد؟»

گوید: «آنها همگی بی پاسخش گذاردند و من که از همه کوچکتر و چشم بسته تر و تودارتر و نرم ساقتر بودم گفتم: «من یا نبی الله! من وزیر و یاورت بر آن خواهم بود.» و آن حضرت گردنم را گرفت و فرمود: «همانا این برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست. از او بشنوید و اطاعت کنید.» گوید: «آن قوم برخاستند و من ی خندیدند و به ابوطالب می گفتند: «فرمانت داد تا از پسرت بشنوی و اطاعت نمایی!».

این دعوت در سال سوم بعثت، و اولین باری بود که رسول خدا صلوسلم علیه السلام را به سوی اسلام فرا خواند، و «امام» پس از خود را در آن مشخص فرمود و او را به خوی شاونندان نزدیکش معرفی فرمود.

آری، رسول خدا صلوسلم علیه السلام را در این سال و در ده سال بعد به هنگام بیعت گرفتن از انصار برای تشکیل جامعه اسلام ی خودداری نمود؛ زیرا «امام علی علیه السلام» انصار نبود؛ انصاری که بنای مجتمع در نزد آنان بر اساس روح قبیلگی بود، و مصلحت و حکمت اجازه نمی داد که پیامبر صلوسلم علیه السلام کسی که از قبایلی است را به بیعت از آنان بگیرد تا پس از او «ولی امر» شان باشد. بدین خاطر، در این مقام به همین اندازه بسنده کرد که از آنان بیعت بگیرد که «با او درباره «این امر» منازعه و ستیز نمایند».

ولی در اینجا او را برای خویشاوندان نزدیکش در یک گفتگو، همانند مشاوره ای که با اصحاب در غزوه بدر انجام داد مشخص فرمود. زیرا، آن حضرت در غزوه بدر نیز با آن که سرانجام کار را می دانست چنانکه پس از پایان مشاوره اصحابش را از آن آگاه نمود و قتلگاه مشرکان را بدانها نشان داد. با وجود آن، در ابتدا برای ی چگونگی اقدام با آنها مشورت نمود، و در اینجا نیز چنان کرد.

زیرا با آنکه سرانجام کار برای او روشن بود و می دانست آنکه یاریش را می پذیرد تنها امام علی علیه السلام وجود آن، تعیین وزیر و وصی و خلیفه بعد از خود را مشروط بر قبول یاری و همراهی در تبلیغ اسلام نمود تا هر کدام خواستند در قبول پیشگام شوند. و چون همگی از آن سر باز زدند و پسر عمویش علی علیه السلام شد، گردنش را گرفت و آتش فرمود که گذشت، و فرمانشان داد تا اطاعتش نمایند.

تا اینجا اهتمام رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر خود را دیدیم، که در جایی امام بعد از خود را معرفی فرمود و در جایی دیگر بیعت گرفت تا با او ستیز و منازعه ننمایند و در غیر این دو مورد نیز با طمع کنندگان به مقام امامت مقابله و آن ها را طرد فرمود.

اینک برای اینکه بدانیم رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم چه دلالتها به کار جانشین پس از خود اهتمام داشت، اقدامات آن حضرت به گاه عزیمت به جنگ و غیبت از مدینه و تعیین جانشین بر مردم را بررسی می نماییم.

## جانشینان رسول خدا صلعمسلمه مدینه به هنگام جنگ با

در سال دوم هجری:

رسول خدا صلعمسلمن ماه طفر سال دوم هجری اجازه جنگیدن یافت و با مهاجران راه را بر کارواری از قریش بیست و تا «ودان و ابواء»<sup>(۲۹)</sup> پیش رفت و در این سال افراد زیر را، به گاه عزیمت به جنگ، جانشین خود در مدینه گردانید:

نخست در مدت پانزده روز که از مدینه به دور بود «سعدبن عباد خزرجی» را جانشین خود قرار داد.

دوم در غزوه «بواط»<sup>(۳۰)</sup> در ماه ربیع الاول «سعدبن معاذ اوس ی» را جانشین خود گردانید.

سوم در غزوه ای که برای یافتن «کرزبن جابر فهری» برون شد «زیدبن حارثه» آزاد کرده خود را به جانشیری برگزید و تا «صفوان»<sup>(۳۱)</sup> پیش رفت. ولی او را نیافت کرز احشام مدینه را به غارت برده بود.

چهارم در غزوه «ذوالعشیره» که برای بستن راه بر کارواری از قریش، از مدینه خارج گردید، «ابوسلمه مخزومی» را جانشین خود قرار داد. جنگ بدر پس از بازگشت این کاروان از شام اتفاق افتاد.<sup>(۳۲)</sup>

پنجم در غزوه «بدر کبری» که نوزده روز از مدینه غایب بود، «ابن ام مکتوم» نابینا را جانشین خود قرار داد.<sup>(۳۳)</sup>

ششم در غزوه «بری قینقاع»، «ابا لبابه انصاری» را جانشین خود نمود.<sup>(۳۴)</sup>

هفتم در غزوه «سویق» نیز، «ابالبابه» را جانشین خود قرار داد، و برای مقابله با ابوسفیان که با دویست سوار به سوی مدینه می آمدند، بیرون رفت.

ابوسفیان نذر کرده بود که تا انتقام کشته های بدر را نگیرد از بوی خوش و نزدیکی با زنان دوری نماید. ولی هنگامی که به «عریض»<sup>(۳۵)</sup> رسیدند و خبر حرکت پیامبر صلوات الله علیه بر آنها رسید، بوی سبکباری فرو ریختند و گریختند. و آن غزوه، بدین خاطر «غزوة السویق» نامیده شد.

در سال سوم:

هشتم در غزوه «قرقرة الكدر»، «ابن ام مکتوم» را جانشین خود نمود و در نیمه ماه محرم به سوی دو قبیله «سلیم و غطفان» حرکت کرد و آنها فرار کردند و آن حضرت اموالشان را به غنیمت گرفت و به سلامت بازگشت.<sup>(۳۶)</sup>

نهم در غزوه «فران»، «ابن ام مکتوم» را بر جای خود نهاد و به مدت ده روز از مدینه دور شد و دشمنان متفرق گردیدند و آن حضرت به سلامت بازگشت.<sup>(۳۷)</sup>

دهم در غزوه «ذی امر» در نجد، «عثمان بن عفان» را در مدینه بر جای خود نهاد و به قصد قبیله غطفان حرکت نمود. آنها گریختند و ایشان سالم بازگشتند و جمعاً ده روز از مدینه غایب بودند.

یازدهم در غزوه «احد»، «ابن ام مکتوم» را به مدت یک روز جانشین خود قرارداد و در دامنه کوه احد با مشرکان درگیر شد.

دوازدهم در غزوه «حمراء الاسد» نیز، «ابن ام مکتوم» را بر جای نهاد و به مقابله ابوسفیان شتافت. زیرا خبر رسیده بود که او قصد یورش به مدینه را دارد. ولی ابوسفیان و همراهانش را نیافتند و سه روز در آنجا توقف کردند و بعد به مدینه بازگشتند.

در سال چهارم:

سیزدهم در غزوه «بری النضیر» نیز، «ابن ام مکتوم» را جانشین خود قرارداد و به مدت یازده روز آنها را محاصره نمود و سپس از آنجا بیرونشان نمود.<sup>(۳۸)</sup>

چهاردهم در غزوه «بدر سوم» به مدت شانزده روز «عبدالله بن رواحه انصار ی» را جانشین خود ساخت و به مدت هشت روز به انتظار ابوسفیان، که وعده داده بود در سال آینده به بدر می آید، در آنجا بماند. ابوسفیان نیز از مکه به غسفان آمد و سپس به مکه بازگشت.<sup>(۳۹)</sup>

در سال پنجم:

پانزدهم در غزوه «ذات الرقاع» به مدت پانزده روز «عثمان بن عفان» را بر جای خود نهاد و در دهم محرم از مدینه بیرون رفت، که اعراب از فرا روی آن حضرت گریختند و به فراز کوهها و ژرفای دره ها پناه بردند.<sup>(۴۰)</sup>

شانزدهم در غزوه «دومة الجندل»، «ابن ام مکتوم» را بر جای خود نهاد و به سوی «اُکَیْدَرین عبدالملک نصراری» روان شد و او که به مسافران و کاروانها ی تجارتی مدینه یورش می برد با شنیدن خبر بگریخت و بستگانش نیز پراکنده شدند و آن حضرت کسری را در آنجا نیافت و چند روزی بماند و به مدینه بازگشت. و این اولین غزوه ایشان به سمت و سوی روم بود.<sup>(۴۱)</sup>

هفدهم در غزوه «بری المصطلق» بر آبشخور مریسیع، «زیدبن حارثه» آزاد کرده اش را به مدت هجده روز بر جای خود نهاد.<sup>(۴۲)</sup>

هجدهم در غزوه «خندق»، «ابن ام مکتوم» را جانشین خود ساخت و در ماه شوال یا ذیقعد از ورای خندق در مدینه با احزاب به جنگ برخاست.

نوزدهم در غزوه «بری قریظه»، «ابورهم غفاری» را بر جای خود نهاد و به مدت پانزده روز یا بیشتر آنها را محاصره نمود.<sup>(۴۳)</sup>

در سال ششم:

بیستم در غزوه «بری لحيان» در نزدیکی عسفان، به مدت چهارده روز «ابن ام مکتوم» را بر جای خود نهاد و به سلامت مراجعه نمود.<sup>(۴۴)</sup>

بیست و یکم در غزوه «ذی قَرْد» به مدت پنج روز «ابن ام مکتوم» را جانشین خود قرار داد. (۴۵)

بیست و دوم در غزوه «حدیبیه» نیز «ابن ام مکتوم» را بر جای خود نهاد. (۴۶)  
در سال هفتم:

بیست و سوم در غزوه «خیبر» که تا مدینه حدود نود میل فاصله بود، «سبّاح بن عُرفطَه» را بر جای خود نهاد و پس از فتح قلعه های آن با جنگ و صلح، به سوی «وادی القری» حرکت نمود و بعد از چند روز محاصره، با جنگ آن را گشود و سپس با اهل ی «تیماء» مصالحه نمود. تیماء تا شام هشت روز راه بود و وادی القری در سر راه آن به مدینه قرار داشت. (۴۷)

بیست و چهارم در «عمرة القضاء» نیز «سبّاح بن عُرفطَه» را بر جای خود نهاد. (۴۸)  
در سال هشتم:

بیست و پنجم در «فتح مکه»، «ابورهم انصاری» را جانشین خود ساخت.  
بیست و ششم پس از فتح مکه نیز که برای غزوه «حنین» به سوی هوازن رفت، «ابورهم»، همچنان به جای رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بود.  
بیست و هفتم در غزوه «تبوک» نود فرسخی مدینه «علی بن ابی طالب» را جانشین خود قرار داد. و این آخرین «غزوه» آن حضرت بود و مجموع غزوه ها اگر «خیبر و وادی القری» را دو غزوه بدانیم بیست و هشت، و گرنه بیست و هفت غزوه بوده است.

ما نام افراد مذکور را که در غیاب رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم جانشینان حضرت بودند از کتاب «التنبیه و الإشراف» مسعودی استخراج نمودیم، که گاهی در ذکر نام جانشینان رسول خدا بر مدینه با دیگران اختلاف دارد؛ ولی موضوع جانشینان علی علیه السلام «غزوه تبوک» را، امام حنابله احمد بن حنبل نیز در مسند خود از قول سعد بن ابی وقاص «روایت کرده و گوید:



«رسول خدا صلوات الله عليه وسلم که به غزوه تبوک رفت، علی علیه السلام تین خود بر مدینه قرار داد و علی گفت: «یا رسول الله! دوست ندارم شما به سوئی بروی مگر آنکه من با شما باشم» و پیامبر فرمود: «آیا خشنود نیستی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آنکه هیچ پیامبری بعد از من نخواهد بود؟» (۴۹)

این مضمون را بخاری نیز در صحیح خود از قول «سعدین ابی وقاص» روایت کرده و گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه وسلم که به غزوه تبوک رفت، علی را جانشین خود قرار داد. علی گفت: «آیا مرا در بین کودکان و زنان بر جای می نهی؟» و پیامبر فرمود: «آیا خشنود نیستی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آنکه هیچ پیامبری بعد از من نخواهد بود؟» (۵۰)

و نیز، مسلم در صحیح خود از قول «سعدین ابی وقاص» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه وسلم که به غزوه تبوک رفت، علی را جانشین خود قرار داد و او گفت: «یا رسول الله! مرا با کودکان و زنان بر جای نهادی؟» به او فرمود «آیا خشنود نیستی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آنکه نبوی بعد از من نخواهد بود؟» (۵۱)

بدینگونه رسول خدا صلوات الله علیه وسلم هیچ روزی غزوه تبوک را چندی روزه خود از مدینه بیرون نمی رفت مگر آنکه فردی را جانشین خود قرار می داد تا در زمان غیبتش بدو مراجعه نمایند. آن حضرت حتی یک روز یا بخشی از یک روز را هم بدون تعیین جانشینی که بدو مراجعه کنند، از مدینه دور نشد.

چنانکه در غزوه «أحد» چنین شد و در حالی که کوه «أحد» در دو کیلومتری مدینه بود، آن حضرت برای همان راه نزدیک و مدت کوتاه نیز جانشین خود را تعیین فرمود. بلکه در غزوه «خندق» هم که در مدینه و در ورای خندق مستقر بود، برای مردم مدینه جانشین و مرجع قرار داد.

حال، اگر خلق و خوی رسول خدا صلوات الله علیه وسلم را در غزوه تبوک ببینیم، روزی خود از مدینه و حتی در داخل مدینه بدان خاطر که در کار جنگ است امت اسلام را به حال

خود رها نمی کند، آیا برای غیبت ابدالدهر و همیشگی خود آنها را به خویشتن و ام ی  
گذارد و مرجع و رهبر پس از خود را به آنان معرفی نمی کند؟  
این موضوعی است که در بخش بعد به بحث و بررسی آن می پردازیم. نصوص رسیده  
از رسول خدا صلوات الله تعالی علیهم اجمعین «والی الامر پس از خود خود را با یادآور ی اقدام  
انبیاء علیهم السلام تعجیل» «وصی و ولی امر» پس از خود برای امتهای خویش، آغاز می کنیم.

## وصیت در امت های پیشین

مسعودی سلسله اوصیا و جانشینان انبیا از آدم تا خاتم صلوات علی و پیوسته بیان کرده و داشته و مثلاً یادآور شده که:

«وصیّ آدم «هبه الله» بود که به زبان عبرای «شیث» است.

و وصیّ ابراهیم «اسماعیل»، و وصیّ یعقوب «یوسف»، و وصیّ موسی «یوشع بن

نون» بن افرائیم بن یوسف، که زوجه موسی علیها السلام و شورش نمود.

و وصیّ عیسی «شمعون»، و وصیّ خاتم انبیا محمد صلوات علی ابن ابی طالب و

یازده تن از فرزندان او علیهم السلام<sup>(۵۲)</sup>

و ما در اینجا تنها به یادآوری داسلتن سه تن از اوصیای مذکور بسنده می کنیم:

## ۱ داستان «شیث» وصی آدم

يعقوبی درباره وصیت آدم به شیث گوید: «هنگامی که مرگ آدم فرا رسید... «شیث» را وصی خود گردانید».

و طبری گوید: «هبه الله یا شیث عبرای، وصی آدم بود... و وصیت او را نوشت و او در آنچه گذشت وصی پدرش آدم بود».

و مسعودی در داستان وصیت آدم به شیث و وفات او گوید: «و چون آدم وصیت را به شیث رسانید، آن را مکتوم و محفوظ داشت، و وفات آدم فرا رسید...»

و ابن اثیر گوید: «تفسیر شیث: هبه الله است که وصی آدم بود و چون وفات آدم فرا رسید، شیث را وصی خود قرار داد».

و ابن کثیر گوید: «معنای شیث: هبه الله است... و چون وفات آدم فرا رسید فرزندش شیث را وصی خود گردانید».

## ۲ داستان «یوشع بن نون» و صریّ موسی

نخست یوشع بن نون در تورات:

در ماده «یوشع» قاموس کتاب مقدس به نقل از تورات گوید: «یوشع بن نون با موسی در کوه سیل بود و به عبادت گوساله، در عهد هارون، آلوده نگردید.»  
نصّ داستان تعیین و معرفی او بوسیله موسی علیها السلام بیست و هفتم سفر اعداد چنین است:

و موسی به خداوند عرض کرده گفت: ملتمس اینکه یهوه خدای ارواح تمامی بشر کسری را بر این جماعت بگمارد که پیش روی ایشان بیرون رود و پیش روی ایشان داخل شود و ایشان را بیرون برد و ایشان را درآورد تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی شبان نباشند و خداوند به موسی گفت یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته دست خود را بر او بگذارد و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشته در نظر ایشان به وی وصیت نما و از عزت خود بر او بگذارد تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم آوریم به حضور خداوند سؤال نماید و به فرمان وی او و تمامی بنی اسرائیل با وی و تمامی جماعت بیرون روند و به فرمان وی داخل شوند پس موسی به نوعی که خداوند او را امر فرموده بود عمل نموده یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت و دستهای خود را بر او گذاشته او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود وصیت نمود (۵۳)

و داستان قیام و اقدام او به کار بنی اسرائیل و جنگهای وی، در بیست و سه باب «سفر یوشع بن نون» آمده است.

دوم یوشع بن نون در قرآن کریم:

واژه «یوشع» در قرآن کریم (انعام / ۸۶ و ص / ۴۸) عربی شده و «أَلْيَسَّع» آمده است.

سوم یوشع بن نون در مدارک اسلامی:

یعقوبی گوید: «خدای عز و جل به گاه وفات موسی، فرمانش داد تا «یوشع بن نون» را

وارد «قَبَّه الرِّمَّان» کند و بر او درود فرستد و دستش را بر جسدش بگذارد تا برکتش به او

منتقل گردد و وصیتش نماید که پس از وی به کاربری اسرائیل قیام و اقدام نماید».

### ۳ همانندی وصی خاتم انبیا صلوسلمو طری موسی علیها السلام

یوشع بن نون با موسی در «طور سینا» بود و به گوساله پرستی آلوده نگردید و خداوند به موسی فرمان داد تا او را وصی پس از خود گرداند تا بندگان خدا همانند گوسفندان بی شبان نباشند.

و امام علی علیها السلام صلوسلمها «غدا حرا» بود و هرگز بابت پرستی آلوده نگردید و خداوند پیامبرش را فرمان داد تا در بازگشت از «حجه الوداع» او را فراروی حاجیان امام و پیشوای امت پس از خود تعیین نماید و امتش را بدون صاحب رها نسازد، و رسول خدا صلوسلمها «غدا یرحمکم» این فرمان را با صدای رسا اعلام داشت و او را چنانکه خواهد آمد «ولی عهد» پس از خود قرار داد. و آنچه درباره همانندی این امت با بنی اسرائیل فرموده بود که: «هر چه بر بنی اسرائیل رسید، بر امت من نیز می رسد»، راست و صادق آمد!

#### ۴ داستان «شمعون» و صریّ عیسی

نخست شمعون در انجیل:

در قاموس کتاب مقدس ده نفر بدین نام ذکر شده که یکی از آنها «شمعون پطرس» است. شمعون در تورات «سمعون» آمده و در «انجیل متی» باب دهم درباره او گوید:

سپس دوازده شاگرد خود را طلبید و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند. نامهای دوازده رسول چنین است: اول شمعون معروف به پطروس...».

و در «انجیل یوحنا» باب بیست و یکم، شماره ۱۵ و ۱۸، آمده است که عیسی او را و صری خود قرار داد و به وی گفت: «گوسفندانم را شباری کن» کنایه از اینکه مؤمنان به مرا سرپرستی نما.

و در قاموس کتاب مقدس نیز آمده است که «مسیح او را برای هدایت کنیسه تعیین کرد».

دوم شمعون در مدارک اسلامی:

یعقوبی داستانش را بیان داشته و او را «سمعان الصفا» نامیده است. و مسعودی در ج ۱ ص ۳۴۳ کتابش گوید: «پطروسی در رومیه کشته شد که نامش به یونانی «شمعون» و به عربی «سمعان» است.»

و صاحب مجم البلدان درباره «دیر سمعان» گوید: «دیر سمعان در نواحی دمشق است و «سمعان»ی که این دیر به نام اوست، یکی از بزرگان نصاری است و می گویند او «شمعون الصفا» است.»



بخش‌ری از داستان این سه «وصی» را بیان داشتیم تا نمونه و مثال دیگر اوصیای پیامبران پیشین باشد.

خاتم انبیا صلوات الله علیه و آله و سلم برای توطئه و اوج‌دای از پیامبران پیشین نبود، تا امتش را بدون تعیین «ولای امر» رها سازد. او همان است که جامعه اسلامی کوچک مدینه را به گاه غیبت خود، یک آن هم بی رهبر رها نمود! آری، محال است که خاتم انبیا و دیگر رسولان خدا جامعه اسلامی را برای همیشه تاریخ رها سازند و «ولای امر» پس از خود را تعیین نمایند.

بلکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را با عبودیت و مکتب‌داری در ماکن متعدد تعیین و معرفی فرموده: در برخی مشخصاً امام بعد از خود را نام برده و در برخی همه امامان را. و از جمله مواردی که «امام علی بن ابی طالب علیه السلام» سم و رسم معرفی نموده، احادیث آینده است.

(۱) بقره / ۱۲۴.

(۲) احزاب / ۳۳.

(۳) مستدرک صحیحین، ج ۳ ص ۱۴۷. و عبدالله پسر جعفر ذوالجراحین (= طیار) فرزند ابوطالب مادرش اسماء بنت عمیس ختمی است. در حبشه به دنیا آمد و پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم در آنجا او را با نام «حکیم» نامید و او را بحرالجود (= دریای کرم) می‌گفتند و در سال ۸۰ هجری در مدینه وفات کرد. شرح حالش در اسد الغابه ج ۳ ص ۳۳ و جوامع السیره ص ۲۸۲ آمده است.

(۴) صفیه دخت حی بن اخطب از نسل هارون برادر موسی علیهما السلام وجه کنانه بن ربیع از یهود بن‌ی‌النضیر بود که در جنگ خیبر کشته شد و پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم بن‌ی‌النضیر را با نام «حکیم» نامید و او را «اگر اسلام را برگزینی بقا را برای خود برمی‌گزینم و اگر یهودیت را انتخاب کنی شاید آزادت کنم و به خویشاوندانت پیوندی» و او گفت: «یا رسول الله! من به اسلام گرویدم و پیش از آنکه دعوتم کنی تصدیقت کرده‌ام و نیازم به یهودیت نمی‌بینم و پدر و برادری در آن ندارم. شما مرا بین اسلام و کفر مخیر کردید، حال آنکه خدا و رسولش نزد من محبوبتر از آزادی و پیوستن به خویشاوندان است. و رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم از پس او نامش را حکیم گذاشتند. و او در سال ۵۲ هجری وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۰ حدیث از او روایت کرده‌اند. شرح حالش در طبقات ابن سعد، ج ۸ ص ۱۲۰، ۱۲۹، و جوامع السیره ص ۲۸۵، آمده است.

(۵) فاطمه دخت رسول الله صلوات الله علیها در نسل امامان و ائمه است. در شرح حال آن حضرت در اسد الغابه و اصابه آمده است که: کنیه او «ام ایها» است و نسل رسول خدا صلوات الله علیها در نسل او است. خدا صلوات الله علیها فرمود: «خشم تو خشمگین، و با خشنودیت خشنود می گردد.» این روایت در مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۵۳، میزان الاعتدال، ج ۲ ص ۷۷، تهذیب التهذیب، ج ۱۲ ص ۴۴۱ و در صحیح بخاری باب مناقب فاطمه، ج ۴ ص ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۵، گوید: رسول خدا صلوات الله علیها فرمود: «فاطمه جزء از من است، هر که به خشمش آورد مرا به خشم آورده است.» و در روایت دیگری در کتاب نکاح، ج ۳ ص ۱۷۷، و صحیح مسلم باب فضائل فاطمه و سنن ترمذی و مسند احمد، ج ۴ ص ۴۱ و ۳۲۸ و مستدرک صحیحین، ج ۳ ص ۱۵۳، آمده است که: «هر چه او را بیازارد مرا آزرده است.»

رسول خدا صلوات الله علیها در نسل او است و اولین کسری را که وداع و دیدار می کرد، فاطمه بود. چنانکه در مستدرک صحیحین، ج ۳ ص ۱۵۵ و ۱۵۶ و ج ۱ ص ۴۸۹، و مسند احمد، ج ۵ ص ۲۷۵ و سنن بیهقی، ج ۱ ص ۲۶، آمده است.

و در باب وجوب خمس صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۲۴ از عایشه روایت کند که گفت: «فاطمه پس از رسول خدا صلوات الله علیها از آنچه رسول خدا صلوات الله علیها نهاد از آنچه خدا به پیامپیش بازگردانیده به او بازگرداند، و ابوبکر گفت: «رسول خدا فرمود: «ما ارت برده نمی شویم. آنچه بر جای نهیم صدقه است» و فاطمه دخت رسول خدا خشمگین شد و از ابی بکر رویگردان شد و همواره رویگردان بود تا وفات کرد» او پس از رسول خدا صلوات الله علیها در نسل او است.

و در باب غزوه خیبر صحیح بخاری، ج ۳ ص ۳۸ گوید: «هنگامی که وفات کرد شوهرش شبانه دفنش نمود و ابوبکر را آگاه نمود و خود بر او نماز گزارد. و علی تا فاطمه زنده بود موقع ممتازی داشت. و چون وفات کرد دیدار مردم را ناخوش داشت و به مصالحه با ابی بکر تن در داد.» این روایت را مسلم در کتاب جهاد، ج ۵ ص ۱۴۵، و احمد در مسند، ج ۱ ص ۹، و بیهقی در سنن، ج ۶ ص ۳۰۰، نیز آورده اند. و در شرح حال آن حضرت در اسد الغابه گوید: «او به اسماء وصیت نمود که غسلش دهد و اجازه ندهد کسی بر او وارد شود، و چون وفات کرد عایشه آمد و اسماء اجازه ورودش نداد.»

مؤلف گوید: «و محل قبر فاطمه علیها السلام شناخته نشده است!»

صاحبان صحاح بنا بر نقل جوامع السیره، ۱۸ حدیث از آن حضرت روایت کرده اند.

و امام حسن و امام حسین دو سبط رسول الله صلوات الله علیها و ائمه علیهم السلام هستند. فاطمه علیها السلام در ماه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمد و امام حسین علیها السلام در شعبان سال چهارم هجری. و رسول خدا درباره آنها فرمود: «حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند و پدرشان بهتر از آنهاست» سنن ابن ماجه باب فضائل اصحاب رسول الله صلوات الله علیها و در صحیح مسلم، ج ۴ ص ۲۰۵، و مصادر بسیار دیگر.

مسلمانان در سال چهارم هجری پس از شهادت امام علی با امام حسن **علیه السلام** آمدند و آن حضرت شش ماه به خلافت پرداخت و سپس به مقتضای مصلحت اسلام با معاویه مصالحه کرد. و معاویه هنگامی که در سال ۵۰ ه بر آن شد تا برای پسرش یزید بیعت بگیرد، آن حضرت را در نهان مسموم ساخت و شهید نمود. مراجعه کنید : نقش عایشه در تاریخ اسلام ج سوم ص ۱۷۸. در سال ۶۰ ه نیز امام حسین **علیه السلام** یزید سرباز زد و فرمود: «اگر امت اسلامی به رهبری همچون یزید مبتلا گردد باید با اسلام خداحافظی نمود» و سپاه یزید آن حضرت را در عاشورای سال ۶۱ ه در کربلا به شهادت رسانیدند. صاحبان صحاح از امام حسن **علیه السلام** حدیث و از امام حسین **علیه السلام** روایت کرده اند. مراجعه کنید: جوامع السیره، ص ۲۸۴ و ۲۸۶، و تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۶۸.

(۶) عایشه دخت ابوبکر مادرش امّ رومان بود. در سال چهارم بعثت به دنیا آمد و پیامبرص یک سال پس از هجرت به مدینه او را به خانه برد و وی در سال ۵۷ یا ۵۸ یا ۵۹ ه وفات کرد و ابوهریره بر او نماز گزارد. صاحبان صحاح ۲۲۱۰ حدیث از او روایت کرده اند. مراجعه کنید: نقش عایشه در احادیث اسلام. روایت عایشه در شأن نزول آیت تطهیر در صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۳۰، باب فضائل اهل بیت النبی، مستدرک صحیحین، ج ۳ ص ۱۴۷، و تفسیر ابن جریر و سیوطی در تفسیر آیه مذکور، و تفسیر زمخشری و رازی در تفسیر آیه مباحله، و سنن بیهقی، ج ۲ ص ۱۴۹، آمده است.

(۷) وائله بن اسقع لیثی، به هنگام حرکت پیامبر به سوی تبوک اسلام آورد. و گفته شده او سه سال خادم رسول خدا بود و در سال ۸۵ یا ۸۳ ه در دمشق یا بیت المقدس وفات کرد. صاحبان صحاح ۵۶ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسد الغابه و جوامع السیره، ص ۲۷۹، آمده است. این روایت او درباره شأن نزول آیه تطهیر در سنن بیهقی، ج ۲ ص ۱۵۲، و روایت دیگری از او در مسند احمد، ج ۴ ص ۱۰۷، و مستدرک صحیحین، ج ۲ ص ۴۱۶ و ج ۳ ص ۱۴۷، و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۶۷، و تفسیر ابن جریر و سیوطی در تفسیر آیه، و اسد الغابه، ج ۲ ص ۲۰ آمده است.

(۸) این روایت ام سلمه در تفسیر سیوطی، ج ۵ ص ۱۹۸ و ۱۹۹ آمده است. و روایت دیگری از او در سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۲۴۸، و مسند احمد، ج ۶ ص ۳۰۶، و اسد الغابه، ج ۴ ص ۲۹ و ج ۲ ص ۲۹۷، و تهذیب التهذیب، ج ۲ ص ۲۹۷، آمده است. و روایت دیگری در مستدرک صحیحین، ج ۲ ص ۴۱۶ و ج ۳ ص ۱۴۷، و سنن بیهقی، ج ۲ ص ۱۵۰، و اسد الغابه، ج ۵ ص ۵۲۱ و ۵۹۸، و تاریخ بغداد، ج ۹ ص ۱۲۶، موجود است. و روایت دیگری در مسند احمد، ج ۶ ص ۲۹۲.

(۹) روایت ابن عباس در مسند احمد، ج ۱ ص ۳۳۰، خصائص نسائی ص ۱۱، ریاض النضره، ج ۲ ص ۲۶۹. مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۹ و ۲۰۷، و تفسیر در المنتور در تفسیر آیه موجود است.

(۱۰) عمر بن ابی سلمه عبدالاسد، ربیب رسول اللہ، مادرش ام سلمه است. در حبشه به دنیا آمد. با امام علی در جنگ جمل همراه بود و آن حضرت فرماندهی بحرین و فارس را به او سپرد. در سال ۸۳ هجری وفات کرد. صاحبان صحاح ۱۲ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسد الغابه و جوامع السیره ص ۲۸۴، آمده است. حدیث او در شأن نزول آیه تطهیر در فضائل الخمسه، ج ۱ ص ۲۱۴ به نقل از صحیح ترمذی، ج ۲ ص ۲۰۹ موجود است.

(۱۱) روایت ابوسعید خدری در تفسیر ابن جریر و سیوطی، در تفسیر آیه، و تاریخ بغداد، ج ۱۰ ص ۲۷۸ و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۶۷ و ۱۶۹، موجود است. شرح حال او در پاورقی صفحات آینده می آید.

(۱۲) سعد بن ابی وقاص، شرح حالش در پاورقی صفحات قبل گذشت. او از بیعت با امام علی سرباز زد و سب و دشنام علی از سوی معاویه را نیز نپذیرفت. معاویه به گاه بیعت گرفتن برای یزید مسمومش ساخت و بمرد. صاحبان صحاح ۲۷۱ حدیث از او روایت کرده اند. روایت او در شأن نزول آیه تطهیر در خصائص نسائی ص ۴، و سنن ترمذی، ج ۳ ص ۱۷۱ و ۱۷۲، آمده است.

(۱۳) روایت انس بن مالک در سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۲۴۸، و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۲۰۶ آمده است.

(۱۴) همانند قتاده در تفسیر ابن جریر و سیوطی، در تفسیر آیه مذکور، و عطیه در شرح حالش در اسد الغابه، ج ۳ ص ۴۱۳، و معقل بن یسارکه در سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۲۴۸ آمده است.

(۱۵) استشهاد امام حسن در مستدرک صحیحین، ج ۳ ص ۱۷۲، و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۴۶ و ۱۷۲، موجود است.

(۱۶) امام علی بن الحسین، مادرش چنانکه در باب دهم ربیع الابرار زمخشری آمده دخت یزدجرد بود و در هنگام نفاس زادنش وفات کرد و یکی از «امّ ولد»های پدرش دایه او شد و امام **علیه السلام** فوت پدر به شوهرش داد و ظاهر آن است که نامش «غزاله» بوده است (عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۲۸) علی بن الحسین در سال ۹۵ هجری در مدینه وفات کرد. صاحبان صحاح برخی احادیث را از او روایت کرده اند. و استشهاد آن حضرت به آیه تطهیر در تفسیر آیه موجود است. شرح حال او در وفیات الاعیان ج ۲ ص ۴۲۹ و تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۰۳ آمده است.

(۱۷) روایت ابن عباس در تفسیر در المنثور، تفسیر آیه: «و امر اهلک بالصلاة...» آمده است.

(۱۸) ابوالحمراء، آزاد شده رسول خداص نامش هلال بن حارث یا ابن ظفر است و حدیث او در شرح حالش در استیعاب، ج ۲ ص ۵۹۸، و اسد الغابه، ج ۵ ص ۱۷۴، و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۷۸، آمده است.

(۱۹) ابوبرزه اسلمی، در نامش اختلاف است. در سال ۶۰ یا ۶۴ در بصره وفات کرد. صاحبان صحاح ۲۰ یا ۴۶ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حالش در اسد الغابه و جوامع السیره ص ۲۸۰ و ۲۸۳ آمده است. حدیث او

در مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۶۹ موجود است و عبارت او «سبعة عشر شهرا» آمده که به نظر ما از اشتباه نسخه برداران است.

(۲۰) روایت «أنس» در مسند احمد، ج ۳ ص ۲۵۲، و مسند طباسی، ج ۷ ص ۲۷۴ حدیث ۲۵۰۹، و اسد الغابه، ج ۵ ص ۵۲۱، و تفسیر ابن جریر و سیوطی، در تفسیر آیه آمده است.  
(۲۱) نجم / ۴۳.

(۲۲) صحیح بخاری، کتاب الاحکام، ج ۴ ص ۱۶۳. عبارت: العسر و اليسر: سختی و آسانی در صحیح مسلم کتاب الاماره حدیث ۴۱ و ۴۲، است. سنن نسائی کتاب البيعه، باب البيعة. سنن ابن ماجه، کتاب الجهاد، حدیث ۲۸۶۶. موطأ مالك، کتاب الجهاد باب الترغيب في الجهاد، حدیث ۵. مسند احمد، ج ۵ ص ۳۱۴ و ۳۱۶ و ۳۱۹ و ۳۲۱ و ج ۴ ص ۴۱۱. سير اعلام النبلاء، شرح حال عباد، ج ۲ ص ۳ و تهذيب ابن عساکر، ج ۷ ص ۲۰۷. ۲۱۹.

(۲۳) مراجعه کنید: شرح حال عباد در استيعاب، ج ۲ ص ۴۱۲ و اسدالغابه، ج ۳ ص ۱۰۶ ۱۰۷.

(۲۴) تاريخ طبري، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۲۲۱.

(۲۵) مراجعه کنید: فصل سقيفه و بيعت ابوبڪو، و نزاع قبيلگي انصار و مهاجران در ابتدای همین کتاب.

(۲۶) نساء / ۵۹. تفسیر این آیه و احادیث رسیده از رسول خداص درباره آن در بحثها ی بعد م ی آید ان شاءالله.

(۲۷) عبارت متن از طبری است. تاريخ طبري، چاپ اروپا، ج ۳ ص ۱۱۷۱ ۱۱۷۲. تاريخ ابن عساکر تحقيق محمودی، ج ۱ شرح حال امام علي. تاريخ ابن اثير، ج ۲ ص ۲۲۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحديد، ج ۳ ص ۲۶۳. تاريخ ابن کثير، ج ۳ ص ۳۹ که الفاظ را حذف کرده و گوید: کذا و کذا! کنز العمال متوی هندی، ج ۱۵ ص ۱۰۰ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و سیره حلبیه نشر کتابفروشی اسلامیه، ج ۱ ص ۲۸۵.  
(۲۸) شعراء / ۲۱۴.

(۲۹) ابواء قریه ایست در بیست و سه میلی مدینه که قبر «آمنه» مادر رسول خداص در آنجاست . و «ودان» قریه ایست که تا «جُحفه» یک روز راه و تا ابواء شش میل است. (معجم البلدان)

(۳۰) بواط از کوههای جهینه در مسیر شام است و فاصله اش تا مدینه حدود نود میل هر میل چهار هزار ذراع است.

(۳۱) صفوان بیاباری نزدیک بدر است.

(۳۲) ذوالعشیره نزدیک ینبع حدود صد میلی مدینه است. و ابوسلمه، عبدالله بن عبد الاسد، پسر عمه رسول خدا بود که ابتدا به حبشه و سپس به مدینه هجرت نمود و در بدر حاضر و در احد شرکت و از اثر آن وفات نمود . شرح حالش در اسد الغابه آمده است.

(۳۳) رسول خداص در سوم ماه رمضان از مدینه خارج شد و جنگ در روز جمعه هفدهم آن ماه اتفاق افتاد.  
(۳۴) سیره نویسان گویند: یهود به گاه ورود به مدینه در پستیهای آن جای گرفتند و چون هواپیش را نپسندیدند، به بلندیها روی آوردند و بری نضیر در طحان و بری قریظه در مهروز مسکن گزیدند و در آنجا بودند تا پیامبرص با آنها جنگید و از آن بیروشان نمود. (معجم البلدان: ماده: «بطحان» و «مهروز»). و ابولبابه، بشیر یا رفاعه بن عبدالمنذر، یکی از «نقبا» در بیعت عقبه بود. شرح حالش در اسدالغابه آمده است.

(۳۵) عریض بیابان مدینه است. معجم البلدان

(۳۶) قرقره الکدر، ناحیه مرکزی بری سلیم جنب منطقه حاره عراق به سمت مکه با فاصله هشت روز راه تا مدینه. معجم البلدان

(۳۷) فران مرکز بری سلیم در ناحیه فرع حجاز بوده است. معجم البلدان و لسان العرب

(۳۸) منازل یهود بری نضیر در منطقه غرس قبا و بالاتر آن بود که قبا در دو میلی مدینه قرار دارد. معجم البلدان، ماده: غرس و قبا

(۳۹) عبدالله بن رواجه انصاری خزرجی در بیعت عقبه نقیب بری حارث بود. در همه وقایع و نبردهای رسول خداص حضور داشت و یکی از سه فرمانده شهید جنگ موته بود. شرح حالش در استیعاب و اسدالغابه آمده است.

(۴۰) ذات الرقاع کوهی است نزدیک نخیل در جوار سعد و شقره با رنگهای گونه گون و قسمتهای سرخ و سیاه و سفید. شرح این غزوه را در التنبیه و الاشراف مسعودی می یابید.

(۴۱) دومه الجندل قلعه ای بنا شده در مرطقه جندل با سرزمیری به وسعت پنج فرسخ بود که تا دمشق هفت روز و تا مدینه پانزده روز راه فاصله داشت. مراجعه کنید: معجم البلدان، ماده: دومه و التنبیه و الاشراف، شرح غزوه مذکور.

(۴۲) آبشخور مریسعی بر سر راه «فرع» قرار دارد و فرع تا مدینه حدود نود میل است.

(۴۳) ابورهم، کلثوم بن حصین: پس از ورود پیامبرص به مدینه اسلام آورد و در احد حضور یافت و تیر بر گلوگاهش اصابت نمود و پیامبرصلو سلّم علیہ و آله و صحبه اجمعین شرح حالش در اسدالغابه آمده است.

(۴۴) مراجعه کنید: جمهره انساب ابن حزم، چاپ مصر ۱۳۸۲ ه، ص ۱۹۶ ۱۹۸، نَسَب بری لحيان. و عسفان بین مکه و مدینه است که در تعیین محل آن اختلاف دارند معجم البلدان.

(۴۵) ذی قَرَد بر سر راه خیبر به مدینه قرار داشت.

(۴۶) رسول خداص در روز دوشنبه اول ذیقعدہ برای انجام عمره حرکت نمود و مشرکان راه ورودشان به مکه را بستند و آن حضرت در «حدیبیه» نه میای مکه اقامت گزید تا پیمان «صلح حدیبیه» منعقد گردید و بنا بر آن شد که در سال آینده عمره بگزارند.

(۴۷) مراجعه کنید: اسدالغابه، شرح حال سیبغ بن عرْفُطَه.

(۴۸) پیامبرص ششم ذیقعدہ حرکت نمود.

(۴۹) مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۷.

(۵۰) صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب غزوه تبوک، ج ۳ ص ۵۸.

(۵۱) صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضل علی بن ابی طالب، حدیث ۳۲. مسند ابوداود، ج ۱ ص ۲۹. حلیه الاولیاء، ج ۷ ص ۱۹۵ و ۱۹۶. مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۳ و ۱۸۲ و ۳۳۰ و ج ۴ ص ۱۵۳. تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۴۳۲. خصائص نساخ ص ۸ و ۱۶، و طبقات ابن سعد، ج ۳ قسمت اول ص ۱۵.

(۵۲) اثبات الوصیه، مسعودی، چاپ نجف ص ۷۰. و مسعودی، علی بن الحسین از نوادگان عبدالله بن مسعود صحابی و متوفای ۳۴۶ ه است. در طبقات الشافعیه، ج ۲ ص ۳۰۷ گوید: گفته شده که او مذهب معتزلی داشته است. کتبی در فوات الوفیات، ج ۲ ص ۴۵، و یاقوت حموی در معجم الأدبا به این کتاب اشاره کرده و گفته اند: کتاب «البیان» در اسماء ائمه از آن اوست. و در «المیزان» ابن حجر، ج ۴ ص ۲۲۴ گوید: کتاب «تعیین الخلیفه» از آن اوست. این کتاب را در الذریعه و غیر آن «اثبات الوصیه» نامیده اند.

(۵۳) کتاب مقدس، عهد عتیق (= تورات) ترجمه فارسی از عبرانی و کلداری و یونانی، چاپ دارالسلطنه لندن، ۱۹۳۲ میلادی، ص ۲۵۴.

(۵۴) خداوند سبحان (احقاف / ۹) می فرماید: «قل ما کنت بدعاً من الرسل...»: «بگو من پیامبر نوظهور و جدا ی از سایر پیامبران نیستم...»

## وصی رسول الله صلوسلمقا و اولیها و خلیفه بعدا از او

«وصی» در احادیث رسول الله صلوسلمرا

در باب اول، داستان انذار و بیم دادن بن ی هاشم را بیان داشتیم، و اینکه رسول خدا صلوسلمراستظروا نهالعلی بن ابیطالب را بدین گونه معرفی فرمود که: «همانا این برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست. پس، از او بشنوید و اطاعتش نمائید».

رسول خدا صلوسلمبراین بیان «واصل علی و خلیفه» خود در بین آنها را تعیین نمود و فرمانشان داد تا اطاعتش نمایند. و خداوند سبحان فرموده: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾ (۵۵): «آنچه را پیامبر برای شما آورده بگیریید».

طبرای از «سلمان فارسی» روایت کند که گفت: «به رسول خدا صلوسلمگفتم: «برای من پیامبری را «وصی»ی است، وصی شما کیست؟» پاسخ من فرمود و چندی بعد که مرا دید فرمود: «سلمان!» به سویس شتافتم و گفتم: «بله.» فرمود: «م ی دان ی وصی موسی کیست؟» گفتم: «آری، یوشع بن نون است.» فرمود: «برای چه؟» گفتم: «برای آنکه در آن روز داناترین آنها بود.» فرمود: «همانا وصی من و راز نگهدارم و بهترین کسی که بعد از خود باقی می گذارم تا قول و قهارم را وفا و دین و قروضم را ادا نماید» «علی بن ابی طالب» است. (۵۶)

و از «ابویوب انصاری» گوید: رسول خدا صلوسلمبر دو دخترش فاطمه فرمود: «ای مدانستی که خدای عزوجل زمینیان را برانداز نمود و از بین آنها پدرت را برگزید و مبعوث گردانید، و در بار دوم برانداز نمود و شوهرت را برگزید و به من وحی فرمود تا همسرش دهم و وصیش گیرم؟» (۵۷)



و از «ابوسعید خدری» گوید: رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم فرمود: «همانا وطنی من اورا ننگهدارم و بهترین کسری که بعد از خود باقی می گذارم تا قول و قرارم را وفا و دین و قروضم را ادا نماید «علی بن ابی طالب» است.»<sup>(۵۸)</sup>

و از «انس بن مالک» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم در کعبه نماز به جا ی آورد و به او فرمود: «اولین کسری که از این در بر تو وارد می شود، امام متقیان و سید مسلمانان و پیشوای دین و خاتم وصیین است...» و علی آمد و آن حضرت فرمود: «انس! که آمد؟» گفتم: علی. پس، شادمان به سوی او برخاست و در آغوشش کشید و...»<sup>(۵۹)</sup>

و از «بریده» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم فرمود: «هر پسر را که از او وارثی باشد، و علی «وصی» و وارث من است.»<sup>(۶۰)</sup>

و در «محاسن و مساوی» بی‌هیی روایتی است که فشرده آن چنین است : «جبرئیل با هدیه ای از سوی خدا فرود آمد تا رسول الله صلوات الله علیه و آله وسلم را به پسران علم و ادب او «وصی» کند علی بن ابی طالب اهداء نماید.»<sup>(۶۱)</sup>

## وصیت در کتب امتهای پیشین

نصر بن مزاحم در کتابش «وقعه صفین» و خطیب در «تاریخ بغداد» روایت کنند که: «سپاه امام علی علیه السلام در «صفین» دچار تشنگی شدند و امام آنها را حرکت داد تا به نزد صخره ای رسیدند و به یاری او آن را از جای برکنند و نوشیدند تا سیراب شدند. در نزدیک آنها دیری بود و چون صاحب دیر از موضوع آگاه شد گفت: «این دیر جز با این آب بنا نشده، و این آب را کسری جز نبی یا «وصی» نبی استخراج نکرده است».<sup>(۶۲)</sup>

خبری دیگر در تأیید خبر پیشین:

در صفین نصر بن مزاحم و تاریخ ابن کثیر خبر دیگری است که گوید: «هنگامی که علی علیه السلام و در نقطه ای به نام «بلیخ»<sup>(۶۳)</sup> بر کناره فرات فرود آمد، راهی از صومعه خود بیرون شد و به علی گفت: «نزد ما کتابی است که از پدرانمان به ارث برده ایم و اصحاب عیسی بن مریم آن را نوشته اند، آیا آن را بر شما عرضه بدارم؟ علی گفت: آری، محتوایش چیست؟ و راهب چنین گفت:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«خداوندی که اراده اش جاری و نوشته اش ساری است، همو در بین امّی ها رسولی را از خودشان مبعوث می کند تا کتاب و حکمتشان بیاموزد و به راه خدا هدایتشان نماید. نه درشت خوی است و نه سنگدل و نه عربده کش کوچه و بازار. بدی را با بدی پاسخ نگوید، بلکه می بخشد و در می گذرد. امتش حامدای هستند که خدای را بر هر پیشامدی سپاس گویند و در هر فراز و نشیبی فروتنانه به تهلیل و تکبیر و تسبیحش پردازند. و خداوند او را بر همه دشمنانش پیروز گرداند. و چون جانش ستاند، امتش اختلاف کنند و سپس اجتماع نمایند و تا آنجا که خدا بخواهد درنگ کنند و دوباره اختلاف نمایند. و

مردی از امتش بر کناره این فرات بگذرد که به معروف امر و از منکر نهی کند و به حق داوری نماید و در قضا رشوه نپذیرد. دنیا در نزد او از خاکستر باد آورده بی ارزشتر و مرگ در نزد او از نوشیدن آب برای تشنه کام آسانتر است. در نهان خدا ترس و در عیان خیرخواه و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری نمی هراسد. و هر یک از مردم این بلاد که آن پیامبر را دریابد و به او ایمان آورد، پاداشش بهشت و رضوان من باشد، و هر کس آن عبد صالح را دریابد، باید به یاریش بشتابد که کشته شدن با او شهادت است.»

سپس به علی علیه السلام<sup>۱</sup> من همراه تو هستم و از تو جدا نمی شوم تا آنچه به تو می رسد بر من نیز برسد.» راوی گوید: «علی گریست و گفت: «سپاس خدای را که فراموشم نفرمود. سپاس خدای را که در کتب ابرار یادم کرد.» و آن راهب با علی همراه شد و چنانکه یادآور شده اند صبح و شام با علی بود تا آنگاه که در جنگ صفین کشته شد. و هنگامی که مردم به دفن کشته های خود پرداختند، علی گفت: «او را بیابید» و چون یافتند بر او نماز گزارد و دفنش نمود و فرمود: «این از ما اهل البیت است» و بارها برای او آمرزش خواست. (۶۴)».

## وصیت در احادیث صحابه و تابعین

### ۱ وصیت در خطبه ابوذر:

ابوذر در زمان خلافت عثمان بر درگاه مسجد رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم خطبه خواند و

گفت: «محمد وارث علم آدم و همه فضایل پیامبران است، و علی بن ابی طالب «وصی» محمد و وارث علم اوست...». تمام این خطبه را ان شاء الله در بحث «انواع کتمان در مکتب خلفا» می آوریم.

### ۲ وصیت در سخنان مالک اشتر:

مالک اشتر به گاه بیعت با امیرالمؤمنین علیها السلام ای مردم! این «وصی» اوصیاء و وارث علم انبیاست. در امتحان و بلا استوار، و در سختی و تنگنا خوش رفتار است. همان که کتاب الله ایمانش را شهادت، رسول الله رضوانش را بشارت، برتری ها در او به تمامت، و سبقت و علم و فضلش در گذشته و حال بلاشبهت باشد». (۶۵)

### ۳ وصیت در سخنان عمرو بن حمق خزاعی:

هنگامی که امیرالمؤمنین مردم کوفه را فرا خواند و درباره نبرد با معاویه با آنها سخن راند، عمرو بن حمق برخاست و امام را مخاطب قرار داد و گفت:

«یا امیرالمؤمنین! من نه به خاطر قرابت و خویشاوندی دوستدار شمایم و با شما بیعت کرده ام، و نه به خاطر آنکه مالم بدهی یا مقام ببخشی و بلند آوازه ام گردانی! بلکه من شما را به خاطر این برتری ها ی پنجگانه دوست دارم : شما پسر عموی رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم و پسر عموی پیامبر منده آن حضرت در بین ما، و پیشگام ترین مردم به سوی اسلام، و پسرهم ترین مهاجران در جهاد هستید». (۶۶)

### ۴ وصیت در نامه محمد بن ابی بکر:

محمد بن ابی بکر برای معاویه نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«از محمد بن ابی بکر به گمراه زاده صخر. سلام بر طاعت پذیران خدا و مسلمانان اهل ولا. اما بعد، خداوند محمد صلوات الله علیه و آله و سلم را برگزید و او را پیغمبری تصدیق کننده کتابها ی پیشین و راهنما ی شرایع برانگیخت، و او با حکمت و موعظه حسنه به راه پروردگارش فرا خواند. و نخستین کسی که پاسخ داد و بدو روی آورد و تصدیقش نمود و اسلام را پذیرفت و تسلیم آن شد، برادر و پسرعمویش علی بن ابی طالب بود، که غیب مکنونش را تصدیق نمود و بر هر محبوبی ترجیحش داد، و از هر هول و هراسی در اما نش بداشت، و جان خود را سپر بلایش انگاشت. با دشمنانش دشمن و با دوستانش دوست بود، و همواره از آغاز کار، و در هنگامه های دشوار، جانفشاری نمود تا پیشگام و یکه تاز میدان جهاد و شهادت گردید و قریبی برای او یافت نگردید. و اکنون می بینم که تو با او هموردی نشان می دهی در حالی که تو تویی و او اوست: پیشگام هر نیکویی، که اسلامش نخستین و نیتش بهترین و ذریه اش پاکترین و همسرش والاترین و پسرعمویش برترین های روی زمینند... و در حالی که تو و پدرت همواره برای دین خدا فتنه و آشوب برپا می کردید و می کوشیدید تا نور خدا را خاموش سازید، و برای آن به جمع نیرو و بذل مال و پیمان با قبایل می پرداختید، و پدرت بر آن بمرد و تو بر آن جایگزینش شدی! (و اکنون) گواه بر تو کساری اند که به سویت می آیند و در جوار تو پناه می گیرند: بقیه احزاب و سران نفاق و دشمنی با رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم که در قرآن به فضل و برتری موصوف اند و آشکار و سابقه دیرین خود او انصارش هستند که در قرآن به فضل و برتری موصوف اند و خداوند آنان را ستوده است: مهاجران و انصار رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم که در قرآن به فضل و برتری موصوف اند و ستونهای استوار پیرامون اویند، و با شمشیرهای آخف بر تارک دشمن می کوبند، و خون خود را نثار قدومش می سازند و شرافت را در پیرویش می بینند، و شقاوت را در

مخالفتش می دانند. وای بر تو! چگونه خود را همسنگ علی می داری، حال آن که علی وارث رسول الله صلوسلم «وعلی» و اولاد او فرزندان او و نخستین پیرو و آخرین همراه آن حضرت بوده که اسرارش را بدو سپرده و در امر خود شریکش ساخته است؟!»  
و معاویه در پاسخش نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«از معاویه بن ابی سفیان به عیجوی پدرش محمد بن ابی بکر. سلام بر طاعت پذیران خدا. اما بعد، نامه ات به من رسید و در آن، قدرت و شوکت خدا و گزینش و امتیاز پیامبرش را یادآور شده ای، با سخناری خودباخته و خودساخته، که پدرت را خوار و تو را بی مقدار سازد: حق پسر ابی طالب و سابقه دیرین او و خویشاوندیش با رسول الله صلوسلم و ابی طالب را یادآور شده ای، و با فضل و برتری غیر خود بر من احتجاج کرده ای! پس، سپاس خدایی را که برتری را از تو گردانید و به دیگری رسانید. ما خود در حیات پیامبرمان صلوسلم و اولاد او و پیروان او و فرزندان او و حق پسر ابی طالب را بر خود لازم می دیدیم و برتریش بر ما آشکار می نمود، و آنگاه که خداوند پیامبرش را بدانچه نزد خود داشت، فرا خواند و وعده اش را تمام و دعوتش را انجام و برهانش را پیروز گردانید و او را به سوی خود بالا برد، پدر تو و «فاروق» ش نخستین کسانی بودند که حقش را ربودند و به مخالفتش برخاستند و بر آن همدل و هماینگ شدند. سپس او را به پیروی از خود فراخواندند و او به تأخیر انداخت و درنگ کرد، و آن دو به رنج و اندوهش کشانند و قصد جانش کردند تا بیعت نمود و تسلیم آنها شد، و آنها در کار خود شریکش نکردند و بر راز خویش آگاهش نساختند تا آنگاه که جان دادند و کارشان پایان گرفت و پس از آنها «عثمان» به خلافت برخاست و راهشان را ادامه داد...»  
جواب معاویه را بدان خاطر که حاوی اعتراف به گفته های محمد بن ابی بکر بود آوردیم. تمام این دو نامه را نصر بن مزاحم در کتاب خود «وقعه صفین» و مسعودی در

«مروج الذهب» آورده اند، و طبری و ابن اثیر نیز در حوادث سال سری و شش هجری به آن دو اشاره کرده اند.

طبری با سند خود از «یزیدبن ظبیان» روایت کند که گفت: «محمدبن ابی بکر هنگامی که به حکومت (مصر) رسید، برای معاویه نامه نوشت». و نامه هایی را که میان آن دو مبادله شده بود بیان داشت، که من (= طبری) بیان آنها را (در تاریخ خود) نپسندیدم. زیرا «این نامه ها حاوی مطالبی است که گوش عامه (= پیروان مکتب خلفا) تحمل شنیدنش را ندارد...!»

بنابراین، طبری نامه های مبادله شده بین محمدبن ابی بکر و معاویه را بدان خاطر در مجموعه تاریخ خود نیاورد، که اطلاع عامه مردم از محتوای آنها را به مصلحت نمی دیده است، نه بدان خاطر که به صحت خبر اعتماد نداشته است. چنانکه علامه ابن اثیر نیز از او پیروی کرده و این نامه ها را در موسوعه تاریخ خود «الکامل» به همان دلیل وارد نکرده و گوید: «بیان آنها را نپسندیدم، چون حاوی مطالبی است که گوش عامه تحمل شنی دنش را ندارد!». (۶۷)

#### ۵ وصیت در نوشته عمروعاص:

خوارزمی نامه عمروبن عاص به معاویه را چنین روایت کند:  
«اما آنچه که مرا بدان فرامی خواری... (و خواستار آری) تا بر باطل یاریت نمایم و بر روی علی برادر رسول الله صلوسلم». «و علی» او را نشناختم و او را ندانم. و وفا کننده به وعده اش و شوهر دخترش، شمشیر بکشم!...» (۶۸)

#### ۶ وصیت در کلام امام علی علیه السلام

امام علیها السلام روایت خوارزمی در بخشی از سخانش می فرماید: «من برادر رسول الله صلوسلم» و «طبری» او را نشناختم و او را ندانم. و وفا کننده به

و ابن ابی الحدید نامه امام به مصریان را چنین روایت کند: «و بدانید که امام هدایت و پیشوای ضلالت، و «وصی» نبی و دشمن نبی، یکسان نباشند». (۷۰)

و یعقوبی در بیان احتجاج خوارج بر امام علی علیه السلام آورده که آنها می گفتند:

«او (= امام علیها السلام) را تباه کرده است» و امام در پاسخ فرموده است: «اما سخن شما که گفته اید: «من «وصی» بودم ولی «وصیت» را تباه کردم» خداوند عز و جل می فرماید ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (۷۱) «و بر مردم است که برای خدا آهنگ بیت الله کنند؛ آنها که توان رفتن به سویش را دارند. و هرکس کفر ورزد (بداند که) خداوند از همه عالمیان بی نیاز است». حال به نظر شما اگر احدی آهنگ بیت الله ننماید، این بیت الله است که کافر می شود؟ بدیه می است، کسری که می تواند به سوی بیت الله برود و آن را ترک می کند کافر می شود. پس این شماست که با ترک کردن من کافر شدید، نه من که شما را ترک کردم...» (۷۲)



## ۷ وصیت در خطبه های امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام به ۱۸۲ نهج البلاغه می فرماید: «ای مردم! من مواظبی را که اینها با آنها امت خود را اندرز می دادند، برای شما شرح و بسط دادم. و آنچه را که «اوصیا» به آیندگان بعد از خود رساندند، به شما رساندم...»

و در خطبه ۸۸ می فرماید: «و چگونه از خطای این فرقه ها در شگفت نباشم که با وجود اختلاف در براهین دین خود، نه اثر پیامبری را می جویند و نه عمل «وصی»ی را پیروی می کنند».

و در خطبه دوم آن می فرماید: «هیچ یک از افراد این امت با آل محمد صلوات الله علیهم نشوند، و کساری که نعمت ابدی شان بر این امت جاری است، با دیگران مساوی نباشند. آنان اساس دینند... و آنان را ویژگیهای حق ولایت است، و «وصیت» و وراثت در خاندان ایشان است...».

و ابن ابی الحدید گوید: «علی علیه السلام می فرماید و در بین خطبه اش فرمود: «من بنده خدا و برادر رسول الله ام، و این سخن را هیچ کس، پیش از من و بعد از من، نگوید مگر به دروغ. از پیامبر رحمت ارث بردم، و سیده زنان این امت را به همسر می گرفتم، و من «خاتم الوصیین» هستم». (۷۳)

## ۸ وصیت در خطبه امام حسن علیه السلام:

امام حسن علیه السلام شهادت پدرش در خطبه ای فرمود: «من حسن فرزند علی ام، من فرزند نبی ام و من فرزند «وصی» ام...». (۷۴)

## ۹ وصیت در نامه تسلیت شیعیان به امام حسین علیه السلام

هنگامی که امام حسن علیه السلام کرد و خبر آن به شیعیان کوفه رسید، در خانه «سلیمان بن صُرد» گرد آمدند و برای عرض تسلیت به امام حسین علیه السلام گواشتند:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«به حسین بن علی، از شیعیان او و شیعیان پدرش امیرالمؤمنین. سلام بر تو. همانا ما به سبب وجود تو خدای بی همتا را ستایش می کنیم. اما بعد، خبر وفات حسن بن علی را دریافت داشتیم. (و سلام بر او باد <sup>(۷۵)</sup>) روزی که زاده شد و روزی که وفات کرد و روزی که زنده برانگیخته می شود... و چه بزرگ مصیبتی بود که بر این امت، همگی، فرود آمد. بویژه بر شما و این شیعه، که فرزند «وصی» و زاده نبی را از میان ما برد و...» <sup>(۷۶)</sup>

و در مروج الذهب گوید: «ابن عباس که در شام خبر وفات امام حسن را دریافت کرد، به معاویه گفت: «اگر امروز بدین مصیبت دچار شده ایم (شکیبایی می ورزیم) زیرا ما پیش از این نیز به فقدان وجود سید رسولان و امام متقیان و رسول رب العالمین دچار شده ایم و پس از آن هم به فقدان وجود «سید اوصیاء»! و خداوند این مصیبت را جبران نماید...» <sup>(۷۷)</sup>

#### ۱۰ وصیت در خطبه امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام عاشورا برای سپاه خلیفه یزید خطبه خواند و در مقام احتجاج بر آنها فرمود: «اما بعد. نسب مرا بکاوید و ببینید کیستم؟ سپس به درون خویش بازگردید و نفس خود را مورد عتاب قرار دهید که آیا کشتن من و شکستن حرمتم برای شما جایز است؟ آیا من پسر دختر نبی و فرزند «وصی» و پسر عموی او نیستم؟ همو که نخستین مسلمان قوم، و اولین مؤمن به خدا و پیشروترین مصدق رسول الله بود؟ آیا حمزه سیدالشهدا عموی پدرم نیست؟ آیا جعفر شهید طیار ذوالجناحین عموی من نیست؟» <sup>(۷۸)</sup>

و اینکه امام حسین علیه السلام امام علی علیه السلام گونه «وصی» رسول الله صلواته علیه و آله و سلم این صفت نزد آنان مشهور بود؛ همانند شهرت نبوت برای جدش رسول الله صلواته علیه و آله و سلم که حمزه سیدالشهدا عموی پدرش می باشد و جعفر طیار عموی خودش. و بدین خاطر آن را در نسب خود آورد و کسی بر او انکار نکرد.

#### ۱۱ وصیت در استدلال عبدالله بن علی عموی سقّاح خلیفه عباسی:

عباسیان در آغاز کار خود مردم را به نام آل محمد صلوسلمسقیلم بر طریقی مویلیی  
 فراخواندند و چنان بود که «ابومسلم» امیر آل محمد نامیده می شد. <sup>(۷۹)</sup> آنها نصوص رسیده  
 از رسول خدا صلوسلم که علی حکمیت است و بیست و دو دلیل خود گرفته و بر ضد دشمنان بدان  
 استناد می کردند. و چون بر اریکه قدرت استیلا یافتند، به «آل محمد صلوسلم پیش  
 نمودند.

و از جمله کسانی که به «وصیت» استناد می جست، عموی سفاخ نخستین خلیفه  
 عباسی بود. ذهی از «عمرو اوزاعی» <sup>(۸۰)</sup> روایت کند که گفت: «هنگامی که «عبدالله بن  
 علی» عموی سفاخ وارد شام شد و بری امیه را کشت، به دنبال من فرستاد و در سخنانش  
 گفت: «وای بر تو! آیا «این امر» حق شرعی ما نیست؟» گفتم: «چگونه؟» گفت: «آیا  
 رسول الله صلوسلمون <sup>(۸۱)</sup> «وای» فرمودند؟» گفتم: «اگر او را «وصی» قرار داده بود که  
 حکمین حکم نمی کردند.» پس ساکت و خشمگین شد و من منتظر بودم سر از تنم جدا  
 شود که با دست اشاره کرد: بیرونش کنید و من بیرون رفتم...»

اوزاعی در ردّ «وصیت» به همان چیزی احتجاج کرده که خوارج در برابر اما  
 علی علیه السلام احتجاج کردند و پاسخ او همان پاسخ امام به خوارج است که در بخش  
 «وصیت در کلام امام علی علیه السلام» است.

## ۱۲ وصیت در احتجاج محمد بن عبدالله بن حسن بر خلیفه عباسی منصور:

طبری و ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۱۴۵ ه روایت کرده و گویند: «محمد بن عبدالله بن  
 حسن بن علی هنگامی که بر ضد ابوجعفر منصور خلیفه عباسی خروج کرد و مردم مدینه  
 با او بیعت نمودند، در پاسخ منصور نامه ای مشروح نگاشت و دلایل خود را در آن بیان  
 داشت، که او برای خلافت شایسته تر از منصور است. و در آن نامه آمده است: «.. همانا  
 پدر ما علی «وصی» و امام بود، و شما چگونه، در حالی که فرزندان زنده اند، ولایتش را  
 به ارث برده اید؟!...»

و منصور در نامه ای که پاسخش داد و به ردّ دلایلیش پرداخت، پاسخ این برهان را مسکوت گذاشت، و سکوت منصور اقرار او به صحت آن در نزد بری عباس است.<sup>(۸۱)</sup>

۱۳ خلیفه عباسی مهدی «وصیت» را به خاطر ذکر «وصی» در آن رد می کند:

در تاریخ طبری از «ابوالخطاب» روایت کند که گفت: «هنگامی که بر بالین «قاسم بن مجاشع تمیمی» از اهالی مرو رسیدم و او در قریه ای بود که «باران الوفا» ش می گفتند، برای مهدی عباسی وصیت کرد و نوشت: «شهد الله أنه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم \* ان الدين عند الله الاسلام...»<sup>(۸۲)</sup> سپس ادامه داد: «قاسم بن مجاشع گواهی می دهد که محمد بنده و رسول اوست و علی بن ابی طالب «وصی» رسول الله صلوات الله و آله و سلم و ارواحنا لعلنا نكون من بعد الوصی» گوید: «این وصیت را به «مهدی عباسی» دادند و چون بدین عبارت رسید، آن را به دور افکند و در آن نگرست.»<sup>(۸۳)</sup>

۱۴ خلیفه عباسی هارون الرشید از اخبار اوصیاء می گوید:

در اخبار الطوال از «اصمعی»<sup>(۸۴)</sup> روایتی آورده که فشرده آن چنین است: «گوید: وارد بر رشید شدم و او دو پسرش محمد و عبدالله را فرا خواند و آمدند و آنها را در راست و چپ خود نشانید و به من دستور داد با آنها مباحثه نمایم، و من هرچه از فنون ادب پرسیدم به درستی پاسخ دادند و او گفت: «دانش ادب ی آنها را چگونه می بینی؟» گفتم: «یا امیرالمؤمنین! همانند آنها در ذکاوت و تیزهوشی ندیده ام...»

گوید: «آن دو را در آغوش کشید و دیده اش پر آب و اشکش روان شد. سپس اجازه شان داد تا برخیزند و بیرون روند و به من گفت: «آنگاه که دشمنی این دو آشکار و کینه هایشان پدیدار و جنگ میانشان برقرار شود و خونها بریزد و بسیاری از زندگان آرزو کنند که ای کاش مرده بودند، شما چه می کنید؟»

گفتم: «یا امیرالمؤمنین! این چیزی است که منجمان از زمان تولد آن دو کشف و بدان حکم کرده اند، یا چیزی است که علما درباره آن دو بیان داشته اند؟»  
گفت: «بلکه چیزی است که علما از «اوصیاء» و آنها از «انبیاء» درباره آن دو بیان کرده اند.»

و گفته اند: «مأمون در زمان خلافتش می گفت: «رشید همه آنچه را که در بین ما (دو برادر) گذشت از «موسی بن جعفر بن محمد علیهما السلام» بود، و بدین خاطر آن سخنان را گفت.» (۸۵)

مؤلف گوید: مراد رشید از «اوصیاء»، امامان اهل بیت عالم اسلام علیهم السلام است: امام موسی کاظم و پدرش امام صادق و جدش امام باقر و جد پدرش علی بن الحسین و امام حسن و امام حسین و پدرشان علی بن ابی طالب علیهما السلام از انبیاء، خاتم رسولان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

و بدین خاطر، این خلیفه کاری کرد که هیچ یک از خلفای قبل و بعدش نکردند. و آن، بنا بر نقل مورخان بدینگونه است که: «هنگامی که وارد مکه شد بر فراز منبر رفت و خطابه خواند و فرود آمد و وارد خانه شد و «محمد و مأمون» را خواست و محمد را بر آن داشت تا عهدنامه ای را که بر او املا می کند بنویسد، و بر عمل به محتوای آن سوگند بخورد، و عهد و پیمانها بسپارد. سپس با مأمون نیز چنان کرد و همان عهد و پیمانها را از او هم بگرفت. و متن نامه ای که محمد به خط خود نوشته چنین است:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«این عهدنامه ای است که به بنده خدا هارون امیرالمؤمنین سپرده می شود و «محمد بن هارون» در حال صحت بدن و عقل، به اختیار خود آن را نگاشته است: همانا امیرالمؤمنین هارون مرا «ولی عهد» پس از خود قرار داد و برای من از همه مسلمانان بیعت گرفت. و برادرم عبدالله پسر امیرالمؤمنین را، با رضایت و پذیرش بدون اجبار من، «ولی عهد» و

خلیفه و سرپرست همه امور مسلمانان بعد از من قرار داد، و به حکومت خراسان منصوبش نمود و مرزها و آبادیها و سپاهیان و خراجها و راهها و بیکها و بیت المال و صدقات و عُشرها و عشورها<sup>(۸۶)</sup>، و همه اختیارات آنجا را در حیات و ممات خود بدو سپرد. و من بر خود شرط و حتم کردم که بدانچه امیرالمؤمنین هارون، برای برادرم عبدالله قرار داده وفا نمایم، و بیعت و عهد و ولایت و خلافتِ امور مسلمانان پس از خود را برای او به رسمیت بشناسم...»

تا آخر هر دو نامه، که در روایت طبری بعد از آن آمده است:

«و ما این دو نامه را در درون بیت الله الحرام با دستن خود نوشتیم؛ و با حضور حاضران در موسم: اعضای خانواده امیرالمؤمنین و فرماندهان و همراهان و قضات و پرده داران کعبه، که گواهی آنها بر این دو نامه ثبت است. دو نامه ای که امیرالمؤمنین آنها را به پرده داران سپرد و فرمود تا در درون کعبه بجاویزند. و چون امیرالمؤمنین از انجام آن در بیت الله و درون کعبه فارغ شد، فرمان داد تا قاضیاری که گواه آن دو بوده، و در هنگام نوشتن حضور داشتند، نوشته و شروطی را که خود شاهد آن بوده اند، به حاضران در موسم، حاجیان و عمره گزاران و کاروانهای بلاد، اعلام دارند و آن را بر آنها بخوانند تا بفهمند و دریابند و بشناسند و حفظ کنند و آن را به برادران و هموطنان و همشهریان خود برسانند. و آنها چنین کردند و هر دو پیمان در مسجد الحرام بر آنها خوانده شد و از مکه بیرون آمدند، و این در نزد آنان شهرت یافت و بر آن گواهی می دادند.»<sup>(۸۷)</sup>

## وصی پیامبر در کتب لغت و اشعار صحابه و تابعین

۱ در صدر اسلام:

لقب «وصی» برای امام علی علیه السلام<sup>۱</sup> در روزهای صدر اسلام مشهور و معروف بود، و این شهرت در کتابهای لغت نیز ساری و جاری است. چنانکه صاحب لسان العرب در ماده «وصی» گوید: «و علی علیه السلام<sup>۲</sup> امیده شده». و در تاج العروس گوید: «وصی بر وزن غری لقب علی (رض) است».

سخن میرد در کتاب «الکامل فی اللغة» را نیز بزودی می آوریم.

این لقب در شعر شعرای صدر اول نیز آمده است. حسان بن ثابت شاعر

رسول خدا صلوا علیها فطیبا فی کلّ صلوات<sup>۳</sup> پیامبر صلوا سلموین<sup>۴</sup> گویند:

جزی الله عنا و الجزاء بکفه      أباحسن عنا و من کاب ی حسن

حفظت رسول الله      فینا و عهده      الیک و من اولی به منک من و من

ألست اخاه ف ی الهدی و وصیه      و اعلم منهم بالکتاب و السنن

«خداوند اباحسن را از سویی ما پاداش دهد،

که پاداش به دست اوست. و چه کسری چون با حسن باشد؟

مقام رسول الله را در بین ما پاس داشتی و عهد و وصیتش

از آن تو بود و چه کسری سزاوارتر به او از تو؟ چه کسری؟ و چه کسری؟

آیا تو برادر و «وصی» هدایتگر او،

و داناترین آنها به کتاب و سنت نیستی؟»<sup>(۸۸)</sup>

و زبیر بن بکار روایت کند که برخی از شعرای قریش عبدالله بن عباس را چنین ستوده

است:

و الله ما کلم الأقوام من بشر      بعد الوصی ی علی کابن عباس

«به خدا سوگند که هیچ بشری با اقوام انساری بعد از علیّ «وصی» همانند ابن عباس سخن نگفته است».<sup>(۸۹)</sup>

و چون ولیدبن عقبه درباره کشته شدن عثمان گفت:

الا انّ خير الناس بعد ثلاثة قتيل التّجيبى الذی جاء من مصر

«آگاه باشید که بهترین مردم بعد از آن سه نفر (= پیامبر و ابوبکر و عمر)،

کشته شده دست آن تجیبی<sup>(۹۰)</sup> است که از مصر آمد.»

فضل بن عباس در پاسخش گفت:

الا انّ خير ال ناس بعد محمّد وصیّ النّبی المصطفى عند ذی الذکر

و اوّل من صلّی و صنو نبیّه و اوّل من أردی الغواة لدی بدر

«آگاه باشید که بهترین مردم بعد از محمد صلّو سلّم نس»

«وصی» پیامبر برگزیده در نزد صاحب قرآن است.

و اولین کسری که نماز گزارد، و داماد پیامبر او، و نخستین کسری که گمراهان را در بدر به

چاه هلاکت افکند».<sup>(۹۱)</sup>

و نعمان بن عجلان شاعر انصار در قصیده ای که پس از وفات پیامبر صلّو سلّم نس

گوید:

و کان هوانا ف ی علّی و آنه لأهل لها یا عمرو من حیث لاتدر ی

وصیّ النّبی المصطفى و ابن عمّه و قاتل فرسان الضلالة و الکفر

«آری، دل ما با علی بود و او به حق،

سزاوار آن است ای عمرو! از آنجا که تو نمی داری!

او «وصی» نبی برگزیده و پسر عم اوست،

و قاتل تک سواران وادی ضلالت و کفر!»



نعمان این اشعار را زماری سرود که عمرو بن عاص انصار را به خاطر حوادث سقیفه و یاری خواستن امام علی علیه السلام در مقابل مهاجران قریش به خشم آورد. (۹۲)

ابن ابی الحدید گوید: از جمله اشعار صدر اسلام که در بردارنده عنوان «وصی» رسول الله صلو سلیمان آل حظروا لستوا لاهل بیت رسول الله بن ابی سفیان بن حرث بن عبدالمطلب است که گوید:

و منّا علی ی ذاک صاحب خبیر و صاحب بدر یوم سالت کتائبه  
وصیّ النبیّ المصطفی و ابن عمّه فمن ذا یدانیه و من ذا یقاربه؟

«و علی، همان خبیرگشای نامی، از ماست؛

فاتح روز بدر با ستونهای سپاه خروشانش.

«وصی» پیامبر برگزیده و پسر عم او.

و چه کسری بلندای مقامش را درمی یابد و چه کسری بدان نزدیک می شود؟»

و عبدالرحمان بن جعیل گوید:

لعمری لقد بایعتم ذا حفیظه علی الدین معروف العفّاف موفقا

علیاً وصیّ المصطفی و ابن عمّه و اول من صلّی اخالدین و التقی

«به جانم سوگند با کسری بیعت کردید که پاسدار دین و شهره عفّاف و بسری پیروزمند است.

علی را می گویم، «وصی» مصطفی و پسر عم او،

و نخستین کسری که نماز گزارد، همزاد دین و تقوی». (۹۳)

۲ در جنگ جمل: (۹۴)

ابن ابی الحدید گوید: ابوالهیثم بن تیّهان که «بدر»ی بود گوید:

قل للزبیر و قل لطلحة انّا نحن الذین شعارنا الانصار

نحن الذین رأّت قریش فعلنا یوم القلیب اولئک الکفار

کنّا شعار نبینا و دثاره یفدیه منّا الروح و الأبصار

انّ الوصّی امامنا و ولیّنا      برح الخفاء و باحت الأسرار

«به زبیر بگو و به طلحه نیز، که ما،

کساری هستیم که شعار انصار سر می دهیم

همانانیم که قریش ما را آزموده و دیده است

که درجنگ بدر با آن کفار چه کردیم!

ما پوشش زیر و روی و چتر حمایت پیامبرمان بودیم،

و جسم و جان و دیده ما فدای او می شد.

همانا امام ما و ولیّ ما «وصی» پیامبر است،

و اکنون پرده ها برکنار و اسرار آشکار شد.»

و عمر بن حارثه انصاری درباره «محمدبن حنفیه» گوید:

سمّی النّبّی و شبه الوصّی      و رایته لونها العندم

أحب      أحب

«همنام پیامبر و همانند «وصی» است

و پرچمش همواره رنگ خون دارد.»

و مردی از قبیله ازد گوید:

هذا علی و هو الوصّی      یّ اخاه یوم النجوة النّبّی

و قال هذا بعد      ی الولّی و عاه واع و نس      ی الشقّی

«این علی است، همان «وصی»

که پیامبر در غدیر خم برادرش خواند

و فرمود: این پس از من ولیّ شماست.

خوشبخت تیزیبین آن را گرفت و شقی تیره بخت فراموشش کرد.»

و نیز، نوجواری از قبیله ضبّه از سپاه عایشه بیرون آمد و گفت:

نحن بنو ضبّة اعداءِ علی ی ذاک الذی یعرف قدما بالوصی ی  
 و فارس الخیل علی ی عهد النبّی ی ما انا عن فضل علی ی بالعم ی  
 لکنّی ی انع ی ابن عفّان التقّی ی انّ الولیّ ی طالب ثار الولیّ ی  
 «ما فرزندان قبیله ضبّه، دشمنان علی هستیم.

همان که از دیرباز «وصی» شناخته می شود.

و تک سوار دلاور دوران پیامبر،

که من در فضل و برتری علی نابینا نیستم.

ولی اکنون سوگوار پسر عفان پرهیزکارم.

همانا این ولی، خواهان خون آن ولی است.»

و حجر بن عدی در همان روز گفته است:

یا ربّنا سلّم لنا علیاً	سلّم لنا المبارک المرضیا
المؤمن الموحّد التّقیّاً	لا خطل الرّأی و لا غویا
بل هادیّاً موقفاً مهدیّاً	و احفظه ربّی و احفظ النبیّاً
فیه فقد کان له ولیّاً	ثمّ ارتضاه بعده وصیّاً

«خداوندا! علی را برای ما به سلامت بدار؛

آن مبارک مرد مرضیّ پسندیده را.

همان مؤمن موحّد پرهیزکار را،

که نه سست رأی است و نه گمراه.

بلکه راه یافته و موفق و هدایت شده است.

پروردگار من! او را نگهدار و پیامبر را.

در وجود او نگهدار، که به راستی ولیّ پیامبر است

و پس از او، «وصی» پسندیده اش باشد.»

و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین بدری گفته است:

یا وصیّ النبّیّ قد اجلت الحرّ      ب الاعاد ی و سارت الاظعان  
و استفامت لك الأمور سو      ی ال شام و ف ی الشام يظهر الإذعان  
حسبهم ما رأو و حسبک منا      هکذا نحن حیث کنا و کانوا

«ای وصیّ پیامبر! این جنگ، دشمنان را براند،

و هودج نشینان را از صحنه بدر کرد،

و همه امور برای شما هموار و استوار شد؛ جز شام

که در شام نیز آثار تسلیم و انقیاد نمایان می شود.

آنها را همان بس که دیدند و شما را همین بس که ما

بدانسان که بودیم و بودند باز استواریم.»

و نیز، همو در جنگ جمل ام المؤمنین عایشه را مورد خطاب قرار داده و گوید:

وصیّ رسول الله من دون اهله      و انت علی ما کان من ذاک شاهد

«او تنها «وصی» رسول الله در خانواده اوست

و نو خود بر آنچه هست و باید، گواه و شاهد بوده ای.»

و عمرو بن احویحه پس از خطبه ابن زبیر و خطبه امام حسن علیها السلام<sup>[۱]</sup> جمل گفت:

حسن الخیر یا شبیه ایبه      قمت فینا مقام خیر خطیب

قمت بالخطبة التی صدع اللّ      ه بها عن ابیک اهل العیوب

و کشف القناع فاتضح الأم      ر و اصلحت فاسدات القلوب

لست کابن الزبیر لجلج ف      ی الق ول و طأطأ عنان فسل مریب

و أبّی الله ان یقوم یما قا      م به ابن الوصی و ابن النجیب

ان شخصاً بین النبّیّ لک الخ      یر و بین الوصی غیر مشوب

«ای حسن نیک سرشت! ای همانند پدر!

تو در میان ما جایگاه بهترین سخنور را گرفتی.  
 خطبه ای خواندی که خداوند به وسیله آن  
 زبان یاوه گویان را از پدرت بازداشت.  
 پرده ها را کنار زدی تا حقیقت آشکار شد  
 و بداندیشی های درووی اصلاح گردید.  
 تو همانند ابن زبیر نیستی که با تردید سخن گفت  
 و عنان سبکسری و فرومایگی و سرکشی را رها کرد.  
 و خدا نخواست که او در جایگاهی قرار بگیرد  
 که فرزند «وصی» و زاده نجیب قرار گرفت.  
 براسستی شخصیتی چون تو ای خیر محض که عصاره نبی  
 و «وصی» است، خالص و ناب و غیر مشوب خواهد بود».

ابن ابی الحدید پس از ذکر ابیات مذکور گوید: «این اشعار و أرجوزه ها همگی ی را  
 ابومحنف لوط بن یحیی در کتاب «وقعه جمل» آورده است. و ابومحنف از محدثان و از  
 کسانی است که امامت انتخانی را صحیح می دانند. او نه شیعه است و نه از رجال شیعه  
 شمرده می شود.» و از جمله اشعاری که درباره صفین آوردیم و در بردارنده لقب «وصی»  
 برای آن حضرت علیها السلام <sup>علیه السلام</sup> است که نصر بن مزاحم در کتاب «صفین» آورده، که او  
 نیز از رجال حدیث است.

### ۳ وصیت در سروده های جنگ صفین:

هنگامی که نامه امام علی <sup>علیه السلام</sup> بن عبدالله بجلی و اشعث بن قیس کند ی  
 فرمانداران عثمان در سرزمینهای ایران رسید، جریر پاسخ امام را با سروده ای داد که در آن  
 آمده است:

أتانا کتاب عل یّ فلم نرد الکتاب بأرض العجم

و لم نَعصِ ما فيه لَمَّا أتِى و لَمَّا نَزَّمْ و لَمَّا نَلَمَّ  
 و نحن ولاةِ علِى ثغرِها نضيمِ العزیز و نحمِى الذمِّم  
 نساقيهم الموت عند اللقاء بكأس المنايا و نشفِى القرم  
 طحنَّاهم طحنةً بالقنا و ضربِ سيوفِ تطيرِ اللمم  
 مضينا يقينا علِى ديننا و دينِ النَّبِىِّ و مجلِّى الظلم  
 امينِ الإلهِ و برهانه و عدلِ البريةِ و المعتصم  
 رسولِ المليكِ و من بعده خليفتهِ القائمِ المدعم  
 عليّاً عنيتِ وصِى النَّبِىِّ و نجالدِ عنه غواةِ الامم

«نامه‌ی علی به سوی ما آمد و ما،

این نامه را در سرزمین ایران نمی‌پاسخ نگذاریم.

و اکنون که به ما رسیده، نه از محتوایش سرباز زنیم

و نه مذمت کنیم و نه ملامت نمائیم.

ما و ایان مرزهای کشور او هستیم

که سرکشان عزیز را ذلیل و ذمیان پناهنده را حمایت می‌کنیم.

و چون فرا روی دشمنان قرار بگیریم،

با قدح مرگ آور به کام هلاکتشان برانیم و داغها را شفا بخشیم.

آنها را به گونه‌ای با نیزه و شمشیر بکوبیم

که ذرات وجودشان به پرواز درآید.

ما با یقین و ایمان به راه دین خود رفته ایم،

که دین ما دین نمی‌ظلمت برانداز است.

همو که امین خداوند و برهان اوست،

و دادگستر زمین و پناهگاه آدمیان.

رسول خدای ملّیک است و بعد از وی  
خلیفه و جانشین اوست که تکیه گاه استوار ماست.

علی را می گویم، «وصی» پیامبر خدا را،

که ما به خاطر او با گمراهان امت می ستیزیم».<sup>(۹۵)</sup>

و از زبان «اشعث بن قیس» در پاسخ نامه امام علیها السلام<sup>(۹۶)</sup> آمده:

رسول الوص	ی وصی النب	ی له الفضل و السبق	ف ی المؤمنینا
بما نصح الله	و المصطفی	ی رسول الإله النب	ی الأمینا
یجاهد ف	ی الله لایثن	ی جمیع الطغاة مع الجاحدینا	
وزیر النب	ی و ذوصیره	و سیف المنیة ف	ی الظالمینا

«فرستاده علی به سوی ما آمد،

و با ورودش مسلمانان را مسرور ساخت.

فرستاده «وصی»، یعنی وصی نبی،

که برتری و پیشگامی در میان مؤنان از آن اوست.

چون برای خدا و مصطفی یعنی:

رسول خدا و نبی امین او کوشید و اخلاص ورزید.

در راه خدا می کوشد و خسته نمی شود،

و با همه گردنکشان و منکران جهاد می کند.

وزیر پیامبر و داماد او،

و شمشیر مرگ آور برای ظالمان و ستمگران».

و نیز از زبان او سروده اند:

اتانا الرسول ر سول الوص ی عل ی المهذب من هاشم

رسول الوصی، وصی النبی و خیر البریة من قائم  
 وزیر النبی و ذو صهره و خیر البریة ف العالم  
 له الفضل و السبق بالصالحات لهدی النبی به یأتم  
 محمداً اعن رسول الاله و غیث البریة و الخاتم  
 اجبنا علیا بفضل له و طاعة نصح له دائم  
 فقیه حلیم له صولة کلیث عرین بها سائم

«فرستاده «وصی» به سوی ما آمد،

فرستاده علیّ مهذب و پاک نهاد زاده هاشم.

فرستاده وصی، یعنی وصی نبی،

و بهترین موجود برپای ایستاده روی زمین.

وزیر پیامبر و داماد او،

و بهترین آدمیان موجود در این عالم.

صاحب فصل و پیشگام در صالحات

که برای هدایت یابی به پیامبر اقتدا کرده است.

محمد را می گویم. رسول خدا،

و باران رحمت الهی بر مردم و خاتم انبیا.

علی را اجابت کردیم چون برتر است

و طاعت ناب و خالصانه او دائم و همیشگی است.

فقیه است و بردبار، و صولتی دارد که،

همانند شیر بیشه، به هر وادی که خواهد ره گشاید». (۹۷)

و چون معاویه مصر را به «عمر و عاص» بخشید تا در جنگ با امام علی علیه السلام

نماید، امام علی علیه السلام آن شعری سرود که در بخشی از آن آمده است:



يا عجباً لقد سمعت منكراً  
 كذباً على الله تحسب الشعرا  
 يسترق السمع و يغش  
 ما كان يرضى احمداً لو خيرا  
 ان يقرنوا وصيه و الابترا  
 شانى الرسول و اللعين الاخررا

«شگفتا که چه منکری شنیدم،

دروغی بر خدا، که موی آدمی را سفید،

گوش را کر، و دیده را کور گرداند،

و خبر آن، پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم

که «وصی» او را قرین و همتای ابتر کنند،

ابتر دشمن رسول الله و ملعون تنگ چشم!»<sup>(۹۸)</sup>

و آنگاه که در سپاه امام علی علیه السلام عذر عزل «اشعث» از فرماندهی قبیله اش،

اختلاف افتاد، «نجاشی» درباره آن گفت:

رضینا بما یرضی علی لنا به  
 و ان کان فی ما یأت جدع المناخر

وصی رسول الله من دون اهله  
 و وارثه بعد العموم الأكابر

«ما همان را که علی برای ما بیسند می پسندیم،

اگر چه در حکمی که می کند، بریدن بیبری ها باشد!

او تنها «وصی» پیامبر در میان اهل البیت

و تنها وارث او، با وجود عموهای بزرگوار، می باشد.»<sup>(۹۹)</sup>

و از سروده های دیگری که درباره جنگ صفین گفته شده، و حاوی موضوع «وصی و

صایت» است، سروده «نصرین عجلان انصاری» است که گوید:

قد كنت عن صفین فیما قد خلا  
 و جنود صفین لعمری غافلا

قد كنت حقاً لا احاذر فتنة  
 و لقد اکون بذاک حقاً جاهلا

فرأیت فی جمهور ذلک معظماً  
 و لقیتم من لهوات ذاک عیاطلاً

كيف التفرق و الوصى اماننا لا كيف الا حيرة و تخاذلا  
لا تَعْتَبِنَّ عقولكم لا خير فى من لم يكن عند البلابل عاقلا  
و ذروا معاوية الغوى و تابعوا دين الوصى و تصادفوه عاجلا

«به جان خودم سوگند که از صفین  
و سپاه صفین و گذشته آن بی خبر بودم.  
من حقا از هیچ فتنه ای پرهیز نداشتم  
ولی براسی که نسبت به این فتنه ناآگاه بودم.  
و اکنون در توده آنها همبستگی،  
و از بازیگری اینها چند دستگی می بینم.  
با وجودی که این «وصی» پیشوای ماست، تفرقه چرا؟  
نه، نمی شود مگر از راه سرگشتگی و یاری نکردن!  
عقول خود را بیهوده سرزنش نکنید که،  
هرکس در آشوبها و فتنه ها عاقل نباشد، خیری در او نیست!». <sup>(۱۰۰)</sup>  
معاویه گمراه را واگذارید و

دين «وصی» را پیروی کنید که بزودی با او روبرو می گردید.» <sup>(۱۰۰)</sup>

و حجر بن عدی گوید:

يا ربّنا سلّم لنا علیّا  
المؤمن المسترشد المرضیا  
و اجعله هادى امة مهديا  
لا خطل الرأى و لا غيبا  
فانه كان له وليّا  
و احفظه ربّى حفظك النبیا  
ثم ارتضاه بعده وصيّا

«پروردگارا! علی را برای ما نگهدار؛

آن مهذب پاک و پاکیزه را برای ما سالم بدار؛

همان مؤمن راه یافته پسندیده را،  
 و هدایتگر و راهنمای امتش بگردان.  
 همو را که نه سست رأی است و نه نادان،  
 پروردگارا! او را همانند پیامبرت محافظت بفرما.  
 که براسخی او و اُلّی پیامبرست؛

و وی او را «وصی» پس از خود گرفته است. (۱۰۱)

و عبدالرحمان بن ذؤیب اسلمی گوید:

الا ابلغ معاویه بن حرب  
 أكل الدهر مرجوس لغير  
 فان تسلّم و تيق ي الدهر يوما  
 يقودهم الوص ي اليك حت ي  
 اما لك لا تتيب ال ي الصواب  
 تحارب من يقوم لد ي الكتاب  
 نزرک بجحفل شبه الهضاب  
 یردک عن ع وائک و ارتياب  
 «به معاویه فرزند حرب بگو:

تو را چه شده که به راه راست باز نمی گردی؟

آیا همیشه دوران به بیراهه می روی

و با کسری که قائم به حق و عالم به کتاب است می جنگی؟

پس، بدان که اگر روزی جان سالم هم بدربری،

با سپاه‌ی انبوه همانند دانه های باران دیدارت رهاییم.

سپاه‌ی که «وصی» آن را فرمانده‌ی کند

و به سوی تو آورد تا از پارس کردن و گمراه‌ی بازت دارد». (۱۰۲)

و مغیره بن حارث بن عبدالمطلب گوید:

يا شرطة الموت صبراً لايهو لكم  
 دين ابن حرب فان الحق قد ظهرا

و قاتلوا كل من يبيع ي غوائلكم  
 فانما النصر ف ي الضراء لمن صبرا

سيقوا الجوارح حدّ السيف و احتسبوا      فی ذلك الخیر و ارجوا الله و الظفرا  
و ايقنوا انّ من اضح      ی یخالفکم      اضحی شقیّاً و اضح      ی نفسه خسرا  
فیکم و ص      ی رسول الله      قائدکم      و اهله و کتاب الله      قد نشرا

ای رزمندگانِ جانبازِ شکیبا باشید و،  
نیرنگ معاویه شما را نترساند که حق آشکار شد.  
و با هرکس که غائله آفرینی می کند بجنگید  
که پیروزی از آن کسری است که در سختی می شکبید.  
اندامتان را به سوی تیزی شمشیر برانید و در این راه،  
امیدوار ثواب و پاداش و نصرت خداوندی باشید.  
و یقین داشته باشید که هرکس مخالف شما شد،  
به شقاوت و بدبختی و زیان و خسران دچار شده است.  
زیرا، فرمانده شما «وصی» رسول الله است؛  
و اهل بیت او و کتاب خدا در میان شما هستند».<sup>(۱۰۳)</sup>

و فضل بن عباس گوید:

وصی رسول الله      من دون اهله      و فارسه ان قیل هل من منازل  
«او تنها «وصی» رسول الله در دودمان او،

و تنها دلاورش در صحنه های مبارزه و مبارزه طلبی است».

و منذر بن ابی حمیصه وداعی گوید:

لیس منّا من لم یکن لک ف      ی اللّ      ه ولیاً یا ذالولا و الوصیّة  
«کسری که تو را برای خدا دوست ندارد، از ما نیست!».

ای صاحب ولایت و (وصیت)!»<sup>(۱۰۴)</sup>

۴ وصیت در نامه ابن عباس:

ابن عباس در جنگ صفین در پاسخ نامه معاویه نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«اما بعد، نامه ات به من رسید و آنچه نگاشته بودی دریافتم. اما اینکه سرعت ما در مخالفت با یاران عثمان و حکومت بری امیه را ناپسند شمرده ای، به جانم سوگند که تو با قتل عثمان نه ازت را دریافتم؛ هنگامی که از تو یاری خواست، یاریش نکردی تا بدانچه می خواستی رسیدی؛ و رابط میان تو و او، برادر مادری عثمان «ولید بن عقبه» بود. اما اینکه ما را دشمن «تیم و عدی» دانسته ای، بدان که ابوبکر و عمر از عثمان بهتر بودند؛ چنانکه عثمان نیز از تو بهتر بود. و اما اینکه گویی: از بزرگان قریش جز شش نفر باقی نمانده اند، چه بسیارند بزرگان و باقی مانده های آن که بهترینشان با تو می جنگند، و ما را رها نکرد مگر آن کس که تو را رها کرد. و اما اینکه جنگ را یادآور شدی، بدان که ما هنوز چیزهایی برای تو داریم که گذشته را از یادت برده و از آینده بیمناک نماید. و اما اینکه گویی: اگر مردم با من بیعت کنند، تو با سرعت مرا پیروی می کنی، مردم با علی بیعت کردند و او برادر رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم است، و او از من بهتر است. اما تو را در آن هیچ حقی نیست. زیرا تو آزاد شده فرزند آزاد شده، از رؤسای احزاب و زاده «آکله الاکباد» و السلام.

نامه ابن عباس که به معاویه رسید و آن را خواند گفت: «خودم کردم که ... به خدا سوگند می گویم که تا یکسال با او مکاتبه ننمایم. سپس چنین سرود:

دعوت ابن عباس ال	ی اخذ خطّة	و کان امرأ اهد	ی الیه رسائل ی
فاخلف ظنّ	ی و الحوادث جمّة	و لم یک ف	ی ما نابن ی بمواصل ی
و لم یک ف	ی ما جاء ما یتحقّه	و ما زاد أن أغل	ی علیه مراجل ی
فقل لابن عباس اراک مخوّفا		بجهلک حلم	ی آنن ی غیر غافل
فأبرق و ارعد ما استطعت فأنن	ی	الیک بما	یشجیک سبط الأنامل

و صفین داری ما حییت و لیس ما      تربص من ذاک الوعید بقاتل ی

«ابن عباس را به گزینش راهی فراخواندم

و او را شایسته آن دیدم که برایش نامه بنویسم.

ولی او پندارم را وارونه و حوادث را دگرگون ساخت

و وی کسری نبود که در شداید و سختیها یاریم رساند.

آنچه بیان داشت در حدّ او نبود

و چیزی نیفزود که دیگ خشم مرا به جوش آورد.

به ابن عباس بگو: تو را ترساننده می بینم

چون میزان حلم مرا نمی داری و من هرگز غافل نیستم!

پس، تا می تواری رعد و برق کن که من

بدانچه که اندوهگینت کند دست گشاده ای دارم!

صفین تا زنده ام خانه من است و

انتظار تو و آنچه مرا یدان می ترساری، کشنده من نباشد!».

و فضل بن عباس در پاسخش سرود:

الا یابن هند أنّ ی غیر غافل      و أنّک ممّا تبتغ ی غیر نائل

الآن لما اخبت الحرب نارها      علیک و القت برکها بالکلاکل

و اصبح اهل الشام صرع ی فکلّهم      کفقعة قاع او کشحمة آکل

و ایقنت انا اهل حق و أنّما      دعوت لأمر کان ابطل باطل

دعوت ابن عباس ال ی السلم خدعة      و لیس لها حت ی یموت بقاتل

فلا سلّم حتّ ی تشجر الخیل بالقنا      و تضرب هامات الرجال الأوائل

و آلیت لاتهد ی الیه رسالة      الی ان یحول الحول من رأس قابل

اردت بها قطع الجواب و انما  
رماک فلم یخطئ بشار المقاتل  
و قلت له لو بايعوك تبعتهم  
فهذا عل یّ خیر حاف و ناعل  
وص یّ رسول اللّٰه من دون اهله  
و فارسه اذ قيل هل من منازل  
فدونکه اذ كنت تبغ ی مهاجرا  
اشمّ بنصل السیف لیس بناکل

«هان ای پسر هند من غافل نیستم

و تو نیز بدانچه می جوئی نخواهی رسید.

آیا اکنون که جنگ آتش خود را فرو هشته

و زانو زده و سینه بر زمین نهاده؟

و اهل شام زمینگیر و مدهوش شده

و همگی زانوی غم در بغل گرفته یا وا رفته اند؟

و تو باور کرده ای که ما اهل حقیم؟

اکنون به چیزی فرا می خواری که نارواترین است؟!

ابن عباس را فریبکارانه به سازش خوانده ای

سازشری که تا واپسین دم حیات آن را نخواهد پذیرفت!

سازشری نخواهد بود تا آنگاه که سواران با نیزه ها بستیزند

و سر سردمداران کفر و جاهلیت نخستین را با آنها بکویند!

و بعد، سوگند خورده ای که دیگر به او (= ابن عباس) نامه ننویسی

تا آنگاه که یک سال از زمان آن بگذرد.

ولّی مراد تو پیشگیری از پاسخ اوست

که دقیقاً بر هدف زده و به خروشت آورده است!

به او گفته ای که اگر مردم با تو بیعت کنند آنان را پیروی می کری

بسیار خوب! این علی است برترین پیادگان و سواران؛

و تنها وصی رسول خدا در میان اهل بیت او  
 و تک سوار شجاع صحنه های نبرد و هم‌آوردی!  
 او اینک فراروی توست، همان که در جستجوی آری:  
 کسری که با تیزی شمشیر آشناست و هرگز از آن رویگردان نیست!». و مالک اشتر گوید:

کلّ شیءٍ سو ی الامام صغیر و هلاک الامام خطب کبیر  
 قد اصبنا و قد اصیب لنا الیو م رجال بزل حماة صقور  
 واحد منهم بالف کبیر انّ ذا من ثوابه لکثیر  
 انّ ذاالجمع لایزال بخیر فیه نعم ی و نعمة و سرور  
 من رأ ی غرة الوص ی عل ی انه ف ی دج ی الحنادس نور  
 انه و الذ ی یحج له النا س سراج لد ی الظلا م منیر  
 من رضاه امامه دخل الجنّ ة عفواً و ذنبه مغفور  
 بعد ان یقض ی الذ ی امر اللّ ه به لیس ف ی الهد ی تخیر

«هر چیزی به جز امام کوچک است

و فوت امام حادثه ای بزرگ.

ما امروز به هدف راستین خود رسیدیم

و در این راه مردان مقاوم و یاران تیزپروازی را فدا دادیم.

که یکی از آنها با هزار نفر برابر بود

و البته که پاداش چنین کساری بسیار و پرشمار است.

گروه ما همواره به راه خیرند:

راه نعمت و سعادت و خشنودی.

هرکس سیمای علیّ «وصی» را ببیند



در می یابد که او در تاریکیها نور محض است.  
 آری، سوگند به آنکه مردم برای او حج می گزارند  
 علی در ظلمتهای تیره چراغی نورافشان است.  
 و هرکس امامتش را با خشنودی پذیرفت  
 با عفو و بخشش گناه وارد بهشت گردد:  
 البته پس از آنکه به فرمان خدا عمل کرد  
 که پیروی ز هدایت گزینش نبود!». (۱۰۵)

و مسعودی در مروج الذهب درباره مرثیه گویان امام علی علیه السلام از شیعیان آن  
 حضرت چنین سروده است:

تأسّ فکم لک من سلوة      تفرج عنک غلیل الحزن  
 بموت النبّی و قتل الوصّی      و قتل الحسین و سمّ الحسن  
 «شکیبا باش! چه بسا سرگرمی ها و فراموشی ها  
 که شدت اندوهت را زدود  
 و فوت پیامبر و کشته شدن «وصی»

و شهادت حسین و مسمومیت حسن را از یادت برد!» (۱۰۶)

و درباره کشته شدن حجر بن عدی گوید:

کشنده حجر به او گفت: «امیرالمؤمنین (= معاویه) فرمانم داده تا تو را بکشم . تو را که  
 سرکرده گمراهی، معدن کفر و طغیان و دوستدار ابوترابی؛ تو و یارانت را . مگر آنکه از  
 کفرتان باز گردید و رهبرتان را لعنت کنید و از او بیزاری بجوئید!» و حجر و عده ای از  
 همراهانش گفتند: «همانا شکیبایی بر تیزی شمشیر برای ما آسان تر است از آنچه که ما را  
 بدان فرامی خواری! به علاوه آنکه، ورود در محضر خدا و پیامبر خدا و «وصی» او نزد ما  
 محبوبتر از ورود در آتش جهنم است!» (۱۰۷)

و علی بن محمد علوی درباره منسوبان به «سامه بن لوی بن غالب» گوید:

و سامة منا فاما بنوه	فامرهم عندنا مظلم
اناس اتونا بانسابهم	خرافة مضطجع يحلم
و قلنا لهم مثل قول الوص	ی و کلّ اقاویله محکم
اذا ما سئلت فلم تدر ما	تقول فقل : ربنا اعلم

«سامه از ماست اما فرزندانش

کار آنها نزد ما تاریک و مبهم است.

مردماری انساب خود را نزد ما بر شمردند،

انسانی که افسانه فرد خواب رؤیابین است!

و ما به آنها همان سخن «وصی» را گفتیم

سخن کسری را که همه گفتارش محکم و استوار است:

هرگاه از تو چیزی را پرسیدند که نمی داری چه بگوئی

بگو: پروردگار ما داناتر است!». (۱۰۸)

۵ وصیت در شعر مأمون:

سیاست نزدیک شدن به علویان، مأمون خلیفه عباسی را بر آن داشت تا امام

رضا علیه السلام بلیعهدی خود برگزیند و موضوع «وصیت» را در شعر خود بیاورد و بگوید:

الأمُّ علّی حبّی الوصّی ابالحسن و ذلک عندی من اعاجیب ذا الزمن

«سرزنش می شوم چون ابالحسن «وصی» پیامبر را دوست دارم

و این نزد من از شگفتیهای دوران ماست!». (۱۰۹)

و نیز گوید:

و من غاو یغصّ علّی غیظا اذا أدنیت اولاد الوصّی

«و(شگفت) از گمراهی که بر من خشم می گیرد

چون به فرزندان «وصی» نزدیک شدم». (۱۱۰)

شهرت لقب «وصی» برای امام علی علیه السلام قرنها

میرد در الکامل روایت کند که کمیت شاعر گوید:

و الوصی الذی امال التجوی      ب ی به عرش امة لا نهدام

«و «وصی»، کسی که «تجوی» او را به شهادت رسانید،

عرش امت بود که منهدم گردید».

و میرد گوید: «لقب «وصی» چیزی است که آن را می گویند و بسیار تکرار می کنند».

(۱۱۱)

پس، امام علی علیه السلام به «وصی» رسول الله صلو علیه و آله و سلم به آن گونه ای که «واصل من»

لقب او گردیده است؛ همانگونه که مشهور به «ابوتراب» بوده است.

میرد برای این گفته خود که «امام علی مشهور به لقب وصی بوده» به شعر ابی الأسود

دوای استشهاد می کند که در آن واژه «وصی» با اسم «حمزه و عباس» قرین آمده و

هیچیک تعریف نشده اند. آنجا که گوید:

احبّ محمدا حبّا شديدا      و عباسا و حمزة و الوصيا

«محمّد را شدیداً دوست دارم همی عباس و حمزه هم «وصی» را» (۱۱۲)

و سروده سید حمیری که گوید:

انّ ی ادين بما دان الوصی      یّ به یوم النخيلة من قتل ی المحلينا

«من بر همان دیری هستم که «وصی» پیامبر صلو علیه و آله و سلم بود»

و در نبرد نخيله پیمان شکنان را براساس آن نابود کرد». (۱۱۳)

و نیز گوید:

و الله منّ عليهم بمحمد      و هداهم و كسا الجنوب و اطعما

ثمّ انبروا لوصيّه و وليّه      بالمنكرات فجرّوه العلقما

«و خداوند به وسیله محمدصلو سلویٰ آتتهما علیهما السلام آنها را هدایت کرد»

و هدایتشان فرمود و خوراک و پوشاکشان بداد  
و آنها پس از او، راه را بر «وصی» و ولی اش بستند  
و با زشتی و درشتی شرنگ تلخش نوشانیدند». (۱۱۴)

و امام مذهب شافعیه، محمدبن ادریس شافعی (ت: ۲۰۴ ه) گوید:  
ان کان حبّ الوصّی رفضاً فانّ ینفی عن ارض العباد  
«اگر دوستی «وصی» پیامبر رفض است  
پس من را فرضی ترین بندگان خدا هستم». (۱۱۵)

و ابن درید گوید:

اهو ینبّی عن محمد و وصیّه و ابنیه و ابنته البتول الطاهره  
«من دوستدار محمد و «وصی» او

و دو پسرش (= حسن و حسین) و دخترش (= فاطمه) بتول طاهره هستم». (۱۱۶)

و در دیوان متنی (ت: ۴۶۸ ه) آمده است که به متنبّی گفتند: تو را چه شده که  
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (رض) را مدح نمی کنی؟ گفت:

و ترک مدح ینبّی عن تعهدا اذ کان نوراً مستطیلاً شاملاً  
و اذا ستقلّ الشّمس یء قام بذاته و کذا ضیاء الشمس یذهب باطلا

«من مدح «وصی» را تعمداً ترک گفتم

زیرا او نوری است گسترده و فراگیر

و اگر چیزی مستقل شد قائم به ذات خود می شود

همچنانکه نور خورشید هر باطلی را از بین می برد». (۱۱۷)

و نیز، در مدح طاهر بن حسین علوی گوید:

هو ابن رسول اللّٰه و ابن وصیّه و شبههما شبهت بعد التجارب

«او پسر رسول خدا و پسر «وصی» اوست

و شبیه ان دو، که من پس از تجربه ه ا تشبیه کردم». (۱۱۸)

و شیخ الاسلام حمویری جویری (ت ۷۲۲ ه) گوید:

اخو احمد المختار صفوة هاشم ابوالسادة الغر الميامین مؤتمن

وصی امام المرسلین محمد علی امیر المؤمنین ابوالحسن

«برادر احمد مختار، و برگزیده نسل هاشم

پدر بزرگواران شریف، مبارک و امانتدار

«وصی» امام رسولان محمد صلوسلم ر

علی امیر مؤمنان ابوالحسن» (۱۱۹)

و نیز گوید:

«برادر خاتم رسولان گرامی، محمد صلوسلم ر

پیامبر پاک خدای عالمیان

علی «وصی» مصطفی و وزیر او

پدر بزرگواران نورانی نیکومنش، حیدر!». (۱۲۰)

و سید محمود حبیب عبیدی (ت ۱۳۸۳ ه) مفتی و شیخ الاسلام موصل، در ایام نهضت و

انقلاب عراقی ها در سال ۱۹۲۰ میلادی بر ضد سلطه انگلیس که مدعی «حق وصایت»

بر عراق و عراقی ها بود در «هشدار نخستین خود» گوید:

ایها الغرب جئت شیئا فریاً ما علمنا غیر الوصی وصیاً

«ای غرب! ادعای زشت و دروغی آوردی!

زیرا ما غیر از «وصی» پیامبر، وصی دیگری نمی شناسیم»

قسماً بالقرآن و الانجیل لیس نرضی وصایة لقبیل

او تسیل الدماء و مثل السیول ابعده الوصی ی زوج البتول

«نحن نرضى بالانگلیز وصیا؟»

«سوگند به قرآن و انجیل

که ما «وصایت» دیگری را نمی پذیریم

اگر چه خونها همانند سیل جاری شود

آیا پس از «وصی» رسول و همسر بتول

ما به «وصایت» انگلیس رضایت می دهیم؟!»

دون ملک العراق بین الطلول      لا ب ی عبدالله نجل البتول

قد اریقت دماء خیر قتیل      افبعد الحسین سبط الرسول

«نحن نرضى بالانگلیز وصیا؟»

«در سرزمین عراق و در گلزارهای

ای عبدالله زاده زهرای بتول،

آنجا که خونهای بهترین کشته ها ریخته شد

آیا بعد از حسین سبط رسول الله

ما انگلیس را «وصی» خود می گیریم؟!»

قد ظلمنا العراق یا ساکنیه      انّ دمع النساء لا یجدیه

حین تبک ی السبطين او تبکیه      افمن بعد المجتب ی و اخیه

«نحن نرضى بالانگلیز وصیا؟»

«ای ساکنان عراق! ما به عراق ستم کردیم،

ستمی که دیگر اشک زنان سودش نرساند؛

آنگاه که بر حسن و حسین گریه کنند یا بر عراق

آیا بعد از امام مجتبی و برادرش حسین

ما به «وصایت» انگلیس رضایت می دهیم؟!»

يا محبّ ي آل النبّ ي الكرام  
و هو ميراث آل خير الأنام  
«نحن نرضى بالانگليز وصيّاً؟»

«ای دوستداران اهل بيت گرامی پیامبر!  
آیا عراق سرزمین پست فطرتان است؟  
عراقی که میراث خاندان برترین آدمیان است  
آیا پس از امامان والا مقام  
ما انگلیس را «وصی» خود می گیریم؟!»  
و در «هشدار دوش» گوید:

اشهدوا يا اهل الثر ي و الثريا  
«ای زمینیان و ای آسمانیان گواه باشید  
که شیعه «وصی» پیامبر، وصی دیگری را نپذیرفت!»

قد نکتنا عهد النبّ ي لدينا  
ان قبلنا وصاية و غوينا  
«ان رضينا بالانگليز وصيّاً؟»  
و احتمالنا اثما و عارا و شينا  
افلا يسخط الوص يّ علينا

«براستی که عهد و پیمان خود با پیامبر را شکسته  
و گناه و ننگ و عار بزرگی را بر دوش گرفته ایم  
اگر «وصایت»ی را بپذیریم و گمراه شویم!  
آیا «وصی» پیامبر بر ما خشم نمی گیرد  
اگر انگلیس را «وصی» خویش بگیریم؟»

ما عس ي أن نقول يوم الجزاء  
و الشهيد المقيم ف ي كربلا  
لنب ي الهد ي اب ي الزهراء  
و امام الهد ي بسامراء

«ان رضينا بالانگليز وصيًّا؟»

«چه توان گفتمان به روز جزا

به نبي هدى اي الزهراء

به شهيد مقيم كربلا

به امام هدى به سامراء

گر شدي انگليس «وصي» بر ما؟»

و نیز در قصیده دیگری گوید:

فلما ذا تكون فينا وصيًّا

لست منّا و لم نكن منك شيئاً

هاشميًّا و لم تكن قرشيا

لم تكن يا ابن لندن علويًّا

من بن ي قومنا و لا شرقيا

لا و لا مسلما و لا عربيًّا

«فلما ذا تكون فينا وصيًّا؟»

«تو از ما نیستی و ما نیز هیچ نسبتی با تو نداریم

پس، به چه دلیل «وصی» و قیم ما هستی؟

ای زاده لندن! تو نه علوی هستی

نه هاشمی و نه قریشی!

نه، تو مسلمان هم نیستی! بلکه عرب هم نیستی

بلکه از نژاد ما شرقیان هم نیستی

پس، به چه دلیل «وصی» و قیم ما باشی؟»

تا آنجا که گوید:

لا تقل شافعية زيدية

لا تقل جعفرية حنفية

و ه ي تأب ي الوصاية الغربية

جمعتنا الشريعة الاحمدية

«فلما ذا تكون فينا وصيًّا؟»



«مگو تو جعفری مذهبی و او حنفی مذهب!

مگو تو شافعی هستی و او زیدی!

شریعت احمدی همه ما را گرد هم آورده

و این شریعت «وصایت» غرب را نمی پذیرد!

پس، به چه دلیل «وصی» و قیّم ما باشی؟».

قد سئمنا سياسة التفريق      و اهتدینا ال      ی سواء الطريق

یا عدواً لنا بثوب صديق      انت بین الوص      ی و الصدیق

لست الاً مزوراً اجنبياً      فلما ذا تكون فینا وصیاً

«ما از سیاست تفرقه و جدائی بیزار شدیم

و به سوی راه راست رهنمون گردیدیم.

ای دشمن ما در جامه دوست!

تو در میان «وصی» و صدیق

جز فریبکاری اجنبی نیستی

پس، به چه دلیل «وصی» و قیّم ما باشی؟»

آنچه را که درباره «وصی» و وصایت» یادآور شدیم، همگی در نزد پیروان مکتب خلفا از

قرن اول هجری تا قرن چهاردهم مشهور و شناخته شده است . همانگونه که آن مرد

«ضی» سپاه عایشه در جنگ جمل سرود و گفت:

نحن بنو ضبة اعداء عل      ی      ذاک الذی يعرف قدما بالوص      ی

«ما فرزندان «ضبه» دشمن علی هستیم!

همان کسری که از قدیم به «وصی» معروف و شناخته شده است!»

آنها امام علی علیه السلام را «پیامبر م ی دانستند و او و یازده فرزندش را با لقب «اوصیاء» می شناختند. چنانکه خلیفه عباسی هارون الرشید در داستان پیشگوی ی اش از درگیری امین و مأمون نیز آن را بیان داشت.

آری، آنها امام علی علیه السلام را «بدون توجه به محتوا و عمق معنا، لقب «وصی» می دادند. اما در حال تنبّه و آگاهی از معنا و مغز این لقب، گاهی انکارش کرده و زمان ی کتمانش می نمودند و در برخی از اوقات نیز، آن را از جایگاهش تحریف و منصرف م ی ساختند، که نمونه های آن را به زودی در بحث های آینده بررسی خواهیم کرد ان شاء الله. (۵۵) حشر / ۷.

(۵۶) المعجم الكبير، ج ۶ ص ۲۲۱. مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۳. تذکرة خواص الامة، ص ۴۳ باب حدیث النجوى از کتاب الفضائل احمد بن حنبل که نص آن چنین است:

«به سلمان گفتیم از رسول خدا پیرس و صری شما کیست؟ سلمان از رسول خداص پرسید و آن حضرت فرمود: و صری موسی بن عمران کیست؟ گفت: یوشع بن نون. فرمود: «همانا و صری من و وارثم و انجام دهنده قول و قرارم، علی بن ابی طالب است». و نیز مراجعه کنید: الرياض النضرة، محب طبری، ج ۲ ص ۲۳۴.

(۵۷) مجمع الزوائد هیشمى، ج ۸ ص ۲۵۳ و ج ۹ ص ۱۶۵. منتخب كنز العمال در حاشیه مسند احمد، ج ۵ ص ۳۱. كنز العمال كتاب الفضائل، ج ۱۲ ص ۲۰۴ حدیث ۱۱۶۳. موسوعة اطراف الحدیث به نقل از معجم الكبير طبرای، ج ۴ ص ۲۰۵، و جمع الجوامع، سیوطی، حدیث شماره: ۴۲۶۱.

و ابویوب، خالد بن زید خزرجی در بیعت عقبه و همه جنگهای رسول خداص حضور داشت. و نیز، در جمل و صفین و نهران با امام علی علیه السلام سال ۵۰ یا ۵۱ ه در نزدیکی «قسطنطنیه» وفات کرد. (اسد الغابه، ج ۵ ص ۱۴۳).

(۵۸) كنز العمال، كتاب الفضائل، ج ۱۲ ص ۲۰۹ حدیث ۱۱۹۲. موسوعة اطراف الحدیث به نقل از كنز العمال، حدیث ۳۲۹۵۲، و معجم طبرای، ج ۶ ص ۲۷۱. و ابوسعید خدری، سعد بن مالک خزرجی از حافظان حدیث رسول الله ص و متوفای سال ۵۴ ه است. (اسد الغابه ۵ / ۲۱۱).

(۵۹) حلیه الاولیاء، ج ۱ ص ۶۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۲ ص ۴۸۶. شرح نهج البلاغه، چاپ اول ج ۱ ص ۴۵۰، و موسوعة اطراف الحدیث، ج ۷ ص ۴۶۱. و انس بن مالک، ابوثمامه خزرجی، بخاری و مسلم ۲۲۸۶ حدیث از او روایت کرده اند. درباره سن و سال وفاتش (۹۰ ۹۳ ه) اختلاف است. شرح حال او در استیعاب و اسد الغابه و اصابه آمده است.

- (۶۰) تاریخ دمشق، ابن عساکر، خطی، ج ۱۲ قسمت اول ص ۱۶۳ و شرح حال امام علی‌ع چاپ شده آن در سه مجلد، بیروت ۱۳۹۵ ه، ج ۳ ص ۵، و ریاض النضرة، ج ۲ ص ۲۲۴. و بریده بن حصیب صحابی پس از جنگ اُحُد به مدینه آمد و در همه جنگها رسول خداص را همراهی نمود و بعد به بصره رفت و در آنجا مسکن گرفت و سپس برای جنگ وارد خراسان گردید و در مرو سگری گزید و در سال ۶۳ ه وفات کرد. شرح حال او در اسدالغابه، ج ۱ ص ۱۷۵ و تهذیب التهذیب، ج ۱ ص ۴۳۲ ۴۳۳، آمده است.
- (۶۱) المحاسن و المساوی از محمد بن ابراهیم بیهقی (زنده تا پیش از ۳۲۰ ه) تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ قاهره ۱۳۸۰ ه، ج ۱ ص ۶۴ ۶۵.
- (۶۲) وقعه صفین، چاپ مصر، ص ۱۴۵، و تاریخ بغداد، ج ۱۲ ص ۳۰۵ که ما فشرده آن را از کتاب اول آوردیم. در محل این دیر نیز از قرنهای پیش مسجد «براتا» را ساخته اند و مسیر رودخانه دجله و فرات را که در عراق جاریند، تغییر داده و مسیر رودخانه دجله اکنون نزدیک این مسجد است.
- (۶۳) بلیخ نام نهری است در رقه که آب آن از چمسه ها است. (معجم البلدان)
- (۶۴) وقعه صفین، ص ۱۴۷ ۱۴۸، و تاریخ ابن کثیر، ج ۷ ص ۲۵۴.
- (۶۵) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۷۸.
- (۶۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۲۸۱، و در چاپ دیگر تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳ ص ۱۸۱. و عمرو بن حمق خزاعی، پس از صلح حدیبیه به سوی پیامبرص هجرت نمود و یک بار که پیامبر را آب نوشانید، دعایش نمود و فرمود: «خداوندا از جواری بهره مندش ساز» و بدین خاطر هشتاد ساله شده بود و یک موی سفید نداشت. و با علی‌ع در تمام معرکه هایش حضور داشت و از یاران حجرین عدی بود. از زیاد بن ابیه گریخت و به موصل رفت و در غاری پنهان شد و معاویه به خواهرزاده خود عمرو بن حکم فرماندار آنجا دستور داد او را نزد وی بفرستد، که مرده اش را یافتند که ماری او را گزیده بود و سرش را برای معاویه فرستاد و این اولین سری بود که در اسلام جابه جا می شد، و معاویه که همسر عمرو را زنداری کرده بود، سرش را نزد او فرستاد و چون سر را به دامنش افکندند بلرزید و سپس آن را برداشت و دست خود را بر سیمایش کشید و لبانش را بوسید و گفت: «مدتها او را از من پنهان داشتید و اکنون کشته اش را به من هدیه می کنید! درود بر این هدیه گرانهای گرانسنگ!» شهادت او در سال پنجاهم هجری اتفاق افتاد. شرح حال او در اسدالغابه، ج ۴ ص ۱۰۰ ۱۰۱، آمده است.
- (۶۷) مراجعه کنید: وقعه صفین، چاپ قاهره ۱۸۲ ه، ص ۱۱۸ ۱۱۹. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۳۲۴۸. تاریخ ابن اثیر، چاپ اروپا، ج ۳ ص ۱۰۸. مروج الذهب مسعودی، چاپ بیروت، ج ۳ ص ۱۱، که گوید: «محمد بن ابی بکر این نامه را، هنگامی که امام علی‌ع به فرمانداری مصر منصوبش کرد، برای معاویه نوشت.» و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۲۸۴.

- (۶۸) مناقب خوارزمی، ص ۱۲۵.
- (۶۹) همان، ص ۱۴۳.
- (۷۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۲۸.
- (۷۱) آل عمران / ۹۷.
- (۷۲) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۹۲ ۱۹۳.
- (۷۳) شرح نهج البلاغه، چاپ اول مصر، ج ۱ ص ۲۰۸.
- (۷۴) مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۷۲. ذخائر العقبی، ص ۱۳۸، و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۴۶.
- (۷۵) این جمله در متن نیامده ولی مقتضای سیاق چنین است.
- (۷۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۲۸.
- (۷۷) مروج الذهب مسعودی، ج ۲ ص ۴۳۰.
- (۷۸) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۳۲۹. تاریخ ابن اثیر، چاپ اروپا، ج ۴ ص ۵۲. ابن کثیر نیز این خطبه را در ج ۸ ص ۱۷۹ تاریخ خود ذکر کرده و آنچه را که امام حسین در وصف پدرش یادآور شده آن را حذف نموده و به جای آن نوشته: «و علی پدر من است» و بقیه را آورده است.
- (۷۹) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۵۲. التنبیه و الإشراف مسعودی، ص ۲۹۳. تاریخ ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۳۹ ۱۴۲ و ۱۹۴ در ذکر حوادث سال ۱۲۹ و ۱۳۰، که ما آن را فشرده آوردیم.
- (۸۰) به شرح حال او در تذکرة الحفاظ مراجعه کنید.
- (۸۱) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۳ ص ۲۰۹. تاریخ ابن اثیر، چاپ اول مصر، ج ۵ ص ۱۹۹، و تاریخ ابن اثیر، ج ۱۰ ص ۸۵.
- (۸۲) سوره آل عمران آیات ۱۷ و ۱۸ یعنی: «خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست. و فرشتگان و دانشوران نیز گواهی می دهند، که او قائم به قسط و عدل است. معبودی جز او نیست. خداوند عزیز و حکیم. دین در نزد خدا اسلام است...»
- (۸۳) تاریخ طبری، ج ۳ ص ۵۳۲.
- (۸۴) اصمعی: عبدالملک بن قریب ت: ۲۱۶ هـ بصری لغوی نحوی. گفته شده: دوازده هزار ارجوزه را از حفظ داشته است. شرح حال او در الکبری و الألقاب قمی آمده است.
- (۸۵) اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری ت: ۲۸۲ هـ چاپ اول قاهره ۱۹۶۰ م، ص ۳۸۹، و مروج الذهب مسعودی، ج ۳ ص ۳۵۱.
- (۸۶) یعنی: ده یکها و دهها یکها، که نوعی مالیات بوده است.

- (۸۷) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۱۶ ۴۲۱. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۳ ص ۶۵۴ ۶۶۵، که مشروح آن را آورده است. و مسعودی در مروج الذهب، ج ۳ ص ۳۵۳، ابن اثیر در الکامل، چاپ اروپا، ج ۶ ص ۱۱۷ ۱۱۸، و ابن کثیر در البداية و النهاية، ج ۱۰ ص ۱۸۷، بدان اشاره کرده اند.
- (۸۸) الموفقیات زبیر بن بکار، چاپ بغداد ۱۹۷۲ م ص ۵۷۴ ۵۷۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۸ با اندکی اختلاف در عبارت، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ اول ج ۲ ص ۱۵.
- (۸۹) الموفقیات ص ۵۷۵، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ اول مصر، ج ۱ ص ۲۰۱، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲ ص ۲۶۲.
- (۹۰) مرادش از «تجیبی» عبدالرحمان بن عدیس است.
- (۹۱) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۳۰۴۶ ۳۰۶۵، و تاریخ ابن اثیر، چاپ اروپا، ج ۳ ص ۱۵۲. و ولید بن عقبه بن ابی معیط، برادر مادری خلیفه عثمان بود که رسول خدا ص او را برای دریافت صدقات به سوی بنی المصطلق فرستاد و آنها به استقبالش آمدند و وی از آنها بترسید و به نزد رسول خدا بازگشت و خبر داد که آنها مرتد شده و صدقات نپرداختند، که این آیه (حجرات / ۶) درباره اش نازل شد: «إن جاءکم فاسق بنیاً فتبیئوا»؛ «اگر فاسقی برای شما خبری آورد، تحقیق کنید» و رسول خدا دیگری را به سوی آنها فرستاد و آنان از مسلمان بودن خود آگاهش نمودند. خلیفه عثمان ولید را به حکومت کوفه منصوب کرد و او مسکر نوشید و نماز جماعت صبح را مستانه و چهار رکعتی بگزارد و عثمان عزلش نمود. پس از عثمان در رقه بماند و در آنجا بمرد. شرح حالش در اسدالغابه و اصابه آمده است.
- و فضل بن عباس بن عبدالمطلب بزرگترین فرزند عباس، در فتح مکه و حنین با رسول خدا صلوات الله علیه و چون مردم گریختند او در کنار آن حضرت استوار بماند. در غسل رسول الله و دفن آن حضرت نیز حاضر بود و در نبرد «مرج الصفر» یا «اجنادین» شام که هر دو در سال ۱۸ هجری بودند به شهادت رسید. و گفته شده که در نبرد «یرموک» به شهادت رسید. شرح حالش در استیعاب و اسدالغابه و اصابه آمده است.
- (۹۲) نعمان بن عجلان انصاری، زبان انصار و شاعر آنها بود و امام علی ع به حکومت بحرین منصوبش کرد. شرح حال او در استیعاب و اسدالغابه و اصابه آمده است. و نسب او در الجمهره ص ۳۲۷ ۳۲۸، و الاشتقاق ص ۴۶۱ موجود است و ابیات او در کتاب موفقیات ص ۵۹۲ ۵۹۴، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۶ ص ۳۱، آمده است.
- (۹۳) شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۴۷، و فتوح ابن اعثم، چاپ حیدرآباد ۱۲۸۸ ه ج ۲ ص ۲۷۷.
- (۹۴) همان، ج ۱ ص ۴۷ ۴۹، و فتوح ابن اعثم، ج ۲ ص ۳۰۷.
- (۹۵) وقعه صفین، ص ۱۵ ۱۸. شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۲۴۷، و فتوح ابن اعثم، ج ۲ ص ۳۰۵.

(۹۶) فرمانداری که خود شعر نمی گفتند در برخی موارد از شاعران همراه خود می خواستند تا از زبان آنها بسرایند که اشعث از آن جمله بود. و اشعث بن قیس کندی در سال دهم هجری با هیئت نمایندگی قومش نزد رسول خدای آمد و اسلام آورد. در حیات خلیفه ابوبکر از ردّ صدقات امتناع کرد تا با او جنگیدند و اسیرش نمودند که خلیفه آزادش کرد و خواهرش «امّ فروه» را به ازدواج او داد. در برخی از فتوحات شام و عراق حضور داشت و عثمان او را به ولایت آذربایجان گماشت. در صفین با امام علی **علیه السلام** گساری شد که امام را به قبول حکمیت واداشتند و در «دومة الجندل» گواه حکمین (= عمروعاص و ابوموسی اشعری) بود و چهل روز پس از شهادت امام علی در کوفه وفات کرد. شرح حالش در استیعاب و اسدالغابه و اصابه آمده است. و جریر بن عبدالله بجلی، چهل روز پیش از وفات رسول خدای اسلام آورد و در نبرد قادسیه حضور داشت. پیامبر **صلو سلوت فرستاد** **فیما فیهم** **درنگ** **لخصله** را نابود سازد و او رفت و آن را سوزانید. در سال ۵۱ یا ۵۴ هجری وفات کرد. شرح حالش در استیعاب و اسدالغابه و اصابه آمده است.

(۹۷) وقعه صفین، ص ۲۰ ۲۴.

(۹۸) همان، ص ۴۳.

(۹۹) همان، ص ۱۳۷. و نجاشی، قیس بن عمرو، شاعر مخضرم (= جاهلیت و اسلام) اصل او از نجران یمن بود که در کوفه مسکن گزید و در سال ۴۰ هجری وفات کرد. اعلام زرکلی.

(۱۰۰) وقعه صفین، ص ۳۶۵.

(۱۰۱) همان، ص ۳۸۱. او این ابیات را بنا بر نقل ابن ابی الحدید در جنگ جمل نیز خوانده است. و حُجر بن عدی کندی معروف به حُجر الخیر با هیئت نمایندگی قبیله اش به حضور پیامبر ص رسیده بود و در نبرد قادسیه شرکت نمود و در جنگهای امام علی **علیه السلام** حضرت بود و فرماندهی قبیله کنده را به عهده داشت. زیاد بن ابیه او را با گروهی دیگر نزد معاویه فرستاد و او آنها را در سال ۵۱ ه در «مرج عذرا» به قتل رسانید. حُجر گفته است: «من اولین مسلماری بودم که در اطراف سرزمینهای فتح شده ندای تکبیر سر دادم».

(۱۰۲) همان، ص ۳۸۲. عوائک از ماده: عواء به معنای عوعو و پارس کردن است و معاویه به معنای سگی است که به سگها پارس می کند.

(۱۰۳) همان، ص ۳۸۵. مغیره بن حارث بن عبدالمطلب، برادر ابوسفیان بن حرث شاعر است که برخی هردو را یکی دانسته اند. شرح حالش در اسدالغابه، در باب اسماء و باب کنیه ها هر دو، آمده است.

(۱۰۴) همان، ص ۴۳۶. منذر دلاور همدان و شاعر آنها بود، و «وداعه» تیره ای از همدان. الاشتقاق ابن دریه. و در شرح حالش در اصابه گوید: او پیامبر را درک کرد و اولین کسری بود که سهم قاطر و استر را از سهم شتر و اسب کمتر قرار داد و چون به گوش خلیفه عمر رسید در شکفت آمد و گفت: آن را همانگونه که گفته انجام دهید. (الاصابه ۳ / ۴۷۸).

(۱۰۵) ابن اعثم در فتوح ج ۳ ص ۲۲۶ و خوارزمی در مناقب (ص ۱۷۰) روایتی دارند که فشرده آن چنین است: «مالک اشتر و دیگر یاران امام علی علیه السلام حضرت را در صفین نیافتند و به جستجو برخاستند و او را در اردوگاه قبیله ربیعہ یافتند. امام علیه السلام اشتر را وارونه حال و گریان دید به او فرمود: «مالک! تو را چه می شود؟ آیا پسرت را از دست داده ای یا بلای دیگری به تو رسیده؟» که اشتر شروع به خواندن این اشعار کرد...».

(۱۰۶) مروج الذهب، ج ۲ ص ۴۲۸.

(۱۰۷) همان، ج ۳ ص ۴.

(۱۰۸) همان، ج ۲ ص ۴۰۸. و مقصود از «فرزندان سامه» که درباره انتساب آنها سخن گفتند، «بنوناجیه» بودند.

(۱۰۹) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲ ص ۲۲.

(۱۱۰) المحاسن و المساوی بیهقی، ج ۱ ص ۱۰۵.

(۱۱۱) کامل مبرد، چاپ بیروت، ج ۲ ص ۱۵۱. و مراد از «تجونی» عبدالرحمن بن ملجم مرادی قاتل امام علی علیه السلام است. او را «تجیبی یا تجونی» گفته اند چون پیش از هجرت به کوفه در مصر بود و در محله ای به این نام زندگی می کرد.

و مبرد، ابوالعباس محمدبن زید ازدی ثمالی بصری است؛ خطیب بغدادی در شرح حالش گوید: شیخ اهل نحو و حافظ علوم عربیّت بود و از تألیفات او کتاب «الکامل فی اللغة» است. در سال ۲۸۵ ه در بغداد وفات کرد. (تاریخ بغداد، ج ۳ ص ۳۸۰، و کشف الظنون، مادّه: الکامل).

و کمیت، ابوالمستهل ابن زید اسدی از مردم کوفه، عالم به آداب عرب و لغات و اخبار و انساب آن، که در دانش خود مورد اعتماد است. شعر «هاشمیات» او به زبان آلماری ترجمه شده است. در سال ۱۲۶ ه وفات کرد. (الأعلام زرکلی ج ۶ ص ۹۲).

(۱۱۲) کامل مبرد، ج ۲ ص ۱۵۲. اغاری چاپ ساسی، ج ۷ ص ۱۰، و تصویر تلویخ ابن عساکر در مجمع علم ی اسلامی، ج ۸ قسمت دوم ص ۳۱۰، آ، ب.

و ابوالأسود، ظالم بن عمر دؤلی، از فقها و بزرگان و شعرا و واضع علم نحو است. امام علی علیه السلام بخشی از علوم نحو را برای او ترسیم فرمود و ابوالأسود آن را تدوین و تشریح نمود و عده ای از او گرفتند. و نیز او اولین کسی بود که قرآن کریم را نقطه گذاری کرد. با امام علی علیه السلام حضور داشت و در سال ۶۹ هجری در بصره وفات کرد. (الأعلام زرکلی، ج ۳ ص ۳۴ و عقدالفرید، چاپ مصر، ج ۳ ص ۲۱۱)

(۱۱۳) کامل مبرد، ج ۲ ص ۱۷۵. اغاری چاپ ساسی، ج ۷ ص ۲۱. عقدالفرید، ج ۳ ص ۲۸۵، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۴۳ و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۳۲/۱. و سید حمیری، اسماعیل

- بن محمد یکی از سه شاعری که در اسلام و جاهلیت بیشترین اشعار را سروده اند. نزد خلفای عباسی منصور و مهدی مقبول بود و در سال ۱۷۳ هجری وفات کرد اعلام زرکلی ۱/۳۲۰.
- (۱۱۴) اغاری چاپ دار احیاء التراث بیروت، ج ۷ ص ۱۷۸.
- (۱۱۵) دیوان شافعی چاپ بیروت ۱۴۰۳ ه ص ۳۵.
- (۱۱۶) لکری و الالقاب، ج ۱ ص ۲۷۴. و ابن درید، ابوبکر محمد بن حسن ازدی بصری، شاعر نحو ی لغوی متوفای ۳۲۱ ه که از جمله تألیفات او کتاب «الجمهرة» است.
- (۱۱۷) دیوان متنهی، تحقیق فرید رخ چاپ برلین ۱۸۶۱ م، ص ۸۵۶.
- (۱۱۸) همان، ص ۳۳۳.
- (۱۱۹) فرائد السمطین، مقدمه، ص ۲ ب، خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۱۶۴/۱۶۹۰.
- (۱۲۰) همان، ص ۷ ب.



## مکتب خلفا اخبار

«وصیت» را کتمان، و منتشر شده های آن را تأویل و توجیه می کند  
اولین کسری که موضوع «وصیت» را مورد انکار قرار داد «امّ المؤمنین عایشه» بود؛ ولی  
حدیث او در انکار وصیت دلالت بر آن دارد که عنوان «وصی» برای امام علی علیه السلام  
عصر او چنانکه می آید مشهور بوده است:

حدیث عایشه دلیل ثبوت وصایت علی علیه السلام

از جمله دلایل شهرت امام علی علیه السلام «وصی رسول الله صلو سلّمند؛ فیلیا علیا علیه السلام»  
اضافه بر آنچه آوردیم روایت «امّ المؤمنین عایشه» در صحیح مسلم است که گوید:  
«نزد عایشه گفتند که علی «وصی» است. او گفت: «چه وقت به علی وصیت کرد در  
حالی که من او را به سینه ام تکیه داده بودم یا گفت: در دامنم بود و طشت خواست و در  
دامان من بی حال شد، بگونه ای که متوجه فوت او نشدم؛ پس چه وقت به او وصیت  
کرد؟!».» (۱۲۱)

ام المؤمنین عایشه برای جنگ با امام علی علیه السلام بسیج مردم بود و هر چه را که  
در این راه مفید می دانست بیان می داشت؛ چنانکه این گفتگو نیز ابتدا به ساکن و بدون  
مقدمه نبوده، بلکه مشابه نوعی استدلال است و نشان می دهد که عنوان «وصی» پیامبر  
برای امام علی علیه السلام مشهور بوده است و این موضع گیری او متناسب با آن  
واقعیت تاریخی است. و نیز، متناسب با موضع گیری بی نظیر او در مقابله با امام علی علیه السلام

می باشد. چنانکه ابن سعد نیز از عایشه روایت کند که درباره بیماری رسول خدا صلو سلّمند؛ فیلیا علیا علیه السلام  
گفت:

«پیامبر در حالی که پاهایش بر زمین کشیده می شد، در میان دو مرد: ابن عباس یعنی  
فضل و مردی دیگر، بیرون آمد» عبیدالله گوید: آنچه گفت به ابن عباس گفتم و او گفت :

«آیا می داری آن مرد دیگری که عایشه نام نبرد کیست؟» گفتم: نه، ابن عباس گفت: «او علی بود که جان عایشه از بیان هرگونه فضیلتی برای او ناخرسند است!»<sup>(۱۲۲)</sup>

و در حدیث دیگری در مسند احمد گوید:

«مردی نزد عایشه آمد و به بدگوئی از علی و عمار پرداخت. عایشه گفت: «اما علی،

من درباره او با تو سخنی ندارم، و اما عمار، من از رسول خدا صلواتی بر او نیستم که در باره او سخن

می فرمود: «او بین دو کار مخیر نمی شود مگر آن که بهترینش را انتخاب می کند.»<sup>(۱۲۳)</sup>

آری، امّ المؤمنین عایشه بدین گونه بدگوئی از عمار را پاسخ می دهد ولی در برابر

بدگوئی از امام علی علیه السلام می کند.

و در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب روایت کنند که عایشه گفت:

«رسول خدا صلواتی بر او نبرد اما من از او سخن نمی گویم»<sup>(۱۲۴)</sup> ای برگزید و او در نمازهای جماعت

با یارانش سوره «قل هو الله احد» را قرائت می نمود. چون بازگشتند و به رسول خدا خبر

دادند فرمود: «از او بپرسید برای چه این کار را می کرد» پرسیدند و گفت: «برای آنکه این

سوره صفت خدای رحمان است و من قرائت آن را دوست دارم» و رسول خدا صلواتی بر او نبرد

فرمود: «به او خبر دهید که خدا دوستش دارد.»<sup>(۱۲۴)</sup>

به نظر شما این مردی که خدا دوستش دارد و عایشه از ذکر نامش خودداری می کند،

کیست؟ بدیهی است که اگر پدرش خلیفه ابوبکر یا خلیفه عمر و یا یکی از خویشاوندان

وی مانند پسر عمویش طلحه بود، نام او را بیان می داشت، و شگفت آنکه ما هر چه در

مصادر مکتب خلفا بررسی کردیم، نام آن مرد را نیافتیم؛ بناچار مصادر مکتب اهل البیت را

مورد بررسی قرار دادیم و خبر را در تفسیر سوره اخلاص در تفسیر «مجمع البیان» و

تفسیر «برهان» و باب معنای «قل هو الله احد» کتاب توحید شیخ صدوق (ت ۳۸۱ هـ)

یافتیم که از «عمران بن حصین» صحابی پیامبر صلواتی بر او نبرد روایت شده است.

«پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «ما نزلنا على علي عليه السلام ريت فرستاد و چون بازگشتند از آنها سؤال کرد و گفتند: همه چیزش خوب بود جز آنکه در تمام نمازهایمان سوره «قل هو الله احد» را قرائت کرد. فرمود: «چرا چنین کردی؟» عرض کرد: «چون «قل هو الله احد» را خیلی دوست دارم» و پیامبر فرمود: «چون دوستش داری خدای عز و حل دوستت دارد.» (۱۲۵)

برای صحت این حدیث دو گواه نیرومند وجود دارد:

۱ در صحیح بخاری و غیر آن آمده است که: «امّ المؤمنین عایشه در حدیث خود از امام علی علیه السلام «رجل» تعبیر می کند» همانگونه که در این حدیث انجام داده بود.

۲ و نیز، در صحیح بخاری و غیر آن آمده است که: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «خدا دوستت دارد».

بدین گونه، امّ المؤمنین عایشه نام علی علیه السلام حدیث خود نیاورد و با کنایه او را «رجل» نامید و بدین مقدار از جفا بسنده نکرد بلکه بر آن افزود. چنانکه می آید:

امّ المؤمنین از قتل امام علی علیه السلام شنود می کند

سوگمندانه تر از آنچه یاد آور شدیم روایتی است که ابوالفرج اصفهاری درباره شهادت امام علی علیه السلام گوید: «هنگامی که خبر کشته شدن امام علی علیه السلام رسید سجده کرد» (۱۲۶) یعی بخاطر بشارتی که دریافت کرد سجده شکر بجای آورد.

و نیز، طبری و ابوالفرج و ابن سعد و ابن اثیر روایت کنند و گویند: «هنگامی که خبر قتل علی به عایشه رسید گفت:

فالقت عصاها و استقرّ بها النّوی كما قرّعینا بالایاب المسافر

«عصایش را افکند و از حرکت بازایستاد

چنانکه بازگشت مسافر دیده را روشن کند!».

سپس پرسید: چه کسری او را کشت؟ گفته شد: مردی از قبیله مراد. گفت:  
 فان یک نائیا فلقد نعاہ غلام لیس ف ی فیہ التراب  
 «اگر او دور است پیام مرگش را جواری رسانید که خاک بردهانش مباد!»  
 که زینب دختر امّ سلمه به او گفت: «آیا درباره علی چنین می گویی؟»  
 و عایشه گفت: «هرگاه فراموش کردم بیایم بیایید!»<sup>(۱۲۷)</sup> و سپس به این شعر تمثل  
 جست:

ما زال اهداء القصائد بیننا باسم الصدیق و کثرة الألقاب  
 حت ی ترکت کان قولک فیهم ف ی کلّ مجتمع طنین ذباب  
 «همواره قصائدی به یکدیگر هدیه می کردیم که به نام دوست و پرشمار از القاب بود  
 تا آنگاه که رها شد، چنانکه گویا سخن تو در بین آنها  
 در هر مجتمعی طنین و «وزوز» مگس باشد!»<sup>(۱۲۸)</sup>

### مقایسه احادیث عایشه با احادیث دیگران

آنچه یادآور شدیم بخش از موضعگیری امّ المؤمنین عایشه در برابر امام علی علیه السلام  
 بود. اما این سخن او که گوید: «چه وقت به علی وصیت کرد، در حالی که او (=

پیامبر صلوات الله علیه من علی بن ابی طالب ویر سینه من جان داد، یا در بین سینه و چانه

من!»<sup>(۱۲۹)</sup> این واقعه را تنها خود او روایت کرده و روایات زیر با آن تعارض دارد:

ابن سعد در طبقات خود: «باب کساری که گفته اند رسول خدا صلوات الله علیه من علی بن

ابی طالب وفات کرد» از «امام علی علیه السلام» کند که گفت:

«رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: «برایم را نزد من بخوانید» گوید: مرا

فراخواندند و فرمود: «نزدیک من بیا» نزدیک شدم و آن حضرت به من تکیه کرد و در

همان حال پیوسته با من سخن می گفت؛ به گونه ای که بخشی از آب دهانش به من می رسید. سپس مرگ رسول خدا صلو علیه و آله و سلم را دیدم و آن را در غایت شگفتی دیدم...».

و از «علی بن الحسین علیه السلام» روایت کرد که گفت: «رسول خدا صلو علیه و آله و سلم در حالی که در میان من و ابان بن عثمان ایستاده بود، سرش در آغوش علی بود.»

و از «شعیب» روایت کند که گفت: «رسول خدا صلو علیه و آله و سلم که در میان من و ابان بن عثمان ایستاده بود، سرش را در آغوش علی داد...»

و از «ابن غطفان» روایت کند که گفت: «از ابن عباس پرسیدم: آیا سر رسول

خدا صلو علیه و آله و سلم بر سینه ام و ابان بن عثمان ایستاده بود؟ گفت: آن حضرت در حالی که بر سینه علی

تکیه داشت وفات کرد. گفتم: عروه به من گفت که عایشه گفته است: «رسول خدا صلو علیه و آله و سلم در

میان سینه و گلوی من جان داد» ابن عباس گفت: «تو باور می کنی؟ به خدا سوگند رسول

خدا صلو علیه و آله و سلم بر سینه ام و ابان بن عثمان ایستاده بود و سرش را در آغوش علی گذاشت و همو غسلش داد...»

و از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که گفت: «کعب الاحبار در زمان عمر، با

حضور ما، برخاست و پرسید: «آخرین سخن رسول خدا صلو علیه و آله و سلم بود...»

علی پرسید: او کجاست؟ جواب داد: آنجا! کعب از او پرسید و علی گفت: «آن

حضرت را به سینه ام تکیه دادم و سرش را بر شانه ام نهاده بود که فرمود: «نماز نماز!»

کعب گفت: «این آخرین سخن انبیاء است که بدان مأمور و بر آن مبعوث می شوند» بعد

پرسید: «یا امیر المؤمنین چه کسری غسلش داد؟» عمر گفت: از علی پرسید. پرسید و گفت:

«من او را غسل می دادم و عباس نشسته بود و اسامه و شقران برایم آب می آوردند.» (۱۳۰)

حال اگر پیامبر صلو علیه و آله و سلم را در غایت شگفتی دیدم و آن را در غایت شگفتی دیدم و چانه او وفات کرده

بود، خلیفه عمر به کعب الاحبار می گفت: از ام المومنین عایشه پرسید که آخرین سخن

رسول خدا صلو علیه و آله و سلم که در میان من و ابان بن عثمان ایستاده بود، سرش را در آغوش علی گذاشت و همو

روایات گذشته، روایت کسری است که خود شاهد ماجرا بوده و او «ام المؤمنین ام سلمه»

است که گوید: «سوگند به آنکه بنامش سوگند می خورم، همانا علی در عهد و پیمان نزدیکترین مردم به رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم است. حضرت رفتیم و دیدیم که پیوسته می فرماید: «علی آمد؟ علی آمد؟» فاطمه گفت: گویا او را به دنبال کاری فرستادید. گوید: علی آمد و من پنداشتم پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم را. او را از من با خود بیرون رفتیم و نزدیک در نشستیم و من که نزدیکترین آنها به در بودم دیدم رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را و به تعجب و رازگویی با او پرداخت و پس از آن، در همان روز، جان به جان آفرین تسلیم کرد. پس علی در عهد و پیمان نزدیکترین مردم به رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم است.»

و در روایت «عبدالله بن عمرو» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرموده است: «باید درم را نزد من بخوانید» تا آنجا که گوید: علی را نزد او فراخواندند و آن حضرت با جامه خود او را پوشانید و به سوی او خم شد و...» (۱۳۲)

و از جمله سخنانی که «امام علی علیه السلام» در وفات رسول خدا گفته این جمله است که: «من با دست خود گونه شما را بر خاک قبرتان نهادم و جان شما از فراز سینه و گلوئی من برون شد و ما از خدائیم و به سوی او باز می گردیم» (۱۳۳)

و نیز فرموده است: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در آن شب که سوره بقره را بر سینه من داشت و روحش در کف من جریان یافت و آن را بر چهره کشیدم و خود به کار غسلش پرداختم و فرشتگان یاورم بودند. در دیوار ضجه می زدند و گروهی فرود می آمدند و گروهی عروج می کردند و ندای نماز و درود و صلواتشان بر آن حضرت همواره در گوشم بود تا آنگاه که او را در آرامگاهش مدفون ساختیم.» (۱۳۴)

## نقد و بررسی احادیث ام المؤمنین عایشه

روای روایتی که می گوید: «پیامبر در دامان امّ المؤمنین عایشه وفات کرد» تنها خود عایشه است و گمان برتر چنانکه یادآور شدیم آن است که او این سخن را در جنگ جمل گفته باشد. یعنی بعد از زمان عمر و عثمان و یا در زمان معاویه که این سخن متناسب با عصر اوست. زیرا وی از بیان فضائل امام علی علیه السلام و فرمان داده بود تا نقیض آن را نقل نمایند.

و اگر فرض را بر درستی سخن عایشه بگذاریم و بپذیریم که پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم در روز وفات کرده باشد، آیا این سخن با روایات متواتری که می گوید: «امام علی وصی رسول الله است» تناقض دارد؟ آیا پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم توانسته و صلی الله علیه و آله و سلم در زمان دیگری به امام علی علیه السلام همان گونه که روایات پرشمار بر آن دلالت دارد مانند روایات اصحاب سنن و مسانید از قول امام علی علیه السلام بود:

«مرا با رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم دیدم در روز، و چنان بود که هرگاه زرد او می رفتم و در حال نماز بود تنحنح (=شبهه سرفه) می فرمود» (۱۳۵)

و در روایت دیگری فرمود: «مرا در نزد رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم دیدم که بر سر من می ریخت مخلوقی نبود: در هر بامدادی نزد او می رفتم و سلام می کردم تا تنحنح می فرمود...» (۱۳۶)

و در تاریخ ابن عساکر از جابر گوید: «در نبرد طائف رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم به نجوا و رازگویی پرداخت و نجوایش به طول انجامید تا برخی از صحابه گفتند:

«نجوای با پسر عمویش به درازا کشید.» این سخن به رسول خدا رسید و فرمود: «من نبودم که با او نجوا کردم بلکه خدا با او نجوا کرد.»

این روایت با عبارت دیگر چنین است: «مدتی دراز با او نجوا کرد و ابوبکر و عمر و سایر مردم نظاره می کردند.» راوی گوید: سپس به سوی ما بازگشت و مردم گفتند: «یا

رسول الله! نجوای امروزتان به درازا کشید» فرمود: «من نبودم که با او نجوا کردم بلکه خدا با او نجوا کرد»<sup>(۱۳۷)</sup>

ما این روایات را از مصادر دیگر ی نیز در بخش «حاملان علوم رسول الله صلوسلم بخش»<sup>(۱۳۷)</sup> در مکتب اهل البیت علیها السلام<sup>(۱۳۷)</sup> کتاب آورده ایم.



## مقایسه حدیث ام المؤمنین عایشه و حدیث امام علی علیه السلام

ام المؤمنین عایشه راوی منحصر به فرد این روایت است که می گوید: «رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم در این لحظه در طویش طشتی طلبید و بی حال شد و در دامان عایشه وفات کرد» و بر آن بیفزاید روایت او و دیگران درباره «آغاز نزول وحی» را که می گوید:

«رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در این مرحله در بیابان وحی الهی از جبرئیل، که آیات سوره «اقرأ» را آورده بود، درباره او دچار تردید شد که مبدا شیطانی باشد که می خواهد او را به بازی بگیرد! و نیز، درباره آیات کریمه قرآن که آنها را از قبیل سخنان مسجع و قافیه دار کاهران پنداشت تا آنگاه که «ورقه بن نوفل نصراری» اطمینانش داد و باورش بخشید که پیامبر است و به او وحی می شود همان گونه که به موسی بن عمران! و آن حضرت باور نمود و دریافت که پیامبر است!» و دیگر احادیث مکتب خلفا از «سیرت رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم» این گونه روایت کرده اند. خلفا چنانکه در بحث های آمادگی یادآور شدیم مقام برترین پیامبر الهی را، در دید معتقدان بدانها، چنان تنزل می دهد که از انسان عادی نیز فروتر گردد، و لذا آن مرد «ظاهرا آگاه» سعودی حق داشت که بگوید: «محمد مردی مثل من بود و مُرد!»

اما حدیث امام علی علیه السلام شاهد آغاز نزول وحی و تنها همراه رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم «غار حراء» می گوید: «او در آن هنگام ناله ای شنیده و پیامبر آگاهی نموده که آن ناله از شیطان است، زیرا از پیروی شدن خود ناامید گشته است!»

و نیز در حدیث آن حضرت است که: «خداوند رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم را در آن شب و روز با شیر گرفته شد، با برترین فرشته اش قرین و همراه ساخت تا او را در طی شب و روز با راههای کرامت و بزرگواری و خواهی ستوده این عالم آشنا سازد.»

و در حدیث وفات رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم آمده است: «پیامبر را (جایزه) دادند و او را به نوازش خود فرا خواند و به نجوا و رازگویی با وی پرداخت و اسرارش را بدو سپرد و «وصیت»ش فرمود تا از دنیا رحلت کرد<sup>(۱۳۸)</sup> و روح آن حضرت در کفش جریان یافت و آن را بر چهره اش کشید و خود به غسل و تکفین او پرداخت و ملائکه در آن کار یاورانش بودند و در و دیوار خانه ضجه و فریاد می کردند و گروهی از فرشتگان فرود می آمدند و گروهی عروج می نمودند و زمزمه نماز و درود و صلوات آنها گوشش را نوازش می داد تا آنگاه که او را در آرامگاهش مدفون ساختند».

باری، آن گونه احادیث در مکتب خلفا و این گونه احادیث در مکتب اهل البیت، در دید معتقدان به هریک از این دو مکتب، اثر و دیدگاه خاصی را پدید می آورد که تقارب و نزدیکی میان مسلمانان را ناشدنی می کند، مگر آنکه هر دو مجموعه این احادیث را همراه و مقارن با هم مورد بحث و بررسی قرار دهیم تا گمشده خویش را بیابیم و برادران مسلمان در یرتو این بررسی ها به تفاهم و همفکری برسند. ان شاء الله.

و بار دیگر تأکید می کنیم که آنچه بیش از همه شایسته اولویت و تقدم است، بررسی مقارن روایات «سیره پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم» و عصر صحابه آن حضرت می باشد.

## دو حدیث متعارض و دو موضع گیری متفاوت از ام المؤمنین عایشه

ابن عساکر روایت کند که دو نفر از زنان به عایشه گفتند: «ای ام المؤمنین! از علی برای ما بگو. گفت: «چه می پرسید؟ از مردی که دست خود را تکیه گاه رسول خدا قرار داد و روح آن حضرت در دست او جریان یافت و آن را بر چهره خود کشید؟» گفتند: پس برای چه بر او شوریدی؟ گفت: «کاری بود که شد و دوست داشتم هرچه در زمین است را برای جبران آن فدا و تاوان بدهم!» (۱۳۹)».

این حدیث عایشه موافق حدیث «امام علی علیه السلام» که فرمود: «رسول خدا در حالی وفات کرد که سرش بر سینه ام بود و روحش در دستم جریان یافت و آن را بر چهره ام کشیدم» و با حدیث دیگر او که گوید: «در میان سینه و چانه ام بی حال شد» تعارض دارد!

و نیز، ابن عساکر از عایشه روایت کند که گفت: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلمه را دیدم و او را دیدم احتضار فرمود: «حبیبم را نزد من بخوانند» علی را فرا خواندند تا آمد. پیامبر که او را دید رواندازش را کنار زد و وی را داخل آن نمود و پیوسته در آغوشش داشت تا از دنیا برفت» (۱۴۰)»

این حدیث او نیز موافق حدیث «عبدالله بن عمرو» است که در آن آمده بود: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلمه را دیدم و او را دیدم احتضار فرمود: «حبیبم را نزد من بخوانید...» و با حدیث او که گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلمه را دیدم و او را دیدم احتضار فرمود: «حبیبم را نزد من بخوانید...» و با حدیث او که صدور این دو حدیث متعارض از «ام المؤمنین عایشه» و علت آن، اختلاف مواضع او در برابر «امام علی علیه السلام» بدین بیان:

## عایشه و دو موضع متفاوت در برابر امام علی علیه السلام

پس از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بیعت کردند تا آنگاه که فاطمه علیها السلام بیعت گرفت (۱۴۱)». «علی و جمیع بری هاشم شش ماه با او بیعت نکردند تا آنگاه که فاطمه علیها السلام بیعت گرفت (۱۴۱)». پس از آن نیز امام علی علیه السلام خلافت عثمان از صحنه بدور ماند، تا آنگاه که ام المومنین عایشه رهبری معارضین یعنی طلحه و زبیر و دیگران را برای رویارویی با عثمان بر عهده گرفت (۱۴۲)، بدان امید که پس از وی پسرعمویش طلحه به خلافت برسد؛ و چون عثمان کشته شد و مسلمانان با علی بیعت کردند جنگ جمل را بر ضد آن حضرت براه انداخت که در آن شکست خورد و امام علی علیه السلام مدینه بازگردانید و وی با کینه امام در آنجا بماند تا آن حضرت به شهادت رسید و چنانکه گذشت از قتل او اظهار خشنودی نمود. سپس معاویه به حکومت رسید و موضع یکسانشان در برابر امام علی آن دو را به هم پیوند داد و

چون معاویه «حجرین عدی» را کشت، این پیوند گسسته شد.

و نیز، هنگامی که معاویه به دنبال گرفتن بیعت برای یزید بود و «عبدالرحمان بن ابی بکر» به شدت با بیعت یزید مخالفت می کرد، مروان که از طرف معاویه حاکم حجاز بود در مسجد پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم خبری آورد و گفت: «ای مومنین همیشه خیر شما را خواسته و درباره شما کوتاهی ننموده و اکنون نیز پسرش یزید را جانشین پس از خود قرار داده است» عبدالرحمان بن ابی بکر برخاست و گفت: «ای مروان! به خدا سوگند دروغ گفتی، معاویه نیز دروغ گفته، شما هیچ خیری برای امت محمد نخواستید، بلکه شما می خواهید آن را به روش پادشاهان روم در آورید که هرگاه پادشاهی بمیرد پادشاه دیگری جانشین او گردد!»

مروان که چنین دید گفت: «این همان کسری است که خداوند این آیه را درباره او نازل فرموده ﴿وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهِي لَكُمَا﴾: «کسری که به والدین خود گفت: اف بر شما باد». احقاف/۱۷.

عایشه سخن مروان را از پس پرده شنید و برخاست و گفت: «مروان! مروان! مردم به یکباره خاموش شدند و مروان رو به سوی او کرد و عایشه گفت: «تویی که به عبدالرحمان می گویی این آیه قرآن درباره او نازل شده است؟ به خدا سوگند دروغ گفتی، این آن نیست بلکه فلان بن فلان است. ولی تو خودت پاره ای از لعنت خدایی».

و در روایت دیگر گفت: «به خدا سوگند دروغ گفت، این آن نیست؛ ولی رسول خدا صلوات الله علیه مروان را لعنت فرمود و مروان در صلب او بود. پس مروان پاره ای از لعنت خدای عز و جل است (۱۴۳)».

بخاری نیز این حدیث را در صحیح خود آورده و گوید: «مروان که از سوی معاویه حاکم حجاز بود سخنرایی کرد و به تمجید از یزید پرداخت تا برای پس از معاویه با او بیعت نمایند. عبدالرحمان بن ابی بکر به او چیزی گفت و وی دستور داد او را بگیرند. که به درون خانه عایشه رفت و به او دست نیافتند. لذا مروان گفت: «این همان کسی است که خداوند این آیه را درباره اش نازل فرموده: ﴿وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهِي لَكُمَا﴾: و عایشه از پس پرده گفت: «خداوند درباره ما چیزی از قرآن نازل نفرموده مگر عذر و بی گناهی مرا» (۱۴۴)

بخاری متن سخنان «عبدالرحمان بن ابی بکر» را که گفت: «شما می خواهید آن را به روش پادشاهان روم در آورید...» حذف کرده و آن را به جمله: «چیزی گفت» تبدیل کرده است. و نیز، روایت «ام المؤمنین عایشه» در حق مروان را به کلی حذف کرده است، در حالی که «ابن حجر» مشروح آن را در «فتح الباری»، شرح صحیح بخاری، آورده است

و در عبارت برخی چنین است که: «ولی رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر مروان بن الحنفی فرمود: <sup>(۱۴۵)</sup>».

بخاری این کار را بدان خاطر انجام داد که معاویه و یزید از خلفای مسلمین به شمار آیند و به نظر او عامه مردم نباید این سخن عبدالرحمان را در حق آنها بشنوند که: «آنها خلافت را پادشاهی کرده اند تا هرگاه پادشاهی بمیرد پادشاه دیگری جانشین او گردد!» او همچنین روایت «ام المؤمنین عایشه» درباره مروان را نیز حذف نمود. زیرا مروان خلیفه مسلمانان شده بود و بخاری یادآوری چیزی را که باعث ننگ او گردد شایسته نمی دید! این روش شیخ بخاری در صحیح خویش است؛ او هرچه را که مایه عار و ننگ خلفا و حکام به حساب آید، در هر حدیثی که آمده باشد آن را حذف کرده است. بدین خاطر مکتب خلفا کتاب او را، پس از قرآن، صحیح ترین کتابها دانسته اند و خود او را امام اهل حدیث به شمار آورده اند.

و چون مروان نتوانست در حجاز برای یزید بیعت بگیرد، معاویه به عنوان حج به سوی حجاز آمد و وارد مدینه شد که بخشی از داستانش به روایت «ابن عبدالبر» چنین است: «معاویه بر منبر نشست و مردم را به بیعت با یزید فرا خواند. حسین بن علی و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمان بن ابی بکر با او سخن گفتند و سخن پسر ابی بکر این بود که: «آیا حکومت پادشاهی است که هرگاه شاه یزید دیگری جانشینش گردد؟! به خدا سوگند هرگز آن را نمی پذیریم» معاویه پس از آنکه او از بیعت با یزید امتناع کرد یکصد هزار درهم برایش فرستاد که عبدالرحمان آن را نپذیرفت و گفت: «دینم را به دنیا بفروشم؟!» و به مکه رفت و پیش از انجام بیعت یزید، وفات کرد <sup>(۱۴۶)</sup>».

ابن عبدالبر پس از آن گوید: «عبدالرحمان ناگهان در محلی به نام «حبشی» <sup>(۱۴۷)</sup> در ده میلی مکه وفات کرد و در همانجا دفن گردید و گفته شده او در خواب مرده است. و چون خبر مرگ او به خواهر تری اش ام المؤمنین عایشه (رض) رسید

به عنوان حج از مدینه کوچ کرد تا بر سر گور او حاضر شد و گریست و به این اشعار تمثیل جست:

و کنا کندهمان ی جذیمة حقبة من الدهر حت ی قیل لن یتصدعا  
فلما تفرقنا کان ی و مالکا ل طول اجتماع لم نبت لیلة معا

«ما بخشی از زمان بماند دو خوشه یک ساقه بودیم

به گونه ای که گفته می شد: اینها جدا شدی نیستند

و چون جدا شدیم چنان شد که گویا من و مالک

با آن همه پیوستگی، یک شب نیز با هم نبوده ایم! (۱۴۸)»

هان! به خدا سوگند اگر نزد تو بودم در همانجا که مُردی دفنت می کردم، و اگر پیش تو

بودم. بر تو نمی گریستم!»

و در مستدرک حاکم گوید: «عبدالرحمان به خواب نیمروز رفت و چون در پس

بیداریش بر آمدند دیدند که مرده است. بدین خاطر عایشه می پنداشت که درباره او توطئه

شده و در حال زنده بودن دفنش کرده اند! (۱۴۹)».

آری، اگر عبدالرحمان با چنان موضع قاطعی که بر ضد یزید داشت زنده می ماند، بیعت

یزید به انجام نمی رسید. او در راه مکه مرد، همان گونه که مالک اشتر در راه مصر با سمّ

پنهان معاویه مسموم گردید (۱۵۰).

عبدالرحمان مرد تا راه بیعت یزید هموار گردد، همانگونه که امام حسن علیهاالسلام<sup>علیه السلام</sup> او

با سمّ نهان معاویه مسموم گردید. عبدالرحمان در این راه ترور شد، همانگونه که سعد بن

ابی وقاص و عبدالرحمان بن خالد بن ولید ترور شدند، و این بر امّ المؤمنین عایشه مستور

نماند و بدین خاطر جنگ تبلیغی فراگیر و نیرومندی را بر علیه بری امیه به راه انداخت و

در ابتدای آن به نشر احادیث رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم پرداخت و بعد

به مقابله با سیاست ویژه معاویه برخاست. سیاستی که م ی کوشید فضائل بن ی هاشم را

عموما و خاندان امام علی علیه السلام و صا محو و نابود سازد تا از مقام بلند امام حسن و امام حسین علیه السلام مسلمانان بکاهد و خلافت را در خاندان خود موروثی گرداند و کارش بدانجا کشید که فرمان داد تا امام علی علیه السلام بر مسلمانان لعن نمایند! و امّ المؤمنین عایشه با قدرت هرچه تمامتر به مقابله با این سیاست برخاست و در این دوران به نشر فضائل امام علی علیه السلام زندهش حسن و حسین و همسرش فاطمه دخت رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین پرداخت.

و از این دوران است که برخی از شنیده ها و دیده هایش از رسول خدا، در فضائل اهل البیت علیه السلام و منتشر گردید که از جمله آنها همان دو حدیث گذشته است که با دیگر احادیث او درباره وفات رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین و تبیین دلایل آن است.

باری، موضع امّ المؤمنین عایشه در بلوه حدیث «وصیّت» بخشی از عملکرد دستگاه خلافت قریشی با احادیث رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین و اهل البیت علیه السلام و این سیاست عمومی قریش که: «خلافت و نبوت نباید در بری هاشم جمع گردد!» چنانکه به یاری خدا در بحث آینده خواهد آمد.



## کتمان فضایل امام علی علیه السلام و لعن آن حضرت

و سبب آن در این بحث، ابتدا به ذکر سبب پرداخته و سپس اخبار کتمان فضائل و نشر سب و لعن امام علی علیه السلام آور می شویم.

قریش از جمع نبوت و خلافت در بری هاشم ناخشنود بود طبری در تاریخ خود، دو محاوره و گفتگو را میان خلیفه عمر و ابن عباس روایت کرده و گوید: خلیفه عمر در یکی از آنها به ابن عباس گفت:

«چه مانع شد که قوم شما (= قریش) ولایت و رهبری شما را نپذیرفتند؟»

ابن عباس گفت: «نمی دانم!»

عمر گفت: «ولی من می دانم: آنها ولایت شما بر خویش را ناخوش داشتند!»

ابن عباس گفت: «چرا؟ ما که برای آنها منشأ خیر بودیم؟!»

عمر گفت: «بگذریم، آنها خوش نداشتند نبوت و خلافت در شما جمع گردد و مباحات

مضاعف افزاید! شاید بگویید: ابوبکر چنین کرد. نه به خدا، ولی ابوبکر بهترین تدبیر را

برگزید!...»

و در دوّمی به ابن عباس گفت:

«ابن عباس! آیا می داری چرا قوم شما پس از محمد ولایت شما را نپذیرفت؟»

ابن عباس گوید: «خوش نداشتم پاسخش را بدهم. لذا گفتم: اگر ندانم، امیرالمؤمنین

آگاهم می کند.»

عمر گفت: «خوش نداشتند نبوت و خلافت در شما جمع گردد و شما بر قوم خود

مباحات نمائید، مباحات مضاعف! لذا قریش برای خود دست به انتخاب زدو درست انتخاب

کرد و پیروز گردید!»

گفتم: «یا امیرالمؤمنین! اگر به من اجازه سخن بدهی و خشمت را از من دور کنی، پاسخ دهم.»

گفت: «بگو ابن عباس!»

گفتم: «یا امیرالمؤمنین! اما اینکه گفتم: «قریش برای خود دست به انتخاب زد و درست انتخاب کرد و پیروز گردید» براسی اگر قریش برای خود همان را انتخاب می کرد که خدای عز و جلّ برایش انتخاب کرده بود، راه صواب در دستش بود و مردود و محسود نمی شد. و اما اینکه گفتم: «آنها خوش نداشتند نبوت و خلافت از آن ما باشد»، خدای عز و جلّ قومی را به خاطر این کراهت و خوش نداشتن چنین توصیف فرموده: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾ «این بدان خاطر است که آنها از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد (۱۵۱)».

عمر گفت: «هیئات ای پسر عباس! به خدا سوگند از تو به من چیزهایی می رسد که خوش نداشتم چنان پندارم و مقامت نزد من کاهش یابد!»

گفتم: «آنها چیست یا امیرالمؤمنین! اگر حق است، که شایسته نیست مقامم نزد تو کاهش یابد، و اگر باطل است، که مانند مری باطل را از خود دور می کند!»

عمر گفت: «به من خبر رسیده که تو می گویی: «آن را با ظلم و حسد از ما دریغ داشتند!»

گفتم: «یا امیرالمؤمنین! اما اینکه گفتم: «با ظلم و ستم بوده» این برای جاهل و بردبار روش است. و اما اینکه گفتم: «از روی حسد بوده» آری، ابلیس به آدم حسد ورزید و ما فرزندان محسود او هستیم!»

عمر گفت: «هیئات! که به خدا سوگند قلوب شما بری هاشم از حسد و کینه و نیرنگ رویگردان و تهی نگردد!»

گفتم: «یا امیرالمؤمنین آهسته تر! دل‌های قومی را که خدا رجس و پلیدی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه شان گردانیده، به حسد و نیرنگ توصیف مکن. زیرا دل رسول الله

صلو سلو دلها ما بلعنا هم»

عمر گفت: «ابن عباس از من دور شو!»

گفتم: «چنین کنم،» و خواستم برخیزم که از من خجالت کشید و گفت:

«ابن عباس! بنشین که به خدا سوگند من حق تو را رعایت می‌کنم و دوستدار چیزی

هستم که تو را خشنود کند!»

گفتم: «یا امیرالمؤمنین! مرا بپ تو و سایر مسلمانان حقی است که هر که نگهدارش باشد،

به حظّ و بهره اش نایل شده و هر که تباهش گرداند، حظّ و بهره خود را تباه کرده است!»

سپس برخاست و برفت (۱۵۲).

## نقد و بررسی این دو روایت

خلیفه عمر در این دو روایت تصریح می کند که «قریش خوش نداشتند نبوت و خلافت در بری هاشم جمع گردد و بری هاشم به خاطر آن بر قریش فخر و مباحات نمایند».

و در روایت دوم گوید: «قریش برای خود دست به انتخاب زد و درست انتخاب کرد و پیروز شد» پس، قریش در موضوع ولایت و رهبری مصلحت دنیایی خویش را می جست نه مصلحت سایر مسلمانان را، و مسلمانان در اینکه کدام یک از تیره های قبیله قریش پس از رسول خدا صلوات الله علیه بر سر آن قریشی نامی آیدند!

و نیز، در تصویب عمل قریش تنها چنین استدلال کرد که: «قریش برای خود دست به

انتخاب زد» و هیچ دلیلی از کتاب خدا و سنت رسول الله صلوات الله علیه بر سر آن قریشی نامی آیدند! و از جواب ابن عباس به خلیفه که گفت: «اگر قریش برای خود همان را انتخاب می کرد که خدای عز و جلّ برایش برگزیده بود، راه صواب در دستش بود». دو نکته به دست می آید:

نخست آنکه، انتخاب قریش غیر از انتخاب خدا بوده است، و مرادش از منتخب خدا،

امام علی علیه السلام است. چنانکه آیات و احادیث مربوط به آن را به زودی می آوریم.

دوم آنکه، قریش حق نداشت جز برگزیده خدا را انتخاب کند، و ابن عباس با این سخن

اشاره به سخن خدای متعال در سوره احزاب آیه ۳۶ دارد که می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾<sup>۱</sup> یعنی: «هیچ زن و مرد مؤمری حق ندارد، هنگامی

که خدا و پیامبرش حکم می کردند، اختیاری داشته باشد؛ و هر کس خدا و رسولش را نافرما می کند، آشکارا گمراه شده است».

و نیز، کراحت قریش از جمع نبوت و خلافت در بری هاشم را شدیداً نکوهش کرده و گوید: «خداوند عزّ و جلّ قومی را به خاطر این کراحت چنین توصیف فرموده: ﴿ذُلِّكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾»

و در جواب خلیفه عمر به ابن عباس، سخنی در ردّ ادّعی او دیده نمی شود؛ زیرا، ابن عباس گفت: «انتخاب قریش غیر انتخاب خداوند و غیر ما انزل الله بوده است» و خلیفه در پاسخ او گفت: «به من خبر رسیده که تو گفته ای: «قریش آن را با ظلم و حسد از ما دریغ داشتند» چیزی که ابن عباس آن را انکار نکرد، بلکه برای آن اقامه برهان کرد و گفت: «اما اینکه ظالمانه بوده، این برای جاهل و بردبار روشن است!»

و مراد ابن عباس از این سخن آن بود که: «ظلم و ستم رفته بر بری هاشم، با دور کردن امام علی علیه السلام و رهبری، حقیقتی است که کشف و درک آن ویژه ابن عباس نیست، بلکه برای همه مردم روشن است و عاقل تیزبین و جاهل تنگ نظر همگی آن را می دانند!»

و در توجیه سخن خود که گفته بود: «با حسادت چنین کردند» گفت: «ابلیس به آدم حسد ورزید و ما فرزندان محسود او هستیم!»

شاید ابن عباس با این سخن اشاره به سخن خدای متعال در سوره آل عمران آیه ۳۳ و ۳۴ دارد که فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۳۳﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾»

یعنی: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. دودمانی که برخی از برخی دیگر گرفته شده اند و خداوند شنوای داناست». یعنی: بنی هاشم از دودمان کسری هستند که ابلیس بدو حسد ورزید چون برگزیده خدا بود و این خاندان پدران خود را الگوی خویش می گیرد!

و در پایان، خشم خلیفه فوران کرد و نتوانست سخنان ابن عباس را تحمل کند و به او گفت: «هیئات! که به خدا سوگند قلوب شما بنی هاشم از حسد و کینه و نیرنگ رویگردان

و تهی نگردد!» و ابن عباس در پاسخش گفت: «یا امیر المؤمنین آهسته تر! دلها ی قوم ی را که خدا رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاک و پاکیزه شان گردانیده، به حسد و

نیرنگ توصیف مکن. زیرا دل رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین و آلهم الطیبین

ما سخن سنگدلانه خلیفه را و امی گذاریم. ولی سخن ابن عباس اشاره به سخن خدا ی متعال در سوره احزاب آیه ۳۳ دارد که فرموده ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. یعنی: «خداوند فقط می خواهد رجس و پلیدی را از شما اهل البیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند» و چون خلیفه نتوانست برهان ابن عباس را پاسخ گوید به او گفت: «ابن عباس از من دو شو!»

و چون ابن عباس دستورش را اطاعت کرد و خواست تا برخیزد، خلیفه با او به نرم ی سخن گفت: و موضوع پایان خوشی گرفت و خلافت قریشی، با کراهت از استیلا ی بنی هاشم بر حکومت، استمرار یافت و این از محاوره و گفتگوی دیگری که میان خلیفه و ابن عباس، پس از مرگ فرماندار حمص، انجام شد آشکار می گردد؛ آنجا که خلیفه عمر ابن عباس را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«ابن عباس! فرماندار حمص فوت کرد. او از نیکان بود و نیکان اند کند و من امیدوار بودم که تو از آنان باشی، ولی دلم درباره ات به چیزی گواهی می دهد که از تو ندیده ام، و این مرا خسته کرده است. اکنون نظرت درباره فرمانداری چیست؟»

ابن عباس گفت: «هرگز نمی پذیرم تا از آنچه در دل داری آگاهم کری!»

گفت: «برای چه می خواهی؟»

گفت: «می خواهم بدانم اگر چیزی است که از وجود آن بر جان خود بیمناکم، آنگونه که باید و تو از آن بیمناکی، بر خود بلرزم؛ و اگر از همانند آن بری و منزه بودم، درم ی یابم که اهل آن نیستم و فرمانداری آنجا را از تو می پذیرم؛ و من کمتر دیده ام که تو چیزی را بخواهی و با سرعت انجامش ندهی!»

عمر گفت: «ابن عباس! من بیم آن دارم که چون مرگم فرا رسد و تو فرماندار باشی بگویی: «به سوی ما بیایید» در حالی که نیاید از غیر شما بریده و به سوی شما بیایند...» (۱۵۳)

«

ظاهر آن است که این گفتگو در اواخر حیات عمر انجام گرفته است. و نیز، در آخرین ماه زندگی عمر حادثه ای دیگر اتفاق افتاده که بخاری با سند خود آن را روایت کرده و گوید:

«ابن عباس گفت: «مردای از مهاجران را قرائت و تفسیر قرآن می آموختم که از جمله آنها عبدالرحمان بن عوف بود. روزی در «منی» و در منزل او بودم و وی نزد عمر بن خطاب بود و او آخرین حج خود را می گزارد که ناگهان به سوی من بازگشت و گفت: «ای کاش مردی را که امروز نزد امیرالمؤمنین آمد می دیدی!» او آمد و گفت: «یا امیرالمؤمنین! آیا می داری که فلاری می گوید: «اگر عمر بمیرد من با فلاری بیعت می کنم؛ و به خدا سوگند بیعت با ابی بکر کاری شتابزده و نابخردانه بود که گذشت» و عمر خشمگین شد و گفت: «من امشب ان شاءالله در جمع مردم بر می خیزم و آنها را از این گروهی که می خواهند امورشان را غصب نمایند برحذر می دارم» عبدالرحمان گفت: به او گفتم: یا امیرالمؤمنین! چنین مکن که موسم حج مردمان فرومایه و غوغاسالار را جمع می کند و اینها کساری هستند که چون برای سخن برخیزی بیش از همه به تو نزدیک می شوند و من بیم آن دارم که برخیزی و سخن بگویی هر بد اندیش و شایعه پراکری آن را از تو بگیرد و به خوبی آن را نفهمد و در جای خود قرارش ندهد! پس، صبر کن تا به مدینه درآی که آنجا دار هجرت و سنت است و مخاطبان دانایان و اشراف مردمند و تو با تمکن و قدرت سخن می گویی و اهل علم سخت را می گیرند و آن را در جای خود قرار می دهند!»

عمر گفت: «هان! به خدا سوگند که اگر خدا بخواهد اولین سختم در مدینه را بدان اختصاص دهم.»

ابن عباس گوید: «در پایان ذیحجه وارد مدینه شدیم و چون روز جمعه و نزدیک غروب شد با شتاب به مسجد رفتیم و من «سعید بن زید بن عمرو بن نفیل» را یافتم و زانو به زانوی او نشستم. دیری نگذشت که عمر بن خطاب وارد شد و چون او را دیدم به سعید گفتم: «امشب سخری می گوید که از ابتدای خلافتش تا به حال آن را نگفته است» او سخنم را نپذیرفت و گفت: «تو چگونه امر داری آنچه را تا به حال بر زبان نیاورده بگویدی؟» و عمر بر منبر نشست و چون اذان گویان ساکت شدند برخاست و خدا ی را آنگونه که باید ستود و گفت:

«اما بعد، مرا با شما سخری است که گفتنش بر من لازم آمده، نمی دانم شاید این آخرین سخن پیش از مرگم باشد! پس، هر که آن را فهمید و دریافت تا آنجا که می تواند به دیگرانش برساند، و هر که بیم آن دارد که سخنم را خوب نفهمد اجازه ندارد بر من دروغ ببندد. تا آنجا که گفت: به من خبر رسیده که گوینده ای از شما می گوید: «به خدا سوگند اگر عمر بمیرد من با فلانی بیعت می کنم» مباد کسری فریب بخورد و بگوید: «بیعت با ابی بکر شتابزده بود و گذشت» آری، اینچنین بود ولی خداوند شرش را دور ساخت و اکنون در میان شما کسری همچون ابوبکر، که چشم ها متوجه او باشد، وجو ندارد! حال اگر کسی بدون مشورت مسلمانان با دیگری بیعت کند، بیعت کننده و بیعت شونده خود را به کشتن داده اند! تا آخر خطبه که دوباره گفت: پس، اگر کسری بدون مشورت مسلمانان با کسی بیعت کند، بیعت کننده و بیعت شونده خود را به کشتن

داده اند! (۱۵۴)»

به نظر شما! کسری که می خواهند با او بیعت کنند کیست؟ آن فلانی که خشم خلیفه را برانگیخت تا خطبه بخواند و در خطبه اش این سخنان را بگوید چه کسی است؟ ابن ابی الحدید شافعی این معما را کشف کرده و گوید:



«آن مردی که گفت: «اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنم» عمار بن یاسر است که  
گفت: «اگر عمر بمیرد با علی بیعت می‌کنم» و این سخن، عمر را برانگیخت تا آن خطبه  
را بخواند! <sup>(۱۵۵)</sup>»

## نقد و بررسی این خطبه

از این سخن خلیفه عمر دانسته می شود که او از آن می ترسید که پس از مرگش زمام قدرت از کف قریش خارج شود و غیر قریش از صحابه و تابعین با «امام علی» بیعت نمایند. بدین خاطر با روش ابتکاری خود راه آنان را بست و گفت: «هرکس بدون مشورت مسلمانان با دیگری بیعت نماید، بیعت کننده و بیعت شونده خود را به کشتن داده اند!» او این سخن را در حالی می گفت که خودش بدون مشورت مسلمانان ولیّ امر آنان شده بود و دلیل مشروعیت رهبری خود را «وصیت» خلیفه ای بکر می دانست! و به هر حال با چنین نقشه ای زمام امور را توانمندان به دست گرفت. پس از آن در مدت ی کوتاهی و به هنگامی که ضربت خورد، فرمان داد تا شش نفر از قریشیان گرد هم آیند و یک نفر از خود را برای خلافت انتخاب کنند و کارگزینش خلیفه را به عبدالرحمان بن عوف سپرد.

عبدالرحمان نیز، شرط بیعت را: «عمل به کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین» قرار داد که عثمان آن را پذیرفت و امام علی علیه السلام؛ و آنها از پیش می دانستند که امام علی علیه السلام می پذیرد که سیره ای بکر و عمر را در ردیف کتاب خدا و سنت رسول قرار دهد. و چون به صفحات پیشین این کتاب مراجعه نمائیم در می یابیم که خلیفه عمر پیش از این «سعید بن عاص اموی» را آگاه کرده بود که ولیّ امر پس از او، خویشاوند سعید است و اکنون پس از خلیفه عمر، «عثمان بن عفان اموی» خویشاوند سعید به حکومت رسید. چنانکه شاید از بحثهای پیش از آن نیز، به راز نهفته تعیین خلیفه دست یابیم؛ آنجا که ابوبکر عثمان را به خلوت فرا خواند و گفت: «بنویس! این وصیت ابوبکر به مسلمانان است. اما بعد» و بیهوش شد و جمله ناتمام ماند و عثمان نوشت: «اما بعد، من عمر بن خطاب را جانشین خود بر شما قرار دادم» و چون به هوش آمد آنچه را که عثمان نوشته بود تأیید و امضا نمود چون با خواست او موافق بود.

## خلیفه بعد از عثمان:

یعقوبی روایت کند و گوید: «عثمان که به شدت بیمار بود «حمران بن ابان» را فرا خواند تا حکم خلیفه بعد از او را بنویسد و جای نامش را خالی بگذارد. سپس با دست خود نوشت: «عبدالرحمان بن عوف» و آن را بست و برای «امّ حبیبه» دختر ابوسفیان فرستاد. حمران در راه آن بخواند و نزد عبدالرحمان آمد و آگاهش نمود. عبدالرحمان به شدت خشمگین شد و گفت: «من او را آشکارا به حکومت رسانیدم و او مرا پنهان می‌کند؟!» خبر پراکنده و در مدینه منتشر گردید و بری امیه را به خشم آورد. عثمان حمران را احضار کرد و یکصد ضربه تازیانه اش نواخت و به بصره تبعیدش نمود؛ و این باعث دشمنی میان او و عبدالرحمان بن عوف گردید.

عبدالرحمان پس از آن، فرزندش را به نزد عثمان فرستاد و گفت به او بگو:

«به خدا سوگند من با تو بیعت کردم، حال آنکه واجد سه خصلتم که با آنها از تو

برترم... تا آخر خبر (۱۵۶)»

از این روایت آشکار می‌شود که در جلسات سری چنان تصویب شده بود که پس از عثمان، عبدالرحمان بن عوف به حکومت برسد؛ ولی عبدالرحمان پیش از عثمان، در سال ۳۱ یا ۳۲ ه و در اوج دشمنی با او وفات کرد (۱۵۷).

همچنین اختلاف و دشمنی میان بری امیه «خاندان حاکم قریشی» و دیگر تیره‌ها ی قریش آغاز گردید و «ام المؤمنین عایشه» به رهبری خاندان خود و دیگر مخالفان برخاست تا آنگاه که جنازه خلیفه عثمان، در خانه خود و با حضور مهاجران و انصار، بر زمین افتاد (۱۵۸).

در این هنگام مسلمانان از هر بیعتی رهایی یافتند و اختیار کار خود را به دست خویش

گرفتند و در حالی که اصحاب رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین بودند، سواً از ام‌المرزوق علیه‌السلام

« شتافتند تا با او بیعت کنند؛ و هنگامی که امام علی علیه السلام امت پرداخت، همه امتیازات قریش را که در زمان خلفای پیشین دریافت می کردند، الغاء نمود و میان تیره های قریش و دیگر مسلمانان برابری و مساوات برقرار کرد، و عرب و غیر عرب را در تقسیم بیت المال و شئون اجتماع، یکسان داشت، و قریش پس از چهار ماه که از حکومتش گذشت، هوادارن خود را بسیج کردند و «جنگ جمل» را براه انداختند؛ جنگی که «مروان» خونخواه عثمان با «طلحه و زبیر» زمینه ساز قتل او، در یک صف قرار گرفتند و رهبری آن را به «ام المؤمنین عایشه» فتوا دهنده به قتل عثمان سپردند! و پس از آن نیز، «جنگ صفین» را بر علیه آن حضرت براه انداختند!

این دو جنگ به نام خونخواهی عثمان بر ضد آن حضرت برپا شد و قریش با این کار، درک و دید مسلمانان خارج مدینه را مشوش نمود. پس از جنگ صفین و تحکیم حکمین (= عمرو عاص و ابوموسی اشعری) نیز، امام علی علیه السلام خوارج نهروان کشیده شد! و بدین خاطر بود که امام علیه السلام ظلم و ستم قریش شکوه می کرد و در نوبتی به برادرش عقیل نوشت:

«قریش را رها کن که در گمراهی پای فشارند و در دشمنی جولان دهند و چموشانه سرکشی نمایند! آنها برای جنگ با من چنان یکدل شدند، که پیش از من برای جنگ با رسول الله صلو سلیکون لئلا یبوءوا علیکم فیما ینزلونکم فیما ینزلونکم با، که رجم و پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند و...»

و نیز، درباره مشاجره ای که بین آن حضرت و یکی از آنها پیش آمده، گوید:

«گوینده ای گفت: «تو برای رسیدن به حکومت بسیار حریص و آزمندی!»

گفتم: «بلکه به خدا سوگند شما حریص تر و دورترید، و من گزیده تر و نزدیک تر! من تنها حق خود را می طلبم، و شما میان من و آن فاصله می شوید و با من ستیز می کنید!»

و چون با این برهان در جمع حاضران او را کوبیدم، چنان به خشم آمد که نمی دانست چه پاسخ گوید!

پروردگارا من در برابر قریش و یاران قریش، از تو یاری می جویم، که آنها رحم و پیوند خویشاوندی ام را قطع کردند و منزلت والایم را کوچک شمردند، و برای آنچه حقم بود در ستیز با من یکدل شدند و سپس گفتند: «حق آن است که تو حکومت را بگیری، و حق آن است که تو آن را رها کنی!!» (۱۵۹)

و در خطبه دیگری می فرماید: «پروردگارا من در برابر قریش از تو مدد می جویم، که آنها رحم و پیوند خویشاوندی ام را قطع کردند، و حقم را تباه ساختند، و در آنچه از دیگران سزاوارتر بودم به ستیز با من یکدل شدند، و گفتند: «حق آن است که حکومت را بگیری، و حق آن است که رهایش کنی! پس یا با اندوه بساز و یا از تأسف بمیر!»

و چون دیدم هوادار و مدافع و یآوری جز اهل بیتم ندارم، و کشته شدن آنها را به مصلحت ندانستم بناچار با خار در چشم و استخوان در گلو و خشم تلخ تر از حنظل و دل خونبار شکیبائی ورزیدم! (۱۶۰)

و سرانجام، «امام علیها السلام» یکی از «خوارج» در محراب مسجد کوفه به شهادت رسید و پس از شهادت امام علی علیها السلام چهارم هجری، «معاویه» بر حکومت چیره شد و آن سال را «عام الجماعة» (= سال همبستگی) نامیدند، که در حقیقت «سال همبستگی قریش» بود. حکومت معاویه نیز بیست سال ادامه یافت و او در سال ۶۰ هجری وفات کرد.

اینها بخشی از آثار کراحت و ناخشنودی قریش از حکومت امام علی علیها السلام از آثار

دیگر این ناخشنودی «جلوگیری از انتشار حدیث رسول خدا صلوسلویه» که در باب شانزدهم از کتاب «تاریخ اسلام» یاد آور می شویم.

جلوگیری از نوشتن سخن پیامبر صلو سلیمس

عبدالله بن عمر و عاص روایت کند و گوید: «من هرچه از رسول خدا صلو سلیمس شنیدم در حالی که پیامبر بشر است و در حال خشم و خشنودی سخن می گوید!» بدین خاطر از نوشتن خودداری کردم و موضوع را با رسول خدا صلو سلیمس در میان نگذاشتم. انگشت به دهان خود اشاره کرد و فرمود: «بنویس! سوگند به آنکه جانم به دست اوست، از این دهان جز حق برون نیاید» (۱۶۱)

قریش در بیان علت نهی خود از نوشتن سخنان پیامبر صلو سلیمس در آن که سخن آن حضرت ممکن است در حال خشم و خشنودی از افراد باشد، که در مورد اول، سخنان رسول خدا درباره بدکار ی های قریش باقی خواهد ماند؛ چون می دانیم که پیامبر صلو سلیمس در کتاب قریش و تفسیر آیاتی که آنها را مورد نکوهش قرار داده، سخنان بسیاری دارد! در مورد دوم نیز، نص صریح سخن پیامبر موجب تأیید و حقانیت کسری می شود که آنها به پخش آن درباره او رضایت ندهند! و بدین خاطر بود که از نوشتن، «وصیت رسول خدا صلو سلیمس جل و گیری کردند» که فرمود: «بیائید تا برای شما کتاب و نوشته ای بنویسم که هرگز گمراه نشوید»، عمر گفت: «درد بر پیامبر چیره شده، و کتاب خدا نزد شماست و کتاب خدا ما را بسنده است!»

و گفتند: «او را چه می شود! آیا هذیان گفت؟» (۱۶۲) این منع و آن نهی، بدان خاطر بود که قریش از نص رسول خدا صلو سلیمس در کتاب قریش و تفسیر آیاتی که آنها را مورد نکوهش داشتند، بیمناک بودند. چون جمع نبوت و خلافت را در خاندان آنها روانی دیدند! و بدین خاطر نیز، خلیفه عمر در زمان خلافتش از نوشتن حدیث رسول خدا صلو سلیمس در آن که سخن آن حضرت موجب تأیید و حقانیت کسری می شود، منع کرد. و این منع (به جز دوران خلافت امام علی علیه السلام) خلیفه

اموی «عمر بن عبدالعزیز» نافذ و باقی بود. <sup>(۱۶۳)</sup> پس از خلفای چهارگانه نیز، چنان شد که می آید:

(۱۲۱) صحیح مسلم با شرح نووی، کتاب الوصیة، ج ۱۱ ص ۸۹. صحیح بخاری، کتاب المغازی ی باب مرض النبی، ج ۳ ص ۶۵ و کتاب الوصیة باب الوصایا، فتح الباری، ج ۶ ص ۲۹۱، مسند احمد، ج ۶ ص ۳۲. (۱۲۲) طبقات ابن سعد، چاپ بیروت، ج ۲ ص ۲۳۲. بخاری نیز در صحیح خود، ج ۳ ص ۶۳ گوید: «ابن عباس گفت: آیا می داری آن مرد دیگری که عایشه نام نبرد کیست؟ گفتم: نه، ابن عباس گفت: او علی بن ابی طالب بود» بخاری سخن ابن عباس را که گفت: «جان عایشه از بیان هرگونه فضیلتی برای او ناخرسند است» از این حدیث حذف کرده است.

(۱۲۳) مسند احمد، ج ۶ ص ۱۱۳.

(۱۲۴) صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين، حدیث ۲۶۳. صحیح بخاری، کتاب التوحید، ج ۴ ص ۱۸۲. (۱۲۵) توحید صدوق، چاپ تهران ۱۳۸۷ ه، ص ۹۴ حدیث ۱۱. تفسیر مجمع البیان طبرسی ت ۵۶۸ ه چاپ صیدا ۱۳۳۳ ۱۳۵۶ ه، ج ۱۰ ص ۵۷۶، و تفسیر برهان بحراری (ت ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹) چاپ سوم قم ۱۳۹۴ ه، ج ۴ ص ۵۲۱.

و عمران بن حصین ابونجید خزاعی، در سال فتح خیبر اسلام آورد و عمر او را برای آموزش دین به مردم بصره بدانجا فرستاد. او از فضلی صحابه و مستجاب الدعوه بود و در سال ۵۲ هجری در بصره وفات کرد. شرح حالش در اسد الغابه، ج ۴ ص ۱۳۷ ۱۳۸، آمده است.

(۱۲۶) مقاتل الطالبیین، چاپ قاهره، ۱۳۶۸ ه، ص ۴۳.

(۱۲۷) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۳۴۶۶. تاریخ ابن اثیر، چاپ اروپا، ج ۳ ص ۳۳۱، و چاپ اول، ج ۳ ص ۱۵۷. طبقات ابن سعد، ج ۳ ص ۲۷، و مقاتل الطالبیین، ص ۴۲.

(۱۲۸) مقاتل الطالبیین، ص ۴۲.

(۱۲۹) صحیح بخاری، کتاب الوصایا، ج ۲ ص ۸۴، و کتاب المغازی، ج ۳ ص ۶۳. صحیح مسلم، کتاب الوصیة، باب ۱. سنن ابن ماجه، کتاب الجنائز، باب ۶۴. مسند احمد، ج ۲ ص ۳۲، ۶۴ و ۷۷، و تاریخ طبری، ج ۱ ص ۱۸۱۴.

(۱۳۰) این پنج حدیث را از طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۲ قسمت دوم ص ۵۱، آوردیم.

(۱۳۱) مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۳۸، گوید: این حدیث صحیح الاسناد است ولی بخاری و مسلم آن را روایت نکرده اند. ذهبی نیز در تلخیص مستدرک به صحت آن اعتراف کرده است. شرح حال امام علی ع از تاریخ ابن عساکر، ج ۳ ص ۱۴ ۱۷ به طرق متعدد. مصنف ابن ابی شیبیه، ج ۶ ص ۳۴۸. مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۲. کنز

- العمال كتاب الفضائل، فضائل علی بن ابی طالب، حدیث ۳۷۴، ج ۱۵ ص ۱۲۸، و تذکره خ واص الامة، باب حدیث النجوی و الوصیة از کتاب فضائل احمد بن حنبل.
- (۱۳۲) کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۳۹۲. تاریخ ابن اثیر، ج ۷ ص ۳۵۹، و شرح حال امام علی ع از تاریخ ابن عساکر، چاپ بیروت ۱۳۹۵ ه، ج ۲ ص ۴۸۲.
- (۱۳۳) نهج البلاغه، خطبه ۲۰۲.
- (۱۳۴) همان، خطبه ۱۹۷.
- (۱۳۵) سنن ابن ماجه، کتاب الأدب، حدیث ۳۷۰۸، و مسند احمد ج ۱ ص ۸۰.
- (۱۳۶) مسند احمد، ج ۱ ص ۸۵ و ۱۰۷. مشروح آن در باب «مصادر شریعت اسلامی در مکتب اهل البیت م ی آید».
- (۱۳۷) هر دو روایت در شرح حال امام علی ع از تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۱۰ و ۳۱۱، آمده است. و نیز در تاریخ ابن کثیر، ج ۷ ص ۳۵۶. و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید چاپ اول مصر، ج ۲ ص ۷۸ روایتی است که فشرده آن چنین است: «عایشه وارد شد و دید که آن دو در حال نجوا هستند، گفت: «ای علی! سهم من تنها یک روز از نه روز است، ای پسر ابی طالب! آیا مرا به حال خود نمی گذاری؟!»
- (۱۳۸) محتوای این حدیث را حدیث ام سلمه و غیر او تایید می کند.
- (۱۳۹) شرح حال امام علی از تاریخ ابن عساکر، ج ۳ ص ۱۵.
- (۱۴۰) همان.
- (۱۴۱) مصادر این روایت در بحث «سقیفه» همین کتاب گذشت.
- (۱۴۲) مشروح موضع گیری عایشه در برابر عثمان را در کتاب «نقش عایشه در تاریخ اسلام» بحث: همراه با معاویه، آماده و فهرستی از آن وقایع را بر آن افزوده ایم.
- (۱۴۳) تاریخ ابن اثیر، حوادث سال ۵۶ ه، ج ۳ ص ۱۹۹.
- (۱۴۴) صحیح بخاری، باب: و الذی قال لوالدیه از تفسیر سوره احقاف ج ۳ ص ۱۲۶.
- (۱۴۵) فتح الباری، ج ۱۰ ص ۱۹۷ ۱۹۸. مشروح داستان را ابوالفرج در اغاری، ج ۱۶ ص ۹۰ ۹۱، آورده است. و نیز مراجعه کنید: استیعاب، شرح حال حکم بن ابی العاص، و اسدالغابه و اصابه. و نیز، مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۴۸۱، تاریخ ابن کثیر، ج ۸ ص ۹۸. الاجابه بخش استدراک عایشه بر صحابه، و شرح حال عبدالرحمان بن ابی بکر در تاریخ ابن عساکر.
- (۱۴۶) مراجعه کنید: استیعاب، ج ۲ ص ۳۹۳. اسدالغابه، ج ۳ ص ۳۰۶، اصابه، ج ۲ ص ۴۰۰، شرح حال عبدالرحمان بن ابی بکر. شذرات الذهب، ذکر حوادث سال ۵۳ ه، و نزدیک به آن در مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۴۷۶.



(۱۴۷) در معجم البلدان گوید: «حبشی کوهی است در پ این مکه و در شش میل ی آن که مرگ ناگهان ی عبدالرحمان بن ابی بکر در آنجا اتفاق افتاد و جنازه او بر دوش مردان به مکه حمل گردید و عایشه از مدینه وارد شد و بر سر قبر او رفت و بدین اشعار تمثل جست: و کنا کندماری...».

(۱۴۸) مراجعه کنید: استیعاب در حاشیه اصابه، ج ۲ ص ۳۹۳، شرح حال عبدالرحمان بن ابی بکر.

(۱۴۹) مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۴۷۶، و تلخیص آن از ذهبی.

(۱۵۰) مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش: همراه با معاویه.

(۱۵۱) سوره محمدص آیه ۹. معنای حبط اعمال را در کتاب «عقاید اسلام در قرآن کریم» مبحث پاداش و کفر اعمال مشروحا بیان داشته ایم.

(۱۵۲) تاریخ طبری، ذکر سیره عمر، حوادث سال ۲۳ هجری، چاپ اول مصر، ج ۵ ص ۳۰ ۳۲، و چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۷۶۸ ۲۷۷۲. روایت دوم در تاریخ ابن اثیر، ج ۳ ص ۲۴ ۲۵ نیز آمده است.

(۱۵۳) مروج الذهب مسعودی، ج ۲ ص ۳۲۱ ۳۲۲.

(۱۵۴) صحیح بخاری، کتاب الحدود، ج ۴ ص ۱۱۹ ۱۲۰، پیش از این نیز بخشی از این خطبه را که مورد نیاز بود آوردیم.

(۱۵۵) شرح خطبه ۲۶ نهج البلاغه از ابن ابی الحدید.

(۱۵۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۶۹.

(۱۵۷) مراجعه کنید: الأوائل، ابی هلال عسکری، چاپ بیروت ۱۴۰۷ ه، ص ۱۲۹، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱ ص ۱۶۹.

(۱۵۸) مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بخش: همراه با عثمان.

(۱۵۹) شرح نهج البلاغه محمد عبده، خطبه ۱۶۷، و نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۷۲.

(۱۶۰) همان، خطبه ۲۱۲، و صبحی صالح ۲۱۷.

(۱۶۱) سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۲۵. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۲۶، باب کتابة العلم . مسند احمد، ج ۲ ص ۱۶۲، ۱۹۲، ۷، ۲، ۲۱۵. مستدوک حاکم، ج ۱ ص ۱۰۵ ۱۰۶، و جامع بیان العلم ابن عبدالبر، ج ۱ ص ۸۵.

(۱۶۲) صحیح بخاری، کتاب العلم، ج ۱ ص ۲۲ ۲۳ و کتاب الجهاد، ج ۲ ص ۱۲۰. صحیح مسلم، کتاب الوصیة . سایر مصادر این حدیث در کتاب «عبدالله بن سبا» ج ۱ ص ۹۸ ۱۰۲ آمده است.

(۱۶۳) و نیز، امور دیگری که آن را در جلد دوم همین کتاب، فصل: «منع از نوشتن حدیث در زمان خلفا» آورده ایم.

## سیاست قریش در زمان معاویه

ابن ابی حدید در شرح نهج البلاغه از «جاحظ» روایت کند که گفت: «معاویه به مردم عراق و شام و دیگر بلاد فرمان داد تا علی علیه السلام و دشنام گویند و از او براءت و بیزاری جویند! و این جزئی از خطبه های منابر اسلامی شد و سنت دوران بپی امیه گردید تا آنگاه که «عمر بن عبدالعزیز» به پا خاست و آنرا برانداخت.»

گوید: «معاویه در پایان خطبه نماز جمعه می گفت: «پروردگارا، ابوتراب حرمت دینت را شکست و از راهت بازداشت. پس، او را به لعنت و خیم و عذاب الیم دچار بفرما!» و آن را بخشنامه کرد و به سراسر بلاد اسلامی فرستاد؛ و این کلمات تا زمان عمر بن عبدالعزیز در منابر بازگو می شد!» (۱۶۴)

و طبری روایت کند و گوید: «معاویه «مغیره بن شعبه» را در سال ۴۱ هـ فرماندار کوفه کرد و چون حکمش را نوشت، او را خواست و گفت: «سفارش های بسیاری برایت داشتم که چون به درایت اعتماد دارم، از آنها می گذرم؛ ولی از یک سفارش به تو نگذرم و آن اینکه: «بدگوئی و دشنام و ذمّ علی را رها مکن. و نیز، ترحّم و استغفار بر عثمان را . از اصحاب علی عیبجوئی کن و آنها را دور کن، و بر اصحاب عثمان ببخش و آنها را نزدیک ساز!» و مغیره به او گفت: «من آزمون ها داده و تجربه ها آموختم و پیش از تو برای دیگری کار کرده و مذمت نمود. تو نیز بزودی آزمایش کرده و تشکر یا مذمت خواه نمود!» معاویه گفت:

«بلکه تشکر می کنیم ان شاء الله!» (۱۶۵)

و ابن ابی الحدید از «مدائری» روایت کند و گوید: «معاویه پس از «عام الجماعه» به همه فرماندارانش بخشنامه کرد که: «من امان و حمایت خود را از کسری که چیزی در فضل

ابوتراب و اهل بیتش روایت کند، برداشتم!...» و مردم کوفه در این دوران به شدت مبتلا بودند (۱۶۶) «

و گوید: «معاویه به همه کارگزارانش نوشت که: «شهادت هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیتش را نپذیرند!» و نیز نوشت: «شیعیان و دوستان و پیروان عثمان و راویان فضائل و مناقبش را مورد توجه قرار دهید و به مجالس آنها بروید و آنها را به خود نزدیک و اکرامشان نمائید، و هریک از آنان هرچه روایت کرد آن را با ذکر نام و نام پدر و عشیره اش برای من بفرستید (۱۶۷) «

فرمان معاویه انجام شد و فضائل عثمان فزوری گرفت، چون معاویه برای آنها جایزه و کساء و عطاء می فرستاد و املاکشان می بخشید و عرب و غیر عرب را برخوردار می کرد. و این روش در همه شهرها گسترش یافت و به مسابقه دنیاخواه ی بدل گردید و چنان شد که هر رانده شده اجتماعی که نزد کارگزاران معاویه می آمد و فضیلت و منقبت ی درباره عثمان روایت می کرد، نامش را می نوشتند و مقربش می کردند و شفاعتس می نمودند. این کار مدتها ادامه یافت تا آنگاه که به کارگزارانش نوشت: «حدیث فضائل عثمان پر شمار شده و در همه بلاد و شهرها و نواحی منتشر گردیده است. اکنون که نامه مرا دریافت می کنید، مردم را بهروایت فضائل صحابه و خلفای پیشین فرا بخوانید، و هر خبری را که یکی از مسلمانان در ذمّ ابوتراب روایت می کند، نقیض و مخالف آن را درباره صحابه روایت کنید و نزد من بفرستید، که این کار نزد من محبوب تر و چشم بدن روشن تر است، و در کوبیدن برهان ابوتراب و شیعیانش کارآمدتر و از فضائل و مناقب عثمان بر آنان دشوارتر است!»

نامه معاویه برای مردم خوانده شد و اخبار ساختگی و بی ریشه در مناقب صحابه فزوری گرفت و مردم به روایت موضوعاتی از این دست پرداختند؛ تا آنجا که این روایات موضوع منابر اسلامی قرار گرفت و مبنای دروس مکتبخانه ها گردید و ذهن کودکان و

نوجوانان از آنها انباشته شد و همچون قرآن به روایت و آموزش آن پرداختند و حت ی دختران و زنان و خدم و حشم خود را نیز از آن بی نصیب نگذاشتند و بعد، بر اساس آن پرورش یافتند و بر مبنای آن تا آنگاه که خدا خواست درنگ کردند! و بدین خاطر احادیث ساختگی پرشمار و تهمت های پراکنده غالب آمد و فقها و قضات و والیان را به دنبال خود کشید... (۱۶۸) «

و ابن عرفه معروف به «نفطویه» از بزرگان و اعلام محدثان در تاریخ خود موضوع ی روایت کرده که با آنچه گذشت تناسب دارد. او گوید: «بیشتر احادیث ساختگ ی فضائل صحابه در ایام بنی امیه و برای تقرّب به آنها جعل گردیده است؛ بدین گمان که بنی هاشم را با این احادیث خوار و خشمگین سازند! (۱۶۹) «

و نیز ابن ابی الحدید از «ابوجعفر اسکافی» روایت کند و گوید : «معاویه گروه ی از صحابه و عده ای از تابعین را بر آن داشت تا درباره علی علیه السلام اخبار قبیح و زشتی پردازند که موجب طعن و بیزاری از او گردد، و برای این کار پاداش چشمگیر و دلفریبی قرار داده بود» (۱۷۰)

گوید: «و یکی از روایاتی که در راستای این هدف جعل گردیده، حدیث ی است که بخاری و مسلم آن را با سند متصل به «عمر بن عاص» آورده اند که گفت : «شنیدم که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «آل ابی طالب اولیا و دوستان من نیستند؛ دوست و ولیّ من تنها خدا و صالح مؤمنین اند (۱۷۱) «

بخاری آن را به طریق دیگری نیز از او روایت کرده که در دنباله آن آمده است : «ولی آنها حق خویشاوندی دارند که من آن را پاس می دارم (۱۷۲) «

این روایت ابن ابی الحدید از صحیح بخاری است که در چاپ های اخیر عبارت : «آل ابی طالب» به «آل ابی فلان» تبدیل شده است.

و طبری روایت کند که: «مغیره بن شعبه هفت سال و چند ماه حاکم کوفه بود و در این مدت هرگز از دشنام و بدگوئی علی، و عیبجویی و لعن بر قاتلان عثمان و رحمت و استغفار و تزکیه او و یارانش کوتاه نیامد. جز آنکه و زیرکی و مدارا می نمود و گاهی شدت عمل و زمازی نرمی به خرج می داد» (۱۷۳)

و نیز، گوید: «مغیره بن شعبه به «صعصعه بن صوحان عبدی» گفت:

«برحذر باش که خبر بدگوئی تو از عثمان به گوش من نرسد، و بیرهیز که آشکارا از فضل علی سخن نگوئی. زیرا تو هرچه از فضل علی بگوئی من از آن بی خبر نیستم، بلکه از تو بدان آگاه ترم، ولی اکنون این حاکم (= معاویه) غالب آمده و ما را مجبور ساخته تا عیب او را برای مردم بیان داریم و ما بسیاری از آنچه را که بدان مأموریم انجام نمی دهیم و تنها آن را که ناچاریم برای حفظ جان خود با تقیه بیان می داریم! پس، اگر از فضل علی سخن می گوئی، آن را میان خود و یارانت در منازل خویش پنهانی بیان دار؛ اما در مسجد و آشکارا، خلیفه آن را از ما تحمل نمی کند و عذر ما را درباره آن نمی پذیرد!...» (۱۷۴)

و یعقوبی گوید: «حجر بن عدی کندی و عمرو بن حمق خزاعی و دیگر یاران و شیعیان علی بن ابی طالب هرگاه می شنیدند که مغیره و دیگر یاران معاویه علی را بر فراز منبر لعن می کنند، بر می خاستند و به سخن می پرداختند و لعنت را به خود آنها باز می گردانیدند. «زیاد بن ابیه که به کوفه آمد رئیس نظمیه را مأمور آنان ساخت و گروهی از آنها را

دستگیر و به قتل رسانید. عمرو بن حمق با عده ای به موصل گریختند و زیاد، حجر بن عدی و سیزده نفر از یارانش را نزد معاویه فرستاد و درباره آنها نوشت: «اینها بر خلاف عامه مردم با لعن ابی تراب مخالفت کرده و والیان را سرزنش می نمایند و با این کار از طاعت برون شده اند!» و گروهی را واداشت تا بر آن گواهی دهند؛ و چون به «مرج عذرا» چند میلی دمشق رسیدند، معاویه فرمان داد تا در آنجا نگاهشان دارند و سپس کسان را فرستاد تا ایشان را گردن بزنند. شش نفر از آنها مورد شفاعت اطرافیان معاویه قرار گرفتند

و او آنها را رها کرد و دستور داد تا برائت از علی و لعن او را بر سایرین عرضه بدارند و بدانها گفتند: «اگر بپذیرید شما را رها می‌کنیم و اگر سر باز زنید شما را می‌کشیم! پس، از علی برائت جوئید تا آزادتان نمائیم!» گفتند: «پروردگارا ما هرگز چنین نخواهیم کرد!» خلاصه، گورهای آنها را کردند و کفنهایشان را آماده نمودند. آنها نیز تمام شب را به نماز برخاستند و چون صبح شد برائت از علی را بدانان پیشنهاد کردند و آنها گفتند: «او را دوست داریم و از هرکه از او تبری جوید بیزاریم!» لذا هر یک از مأموران یکی از آنها را برای کشتن برگزید و حجر گفت: «مرا واگذارید تا وضو بسازم و نماز بگذارم» و چون نمازش را پایان برد او را کشتند و شروع به کشتن دیگران نمودند تا عدد کشته‌ها با حجر به شش نفر رسید که عبدالرحمان بن حسان عنزی و کریم بن عقیف خثعمی گفتند: «ما را نزد امیرالمؤمنین بفرستید تا آنچه را که درباره این مرد می‌گوید بگوئیم!» آنها را نزد معاویه فرستادند و چون بر او وارد شدند معاویه به خثعمی گفت: «درباره علی چه می‌گویئی؟» گفت: «هرچه تو بگوئی!» معاویه گفت: «من از دین علی بیزاری می‌جویم» او سکوت کرد و پسرعمویش از معاویه خواست که او را به وی ببخشد. معاویه نیز یک ماه زندانش نمود و بعد رهایش ساخت تا به کوفه برود. امّا عنزی! معاویه به او گفت: «ای هم پیمان ربیعه! تو درباره علی چه می‌گوئی؟» گفت: «شهادت می‌دهم که او از کساری است که خدا را بسیار یاد می‌کنند و از آمران به حق و قائمان به قسط و عفو‌کنندگان از مردم است» معاویه گفت: «درباره عثمان چه می‌گوئی؟» گفت: «او نخستین کسری بود که باب ستم را گشود و درهای حق را بست» معاویه گفت: «خود را به کشتن دادی!» گفت: «بلکه تو را به‌کشتن دادم!»

معاویه او را نزد زیاد فرستاد و به او نوشت: «امّا بعد، این عنزی بدترین کسری است که نزد من فرستادی، او را آنگونه که سزاوار آن است کیفر نما و به بدترین نوع کشتن بکش!» و چون به نزد زیادش آوردند، زیاد او را به «قسّ الناطف»

فرستاد تا زنده زنده دفنش کردند!!<sup>(۱۷۶)</sup>

از دیگر داستانهای «زیادبن ابیه» در این باره، موضوعی است که میان او و «صیفی بن فسیل» روی داد. زیاد فرمان داد تا او را به نزدش آورند و به او گفت: «ای دشمن خدا! درباره ابوتراب چه می گوئی؟» گفت: «ابوتراب را نمی شناسم!» زیاد گفت: «تو خیل ی خوب او را می شناسی!» گفت: «او را نمی شناسم» زیاد گفت: «تو علی بن ابی طالب را نمی شناسی؟» گفت: «چرا» گفت: «همان است» و پس از سخنانی که میانشان گذشت گفت: «بهترین سخری که درباره بنده ای از بندگان خدا دارم درباره امیرالمؤمنین می گویم» زیاد گفت: «گردنش را با عصا آنقدر بکوبید تا نقش زمین گردد» و او را زدند تا نقش زمین شد. سپس گفت: «رهاش کنید» و چون رهاش کردند به او گفت: «بیشتر بگو! درباره علی چه می گوئی؟» گفت: «به خدا سوگند اگر با تیغ ها و دشنه ها شیارم بزنی جز آنچه از من شنیدی نگویم!»

زیاد گفت: «با او را لعنت می کری یا گردنت را می زنی!» گفت: «پس، به خدا سوگند پیش از گفتنش گردنم را می زری و من سعادت مند و تو بدبخت می گردی!»

زیاد گفت: «گردنش را ببندید و در غل و زنجیرش کنید و به زندانش افکنید» و چندی بعد با حُجر بن عدی به قتل رسید<sup>(۱۷۷)</sup>.

و نیز، درباره دو تن از مردان حُضرمی<sup>(۱۷۸)</sup> به معاویه نوشت: «این دو بر دین و رأی علی هستند» و معاویه پاسخ داد: «هرکس بر دین و رأی علی است، او را بکش و مُتله کن و این دو را نیز بر درب خانه خودشان در کوفه به صلیب بکش!»<sup>(۱۷۹)</sup>

و پایان حیات زیاد را مسعودی و ابن عساکر چنین روایت کنند که:

«زیاد مردم کوفه را فرا خواند و مسجد و میدان و قصر را از آنان انباشت تا برائت و بیزاری از علی را بدانان عرضه بدارد و هرکه پذیرفت در معرض تیغش قرار دهند که در همان حال دچار طاعون گردید و مردم رهاش یافتند!»<sup>(۱۸۰)</sup>

و از جمله کسانی که در این معرکه آواره و به قتل رسید «عمرو بن حمق خزاعی» بود که به بیایانها گریخت و به جستجویش پرداختند تا او را یافتند و سرش را جدا کردند و به نزد معاویه بردند و او دستور داد تا در بازارش بیاویزند و سپس آن را به نزد همسرش که به خاطر او زندانش کرده بود فرستاد و آن را به دامنش افکندند!<sup>(۱۸۱)</sup>

این سیاست همه بلاد اسلامی را فرا گرفت و دیگر فرمانداران معاویه مانند : «بُسر بن اراطة» در فرمانداری بصره، و «ابن شهاب» در فرمانداری ری آن را پیروی و به اجرا در آوردند و آنان را در این باره داستانهاست که مورخان آنها را یادآور شده اند .<sup>(۱۸۲)</sup> این روش سپس سیاست فرهنگی عقیدتی بری امیه گردید و علی بن ابی طالب بر منابر شرق و غرب جهان اسلام مورد لعن و دشنام قرار می گرفت مگر در سیستان که تنها یک بار بر منبر آنجا لعن شد و مردم آن را از بنی امیه پذیرفتند و در بیعت خود شرط کردند که هیچ کس بر منبر آنها لعن نشود، حال آنکه امام علیها السلام مکه و مدینه لعن می شد!<sup>(۱۸۳)</sup> آری، آنها امام علیها السلام حضور اهل بیت آنحضرت نیز لعن می کردند و این موضوع داستانهای بسیار دارد که ما تنها به ذکر یکی از آنها بسنده می کنیم. ابن حجر در کتاب تطهیر اللسان گوید:

«عمرو بن عاص بر فواز منبر رفت و علی را لعن کرد و بعد، مغیره بن شعبه همانند آن را انجام داد. پس از آن به حسن علیها السلام فراز منبر برو و پاسخ آنها را بده . آنحضرت پذیرفت مگر آنکه آنها بپذیرند که اگر حقی گفت تصدیقش نمایند و اگر باطل ی گفت تکذیبش کنند. آنها پذیرفتند و او بر منبر رفت و سپاس و ثنا ی خدا را به جا ی آورد و سپس گفت: «ای عمرو! تو را به خدا سوگند می دهم! ای مغیره! آیا می دانید که رسول



خداصلو سلّمك ووالله اعلم بالصواب. یکی از آنها فلاری بود لعنت فرمود؟ گفتند: آری.

سپس فرمود: ای معاویه! و ای مغیره! آیا ندانستید که پیامبر صلّو سلّمک ووالله اعلم بالصواب را لعنت فرمودی که

سخن گفته یک بار لعنت فرموده؟ گفتند: خدایا آری...<sup>(۱۸۴)</sup> «

و چون مردم برای شنیدن سخنان ناپسند آنها نمی نشستند، با سنت مخالفت کرده و

خطبه های نماز عید را جلو انداختند. ابن حزم در محلی گوید:

«بری امیه تقدیم خطبه بر نماز(عید) را بدعت گزارند و عذرشان این بود که مردم پس از

نماز آنها را ترک می کنند و برای خطبه ها نمی نشینند، و این بدان خاطر بود که آنها علی

بن ابی طالب را لعنت می کردند و مسلمانان از آن گریزان بودند و این حق آنها بود<sup>(۱۸۵)</sup> «

و یعقوبی گوید: «معاویه در سال ۴۴ هجری در مسجد، مقصوره و جایگاه ویژه قرار داد

و منبرها را در عید فطر و قربان به مصلیّ برد و خطبه ها را پیش از ادای نماز عید ایراد

کرد و این بدان خاطر بود که مردم پس از نماز متفرق می شدند تا لعن بر علی را نشنوند و

معاویه خطبه را پیش انداخت؛ و فدک را به مروان بن حکم بخشید تا اهل بیت رسول الله

صلّو سلّمک ووالله اعلم بالصواب

و در صحیح بخاری و صحیح مسلم و دیگر کتب از «ابوسعید خدری» روایت کنند که

گفت:

«در روز عید فطر یا قربان با امیر مدینه مروان بیرون رفتیم و چون به مصلّی رسیدیم

دیدم کثیر بن صلت منبری برپا داشته و چون مروان پیش از ادای نماز خواست تا از آن بالا

رود، جامه اش را گرفتم و او نیز مرا گرفت و بالا رفت و پیش از نماز به ادای خطبه

پرداخت و من به او گفتم: «به خدا سوگند تغییر دادید!» و او گفت: «ای ابوسعید! گذشت

آنچه که می داری!» گفتم: «به خدا سوگند آنچه که می دانم بهتر از آری است که نمی دانم «

و او گفت: «مردم پس از نماز نمی نشینند و من بدین خاطر آن را جلو انداختم!»<sup>(۱۸۷)</sup> « آنها

بدین مقدار بسنده نمی کردند، بلکه صحابه را نیز بدان فرمان می دادند. چنانکه در صحیح مسلم و غیر آن از «سهل بن سعد» روایت کنند که گفت:

«مردی از آل مروان امیر مدینه شد و سهل بن سعد را فرا خواند و به او دستور داد تا علی را دشنام گوید. سهل نپذیرفت و امیر به او گفت: اکنون که نمی پذیری پس بگو: «لعنت خدا بر ابوتراب باد» سهل گفت: «نزد علی هیچ نامی محبوب تر از ابوتراب نبود چنانکه هرگاه بدان خوانده می شد بسیار خشنود می گردید» امیر گفت: «داستان آن را برای ما بگو که چرا ابوتراب نامیده شد؟» سعد گفت: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فاطمه را در خانه نیافت و به فاطمه گفت:

«پسر عمویت کجاست؟» تا آنجا که گوید: علی در مسجد به خواب رفته بود. پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم دید که او را دوشش افتاده (و خاک آلوده گردیده است) رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابوتراب برخیز! ای ابوتراب برخیز!» (۱۸۸)»

و از «عامر بن سعد بن وقاص» روایت کنند که گفت: «معاویه به سعد گفت: چرا ابوتراب را لعن نمی کنی؟ سعد گفت: من تا آنگاه که سه سخن رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را از او یاد آورم، او را دشنام نگویم؛ سخنانی که اگر یکی از آنها درباره من بود آن را از شتران سرخ موی دوست تر داشتم: «شنیدم که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم مرا را از آنجا که من را جانشین خود قرار داده بود و او به آن حضرت گفت: «مرا با زنان و کودکان بر جای نهادی؟»، پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای خداوند منم که علی را برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آن که بعد از من پیامبری نخواهد بود.»»

و شنیدم که در جنگ خیبر فرمود: «این پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسول خدا را دوست دارد و خدا و رسول خدا نیز دوستش دارند. همه برای گرفتن پرچم گردن

فرازی کردیم که فرمود: «علی را نزد من بخوانید» او را که دچار درد چشم بود آوردند و آب دهان بر چشمش زد و پرچم را بدو سپرد و خداوند پیروزش گردانید»

و هنگامی که این آیه نازل شد ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا

وَنِسَاءَكُمْ...﴾ یعنی: «بگو بیایید تا فرزندان ما و فرزندان شما را فرا بخوانیم ...» رسول

خداصلو سلمو علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و گفت: «خداوندا! اینها اهل من

هستند (۱۸۹)»

این خبر به روایت مسعودی از طبری چنین است:

«هنگامی که معاویه حج می گزارد سعد وقاص در طواف بیت با او بود. پس از فراغت

به دارالندوه رفت و سعد را در کنار خود بر سریرش نشانید و به بدگویی از علی و دشنام او

پرداخت که سعد کناره گرفت و گفت: «مرا در کنار خود بر سریرت نشانده و به دشنام بر

علی پرداخته ای؟! به خدا سوگند اگر یک خصلت از خصال علی در من بود، نزد من

محبوب تر از... تا آنجا که گوید: به خدا سوگند تا زنده ام در هیچ خانه ای با تو وارد

نگردم» سپس برخاست و برفت (۱۹۰)»

اما «ابن عبدربه» آن را در بخش اخبار معاویه به اختصار آورده و گوید:

«هنگامی که حسن بن علی وفات کرد، معاویه به حج رفت و وارد مدینه شد و خواست

تا بر منبر رسول الله صلوسلم لعن علی بپردازد که به او گفته شد: سعد بن ابی وقاص

اینجاست و گمان نداریم بدان رضایت دهد، نزد او بفرست و نظرش را بگیر. معاویه نزد او

فرستاد و موضوع را با او در میان نهاد. سعد گفت: «اگر چنان کری از مسجد بیرون می روم

و دیگر بدان باز نمی گردم» و معاویه تا آنگاه که سعد وفات کرد از لعن علی خودداری

نمود و پس از فوت وی بر منبر به لعن علی پرداخت و به کارگزارانش نوشت که علی را

بر منابر لعن کنند و آنها چنان کردند تا آنگاه که ام سلمه زوجه رسول خداصلوسلم لعن علیه

نوشت: «شما خدا و رسول خدا را بر منابرتان لعن می کنید، چون علی بن ابی طالب و

دوستدارانش را لعن می نمائید و من شهادت می دهم که خدا و رسول خدا او را دوست دارند» که معاویه به سخن او نیز توجه نکرد <sup>(۱۹۱)</sup> «

و ابن ابی الحدید گوید: «ابو عثمان جاحظ نیز روایت کند که گروهی از بنی امیه به معاویه گفتند: «یا امیر المؤمنین! تو به آرزوهایت رسیدی، ای کاش از لعن این مرد (= علی علیه السلام) بزمی داشتی!» و معاویه گفت: نه به خدا تا آنگاه که کودکان بر آن بزرگ شوند و بزرگان بر آن پیر گردند و هیچ گوینده ای یادآور فضل او نگردد (ادامه خواهم داد! <sup>(۱۹۲)</sup> «.

### پرورش شامیان بر بغض و کینه و لعن امام علی علیه السلام

تقی در کتاب «الغارات» گوید: «عمر بن ثابت در ایام معاویه به شام و اطراف آن می رفت و به هر شهر و دیاری که وارد می شد اهالی آنجا را گرد هم می آورد و می گفت: «ای مردم! علی بن ابی طالب مردی منافق بود که می خواست در «شب عقبه» رسول خدا صلوات بر او و آله و صحبه اجمعین بفرستد» گوید: و اهل این قریه لعنتش می کردند و او به قریه دیگری می رفت و همانند آن را بدانها می گفت <sup>(۱۹۳)</sup> «

فشرده خبر «شب عقبه»

در امتاع الاسماع گوید: «هنگامی که رسول خدا صلوات بر او و آله و صحبه اجمعین در تبوک» باز می گشت و به گردنه «عقبه» رسید، به سپاهیان فرمود تا از درون دره روند و خود آن حضرت شبانگاه راه عقبه را در پیش گرفت و برخی از منافقان تبان می و توطئه کردند تا شتر پیامبر را رم دهند و آن حضرت را به قتل رسانند که دو تن از صحابه همراه او: عمّار یاسر و حذیفه آن را خنثی کردند <sup>(۱۹۴)</sup> « و چنانکه گذشت، جیره خوار معاویه این کار را به پسر عموی رسول خدا صلوات بر او و آله و صحبه اجمعین

## انگیزه معاویه در کار خود

اگر انگیزه دیگر قریشیان در مقابله با امام علی علیه السلام بودی آنها از جمع نبوت و خلافت در بری هاشم بود، انگیزه معاویه قریشی اموی، علاوه بر آن، حقد و کینه او بر ضد بری هاشم بود. چنانکه در روایت زیر می آید:

زبیر بن بکار روایت کند و گوید: «مطرف بن مغیره بن شعبه» گفت: «با پدرم به نزد معاویه رفتیم و پدرم به محفل او رفت و آمد می کرد و با وی به گفتگو می نشست و چون به نزد من باز می گشت، از معاویه و عقل او سخن می گفت و از اندیشه و رفتار او به شگفت می آمد؛ که یک شب وارد شد و از خوردن غذا خودداری کرد و اندوهگین به نظر رسید. مدتی درنگ کردم و پنداشتم که شاید از کار ما دلگیر است و بعد به او گفتم: «مرا چه شده که امشب در اندوهت می بینم؟» گفت: «پسرم! از نزد کافرترین و خبیث ترین مردم آمده ام!» گفتم: «موضوع چیست؟» گفت: «در خلوت به او گفتم: «یا امیرالمؤمنین! اکنون که به سن و سال پیری رسیده ای ای کاش عدل و داد را آشکار و خیر و نیکویی را گسترش دهی و به برادران هاشمی ات توجه کرده و درباره آنها صلح و رحمت را به جا بیاوری که به خدا سوگند چیزی که تو از آن بترسی نزد آنها وجود ندارد، و اگر چنین کنی یاد و نام و ثواب آن برای تو باقی می ماند» و او گفت: «هیئات هیئات! بقای چه یاد نیکی را امیدوار باشم؟! آن مرد تیمی (= ابوبکر) به حکومت رسید و عدالت ورزید و کرد آنچه کرد، و هنوز چیزی از نابودیش نگذشته بود که یادش نیز نابود شد، مگر آنکه گوینده ای گاه ی بگوید: ابوبکر! سپس آن مرد عدی (= عمر) به حکومت رسید و کوشید و ده سال دامن همت به کمر زد، و هنوز چیزی از نابودیش نگذشته بود که یادش نیز نابود شد مگر آنکه گوینده ای گاه ی بگوید: عمر! اما نام و یاد «ابن ابی کبشه» (= پیامبر صلوسلم) هر روزی پنج بار با فریاد: «اشهد ان محمدا رسول الله» تکرار می شود! حال پس از این، چه

عملی باقی می ماند و چه یادی استمرار می یابد ای بی پدر؟! نه، به خدا سوگند هرگز کوتاه نیایم تا این نام را دفنِ دفن نمایم!!» (۱۹۶) «

این سخنان تبلور حقد و کینه معاویه نسبت به بنی هاشم است.

### ریشه های حقد و کینه معاویه

برای آگاهی از علل حقد و کینه معاویه نسبت به بنی هاشم سزاوار آن است که بحث : «نگاهی به زندگی معاویه» از جلد سوم کتاب ما: «نقش عایشه در تاریخ اسلام» مورد مطالعه قرار گیرد که مشروح آن را در آنجا آورده ایم. معاویه این حقد و کینه را از مادرش «هند» به ارث برد، هندی که جگر حمزه عموی رسول خدا صلو سلو علیا و آله و صحبه اجمعین را به دندان گزید و از اندام او گردن آویز ساخت تا بدان وسیله خشم خود از بنی هاشم را فرو نشاند.

و سرانجام، این حقد و کینه دروری آل انبی سفیان را یزیدبن معاویه، با کشتن و سر بریدن اهل بیت رسول الله صلو سلو علیا و آله و صحبه اجمعین و کوفتگن آنها، شفا بخشید که مشروح آن در جلد سوم همین کتاب می آید.

## سیاست عبدالله بن زبیر

ابن ابی الحدید گوید: «عمر بن شُبّه، ابن کلثی، واقدی و دیگر سیره نویسان روایت کنند که «عبدالله بن زبیر در دورانی که ادعای خلافت داشت در چهل نماز جمعه از صلوات بر پیامبر صلواتی در راه او ریختند و گفتند: «چیزی از ذکر صلوات بازم نمی دارد مگر مباحات مرداری که بدان سر بلند شوند!»

و گوید: «در روایت محمد بن حبیب و معمر بن مثنی آمده است که گفت: «پیامبر را اهل بیت بدی است که هرگاه نام او برده می شود، سر می جنبانند!»

و نیز گوید: «سعد بن جبیر روایت کند که: «عبدالله بن زبیر به عبدالله بن عباس گفت: «این چه سخنی است که از تو می شنوم؟!» ابن عباس گفت: «کدام سخن؟» گفت: «توبیخ و سرزنش من!» او گفت: «من از رسول خدا صلواتی بر او ریختم و فرمود: «چگونه بدست که مرد مسلمان سیر شود و همسایه اش گرسنه باشد!» (۱۹۷) «ابن زبیر گفت: «من چهل سال است که بغض شما اهل این خانواده را در سینه پنهان دارم!...»

و نیز گوید: «عمر بن شُبّه از سعید بن جبیر روایت کند که گفت: «ابن زبیر خطبه خواند و به علی علیه السلام کرد. سخنان او به محمد حرفیه (ت ۸۱ ه) رسید. محمد در حالی که ابن زبیر خطابه می خواند به سوی او آمد و بر فراز کرسی رفت و سخن او را قطع کرد و گفت:

«ای گروه عرب! این چهره ها سیاه باد! در حضور شما به علی جسارت می شود؟!»

علی که دست خدا بر ضد دشمنان خدا، و صاعقه فرمان خدا بود و خداوند او را بر سر کافران و منکران حق خود فرستاد و وی آنها را به خاطر کفرشان بکشت و آنها نیز بدین خاطر کینه و دشمنی اش را به دل گرفتند و در حالی که هنوز پسر عموی رسول خدا صلواتی بر او ریختند کینه او را بر ضد او در جان خود پنهان داشتند؟!»

و چون خداوند او را به جوار رحمتش فرا خواند و آنچه نزد خود بود برای وی پسندید، مردماری کینه های خود را بر ضد او آشکار ساختند و بغض و دشمنی خود را به انجام رسانیدند: برخی از آنها او را از حق ویژه اش دور ساختند و گروهی دیگر توطئه قتل او کردند و برخی به دشنام و تهمت ناروایش پرداختند، و اگر فرزندان و یاوران دعوتش را امروز توان و دولتی بود، استخوانهای ایشان پراکنده و گورهای ایشان گسسته و بدنهای ایشان یوسیده و زندگان ایشان کشته و گردنهای ایشان خوار و ذلیل بود، و خداوند عزوجل آنها را به دست ما عذاب می فرمود و خوارشان می نمود و ما را بر آنها پیروز می ساخت و دلهای ما را شفا می بخشید، و به خدا سوگند علی را دشنام نگوید مگر کافری که دشنام رسول خدا صلوات برینها و آله و اولاد بر او ایستناک است و با دشنام بر علی علیها السلام رسول خدا صلوات برینها و آله و اولاد بر او ایستناک است

آگاه باشید که مرگ، سالمندان شما را نشان کرده است ! آنها که این سخن رسول خدا صلوات برینها و آله و اولاد بر او ایستناک و لا یغضک الا منافق «:» (ای علی!) تو را دوست ندارد مگر مؤمن، و دشمنت ندارد مگر منافق! ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾: «و آنها که ستم کردند به زودی در می یابند که به کجا بازگردانده می شوند!» (۱۹۸) «

ابن ابی الحدید گوید: «عبدالله بن زبیر دشمن علی علیها السلام را ناسزا می گفت و حرمتش را می شکست (۱۹۹)».

و یعقوبی گوید: «عبدالله بن زبیر به شدت بر بنی هاشم می تاخت و آشکارا با آنها دشمنی می کرد تا آنجا که صلوات بر محمد صلوات برینها و آله و اولاد بر او ایستناک و صلوات بر پیامبر صلوات برینها و آله و اولاد بر او ایستناک را خوانده بدی است که با یادش گردن فراز می شوند و با نام او سربلند می گردند!»



ابن زبیر، محمد بن حنفیه، عبدالله بن عباس و بیست و چهار نفر از بنی هاشم را بازداشت کرد تا با وی بیعت نمایند. آنها نپذیرفتند و او در حجره زمزم زنداری شان نمود و به خدای یکتا سوگند خورد که «یا بیعت می‌کنند و یا آنها را با آتش می‌سوزاند!» و محمد بن حنفیه به ناچار برای مختار بن ابی عبید نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، از محمد بن علی و همراهان او از آل رسول الله صلوات الله علیهم

مختار بن ابی عبید و مسلمانان همراه او، اما بعد، عبدالله بن زبیر ما را بازداشت و در حجره زمزم زنداری کرده و به خدای یکتا سوگند خورده که یا با او بیعت می‌کنیم و یا ما را در آن به آتش می‌کشد! پس، ما را دریابید!» و مختار ابو عبدالله جدای را با چهار هزار سوار به سوی آنها فرستاد و او وارد مکه شد و حجره را شکست و به محمد بن علی گفت: «ابن زبیر را به من واگذار!» و او گفت: «من با کسری که قطع رحم کرده و پیوند خویشاوندی اش را بریده و خون مرا مباح دانسته، مقابله به مثل نمی‌کنم!»<sup>(۲۰۰)</sup>

پس از مرگ ابن زبیر فضای جامعه اسلامی برای خلفای اموی و مروانیان هموار گردید و آنها دوباره نیز سیاست معاویه را درباره امام علی علیه السلام ای که می‌آید، پیرو می‌کردند.

## سیاست قریش در زمان عبدالملک و پسرش ولید

ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کند که گفت: «عبدالملک مروان با توجه به فضل و درایت و درستی و وزانتی که داشت، از کساری نبود که فضل و برتری علی علیه السلام بشیده باشد، و خوب می دانست که لعن آشکار علی علیه السلام تمام و در دنباله خطبه ها و بر فراز منبرها، چیزی است که عیب آن دامنگیر خودش می شود و وهن آن در نهایت به خود او باز می گردد. زیرا، آنها همه فرزندان عبدمناف بودند و اصل واحدی داشتند. ولی او در پی استحکام پایه های حکومت و تأکید و تثبیت روش اسلاف بود و می خواست تا مردم باور کنند که بری هاشم در ولایت و حکومت سهمی ندارند و سید و بزرگ آنان که بدو صولت و قدرت می یابند و به افتخار او سرفرازی می کنند، حال و روز و وزن و ارزشش چنین است. پس، کسی که خود را بدو منسوب می کند و به راه او می رود، از ولایت و حکومت بسری دورتر، و از رسیدن بدان بسری وامانده تر و رانده تر خواهد بود!»

و نیز گوید: «سیره نویسان روایت کنند که: «ولید بن عبدالملک» در زمان خلافتش علی علیه السلام کرد و گفت: «لَعْنَةُ اللَّهِ كَانَتْ لُصِّ ابْنِ لُصِّ»: «لعنت خدا بر او باد که دزدی دزدزاده بود!» و آخر کلمه «اللّه» را به جای ضمّه رفع، کسره جرّ داد و مردم که هم از غلط و اشتباه او، که از هیچ کس سر نمی زد، به شگفت آمده بودند و هم از نسبت دزدی که به علی علیه السلام، گفتند: «می دانیم کدام یک شگفت آورتر است!» و ولید در سخن گفتنش بر اشتباه بود! (۲۰۱)»

و در تأیید آن روایت کرده اند که: «روح بن زباع گفت: «روزی به نزد عبدالملک رفتم و او را اندوهگین یافتم. او گفت: «اندیشیدم چه کسی را حاکم و جانشین خود بر عرب قرار دهم، کسی را نیافتم.» گفتم: «ریحانه قریش و آقا ی آن ولید را فراموش کردی؟»

گفت: «پسر زنباع! حاکم عرب نشود مگر کسری که به زبان آنها سخن بگوید!» گوید: «ولید آن را شنید و برخاست و علمای نحو را گرد هم آورد و با آنها در خانه ای سکونت کرد و شش ماه ادامه داد و چون برون آمد از گذشته خود نادان تر بود؛ و عبدالملک گفت: «او معذور است!»<sup>(۲۰۲)</sup>»

### حجاج بن یوسف و تلاش او در تنفیذ سیاست قریش

ابن ابی الحدید گوید: «حجاج که لعنت خدا بر او باد، علی علیها السلام می کرد و به لعن او فرمان می داد. روزی که سواره می رفت، شخصی مقابل او قرار گرفت و گفت: «ای امیر! خانواده ام به من بی مهری کرده و نامم را «علی» نهاده اند. اینک نامم را تغییر بده و جایزه ای برایم تعیین کن که بدان قناعت ورزم که من فقیر و بی چیزم!» حجاج گفت: «به لطف ظرافتی که به کار بردی، تو را چنین نامیدم و به جای فلان کاریدم؛ پس به سوی او بگو!»<sup>(۲۰۳)</sup>»

و مسعودی روایت کند و گوید: «روزی حجاج به «عبدالله بن هاری» که مردی یماری و از اشراف قبیله «اود» بود و در همه درگیری های حجاج و از جمله آتش زدن بیت الله شرکت داشت و از یاران و شیعیان او بود گفت: «به خدا سوگند ما پاداش مناسب تو را نداده ایم!»

سپس «اسماء بن خارجه» را که از قبیله «فزاره» بود فرا خواند و به او گفت: «دخترت را به ازدواج عبدالله بن هاری در آور!» و او گفت: «به خدا سوگند چنین نکنم؛ که در این کار کرامتی نباشد.»

حجاج تازیانه خواست و او گفت: «من تزویجش می کنم» و دخترش را به عقد وی در آورد! سپس «سعدبن قیس همدانی» رئیس یمری ها را فرا خواند و به او گفت: «عبدالله بن هاری را همسر بده!» و او گفت: «قبیله اود کیستند که من به آنها دختر بدهم؟ به خدا

سوگند تزویجش نکنم؛ که در این کار کرامتی نباشد» حجاج گفت: «شمشیرم را بیاورید،» و او گفت: «مرا رها کن تا با خانواده ام مشورت کنم» و با آنها مشورت نمود و گفتند تزویجش کن که این فاسق تو را نکشد و او تزویجش نمود. پس از آن حجاج به عبدالله بن هاری گفت: «ای عبدالله! من دختر سید بری فزاره و دختر آقای همدان و بزرگ کهلان را به ازدواج تو در آوردم و تو را جایگاهی بخشیدم که قبیله اود را بدان راه ی نبود!» و عبدالله گفت: «خدا امیر را به سلامت بدارد، چنین مگو، چون ما را مناقبی است که برای هیچ یک از عرب نباشد!» حجاج گفت: «این مناقب کدامند؟»

گفت: «امیرالمؤمنین عثمان هرگز در مجلس ما سب نشده است.» حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودی است.» گفت: «هفتاد هزار نفر از ما همراه امیرالمؤمنین معاویه در صفین حضور پیدا کردند و تنها یک نفر از ما با ابوتراب در آن همراه بود، و به خدا سوگند من او را مرد بدی نمی دانستم!»

حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودی است.» گفت: «هیچ یک از ما با زنی که دوستدار ابوتراب باشد و او را ولی خود بداند ازدواج نکرده ایم!» حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودی است» گفت: «هیچ زنی از ما نبود مگر آنکه نذر کرد که اگر حسین کشته شود ده شتر قرباری کند و چنین کرد!»

حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودی است.» گفت: «هیچ مردی از ما نبود که دشنام ابوتراب و لعن او به وی پیشنهاد گردد، مگر آنکه انجامش داد» حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودی است» گفت: «و بیش از آن، دو پسرش حسن و حسین و مادرشان فاطمه را!»

حجاج گفت: «به خدا سوگند این منقبتی ستودی است.» گفت: «هیچ یک از عرب ملاحظت و زیبایی ما را ندارد!» که حجاج خندید و گفت: «اما این یکی را ای اباهاری رها

کن!» زیرا عبدالله بسیار کریه و زشت و آبله روی و کج دهان و بدمنظر و لوچ و چپ چشم بود! <sup>(۲۰۴)</sup>»

و صاحب طبقات در شرح حال «عطیه بن سعد بن جناده عوفی» روایت کند و گوید :  
حجاج به «محمد بن قاسم ثقفی» نوشت: «عطیه را فرا بخوان تا علی بن ابی طالب را لعنت کند و اگر نپذیرفت چهار صد ضربه تازیانه اش بزن و سر و ریشش را بتراش!» محمد او را احضار کرد و نامه حجاج را برایش بخواند. عطیه نپذیرفت و او چهار صد ضربه تازیانه اش زد و سر و ریشش را تراشید! <sup>(۲۰۵)</sup>»

محمدبن یوسف برادر حجاج راه او را ادامه می دهد

ذهبی از «حُجْر مَدْرِي» روایتی دارد که فشرده آن چنین است:

گوید: «علی بن ابی طالب به من گفت: «اگر فرمانت دهند که مرا لعنت کری چه خواهی کرد؟» گفتم: «آیا شدی است؟» گفت: «آری». گفتم: «چه کار کنم؟» گفت: «مرا لعنت کن ولی از من بیزارى مجوی!».

گوید: «سرانجام محمدبن یوسف برادر حجاج به او دستور داد تا علی را لعن کند و او گفت: «امیر مرا فرمان داد تا علی را لعن کنم. پس او را لعن کنید که لعنت خدا بر او باد!» و جز یک نفر، کسری معنای سخنان او را نفهمید! (۲۰۶)

## عمر بن عبدالعزیز ناقض سیاست قریش

عمر بن عبدالعزیز با سیاست خلفای اموی به مخالفت برخاست و فرمان داد تا لعن امام علی علیه السلام گویند و علت آن، بنا بر نقل ابن ابی الحدید و دیگران، چنین است:

گوید: «اما عمر بن عبدالعزیز گوید: «من بچه بودم و نزد برخی از فرزندان «عتبه بن مسعود» قرآن می آموختم. او روزی از کنار من که با بچه ها بازی می کردیم و علی را لعن می نمودیم عبور کرد و کار ما را ناپسند دانست و وارد مسجد شد. من بچه ها را رها کردم و نزد او رفتم تا درس حفظی ام را برایش بخوانم.

او که مرا دید برخاست و به نماز ایستاد و نمازش را طول داد به گونه ای که از من رویگردان بود و من آن را احساس کردم و چون از نماز فارغ شد به من ترشروی می کرد و من به او گفتم: «شیخ ما را چه می شود؟» و او گفت: «پسرکم! تو امروز علی را لعن کردی؟!» گفتم: «آری». گفت: «از کجا دانستی که خداوند پس از آنکه از اهل بدر راضی و خشنود شده، بر آنان خشم گرفته است؟!» گفتم: «مگر علی از اهل بدر بود؟!» گفت: «وای بر تو! مگر بدر، همه بدر، به جز او از آن دیگری هم بود؟!» گفتم: «تکرار نمی کنم.» گفت: «خدا را گواه می گیری که تکرار نکری؟!» گفتم: «آری». و پس از آن هرگز او را لعن نکردم<sup>(۲۰۷)</sup>.

سپس در روزهای جمعه به پای منبر مدینه می رفتم و به خطبه های پدرم که امیر مدینه بود گوش می دادم و می دیدم که او در خطبه خود داد سخن سرم می دهد ولی چون به علی علیه السلام کلماتی نارسا بر زبان می راند و چنان دچار زحمت و ناتواری می گردد که خدایم داند و بس! من که از این حالت در شگفت می شدم روزی به او گفتم: «پدرجان! تو فصیح ترین و بلیغ ترین مردمی ولی نمی دانم چرا به گاه سخن سرائی در محفل خویش، به لعن این مرد که می رسی، الکن و ناتوان می شوی؟!» و او گفت:

«پسرجان! مردم شام و دیگراری که پای منبر ما می نشینند اگر آنچه را که پدرت از فضائل این مرد می داند، بدانند، هیچیک از آنها ما را پیروی نمی کنند!»

سخن او با توجه به گفته معلم در کودکی بر جان من نشست و با خدا عهد کردم که اگر سهمی از حکومت یافتم، این شیوه را تغییر دهم، و چون خداوند بر من منت نهاد و به خلافت رسیدم آن را بر انداختم و این آیه را به جای آن قرار دادم ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾<sup>(۲۰۸)</sup> و آن را به سراسر کشور بخشنامه کردم<sup>(۲۰۹)</sup>»

و کثیرین عبدالرحمان در ستایش عمرین عبدالعزیز به خاطر براندازی لعن گوید:

و لیت فلم تشتم علیاً و لم تخف      بریا و لم تقبل اساءة مجرم  
و کفرت بالعفو الذنوب مع الذی      ی      أتیت فاحضی راضیا کلّ مسلم

«حکومت یافتی و علی را ناسزا نگفتی و کسری را نترسانیدی

و بدگوئی هیچ مجرم و گناهکاری را نپذیرفتی

و با آنچه آوردی، همه گناهان را عفو و محو

و همه مسلمانان را راضی و خشنود ساختی<sup>(۲۱۰)</sup>»

و سید رضی(ره) گوید:

یا ابن عبدالعزیز لو بک      ت العین فتی من امیة لبکیتک

غیر انّی اقول انک قد طب      ت و ان لم یطب و لم یزک بیتک

انت نزهتنا عن السبّ و القذ      ف فلو امکن الجزاء جزیتک

«ای پسر عبدالعزیز! اگر دیده بر جواری از بری امیه می گریست

من بر تو می گریستم.

ولی من می گویم تو پاک گردیدی

اگر چه خاندانت نه پاک و نه پاکیزه شدند!



تو ما را از دشنام و تهمت منزّه و مبرّاً ساختی

پس، اگر امکان پاداش باشد پاداشت خواهم داد! <sup>(۲۱۱)</sup>»

با این حال، عمر بن عبدالعزیز در تلاش خود پیروز نگردید. زیرا:

۱ مسلمانان آن روز بر لعن امام علی علیه السلام کرده و آن را سنت لا یتغیّر می دانستند، بگونه ای که برخی از آنها ترک لعن امام علیه السلام لعن عمر بن عبدالعزیز هم نپذیرفتند؛ مانند مردم «حرّان» که صاحب معجم البلدان و مسعودی درباره آنها گویند: «مردم حرّان که خدایشان بکشد هنگامی که لعن علی بن ابی طالب از خطبه های نماز جمعه برداشته شد، از برداشتن آن سر باز زدند و گفتند: «نماز بدون لعن ابوتراب، نماز نیست!» و یکسال بر آن پای فشردند تا آنگاه که قیام سیاه جامگان مشرق (= خراسان) روی داد <sup>(۲۱۲)</sup>».

۲ خلفای اموی پس از عمر بن عبدالعزیز این سنت زشت را چنانکه در پی می آید اعاده کردند.

## هشام بن عبدالملک و ادامه سیاست قریش و امویان

ابن عساکر در شرح حال «جناده بن عمرو بن جنید» هم پیمان بری امیه گوید: «جناده از قول جدش جنید روایت کند که گفت: «از حوران به دمشق آمدم تا حقوقم را دریافت نمایم. نماز جمعه را به جای آوردم و از باب الدرج بیرون آمدم که دیدم شیخ ی به نام «ابوشیبه قصه گو» برای مردم داستان سرائی می کند. چنانکه با بشارتش خشنود و با بیم دادنش گریستیم و چون سخنش خاتمه یافت گفت: «مجلس خود را با لعن ابوتراب به پایان می بریم!» و ابوتراب علیه السلام کردند. من به کسری که سمت راستم بود گفتم :

«ابوتراب کیست؟» گفت: «علی بن ابی طالب پسر عموی رسول خدا صلوات الله علیه»

او و نخستین کسری که ایمان آورد، پدر حسن و حسین!« گفتم: «این قصه گو را چه شده!» به سوی او هجوم بردم و موهای بلندش را گرفتم و صورتش را آماج سیلی و سرش را به دیوار کوبیدم که نگهبانان مسجد گرد آمدند و ردایم را به گردنم انداختند و مرا کشیدند تا نزد «هشام بن عبدالملک» بردند و «ابوشیبه» پیش از من وارد شد و فریاد کشید : «یا امیرالمؤمنین! بین قصه گوی تو و قصه گوی پدران و اجدادت به چه روزی افتاده است!» هشام گفت: «چه کسری با تو چنین کرده؟» گفت: «این!» هشام متوجه من شد و گفت: «ای ابایحی! کی آمدی؟» گفتم : «دیروز، و در راه آمدن به نزد امیرالمؤمنین چون وقت

نماز جمعه فرا رسید، نماز گزاردم و از «باب الدرج» بیرون آمدم که دیدم این شیخ ایستاده و قصه می گوید و نزد او نشستم. او گفت و ما شنیدیم و برخی را خشنود و گروهی را بیم داد و بعد دعا کرد و ما آمین گفتیم و در پایان سخنش گفت: «مجلسمان را با لعن ابی تراب خاتمه دهید!» من پرسیدم ابوتراب کیست؟ گفتند: «علی بن ابی طالب نخستین مسلمان و

پسر عموی رسول خدا و پدر حسن و حسین و شوهر دختر پیامبر صلوات الله علیه»

یا امیرالمؤمنین! اگر کسری بدین گونه با تو قرابت و خویشاوندی داشت و بدان گونه مورد

لعن این مرد قرار می گرفت، با او همان می کردم که کردم! پس، چگونه برای خویشاوندان رسول خدا صلواتش و شوهراش را بر این اهل ظلمت و ظلمتگین نشوم؟!» و هشام گفت: «خیلی کار بدی کرده است» سپس فرمان حکومت سند را برایم نوشت و بعد به برخ ی از همنشینان خود گفت: «همانند این فرد نباید در اینجا و در کنار من باشد که کار ما را تباه و این شهر را به آشوب می کشد؛ بدین خاطر او را از خود دور و به سند <sup>(۲۱۳)</sup> فرستادم!» و او پیوسته در آنجا بود تا وفات کرد، و شاعر درباره اوست که گوید:

ذهب الجود و الجنید جمیعا      فعل ی الجود و الجنید السلام

«جو و جنید هر دو از میان رفتند پس با جود و جنید سلام و خدا حافظی باید! <sup>(۲۱۴)</sup>».

این، روش خلیفه اموی هشام بن عبدالملک بود. در بحث بعد به نمونه ا ی از رفتار کارگزاران او نیز اشاره می کنیم:

## خالد بن عبدالله قسری و رفتار او

میرد در کتاب «الکامل» گوید: «خالد بن عبدالله قسری آنگاه که در خلافت هشام امیر عراق بود، علی علیه السلام از منبر لعن می کرد و می گفت: «خداوندا! علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم، خویشاوند و شوهر دختر رسول خدا و پدر حسن و حسین را لعنت کن!» سپس رو به مردم می نمود و می گفت: «آیا خوب معرفی کردم؟!»<sup>(۲۱۵)</sup> خالد بن عبدالله قسری که بود؟

ابوالهیثم خالد بن عبدالله قسری از سوی ما در نصرای زاده<sup>(۲۱۶)</sup> بود و به وسیله بیت المال مسلمانان کریم و سخی می نمود و با خرج آن سپاس مردم دنیا را به دست می آورد. او از سوی پسران عبدالملک: ولید و سلیمان و هشام فرماندار مکه بود و نیز، از سوی هشام فرماندار عراق گردید. ابن عساکر در شرح حالش گوید: «آنی را به سوی مکه روان ساخت و حوضچه ای در کنار زمزم دایر نمود و سپس سخنرایی کرد و گفت: «برای شما آب مورد نظرتان را آوردم، آبی که با «امّ الخنافس» (یعنی آب زمزم) شباهتی ندارد، و به علی بن ابی طالب ناسزا می گفت.» و گوید: «او سخنانی گفت که بیانش روا نباشد.» و نیز گوید: «خالد خطبه خواند و در خطبه اش گفت: «به خدا سوگند اگر امیرالمؤمنین به من فرمان دهد یکایک سنگ های کعبه را ویران می کنم!»

و پایان کار خالد آن شد که هشام او را تحویل «یوسف بن عمر» فرماندار عراق داد و او در سال ۱۲۶ هـ با شکنجه و زندان وی را به قتل رسانید!<sup>(۲۱۷)</sup> و ابن خلکان گوید: «خالد در خانه خود برای مادرش یک کنیسه بنا کرد!»<sup>(۲۱۸)</sup> خلاصه آنکه، خلافت اموی با همه توان می کوشید تا مسلمانان را از یاد و نام امام علی علیه السلام

سازد، و در این راه تا بدانجا پیش رفت که نامگذاری افراد به اسم علی را نیز چنانکه می آید ممنوع ساخت:

### بری امیه با نام علی هم در ستیز بودند

ابن حجر در شرح حال «علی بن رباح» گوید: «بری امیه هرگاه می شنیدند که نام نوزادی را علی نهاده اند، او را می کشتند. این خبر به گوش «رباح» رسید و او گفت: «نام پسر من «عُلَی» است و از نام علی و هرکه پسرش را بدین نام می خواند خشمگین می شد!» و نیز گوید:

«علی بن رباح می گفت: «هر که مرا علی بنامد او را نمی بخشم. زیرا نام من «عُلَی» است.» (۲۱۹)

از شرح حال عمر بن عبدالعزیز و هشام بن عبدالملک آشکار می شود که، لعن امام علی علیه السلام بری امیه با علم و آگاهی از مقام و منزلت آن حضرت بوده است. چنانکه ابن ابی الحدیث روایت کند:

«هشام بن عبدالملک به حج رفت و در موسم حج به خطابه پرداخت که مردی فراروی او برخاست و گفت: «یا امیر المؤمنین! امروز روزی است که خلفا لعن ابی تراب را در آن مستحب می دانستند!» هشام گفت: «بس کن! ما برای این نیامده ایم!» (۲۲۰)

سبب خودداری هشام از لعن امام علی علیه السلام حج همان چیزی بود که عبدالعزیز را به گناه لعن امام علی علیه السلام های نماز جمعه مدینه دچار لکنت زبان می کرد. همان گونه که آن را برای پسرش عمر بن عبدالعزیز چنانکه گذشت بیان داشت و گفت:

«پسرم! اینها که پای منبر ما می نشینند: سپاهیان شام و درباریان و دیگران، اگر آنچه را که پدرت از فضائل این مرد (= علی علیه السلام) بداند، آنها هم بدانند، هیچکدامشان از ما اطاعت نمی کنند!»

پس، سیاست خلفای اموی قریشی در این موضوع، تابع سیاست بنیانگذاران خلافت قریشی پس از رسول خدا صلو سلوه لعلوین سیاست پس از ابن امیه نیز، در جامعه اسلامی باقی ماند. در بخش بعد، نمونه هایی از عملکرد دوران خلفای عباسی را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم:

## سیاست خلفای عباسی

نخست رفتار طبقه عالمان «ابن حجر» در شرح حال «حریزبن عثمان حمصی»<sup>(۲۲۱)</sup> گوید: «او از علی عیجوی می کرد و به او جسارت می نمود!» و «اسماعیل بن عیاش»<sup>(۲۲۲)</sup> گوید: «همراه حریزبن عثمان از مصر به مکه آمدم و او علی را سب و لعن می کرد!» و

نیز گوید: «شنیدم که حریزبن عثمان می گفت: «اینکه مردم از پیامبر صلوسلوانی می شنوندند»<sup>(۲۲۳)</sup> که به علی فرموده: «تو برای من همانند هارون برای موسای» حق است، ولی شنونده خطا کرده!»<sup>(۲۲۴)</sup> گفتیم: چگونه؟ گفت: «اینچنین بوده که: «تو برای من همانند «قارون» برای موسای!»

و «أزدی» گوید: «حریزبن عثمان روایت کند که پیامبر صلوسلوانی می شنوندند»<sup>(۲۲۵)</sup> بمرکب شود، علی بن ابی طالب آمد و تنگ استر را گشود تا پیامبر فرو افتد!» به «یحیی بن صالح»<sup>(۲۲۶)</sup> گفتند: «چرا از حریزبن عثمان روایت نمی کنی؟» گفت: «چگونه از مردی روایت کنم که هفت سال با او نماز صبح گزاردم و او تا هفتاد بار علی را لعن نمی کرد از مسجد بیرون نمی رفت!» و «ابن حبان»<sup>(۲۲۷)</sup> گوید: «او بامدادان هفتاد بار و شامگاهان نیز هفتاد بار علی را لعن می کرد!»

## دوم رفتار طبقه حاکمان

ابن حجر در شرح حال «نصر بن علی» گوید: «هنگامی که نصر بن علی حدیث علی بن ابی طالب را روایت کرد که، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر که مرا دوست بدارد و این دو را با پدر و مادرشان دوست بدارد، روز قیامت در درجه من خواهد بود.» متوکل دستور داد تا او را هزار تازیانه بزنند! که «جعفر بن عبدالواحد» درباره او به شفاعت برخاست و پیوسته به متوکل گفت: «این از اهل سنت است» تا او را رها کرد!» (۲۲۵)



## سوم رفتار عامه مردم

ذهبی در شرح حال «ابن السقا» گوید: «امام حافظ، محدث واسط، ابومحمد عبدالله بن محمد بن عثمان واسطی، یک بار که «حدیث طیر» را روایت کرد، مردم تاب شنیدنش را نیاوردند و به سویش هجوم بردند و برپایش داشتند و نشیمنگاهش را آب کشیدند و او رفت و خانه نشین شد و دیگر برای احدی از اهل واسط حدیث نگفت و بدین خاطر حدیث او در نزد ایشان اندک است!» (۲۲۶)

حاکمان مکتب خلفا در برخورد با اهل بیت رسول الله صلواتها علیهم و آلهم و سلم و علی و اولادهم و اصحابهم و تابعینهم و غیره بیزار و ممانعت از روایت حدیث پیامبر در مدح آنان بسنده نکردند، بلکه انواع آزار و شکنجه و کشتار و تبعید و آوارگی را نیز، درباره آنان انجام دادند که ما برخی از آنها را در جلد سوم همین کتاب ماجرای کربلا و آنچه که بر آل بیت علیها السلام آورده ایم. این قتل و کشتار در دوران امویان و عباسیان ادامه یافت بدانگونه که «ابوالفرج اصفهانی» کتاب «مقاتل الطالبیین» را در بیان یاد و خاطره آنان نگاشت و گاهی آنچه که از خلفای عباسی بدانها می رسید از رفتار خلفای پیشین سخت تر و بی رحمانه تر بود که به ذکر نمونه هایی از آن بسنده می کنیم:

## الف رفتار منصور با اهل بیت رسول الله صلوٰتہم علیہم وعلیٰ آلہم وعلیٰ اصحابہم

طبری و ابوالفرج روایت کنند که «منصور عباسی» به محمد بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب گفت: «دیباچ اصغر تویی؟» گفت: «آری» گفت: «آگاه باش! خدا سوگند تو را به گونه ای بکشم که احدی از اهل بیت را بدان گونه نکشته باشم!» سپس دستور داد ستونی را شکافتند و او را در دل آن جای دادند و زنده به گورش نمودند!» (۲۲۷)

## ب رفتار متوکل عباسی با اهل بیت علیہم السلام

طبری در بیان حوادث سال ۲۳۶ هجری گوید: «در این سال متوکل فرمان داد تا قبر حسین بن علی و منازل و خانه های پیرامون آن را ویران کنند و جای آن را شخم بزنند و بذر بپاشند و آب ببندند و مردم را از حضور در آنجا باز دارند! و گفته شده که جارجی نظمیه در همه آن نواحی اعلان داشت: «هرکس را که پس از سه روز نزد قبر بیابیم به سیاهچال فرستیم.» بدین خاطر، مردم گریختند و از رفتن به سوی آنجا خودداری کردند و آن محل و اطراف آن نیز شخم خورد و کشت گردید.» (۲۲۸)

و ابن اثیر در بیان حوادث سال ۲۳۶ هجری گوید: «در این سال متوکل دستور داد تا قبر حسین بن علی و منازل و خانه های اطراف آن را ویران سازند و جای آن را کشت کنند و آب ببندند و مردم را از آمدن بدانجا باز دارند. پس، در سراسر آن نواحی به مردم اعلان کردند: «هرکس را که پس از سه روز نزد قبر بیابیم در سیاهچال زندانش کنیم.» که مردم گریختند و زیارتش را ترک گفتند و آنجا خراب و کشت گردید. متوکل با علی بن ابی طالب علیہم السلام لیت او به شدت دشمن بود و قصد آن داشت تا جان و مال دوستداران علی و اهل بیتش را بگیرد، و از جمله ندیمان (دلچک) او «عباده مخنث» بود که در زیر

پیراهن خود بالشری می بست و سر طاسش را برهنه می کرد و می رقصید و با این کار علی علیه السلام می داد، و نوازندگان می سرودند: «قَدْ أَقْبَلَ الْأَصْلَحَ الْبَطِّينَ، خَلِيفَةَ الْمُسْلِمِينَ!» یعری: «شکم بزرگ بی موی، خلیفه مسلمانان وارد شد!» و متوکل شراب می خورد و می خندید! روزی در حضور «منتصر» چنین کرد و او با اشاره تهدیدش نمود و عباد از بیم وی خاموش شد. متوکل گفت: چرا چنین شدی؟ او برخاست و آگهش نمود، و منتصر گفت: «یا امیرالمؤمنین! آن کسری که این سگ نمایشش را می دهد و مردم بدو می خندند، او پسر عمو و بزرگ خاندان و مایه افتخار توست! پس، اگر خواستی خودت گوشت او را بخوری، بخور ولی به این سگ و امثال آن مخوران!» که متوکل به نوازندگان گفت همگی بخوانید:

غَارَ الْفَتَى لَابِنِ عَمَّةٍ      رَأْسُ الْفَتَى فِى حَرِّ أُمَّةٍ

«این جوان برای پسر عمویش غیرت ورزید سر این جوان در فلان مادرش باد!»

و این یکی از علای شد که منتصر قتل متوکل را روا داشت» (۲۲۹)

و ابوالفرج گوید: «متوکل یکی از ندیماناش به نام دیرج را که از یهودیت به اسلام آمده بود به سوی قبر حسین فرستاد و فرمانش داد تا آن را شخم زده و از میان بردارد و پیرامونش را خراب سازد. او رفت و بنای ساخته شده بر روی قبر

را همراه با دویست جریب از اطراف آن ویران نمود و چون به سوی قبر حسین رفت، هیچکس با او همراه نشد و لذا گروهی از یهود را فراخواند تا آن را شخم زدند و پیرامونش را به آب بستند و دیده بانها را با فاصله های یک میلی از هم، مأمور نگهباری از آن نمود تا اگر زائری به زیارت آمد دستگیرش نمایند و نزد اویش بفرستند!» (۲۳۰)

و از «محمد بن حسین اشناری» روایت کند که گفت: «مدتها از این دوران گذشت و من از ترس به زیارت نرفتم. پس از آن از جان خود گذشتم و همراه یک ی از عطارها برای

زیارت بیرون زدیم. روزها پنهان می شدیم و شبها به راه می افتادیم تا به نواحی «غاضریه» رسیدیم و نیمه های شب از آنجا برون شده و از میان دو پست دیده بانی که در خواب بودند به سوی قبر آمدیم و چون از دید ما پنهان بود آن را می بوئیدیم و جهت یابی می کردیم تا به نزد آن رسیدیم و دیدیم صندوق روی آن را کنده و سوزانیده و محل آن را آب بسته اند و جای خشت و آجرها فرو رفته و همانند خندق شده است. پس، آن را زیارت کردیم و بر روی آن افتاده و رایحه خوشبوئی از آن استشمام کردیم که هرگز چنین عطری نبوئیده بودیم. من به آن عطاری که همراهم بود گفتم: این بوی چیست؟ و او گفت: به خدا سوگند عطری همانند آن را تا به حال نبوئیده ام! سپس (با امام علیها السلام) کردیم و چند نقطه از اطراف قبر را نشانه گذاری نمودیم، و هنگامی که متوکل کشته شد، با گروهی از اولاد ابی طالب و شیعیان اجتماع کردیم و به سوی قبر آمدیم و نشانه ها را بیرون آوردیم و آن را همانند گذشته بازسازی نمودیم».

و نیز گوید: «متوکل» عمر بن فرج رخجی» را والی مکه و مدینه نمود و او «آل ابی طالب» را از ورود در کار مردم بازداشت و مردم را نیز از هدیه و احسان بدانها منع کرد، و اگر باخبر می شد که فردی به یکی از آنان چیزی را هدیه کرده و لو اندک به شدت مجازاتش می نمود و جریمه سنگینی از او می گرفت! تا بدانجا که بانوان علوی یکی پیراهن را به نوبت می پوشیدند و یکی یکی با آن نماز می گزاردند و با وصله آن را حفظ می کردند و بدون پوشش سر و تن به دوک ریسری می پرداختند؛ تا آنگاه که متوکل کشته شد و منتصر متوجه آنها گردید و احسانشان نمود و اموالی را در بین آنها تقسیم کرد. او در همه حالات خود، مخالفت و ضدیت با کاره ا و افکار پدر را برگزید تا او را بدنام و خود را پیروز گرداند!» (۲۳۱)

اینها برخی از آثار سیاست خلفای قریشری بر اهل بیت رسول الله صلوا علیه و آله و سلم بطور تفصیلی است. اینها در دوران بود. آثار دیگر را پس از نتیجه گیری این بحث یادآور می شویم ان شاء الله.

## نتیجه این بحث

قریش از اینکه نبوت و خلافت در بری هاشم جمع شود ناخشنود بود و بدین خاطر تا آنجا که می توانست از نوشتن حدیث رسول خدا صلوات الله علیهم آن حضرت را جلوگیری می کرد تا نصّ صریحی از پیامبر صلوات الله علیهم آنحضرت که می خواستند به خلافت برسد، نوشته نشود. و نیز، بر آن بود تا آن بخش از سخنان پیامبر صلوات الله علیهم آنحضرت که در آن بخش بود، زیرا می دانست که این سخنان سران قریش را از منصب حکومت دور، و به رقبای آنها از بری هاشم و انصار فضیلت و برتری می بخشید.

و با همین انگیزه بود که از نوشتن وصیت رسول خدا صلوات الله علیهم آنحضرت را پس از آن حضرت نیز جلوگیری کردند! وصیتی که درباره اش فرمود: «پس از آن هرگز گمراه نشوید!» زیرا قریش بیم آن داشت که این نصّ صریح درباره کسی باشد که باید پس از پیامبر متوالی امر حکومت اسلامی گردد، یکی از بری هاشم که قریش از جمع نبوت و خلافت در خاندان آنها ناخشنود بود! و باز بدین خاطر بود که صحاب ی مشهور قریشی عمر بن خطاب و دیگر همفکران مهاجر قریشی او کوشیدند تا پس از رسول خدا صلوات الله علیهم آنحضرت ابوبکر قریشی بیعت شود.

و نیز، در راستای همین سیاست بود که ابوبکر تیمی قریشی خلافت را به وسیله عثمان اموی قریشی در دامان یار دیرین خود عمر عدوی قریشی قرار داد! (۲۳۲)

و به همین خاطر بود که خلیفه عمر از نوشتن حدیث رسول خدا صلوات الله علیهم آنحضرت را جلوگیری کرد و آنچه را که صحابه نوشته بدهند سوزانید و کساری را که با او مخالفت کرده و حدیث پیامبر صلوات الله علیهم آنحضرت را در مدینه منتشر می کردند به مدینه احضار نمود و تحت نظر قرار داد! (۲۳۳)

و بدین خاطر بود که عمر هرگاه فرمانداران را به جائی گسیل می داشت آنها را مشایعت می نمود و بدانها می گفت: «... تنها به قرآن پردازید و روایت از محمد را به حداقل برسانید که من مراقب شما هستم!»<sup>(۲۳۴)</sup>

و براساس همین سیاست بود که دو خلیفه اول، ابوبکر و عمر، هیچیک از بنی هاشم را به فرماندهی سپاه و فرمانداری شهرهای فتح شده منصوب نمی کردند!<sup>(۲۳۵)</sup> و نیز، بدین خاطر بود که خلیفه عمر شورای شش نفره قریش را به گونه ای ترتیب داد که عثمان به وسیله عبدالرحمن بن عوف به خلافت برسد!<sup>(۲۳۶)</sup>

و در راستای همین سیاست بود که عثمان، قرآن کریم را از احادیث تفسیری رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و احادیث صحیحی چند استنساخ نمود و به مراکز بلاد اسلام فرستاد و دیگر مصاحف صحابه را که حاوی قرآن و سخنان تفسیری پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم و سوزانید و «عبدالله بن مسعود» صحابی را که با سوزانیدن مصاحف مخالفت کرده بود از کوفه احضار و تنبیه نمود و حقوقش را از بیت المال قطع کرد!<sup>(۲۳۷)</sup>

و ابوذر صحابی را، که به نشر احادیث رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در مدینه پرداخته بود، «ربذه» تبعید کرد!<sup>(۲۳۸)</sup>

و هنگامی که بیمار شد، وصیت نمود که پس از او «عبدالرحمن بن عوف قریشی» به خلافت برسد!<sup>(۲۳۹)</sup> و چون عبدالرحمن پیش از عثمان وفات کرد و عثمان نیز کشته شد و فرصت آن را نیافت تا یکی دیگر از قریشیان را به خلافت برساند، مسلمانان زمام امور خویش را در اختیار گرفتند و برای بیعت به سوی امام علی علیه السلام و سران صحابی قریش، که توان اقدام را از کف داده بودند، پیشدستی کرده و با امام علی علیه السلام نمودند. امام علی علیه السلام وقت رسید و قریش به تدریج خود را یافت و پس از چهار ماه نیروهای خود را هماهنگ کرد و «جنگ جمل» را به رهبری ام المؤمنین عایشه و طلحه و زبیر، بر ضد امام علی علیه السلام باخت تا شاید حکومت را از امام علی علیه السلام بگیرد و چون توفیق نیافت،

به زمینه سازی «جنگ صفین» پرداخت و برای مشروعیت کار خود در هر دو جنگ، بین مسلمانان خارج مدینه شایع نمود که امام علی علیه السلام کشته و بر حکومت چیره شده است.<sup>(۲۴۱)</sup> مسلمانان بیرون مدینه نیز که معارف دینی و اخبار سیره رسول خدا و اهل بیت و صحابه آن حضرت را تنها از صحابه حاکم بر خود می گرفتند، و والیان و فرمانداران حاکم بر آنها همگی از قریش و هم پیمانان و وابستگان ایشان بودند، و از قرآن و سیره اهل قرآن، جز آنچه که سران قریش بدانها می رساندند، چیزی نمی دانستند، و جز آن راهی به معرفت نداشتند، به قریش امکان دادند تا دیدگاهشان را نسبت به امام علی علیه السلام مشوش و وارونه سازد؛ و فاجعه آنگاه فزونی گرفت که سپاه معاویه، پس از ناتوانی در جنگ، قرآن را بر نیزه ها کردند و امام علی علیه السلام را به «حکمیت» قرآن و سپس به حکمیت آن دو حکم (= عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری) فرا خواندند، و چون قاریان قرآن سپاه امام علیه السلام آنها، بر قبول حکمیت اصرار ورزیدند، و عمرو بن عاص صحابی قریشی اموی، ابوموسای صحابی اشعری را در مقام حکمیت فریب داد و خبر این فریب منتشر گردید، بسیاری از قاریان اهل کوفه که حکمیت را پذیرفته بودند، آن را ناروا دانستند و همه مسلمانان را تکفیر کردند و بر امام علی علیه السلام و در «نهروان» با او جنگیدند و بسیاری از آنها کشته شدند و بعد، یکی از ایشان امام علیه السلام محراب مسجد کوفه به شهادت رسانید.<sup>(۲۴۲)</sup>

همه این رویدادها، دیدگاه درست مسلمانان خارج مدینه را نسبت به امام علی علیه السلام مشوش و وارونه ساخت و باعث شد تا هر شایعه خلاف واقعی را درباره آن حضرت پذیرا گردند!

از سوی دیگر، ناخشنودی قریش از دست یابی بپی هاشم به حکومت که هدف اصلی آن امام علی علیه السلام به حقد و کینه و دشمنی بر ضد آن حضرت گردید و حکومت

قریش پس از آن بر مبنای ستیز و کینه و دشمنی با امام علیها السلام گرفت و اوج بروز و ظهور آن در حکومت امویان بود، که در بخش بعد بدان اشاره خواهیم کرد.

- (۱۶۴) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، خطبه ۵۷، چاپ اول، ج ۱ ص ۳۵۶، و چاپ مصر ۱۳۷۸ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۵۶. ابو عثمان جاحظ، دانشمند بصری لغوی نحوی، متوفای سال ۲۵۵ هـ، گرایش به «نصب» و ناصبیان دانسته و از تألیفات او کتاب «العثمانیه» است که ابوجعفر اسکافی متوفای ۲۴۰ هـ و شیخ مفید متوفای ۴۱۳ هـ، به رد آن پرداخته اند.
- (۱۶۵) تاریخ طبری، حوادث سال ۵۱ هجری، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۱۱۲-۱۱۳، و چاپ اول، ج ۶ ص ۱۰۸، و چاپ دارالمعارف قاهره، ج ۵ ص ۲۵۳-۲۵۴، و تاریخ ابن اثیر، ج ۳ ص ۲۰۲.
- (۱۶۶) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، خطبه ۲۰۸، چاپ اول مصر، ج ۳ ص ۱۵-۱۶.
- (۱۶۷) این نامه معاویه را احمد امین مصری نیز در کتاب «فجر الاسلام» آورده است.
- (۱۶۸) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳ ص ۱۵-۱۶. و مدائری ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالله متوفای ۳۱۵ هجری است. فهرست الندیم ص ۱۱۵.
- (۱۶۹) همان، و فجر الاسلام، ص ۲۱۳. و نطفویه، ابراهیم بن محمد بن عرفه ازدی، خطیب در تاریخ بغداد گوید: «راستگوست و مصنفات بسیار دارد» و مسعودی در اول مروج الذهب ج ۱ ص ۲۳ گوید: «و تاریخ ابوعبدالله ملقب به نطفویه انباشته از ملاحظت و انبوه از فوائد است. در تالیف و تصنیف سرآمد اهل زمان خود بوده است» اسامی مؤلفات او در «هدیه العارفین» ص ۵ آمده است و گوید او متوفای ۳۲۳ هـ است.
- (۱۷۰) شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۳۵۸. و اسکافی منسوب به اسکاف، از نواحی نهروان میان بغداد و واسط، از متکلمان معتزله است. ابن حجر در شرح حالش گوید: محمد بن عبدالله اسکافی یکی از متکلمان و پیشوایان معتزله اهل بغداد و اصل او سمرقندی است. ابن ندیم گوید: در علم و ذکاوت و صیانت و همت و پاکیزگی شگفت آور بود، عمری دراز داشت و معتصم عباس عظیمش می انگاشت. با «کرایسی» و دیگران مناظرات داشته و در سال ۲۴۰ هـ وفات کرده است. لسان المیزان، ج ۵ ص ۲۲۱.
- (۱۷۱) بخاری این حدیث را در صحیح خود، کتاب الأدب ج ۴ ص ۳۴ با دو طریق از عمرو بن عاص روایت کرده است که در چاپ شده آن به جای آل ابی طالب «آل ابی فلان» آمده است. مسلم نیز آن را در صحیح خود، کتاب الایمان (ج ۱ ص ۱۳۶) باب موالاه المؤمنین ذکر کرده است.
- (۱۷۲) شرح نهج البلاغه، ج ۱ ص ۳۵۸.
- (۱۷۳) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۱۱۲.
- (۱۷۴) همان، ج ۲ ص ۳۸.



- (۱۷۵) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۳۰ ۲۳۱.
- (۱۷۶) مراجعه کنید: عبدالله بن سباعری، ج ۲ ص ۲۶۸ ۲۹۲، که ما فشرده آن را آوردیم. مشروح این خبر در تاریخ دمشق ابن عساکر و تهذیب آن در شرح حال حجر بن عدی آمده است.
- (۱۷۷) تاریخ طبری، ج ۶ ص ۱۰۸ و ۱۴۹. تاریخ ابن اثیر، ج ۳ ص ۲۰۴. اغالی، ج ۱۶ ص ۷، و تاریخ ابن عساکر، ج ۶ ص ۴۵۶.
- (۱۷۸) حضرمی منسوب به حضرموت از بلاد یمن است.
- (۱۷۹) المحبر، ص ۴۷۹.
- (۱۸۰) مروج الذهب مسعودی، ج ۷ ص ۳۰، و تاریخ ابن عساکر، ج ۵ ص ۴۲۱.
- (۱۸۱) المعارف ابن قتیبه، ج ۷ ص ۱۲. الاستیعاب، ج ۲ ص ۵۱۷. الاصابه، ج ۲ ص ۵۲۶. تاریخ ابن کثیر، ج ۸ ص ۴۸، و المحبر، ص ۴۹۰.
- (۱۸۲) تاریخ طبری، ج ۶ ص ۹۶. تاریخ ابن اثیر، ج ۳ ص ۱۶۵، و تاریخ حال ابن شهاب، ج ۳ ص ۱۷۹، حوادث سال ۴۱ هجری.
- (۱۸۳) معجم البلدان، ج ۵ ص ۳۸، لفظ سبحستان یعنی سیستان ایران.
- (۱۸۴) تطهیرالسان، ص ۵۵.
- (۱۸۵) المحلی، ابن حزم، تحقیق احمد محمد شاکر، ج ۵ ص ۸۵ ۸۶، و نیز، مراجعه کنید: کتاب الأئم، شافعی، ج ۱ ص ۲۰۸.
- (۱۸۶) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۲۳.
- (۱۸۷) صحیح بخاری، ج ۲ ص ۱۱. صحیح مسلم، ج ۳ ص ۲۰. سنن ابوداود، ج ۱ ص ۱۷۸. سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۳۸۶. سنن بیهقی، ج ۳ ص ۲۹۷، و مسند احمد، ج ۳ ص ۱۰ و ۲۰ و ۵۲ و ۵۴ و ۹۲، اعتراض کننده بر مردان در مسند احمد شخص دیگری غیر از ابوسعید خدری است.
- (۱۸۸) صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۴ باب مناقب علی که ما فشرده آن را آوردیم، بخاری نیز تحریف شده آن را در باب مناقب علی، و باب نوم الرجل فی المسجد از کتاب الصلوة، ج ۲ ص ۱۹۹، آورده است. و در ارشادالساری، ج ۶ ص ۱۱۲، ابن امیر را مروان بن حکم دانسته است. و نیز، مراجعه کنید: سنن بیهقی، ج ۲ ص ۴۴۶.
- (۱۸۹) صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۰. صحیح ترفندی، ج ۱۳ ص ۱۷۱. مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۰۸ و ۱۰۹، که اضافه کرده: به خدا سوگند معاویه تا آنگاه که از مدینه بیرون رفت یک کلمه هم درباره او سخن نگفت.
- اصابه، ج ۲ ص ۵۰۹، و خصائص نسائی، ص ۱۵.

- (۱۹۰) مروج الذهب، ج ۳ ص ۳۴، که پس از آن پاسخ عملی معاویه در آن مجلس را یادآور می‌شود، چیزی که زینده این قلم نیست!
- (۱۹۱) عقدالفرید، ج ۳ ص ۱۲۷، و نیز مراجعه کنید: نقش عایشه در تاریخ اسلام، بحث انگیزه هاجعل حدیث، بخش «با معاویه».
- (۱۹۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، خطبه ۵۷.
- (۱۹۳) الغارات، ص ۳۹۷.
- (۱۹۴) امتاع الاسماع، ص ۴۴۷، و دیگر مصادری که در ص... این کتاب بدان اشاره شده است.
- (۱۹۵) قریشیان رسول خداص را برای استهزاء «ابن ابی کبشه» می‌نامیدند.
- (۱۹۶) الموفقیات، ص ۵۷۶ ۵۷۷. مروج الذهب، ج ۲ ص ۴۵۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۴۶۳.
- (۱۹۷) ابن عباس در این سخن به بخل و خست ابن زبیر اشاره دارد.
- (۱۹۸) شرح خطبه ۵۷ از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ اول، ج ۱ ص ۳۵۸، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۶۱ ۶۳. این روایت را یعقوبی در تاریخ خود ج ۲ ص ۲۶۲ با تفصیل بیشتری آورده است. عبدالله بن زبیر در سال ۶۴ هجری پس از مرگ یزید در حجاز و عراق به خلافت برخاست و حکومت او تا سال ۶۷ هجری که به دست حجاج کشته شد ادامه یافت.
- (۱۹۹) همان.
- (۲۰۰) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۲۶۱. محمد بن حنفیه فرزند امام علی بن ابی طالب در سال ۸۱ هجری وفات کرد.
- (۲۰۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۳۵۶، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۵۷ ۵۸. عبدالملک مروان در سال ۶۵ هجری به خلافت رسید و در سال ۸۶ هجری وفات کرد و پسرش ولید جانشین او گردید.
- (۲۰۲) تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۴ ص ۶۵، شرح حال ولید. و نیز ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء چاپ اول، ج ۴ ص ۲۵۱، در شرح حال روح بن زنباع گوید: «او برای خلیفه عبدالملک همانند وزیر بود و در سال ۸۴ هجری وفات کرد.»
- (۲۰۳) شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۳۵۶، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۵۸.
- (۲۰۴) مروج الذهب، ج ۳ ص ۱۴۴، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۳۵۷، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۶۱.

- (۲۰۵) طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۲۱۲ ۲۱۳. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۲۴۹۴، و تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۲۲۴ ۲۲۶، و در تقریب التهذیب گوید: «حدیث عطیه را بخاری و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه روایت کرده اند. او در سال ۱۱۱ هجری وفات کرد. و محمدبن قاسم ثقفی فرمانده سپاه در بلاد فارس بود و حجاج در سال ۹۲ هجری فرمانش داد تا برای فتح بلاد سند بدانجا رود و او آن بلاد را فتح کرد و پادشاهش را بکشت. که از جمله شهرهای فتح شده به دست او شهر کراچی و مولتان پاکستان امروز است، و چون سلیمان به خلافت رسید فرمانداران منصوب حجاج را تصفیه کرد و محمدبن قاسم را زندان ی نمود و او در سال ۹۲ هجری در زندان وفات کرد.
- (۲۰۶) تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۴ ص ۵۱ ۵۲، شرح حال محمدبن یوسف ثقفی. و حُجر بن قیس همداری مدری منسوب به مدری یکی از کوههای یمن است. ابن حجر درباره او گوید: «تابعی ثقه است و حدیث او را ابوداود و نسائی و ابن ماجه روایت کرده اند.» شرح حال او در تهذیب التهذیب، ج ۲ ص ۲۱۵ و تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۱۵۵، آمده است.
- (۲۰۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۵۸ ۵۹. تاریخ دمشق ابن عساکر، تصویر خطی مجمع علمی اسلامی، ج ۱۲ / ۱۳۲۱ / الف شرح حال عمر بن عبدالعزیز، او در سال ۹۹ هجری به خلافت رسید و در سال ۱۰۱ هجری مسموم شد و وفات کرد.
- (۲۰۸) سوره نحل آیه ۹۰ ترجمه: «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد و از فحشاء و منکر و ستم نهی می کند؛ او شما را اندرز می دهد شاید پند بگیرید!»
- (۲۰۹) شرح خطبه ۷ نهج البلاغه از شرح ابن ابی الحدید. فشرده آن در تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۳۰۵. تاریخ ابن اثیر، ج ۵ ص ۱۶، و مروج الذهب مسعودی، ج ۳ ص ۱۸۴، نیز آمده است.
- (۲۱۰) اغاری، ج ۹ ص ۲۰۵ با اندکی اختلاف در روایت.
- (۲۱۱) دیوان سید رضی، شماره ۱۲۴، و شرح ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۳۵۷.
- (۲۱۲) مروج الذهب مسعودی، ج ۳ ص ۲۵۴، و در معجم البلدان ماده حرّان گوید: «حرّان شهری است بر سر راه موصل و شام و روم (= ترکیه)» و ابن تیمیه مؤسس مذهب سلفی و متوفای ۷۲۸ ه از آنجا برخاسته است.
- (۲۱۳) در معجم البلدان گوید: «سند منطقه ای میان هند و کرمان و سیستان است» که مراد ایالات غربی پاکستان امروزی است.
- (۲۱۴) تهذیب تاریخ دمشق ابن بدران، ج ۳ ص ۴۱۰، شرح حال جناده بن عمرو بن جنید، و مختصر آن از ابن منظور، ج ۶ ص ۱۱۷ ۱۱۸.

- (۲۱۵) الکامل، چاپ اروپا، ص ۴۱۴، و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۳۵۶. ابوالعباس مبرّد  
محمدبن یزید ازدی بصری شیخ اهل نحو و حافظ علم عربیت، ساکن بغداد و متوفای ۲۸۵ هجری است.  
مشهورترین تالیف او کتاب الکامل می باشد و شرح حال وی در تاریخ بغداد آمده است.  
(۲۱۶) این عنوانی است که در فهرست طبری تالیف مستشرق دی خویه ص ۱۶۳، آمده است.  
(۲۱۷) مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج ۷ ص ۳۶۹ ۳۸۴.  
(۲۱۸) این سخن را ابن کثیر در تاریخ خود، ج ۱۰ ص ۲۱ روایت کرده است و عبارت متن از اوست. برخ ی از  
اخبار خالد نیز در مروج الذهب، ج ۳ ص ۱۲۰ و ۱۷۴ و ۲۸۰، و ابن خلکان، ج ۲ ص ۷ آمده است.  
(۲۱۹) تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۳۱۹، شرح حال علی بن رباح لخمی متوفای ۱۱۴ یا ۱۱۷ ه.  
(۲۲۰) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۳۵۶.  
(۲۲۱) حرزبن عثمان متوفای ۶۳ ه. ابن حجر در تهذیب التهذیب، ج ۲ ص ۲۳۷ ۲۴۰، و تقریب التهذیب، ج ۱  
ص ۱۵۹، گوید: ثقّه و مورد اعتماد است و متهم به ناصبی بودن، حدیث او را بخاری و دیگران، به جز مسلم،  
روایت کرده اند. شرح حال او در تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۴ ص ۱۱۶ ۱۱۸، آمده است.  
(۲۲۲) اسماعیل بن عیّاش متوفای ۸۱ یا ۸۲ ه شرح حال او در تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۷۳، آمده است.  
حدیث او را صاحبان کتب سنن روایت کرده اند.  
(۲۲۳) یحیی بن صالح، در تقریب التهذیب، ج ۲ ص ۳۴۹، گوید: حدیث او را صاحبان صحاح و سنن روایت  
کرده اند.  
(۲۲۴) احمدبن حبان، ابوحاتم بسّتی، رجال شناس معروف مکتب خلفا متوفای ۳۵۴ ه.  
(۲۲۵) تهذیب التهذیب، ج ۱۰ ص ۴۳۰.  
(۲۲۶) تذکره الحافظ، ص ۹۶۵ ۹۶۶، و داستان «حدیث طیر» چنین است که: مرغی بریان شده را برای رسول  
خداص هدیه آوردند و چون فراروی آن حضرت قرار دادند عرض کرد: «پروردگارا محبوبترین بندگانت را نزد  
من فرست تا با من غذا بخورد» که علی بن ابی طالب آمد و با آن حضرت غذا خورد. اسناد حدیث طیر در ج  
۲ ص ۱۰۵ ۱۵۵، سیره امام علی علیه السلام دمشق ابن عساکر (چاپ بیروت، ۱۳۹۵ ه) تحقیق دانشمند  
دانش پژوه آقای محمودی آمده است.  
(۲۲۷) تاریخ طبری، ج ۹ ص ۱۹۸، و مقاتل الطالبیین، ص ۲۰۰، و ترجمه آن از آقای سید هاشم رسولی، ص  
۱۹۳.  
(۲۲۸) همان، ج ۳ ص ۱۴۰۷. متوکل علی الله جعفرین معتمد بن هارون الرشید در سال ۲۳۲ ه به خلافت  
رسید و در سال ۲۴۷ کشته شد.  
(۲۲۹) الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۷ ص ۱۸، چاپ اول مصر.

- (۲۳۰) مقاتل الطالبیین، ص ۵۹۸ ۵۹۹، و ترجمه آن از آقای سید هاشم رسولی، ص ۵۵۱.
- (۲۳۱) همان، ص ۵۹۹، و همان ترجمه، ص ۵۵۲.
- (۲۳۲) مراجعه کنید: همین کتاب، بخش: واقعیت تاریخی تشکیل خلافت.
- (۲۳۳) مراجعه کنید: همین کتاب ج ۳ بخش: جلوگیری از نوشتن حدیث در زمان خلفا.
- (۲۳۴) تاریخ طبری، سیره عمر از حوادث سال ۲۰ ه، ج ۵ ص ۱۹.
- (۲۳۵) مروج الذهب مسعودی، ج ۲ ص ۳۲۱ ۳۲۲، و مؤید آن اینکه خلفای ثلاثه، احدی از بنی هاشم را به ولایت و فرمانداری منصوب نکردند!
- (۲۳۶) شرح این داستان پیش از این آمده است.
- (۲۳۷) مراجعه کنید: القرآن الکریم و روایات المدرستین، بخش: تاریخ قرآن در زمان عثمان، و نیز، مراجعه کنید: احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۱، فصل: علی عهد الصهرین.
- (۲۳۸) مراجعه کنید: همین کتاب، بخش: جلوگیری از نوشتن حدیث در زمان خلفا.
- (۲۳۹) مصادر آن پیش از این آمده است.
- (۲۴۰) مراجعه کنید: احادیث ام المؤمنین عایشه، بخش: جنگ جمل.
- (۲۴۱) مراجعه کنید: تاریخ طبری و ابن اثیر و ابن کثیر، فصل: اخبار صفین.
- (۲۴۲) همان.

## عداوت و دشمنی امویان و عباسیان با امام علی علیه السلام

### نخست آل ابی سفیان، معاویه و یزید اموی

معاویه که به حکومت رسید اساس سیاست خویش را بر دو اصل زیر قرار داد:  
۱ اینکه زمینه خلافت پسرش یزید را مهیا سازد؛ در حالی که سیاست خلفای پیشین بر آن بود که خلافت در تیره های قریش دست به دست شود و شعارشان این بود که: «وَسَعَوْهَا فِي قُرَيْشٍ تَتَّسَعُ»: «خلافت را در خانواده های قریش بگردانید تا فراگیر شود!» (۲۴۳)

۲ سیاست دشمنی با اهل بیت رسول الله صلو سلّم و اولادها علیها السلام را توسعه دهد!

دشمنی معاویه با امام علی علیه السلام بی هاشم، در تاریخ بی نظیر است. او نپایان حاکمیتش را بر بدگویی و عیب تراشی در حق آنان و مدح و منقبت سازی برای دیگران قرار داد و به نشر آن در بین مردم پرداخت. فرمان داد تا در محافل و مجالس به ویژه در خطبه های نماز جمعه مساجد شرق و غرب جهان اسلام، امام علی علیه السلام کنند، و سوگند خورد که هرگز آن را ترک نکند تا کودکان بر اساس آن پیر، و پیران با آن زمینگیر شوند! و هر یک از بزرگان مسلمان را که از پذیرش آن سرباز زدند به گونه های مختلف به قتل رسانید! پسرش یزید را بر اساس آن پرورش داد تا آل البیت علیها السلام کربلا به شهادت برساند و سرهای آنها را قطع و همراه با زنان و کودکان اسیر در شهرها به گردش درآورد! و آنگاه که کار خلافت اموی آل ابی سفیان پایان گرفت، حکومت به مروان و مروانیان اموی رسید.

## دوم مروان و مروانیان اموی

خلفای مرواری سیاست معاویه را ادامه دادند: حکومت را در خاندان خود دست گردان  
نموده و به عیبجویی و لعن امام علی علیه السلام پرداختند؛ تا آنگاه که عمر بن عبدالعزیز به  
حکومت رسید و فرمان به ترک لعن امام علی علیه السلام<sup>۲۴۴</sup> حالی که مردم بر لعن امام علیه السلام<sup>۲۴۴</sup>  
عادت کرده و برخی آن را فریضه ای ترک ناشدنی می دانستند و نماز جمعه را بدون آن  
نماز نمی دانستند! چنانکه مردم «حران» چنین بودند می گفتند: «نماز بدون لعن ای تراب،  
نماز نیست!» و به هر حال، فرمان عمر بن عبدالعزیز بیش از دو سال دوام نیاورد. <sup>(۲۴۴)</sup> زیرا  
اعضای خانواده پدرش او را مسموم کردند؛ <sup>(۲۴۵)</sup> و بی امیه پس از او به عادت گذشته  
خویش بازگشتند و به لعن امام علی علیه السلام<sup>۲۴۵</sup> پرداختند، تا آنگاه که حکومت به بن عباس  
رسید.

## سوم خلفای عباسی

در میان خلفای بری عباس کساری بودند که در کشتار و اهانت به مقام شامخ اهل بیت رسول الله صلوسلّم ایلللهالسلامین را پیشی گرفتند؛ همانند : منصور دوانیقی، هارون الرشید و متوکل! البته در بین آنها کساری هم بودند که با سیاست اینان مخالفت کرده و به اهل البیت علیهاالسلام داشتند،<sup>(۲۴۶)</sup> ولی مردم در طول نود سال حکومت بن ی امیه، براساس طرح معاویه باتبری و بیزاری از امام علی علیهاالسلام بدگویی از آن حضرت پرورش یافته بودند<sup>(۲۴۷)</sup> و اثر این تربیت تا دوران عباسیان بر جای بود، چنانکه برخ ی از عالمان و محدثان همانند: «حریزبن عثمان» هر صبح و شام هفتاد بار امام علی علیهاالسلام می کرد و به جعل حدیث در مذمت او م ی پرداخت و آن را در بغداد و دیگر مراکز حکومتی جهان اسلام روایت می نمود!

و در شهرهای آنها مردماری همانند مردم «واسط» بودند که چون عالم و محدث شهرشان: «عبدالله بن محمدبن عثمان» متوفای ۳۷۱ هجری، یک بار «حدیث طیر» را برای آنها بخواند، او را برپا داشتند و نشیمنگاهش را شستند و خانه نشینش ساختند! آری، محدث آن شهر تنها یک بار یک حدیث در فضیلت امام علی علیهاالسلام کرد و مردم آن شهر برپایش داشتند و محلی را که در آن نشسته و این حدیث را گفته بود، آب کشیدند!

موضوع تنها بدانچه یادآور شدیم و بدانانکه نام بردیم و به روزگاران ی که برشمردیم، محدود و منحصر نگردید؛ بلکه ادامه یافت و به عصر ما رسید، و ما در گذشته تنها نمونه

هایی از عملکرد حاکمان در إخفای یاد و خاطره اهل بیت رسول الله صلوسلّم ایلللهالسلامین را دیدیم؛ حاکماری که می کوشیدند فضایل و مناقب بارز آنان را پنهان و عیوب و رذائل جعلی





از آنجا که شهرت لقب «وصی» برای امام علی علیه السلام مکتب خلفا در تضاد بود، به مقابله با این شهرت برخاستند و به انکار و کتمان نصوص دلالت کننده بر آن پرداختند. ابتدا «ام المؤمنین عایشه» با هجومی تبلیغی و نیرومند به انکار «وصیت» پرداخت و مبارزه با شهرت امام علی علیه السلام «وصی» را وجهه همت خویش قرار داد و از آن پس، مبارزه مکتب خلفا بر ضد این شهرت به اشکال دیگری در طی قرون متمادی ادامه یافت. یکی از مهمترین اقدامات آنها در این مقام کتمان نصوص وارده دربار «وصیت» است که پژوهشگر تیزبین را در پژوهش خود به اموری بس خطیر و هولناک می‌رساند! از نمونه‌های کتمان در مکتب خلفا، کتمان امور دهگانه زیر از سنت رسول خدا صلوات الله علیها و آله و سلم به ترتیب مهم و مهمترین بیان می‌داریم:

- ۱ حذف بخشی از حدیث سنت رسول خدا صلوات الله علیها و آله و سلم در کلماتی مهم
- ۲ حذف تمام خبر از سیره صحابه با اشاره به حذف آن.
- ۳ تأویل و توجیه معنای حدیث رسول الله صلوات الله علیها و آله و سلم
- ۴ حذف برخی از اقوال صحابه بدون اشاره به حذف آن.
- ۵ حذف تمام روایت سنت رسول الله صلوات الله علیها و آله و سلم در حدیثی
- ۶ نهی از نوشتن سنت رسول الله صلوات الله علیها و آله و سلم
- ۷ تضعیف روایات و راویان سنت رسول الله صلوات الله علیها و آله و سلم در حدیثی

سؤال می‌برد.

۸ سوزانیدن کتابها و کتابخانه‌ها.

۹ حذف بخشی از خبر سیره صحابه و تحریف آن.

۱۰ نهادن روایات ساختگی به جای روایات صحیح سنت رسول الله صلوات الله علیها و آله و سلم

صحابه.

## نخست حذف بخشی از حدیث رسول خدا صلوات الله علیه علیهم اجمعین

طبری و ابن کثیر در تفسیر آیه کریمه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾<sup>(۲۴۸)</sup> عبارت: «وَصَىٰ وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ» را حذف کرده و به جای آن «کذا و کذا» آورده اند.

و بخاری در صحیح خود متن سخن «عبدالرحمان بن ابی بکر» به «مروان» را حذف کرده و به جای آن سخری مبهم آورده و گوید: «و عبدالرحمان چیزی گفت» و نیز، روایت ام المؤمنین عایشه از رسول خدا صلوات الله علیه علیهم اجمعین که کلای حذف کرده است.

و نیز، خبر مشورت رسول خدا صلوات الله علیه علیهم اجمعین خطاباً با ابوبکر و عمر و عثمان و سایر صحابه و پاسخی که ایشان به آن حضرت به گونه زیر حذف و ترمیم شده است:

ابن هشام و طبری گویند: «خبر حرکت قریش برای حمایت از کاروان تجاری خویش به رسول خدا صلوات الله علیه علیهم اجمعین منسور نمود و آنها را از اقدام قریش آگاه ساخت. ابوبکر صدیق برخاست و سخن گفت و «نکو گفت». پس عمر بن خطاب برخاست و سخن گفت و «نکو گفت». سپس «مقداد بن عمرو» برخاست و گفت: «یا رسول الله! فرمان خدا را به انجام رسان که ما با تو هستیم و به خدا سوگند ما همانند بنی اسرائیل نیستیم که به شما بگوئیم: ﴿إِذْ هَبَّ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَفَاتَلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ﴾: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما اینجا نشسته ایم!»<sup>(۲۴۹)</sup> بلکه می گوئیم: «تو و پروردگارت بروید و بجنگید که ما نیز همراه شما می جنگیم تا آنجا که گوید: رسول خدا صلوات الله علیه علیهم اجمعین دعایش فرمود».

و در پاسخ «سعد بن معاذ انصاری» نیز آمده است: «یا رسول الله! هر چه می خواهی همان کن که ما با شما هستیم؛ سوگند به آنکه تو را به حق مبعوث کرد اگر این دریا را

فراروی ما قرار ده ی با تو وارد آن می شویم و هیچ یک از ما تخلف نخواهد کرد ...» و رسول خدا صلو سلّم فی ظلال مسرور و ولولنا لمن گردید.

حال، به نظر شما پاسخ آن دو صحاب ی مهاجر قریش ی، ابوبکر و عمر، به رسول خدا صلو سلّمه بود که روایت حذف شده و به جای آن عبارت: «نکو گفت» آمده است؟! براسی اگر سخنان آن دو نیک و حسن بوده چرا آن سخنان نیکو حذف شده و در همان حال، سخنان مقداد مهاجر و سعد بن معاذ انصاری آمده است؟!

به صحیح مسلم مراجعه می کنیم و در روایت او چنین می یابیم که:

«رسول خدا صلو سلّم فی ظلال خبر کرد که سفیان، با اصحاب خود مشورت نمود. ابوبکر سخن گفت و پیامبر صلو سلّمه را اطل کرد پس عمر سخن گفت و پیامبر از او رویگردان شد...»

حال، به نظر شما اگر سخنان ابوبکر و عمر نیکو بود برای چه رسول خدا صلو سلّمه دو اعراض فرمود؟ پاسخ را در نزد واقدی و مقریزی می جوئیم که گویند:

«عمر گفت: یا رسول الله! به خدا سوگند این قریش است با عزّت ویژه خود! که به خدا سوگند از هنگامی که عزّت یافته ذلیل نشده! به خدا سوگند از هنگامی که کافر شده ایمان نیاورده! به خدا سوگند (قریش) هرگز عزّتش را رها نخواهد کرد و حتماً با تو نبرد خواهد کرد. پس، هشیار باش و نیروی در خور آن را آماده ساز!...» (۲۵۰)

ما از روایت ابن هشام و طبری دانستیم که عمر بعد از ابوبکر سخن گفته، و این دو راوی، سخنان هریک از آن دو را با تعبیر: «نکو گفت» توصیف کرده اند.

و در روایت مسلم آمده بود که «رسول خدا صلو سلّم لبی بکر و پس از عمر عرض نص فرمود!» بدین خاطر درمی یابیم که سخنانشان یکی بوده است؛ و چون واقدی و مقریزی نص سخن عمر را بیان داشته و قول ابی بکر را کتمان نموده اند، سخن عمر قول ابی بکر را نیز برای ما آشکار می سازد!

از آنجا که ذکر سخنان این دو صحابی نامدار برخی از مردم را آزرده خاطر می‌کرد، سخن آن دو از روایت طبری و ابن هشام و مسلم حذف شده است! و اینگونه حذف و ترمیم هاست که باعث گردیده تا این کتابها موثق ترین کتب مکتب خلفا به حساب آیند! و صحیح بخاری که هیچ چیز این خبر مبهم و غیر مبهم آن را یادآور نشده، از همه کتابها صحیح تر و موثق تر به شمار آمده است!

باری، طبری و ابن کثیر عبارت: «وصی و خلیفتمی» را از حدیث رسول خدا ﷺ صلوسلمس  
«کذا و کذا» تبدیل کردند؛ چون این عبارت عامه مردم را نسبت به حق امام علی علیه السلام  
حکومت آگاه می ساخت و انتشار آن درست نبود! و بخاری نیز، سخن عبدالرحمان بن ابی  
بکر را به لفظ «چیزی گفت» مبدل کرد؛ چون سخن او به خلفای اموی: «معاویه و یزید و  
مروان» زیان می رسانید و عامه مردم را از آنچه که نباید بدانند آگاه می کرد!  
و نیز، سخنان ابوبکر و عمر در پاسخ رسول خدا صلوسلم در سیرت ابن هشام و تاریخ  
طبری به جمله «نکو گفت» مبدل می شوند و از روایت صحیح مسلم حذف می گردند؛  
چون در آن سخنان مسائلی بوده که برازنده این دو خلیفه نبوده است.  
و این گونه کتمان در نزد عالمان مکتب خلفا بسیار است!

## دوم حذف تمام خبر از سیره صحابه با اشاره به حذف آن

از دیگر انواع کتمان کاری است که با نامه های مبادله شده میان محمدبن اب ی بکر و معاویه انجام دادند؛ مشروح نامه محمدبن اب ی بکر به معاویه با ذکر فضائل امام علی علیه السلام<sup>۱</sup> او و صری پیامبر است همراه با اعتراف معاویه بدانها، در کتاب صفین نصرین مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ) و مروج الذهب مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ) آمده است. و نیز، مسائلی که انتشار آنها زیبنده خلفا نیست، ولی «طبری» (متوفای ۳۱۰ هـ) با اشاره به سند هر دو نامه، متن آنها را حذف کرده و گوید: «عامه مردم تحمل شنیدن اینها را ندارند!»<sup>۲</sup> یعنی: او حقیقت را از مردم پنهان کرده است!

پس از او نیز، «ابن اثیر» (متوفای ۶۳۰ هـ) همان کرده که طبری کرده و همان عذر آورده که او آورده است. و پس از این دو «ابن کثیر» نیز در مجموعه بزرگ تاریخی خود تنها به نامه محمدبن ابی بکر اشاره کرده و گوید: «عبارات آن تند و خشن است!»<sup>(۲۵۱)</sup> طبری و ابن اثیر که می گویند: «عامه مردم تحمل شنیدن اینها را ندارند» مرادشان آن است که: عامه مردم پس از شنیدن این دو نامه عقیده خود به خلفا را از دست می دهند! و این گونه کتمان، یعنی: حذف تمام خبر با اشاره به حذف آن، در نزد عالمان مکتب خلفا اندک است.

## سوم تأویل و توجیه احادیث سنت پیامبر صلو سلما ر

نوع دیگر کتمان در مکتب خلفا، تأویل و توجیه روایت است؛ بدین گونه که «ذهبی» در شرح حال «نسائی» صاحب سنن انجام داده و گوید: «از نسائی خواستند تا فضائل معاویه را روایت کند، گفت: «چه را روایت کنم؟! حدیث: «اللَّهُمَّ لَا تَشِيعَ بَطْنُهُ»: «خدایا شکمش سیر مگردان» را؟! (۲۵۲)

ذهبی گوید: «می گویم: شاید این حدیث برای معاوی می فخر و مباهات باشد، چون پیامبر صلو سلما ر را ای من به دیگران را میه زکا ت و پاکى و رحمت آنها قرار بده!»

آری، ذهبی (متوفای ۷۴۸ هـ) می گوید: «شاید...» و بعد از او ابن کثیر (متوفای ۷۷۴ هـ) می گوید: «براستی که معاویه در دنیا و آخرت خود از این دعا (= نفرین) بهره مند گردید!» و این نص کلام اوست (۲۵۳) درباره روایتی که در صحیح مسلم درباره معاویه و در باب: «من لعنه النبی او سبه جعله الله له زکاة و طهورا، از کتاب البر و الصله» از ابن عباس آمده که گفت:

«با بچه ها بازی می کردم که رسول خدا صلو سلما ر را سب و لعن کردیم و او را در پنهان شدم. ولی پیامبر آمد و کفی بر پشت من زد و فرمود: «برو و معاویه را نزد من بخوان» گوید: رفتم (و باز گشتم) و گفتم: او در حال خوردن است. دوباره به من فرمود: «برو و معاویه را نزد من بخوان» گوید: رفتم (و باز گشتم) و گفتم: او در حال خوردن است، که فرمود: «خدا شکمش را سیر نگرداند!» (۲۵۴)

این حدیث را ابن کثیر در تاریخ خود آورده و عبارت: «و کان یکتب الوحى»: «و او نویسنده وحی بود» را بر آن افزوده و گوید: ابن عباس گفت:

«با بچه ها بازی می کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواند: اللهم! تنها به سراغ من می آید، لذا پشت دری پنهان شدم که آمد و یکی دو بار بر پشتم زد و فرمود: «برو و معاویه را نزد من بخوان» و او نویسنده وحی بود گوید: رفتم و او را فراخواندم. گفتند: «در حال خوردن است» نزد رسول خدا بازگشتم و گفتم: او در حال خوردن است. فرمود: «برو و او را بخوان» برای بار دوم نزد او رفتم. گفتند: در حال خوردن است. خبر را به پیامبر رسانیدم که در نوبت سوم فرمود: «خدا شکمش را سیر نگرداند» گوید: و او پس از آن هرگز سیر نگردید!»

ابن کثیر گوید: «براستی که معاویه در دنیا و آخرت خود از این دعا (= نفرین) بهره مند گردید. اما در دنیای خود، او هنگامی که به حکومت شام رسید روزی هفت بار غذا می خورد: سیری پرگوشت و پیازی را نزد او می آوردند و (او تا می توانست) از آن می خورد، هفت بار غذای گوشتی! و بعد شیرینی و میوه بسیار! و می گفت: «به خدا سوگند سیر نشدم بلکه تنها خسته شدم!» و این نعمت و معدتی است که همه پادشاهان خواهان آنند! و اما در آخرت، مسلم این حدیث را به دنبال حدیثی آورده که بخاری و دیگران با بیش از

یک طریق از گروهی از صحابه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **اللهم! من دعا بکلمة من کلماتی هذه لم یضرب به عقاله** «خداوند! من تنها یک بشرم. پس، هر بنده ای را که ناسزا گفتم یا نفرین کردم و سزاوار

آن نبود، آن را کفاره و قربتی قرار ده تا او را به وسیله آن در قیامت به خود نزدیک گرداری!» و مسلم با آوردن حدیث نخستین و این حدیث، برای معاویه فضیلتی ترکیبی ساخته است؛ و جز آن چیزی درباره او نیاورده است! <sup>(۲۵۵)</sup> ابن کثیر که می گوید: «دعای پیامبر بر علیه معاویه دعایی بوده که در دنیا و آخرت سودش رسانده» و برای دنیای او مزیت پرخوری پادشاهان را مثال آورده، درباره آخرت او به احادیثی اعتماد کرده که به رسول خدا صلی الله علیه و آله **اللهم! من دعا بکلمة من کلماتی هذه لم یضرب به عقاله** معاذ الله مؤمنان را لعن می کرد و بعد دعا می نمود که آن لعن برای آنها مایه زکات و پاکیزگی گردد! و می گوید: «مسلم که این





خداصلو سلمو ربه ﷺ بن العاصم» پدر مروان خلیفه اموی را تحت الشعاع خود قرار دهد و بر روایت متواتر رسول خداصلو سلمو ربه ﷺ بن العاصم را «بن كثير» آن را توجیه و تأویل کرد و به مدح معاویه تبدیلش نمود سرپوش بایسته ای بگذارد! و ما چون اینگونه احادیث را در کتاب «نقش عایشه در احادیث اسلام» و جلد سوم «نقش ائمه در احیای دین» مورد نقد و بررسی قرار دادیم، تکرار آنها را در این مباحث لازم ندیدیم.

(۲۴۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۸، و چاپ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۶ ص ۴۳. دلیل روشن این شعار نیز اقدام قریش در حاکم کردن نوبتی تیره های مختلف خویش پس از وفات رسول خداص بود.

(۲۴۴) مروج الذهب، مسعودی، ج ۳ ص ۳۵.

(۲۴۵) تاریخ ابن کثیر، ج ۹ ص ۲۰۹.

(۲۴۶) همانند «الناصر لدين الله» که از پیروان مکتب اهل البیت بود و من آثار او را در شهر «سامراء» در مصلاى ائمه، در «مسجد المهدی» که به «سرداب غیبت» مشهور است دیده ام، نوشته ای چوبین که در ارتفاع یک متری از سطح غرفه نصب و اسامی ائمه دوازده گانه بر روی آن ثبت و به دستور خلیفه الناصر لدين الله بنا شده است.

(۲۴۷) مروج الذهب، ج ۳ ص ۲۳۵.

(۲۴۸) سوره شعرا آیه: ۲۱۴.

(۲۴۹) سوره مائده آیه: ۲۴.

(۲۵۰) مصادر این خبر در بحث: «مناقشه استدلال به شوری» در همین کتاب گذشت.

(۲۵۱) البداية و النهایه، ج ۷ ص ۳۱۴. ما پیش از این متن هر دو نامه را با تجزیه و تحلیل خود و با اشاره به اقدام طبری، آوردیم.

(۲۵۲) تذکرة الحفاظ، ص ۶۹۸ ۷۰۱.

(۲۵۳) البداية و النهایه، ج ۸ ص ۱۱۹.

(۲۵۴) صحیح مسلم، کتاب البرّ و الصلّة، حدیث ۹۶.

(۲۵۵) البداية و النهایه، ج ۸ ص ۱۱۹.

(۲۵۶) سوره قلم، آیه ۴.

## بازگشت به آغاز

اکنون به بحث: «تأویل و توجیه معنای روایت از انواع کتمان» باز می‌گردیم و می‌گوییم:

از دیگر موارد تأویل و توجیه که بحث آن می‌آید، خبری است که می‌گوید: «سعد بن ابی وقاص «ابن محجن» را از حدّ «شرب خمر» معاف کرد» ولی «ابن فتحون» و «ابن حجر» این سخن سعد را که به ابی محجن گفت: «به خدا سوگند تو را به خاطر خمر حدّ نمی‌زنیم» تأویل و توجیه کرده اند!

و نیز، درباره نصّ رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم «امامان دوازده نفرند» و بحث آن خواهد آمد در تأویل و معنای آن به دست و پافتاده و چون دیده اند که تنها بر «امامان دوازده گانه» اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم هر یک از عالمات حدیث کوشیده است تا آن را به گونه ای بر غیر امامان دوازده گانه اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم معری نماید؛ تأویلی که عالم دیگر آن را نپسندیده و به نقض آن پرداخته است.

و گونه دیگری از کتمان، کاری است که طبرای با حدیث زیر انجام داده است:

«سلمان گوید: به رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم: یا رسول الله! هر یک از ائمه را وصی است، وصی شما کیست؟ پاسخ را نداد تا چندی بعد که مرا دید فرمود: «سلمان!» به سوئی او شتافتم و گفتم: لبیک! فرمود: «می‌داری وصی موسی کیست؟» گفتم: آری، یوشع بن نون است. فرمود: «برای چه؟» گفتم: چون او در آن زمان داناترین آنها بود. فرمود: «همانا وصی من و رازنگهدارم و بهترین کسی که بعد از خود برجای می‌گذارم و او وعده‌هایم را به انجام می‌رساند و دینم را ادا می‌کند، علی بن ابی طالب است.»

طبراین این حدیث را روایت کرده و گوید: «وصی من، یعنی او را وصی خود در خانواده اش قرار داده نه بر خلافت و جانشیری!»<sup>(۲۵۷)</sup>

## بررسی این حدیث و تأملی در تأویل طبرائی

برای درک ارزش تأویل طبرائی، این حدیث شریف را از سه جهت مورد بررسی قرار می‌دهیم: سؤال کننده، سؤال، و پاسخ حکیمانه پیامبر صلوٰه وسلم. سؤال کننده «سلمان فارسی» است؛ یعنی از نوادگان عبدالمطلب یا بستگان زنان و داماد آن حضرت نبوده تا موضوع جانشین رسول خدا در خانواده آن حضرت مورد توجه او باشد. او پیش از آنکه به دست رسول خدا صلوٰه وسلم راهبان نصاری و علمای ایشان بود. و دانش امتهای پیشین و اخبار انبیا و اوصیا را از آنها دریافت کرده بود؛ و بدین خاطر به رسول خدا صلوٰه وسلم گفت: «هر پیامبری را که از او وصی است، وصی شما کیست؟» پس او چنان که مشهود است از وصی پیامبر بر شریعت او و از ولی عهد آن حضرت سؤال می‌کند، و نمی‌گوید: «هر سرپرست خانواده ای برای خود وصی تعیین می‌کند، وصی شما کیست؟» تا از آن دانسته شود که وی از جانشین آن حضرت در خانواده اش سؤال می‌کند!

اما پاسخ پیامبر صلوٰه وسلم تأخیر آن حضرت را در جواب اعلتش آن بود که رسول خدا صلوٰه وسلم از مهمانان فراموشی می‌شد، همان گونه که در موضوع تغییر قبله در مدینه آسمان را می‌پایید و می‌دانست که قبله او به سوی کعبه خواهد بود، تا آنگاه که این آیه بر او نازل گردید: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةَ تَرْضَاهَا﴾: «نگاههای انتظارآمیز تو را به سوی آسمان می‌بینیم و اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی باز می‌گردانیم». (۲۵۸)

رسول خدا صلوٰه وسلم در آن زمان برای حکومت و فرمانروایی رامی‌دانست، (۲۵۹) و می‌دانست که جامعه کوچک و نوپای اسلامی مدینه تحمل و توان انتشار خبر ولایت عهدی امام علی، را ندارد، پاسخ سلمان را به تأخیر انداخت تا آنگاه که شاید

اجازه پاسخ یافت و سلمان را با پرسشری از «وصی موسی» آماده شنیدن جواب کرد، و چون از علم سلمان بدان آگاه بود و می دانست که سلمان آن را از علمای اهل کتاب دریافت کرده است، هنگامی که سلمان گفت «وصی موسی» یوشع بن نون «بود»، به او فرمود: «برای چه» و هنگامی که سلمان گفت «برای آنکه او در آن زمان داناترین آنها بود» پیامبر صلو سلّم علیه السلام و اطی من و علی بن ابی طالب است.»

و حکمت پاسخ آنگونه پیامبر صلو سلّم علیه السلام به سلمان چنین است که می آید:

نخست پیامبر صلو سلّم علیه السلام از یوشع بن نون «را برگزید که مشهورترین اوصیا بود، و «موسی بن عمران» او را جانشین خود بر امتش قرار داد، و یوشع بری اسرائیل را رهبری و جنگها را آزموده بود؛ همانگونه که امام علی علیه السلام از پیامبر صلو سلّم علیه السلام حکایتش چنین کرد:

دوم از علت انتخاب یوشع به وصایت پرسید، که چرا او وصی موسی شد؟ و سلمان پاسخ داد: «چون او داناترین آنها بود!».

رسول خدا صلو سلّم علیه السلام و اطی من و علی بن ابی طالب که امام علی علیه السلام طروص ی است که داناترین آنهاست نه بدان خاطر که پسر عموی پیامبر است یا مدافع بی نظیر و تمام عیار اسلام است. یعنی آن حضرت از قابلیت امام علی علیه السلام وصایت پرده برداشت، و با این سخن که: «او راز نگهدار من، و بهترین کسری است که پس از خود بر جای می گذارم» آن را تأکید فرمود؛ که البته این سخن را نیز طبرای تأویل و توجیه کرده و گوید: «یعنی: بهترین کسری که از «اهل بیت» بر جای می گذارم!». آری، طبرای که این حدیث را استوار و عاری از ضعف و اشکال دیده، بدین گونه به تأویل و توجیه آن پرداخته است!

حیرت و سرگستگی عالمی دیگر در معنای «وصیت»

امام علی علیه السلام می آید:

«لا يُقاسُ بآلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ... هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ... وَ لَهُمْ خِصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَارِثَةُ»

«هیچیک از افراد این امت با آل محمد صلواتی که خداوند بر او نازل فرموده است... ولایت و حکومت حق ویژه آنهاست، و «وصیت» و وارثت در میان آنان است.»<sup>(۲۶۰)</sup>

و ابن ابی الحدید شافعی در شرح این سخن گوید:

«أَمَّا وَصِيَّتُهُ، مَا هِيَ تَرْدِيدِي نَدَارِيمُ كَمَا عَلِيَ عَلَيْهَا **«سَلَامٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»**»  
اگر چه برخی، که نزد ما به عناد منسوبند، با آن مخالفت کرده اند؛ ولی ما این «وصیت» را نصّ بر «خلافت» نمی دانیم، بلکه امور دیگری است که اگر مورد توجه قرار گیرد، برتر و والاتر باشد.»

و ما در پاسخ او می گوئیم:

«امام علی علیه السلام **«مَنْ بَعَثَ إِلَى حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ وَصِيَّتِ وَ وَرَاثَتِ دَارِمٍ»** تا بتوان

سخن را چنین تأویل و توجیه کرد که «او حق ولایت و وصیت بر آل رسول الله صلواتی که خداوند بر او نازل فرموده است... و وصیت در میان آنان است.» امام علی علیه السلام

صفات و ویژگیها را برای آل رسول الله صلواتی که خداوند بر او نازل فرموده است **«وَالْوَصِيَّةُ»** نیز از

جمله آنهاست، و با این بیان نمی توان گفت که «وصیت، حق ویژه آل رسول الله صلواتی که خداوند بر او نازل فرموده است»

آل رسول الله است! امام این ویژگیها را برای آل رسول الله صلواتی که خداوند بر او نازل فرموده است

رسول الله و اهل بیته که شامل او و امامان یازده گانه از فرزندان اوست.»

آری، علامه شافعی، ابن ابی الحدید که در معنای این «وصیت» دچار حیرت گشته و

نتوانسته تأویل و توجیه پیشین طبرای را تکرار نماید، تنها گفته است: «ما این وصیت را

نصّ بر خلافت نمی دانیم، بلکه امور دیگری است»

و ما می پرسیم: «ای دانشمند سرگشته در معنای این حدیث! آن امور دیگری که یادآور

نشده ای کدامند؟!»

و کوتاه سخن اینکه، دانشمندان مکتب خلفا در این نوع از کتمان و پرده پوشی هر چه از حدیث و سیره رسول خدا صلوٰه علیہ و آله و سلم و صلوات علیہم اجمعین را که مخالف روش و منش و مصلحت خلفا و سلطه حاکم بر مسلمانان یافتند، چنان تأویل و توجیه کردند که به مصلحت و مدح و ثنای آنها تبدیل گردید!

## چهارم حذف بخشی از سخنان صحابه بدون اشاره به حذف آن

نوع دیگر کتمان در مکتب خلفا، حذف بخشی از خبر بدون اشاره به محذوف است. همانگونه که با قصیده صحابی انصاری «نعمان بن عجلان» انجام دادند؛ قصیده ای که در باب اشعار گفته شده درباره وصیت بدان استشهد کردیم. تمام این قصیده را زیبر بن بکار در بخش اخبار سقیفه همراه با خبر درگیری مهاجران و انصار و سخنان خصمانه و احتجاجات آنها بر ضد یکدیگر روایت کرده، که از جمله آنها سخنان «عمرو بن عاص» بر ضد انصار و پاسخ نعمان به اوست که در قصیده ای پایگاه و جایگاه انصار در جنگ ها ی رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیه السلام به پناه دادن مهاجران قریش و تقسیم اموال خویش با آنها پرداخته و به دنبال آن حوادث سقیفه را یادآور شده و گوید:

و قلتم: حرام نصب سعد و نصبکم  
و اهل ابوبکر لها خیر قائم  
و کان هو انا ف ی عل ی و انه  
فذاک بعون الله یدعوا ال ی الهد ی  
وصی النبى المصطفی و ابن عمه  
و قاتل فرسان الضلالة و الکفر  
و هذا بحمد الله یهد ی من العم ی  
نج ی رسول الله فی الغار وحده  
و صاحبہ الصدیق فی سالف الدهر

«و گفتید: نصب سعد(بن عباده) حرام است، ولی نصب

عتیق بن عثمان یعری ابوبکر از سوی شما حلال است؟!»

آری، ابوبکر برای آن مناسب است و خوب جایگزیری است

ولی علی به این امر شایسته تر بود.

و ما خواستار علی بودیم که او



براستی اهل آن بود، ای عمرو! از آنجا که تو نمی داری!

او با یاری خدا به سوی هدایت فرامی خواند

و از فحشا و بغی و منکر نهی می کند،

او «وصی» مصطفی و پسر عموی او

و کشنده تک سواران ضلالت و گمراهی است.

و این بحمد الله از کوری به راه می آورد

و گوشهای سنگین و کر شده را می گشاید.

تنها همراه رسول الله در غار

و یار صدیق او در گذشته زمان. « تا آخر اشعار <sup>(۲۶۱)</sup>

و ابن عبدالبر نیز تمام این قصیده را در استیعاب در شرح حال «نعمان بن عجلان»

آورده و تنها دو بیت زیر را از آن حذف کرده است:

فذاک بعون الله يدعوا الی الهدی و ینهی عن الفحشاء و البغی و النکر

وصی النبى المصطفی و ابن عمه و قاتل فرسان الضلالة و الکفر

«

او با یاری خدا به سوی هدایت فرامی خواند

و از فحشا و بغی و منکر نهی می کند.

او «وصی» مصطفی و پسر عموی او

و کشنده تک سواران ضلالت و گمراهی است»

ابن عبدالبر این دو بیت را که حاوی مدح و ثنای پسر عمو و «وصی» رسول خدا،

علی علیها السلام حذف کرده ولی دو بیت حاوی مدح و ثنای ابوبکر را باقی گذاشته است . و

پس از او «ابن اثیر» است که در شرح حال «نعمان» در اسد الغابه گوید:

«از جمله اشعار او، شعری است که در آن روزگار انصار را یادآور شده و به موضوع خلافت پس از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و سلسله نبوتها اول قصیده را که درباره روزگار انصار است می آورد و سایر ابیات آن را که به موضوع اختلاف امر خلافت پرداخته به ویژه آن دو بیت حاوی مدح و ثنای امام علی علیه السلام پیامبر بودن آن حضرت را حذف کرده است!

و پس از او «ابن حجر» در شرح حال «نعمان» گوید:

«او همان است که در ابیاتی به قوم خود افتخار می کند» سپس ابیات او در مفاخره به دوران انصار را آورده و از آوردن ابیات این قصیده در موضوع خلافت خودداری می کند. و بدین گونه، هر چه زمان به پیش آمده، دانشمندان مکتب خلفا آن بخش از روایات را که خوشایند خود ندیده اند، حذف کرده و ما را از فهم واقعیت تاریخی دور ساخته اند! بنابراین، شاید بتوان گفت که «زبیر بن بکار» غفلت ورزیده و در کتاب «موفقیات» خود

همه اختلافات واقع در موضوع خلافت پس از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و اشعار و ابیات آن، از جمله قصیده نعمان بن عجلان را با آن دو بیت حاوی فضایل امام علی علیه السلام اینگونه اینک او «وصی» پیامبر است، همه را یادآور

شده است، ولی «ابن عبدالبر» متوفای ۴۶۳ هـ متوجه موضوع شده و آن دو بیت را

حذف کرده است.

و پس از او «ابن اثیر» متوفای ۶۳۸ هـ است که چون متوجه شده که بیان اختلافات واقع

در امر خلافت به صلاح نبوده، هرچه را که در این قصیده درباره اختلاف در موضوع خلافت آمده، همه را حذف کرده و تنها گوید: «و خلافت را یادآور شده» و این اضافه بر حذف مواردی است که محتوی وصف امام علی علیه السلام است!

و پس از این دو، «ابن حجر» متوفای ۸۵۲ ه آمله و هر دو موضوع : اختلاف درباره خلافت، و مدح و ثنا و وصایت امام علی علیه السلام حذف کرده و اشاره ای به اینکه این قصیده حاوی موضوع خلافت است نیز، نکرده است!

و بدین گونه، هر چه زمان به پیش آمده، دانشمندان مکتب خلفا، حقایق را که ذکر آن به مصلحت این مکتب نبوده، بیشتر حذف کرده اند!

اگر بدانچه گذشت مراجعه نماییم و بحث «وصیت» و انواع کتمان و چگونگی کتمان خبر وصیت را مرور کنیم، به وضوح آشکار می شود که پیروان مکتب خلفا از نشر این خبر که رسول خدا صلی الله علیه و آله «خود را نداد»، به شدت آزرده خاطر می شوند و بدین خاطر، این بخش از روایت و قصیده را حذف کرده و هیچ اشاره ای به محذوف نکرده اند. و این نوع از کتمان، بیشترین نوع کتمان در مکتب خلفاست، چه در حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در سیرت و روایات صحاب او، که اگر به دنبال بیان نمونه از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در غیر موضوع وصیت باشیم، این بحث به درازا خواهد کشید.

## پنجم حذف تمام روایت سنت پیامبر صلو سلیم الله علیه و آله و سلم

«ابن هشام» روایات «سیره رسول الله صلو سلیم الله علیه و آله و سلم» را در کتاب «طریق» از طریق «ابن اسحاق» و «سیره ابن اسحاق» گرفته و در بیان روش خود در ابتدای کتابش گوید:

«... و برخی از آنچه را که ابن اسحاق در این کتاب یادآور شده رها می‌کنم ... و نیز، چیزهایی را که یادآوری آنها زشت است و برخی را که بیانش برای این مردم ناخوشایند است...» (۲۶۲)

و از جمله مواردی که ابن هشام از سیره ابن اسحاق حذف کرده «و یادآوریش برای مردم ناخوشایند بوده» خبر دعوت و فراخوانی رسول خدا از فرزندان عبدالمطلب است که خدای متعال به او وحی فرمود ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ «و خویشاوندان نزدیکت را بیم ده» خبری که «طبری» در تاریخ با سند خود از ابن اسحاق روایت کند که رسول خدا صلو سلیم الله علیه و آله و سلم بچهار فرزند خود و فرزندان عبدالمطلب فرمود: «کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می‌کند تا برادر و «وصی» و خلیفه من در میانتان باشد؟» همه آن قوم او را بی پاسخ گذاشتند و علی بن ابی طالب گفت: «من ای نبی خدا در این کار یار تو خواهم بود» و پیامبر او را معرفی کرد و فرمود: «همانا این برادر و «وصی» و خلیفه من در میان شماست، از او بشنوید و اطاعت کنید».

راوی گوید: آن قوم برخاستند و در حالی که می‌خندیدند به ابی طالب می‌گفتند:

«فرمانت داد تا گوش به فرمان و مطیع پسرت باشی!» (۲۶۳)

ابن هشام این خبر و خبرهای بسیار دیگر را حذف نمود؛ چون به نظر او یادآوری آنها برای آن مردم، یعنی زورمداران هیئت حاکمه خلافت، ناخوشایند و آزاردهنده بود. (۲۶۴)

و به همین خاطر نیز، «سیره ابن اسحاق» رها و به دست فراموشی سپرده شد، زیرا اخباری در آن بود که علاقه ای به انتشار آنها نداشتند تا آنجا که نسخه های آن مفقود

گردید<sup>(۲۶۵)</sup> و به جای آن «سیره ابن هشام» شهرت یافت و موثق ترین سیره در نزد آنها به شمار آمد!

و طبری که اهمیت این نص صریح را در حق امام علی علیه السلام پس از آنکه آن را در تاریخ خود ثبت کرده، در تفسیر خویش به جبران و تدارک این اشتباه و غفلت تاریخ خود پرداخته و هنگامی که این خبر را با همان سند در تفسیر آیه : ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ می آورد می گوید که پیامبر فرمود: «کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می کند تا برادر و «کذا و کذا» باشد...» سپس فرمود: «همانا این برادر من و «کذا و کذا» است، از او بشنوید و اطاعت کنید» راوی گوید : آن قوم برخاستند و در حالی که می خندیدند به ابی طالب می گفتند:...»<sup>(۲۶۶)</sup>.

و ابن کثیر نیز در تاریخ<sup>(۲۶۷)</sup> و تفسیر خود چنین کرده است، و این همان است که ما آن را «حذف بخشی از خبر با ابهام در سخن» می نامیم.

و بیش از این، کاری است که محمد حسین هیکل انجام داده و این خبر را در ص ۱۰۴ چاپ اول کتاب خود: «حیة محمد» با این عبارت آورده است که:  
«کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می کند تا برادر و «وصی» و خلیفه من در میانان باشد» ولی در چاپ دوم همان کتاب در سال ۱۳۵۴ هـ ص ۱۳۹ آن را حذف کرده است!<sup>(۲۶۸)</sup>

و اینگونه کتمان، یعنی کتمان تمام خبر بدون اشاره به آن در نزد علمای مکتب خلفا بسیار است.

## ششم جلوگیری از نوشتن سنت رسول الله صلوسلم ن

از مهمترین نوع کتمان سنت پیامبر در مکتب خلفا، نهی خلفا از نوشتن سنت رسول الله صلوسلمت این نعی از اولاد رسول خدا صلوسلمت انجا که قریشیان «عبدالله بن عمرو بن عاص» را از نوشتن سخنان پیامبر نهی کردند و به او گفتند: «هر چه را که از رسول خدا می شنوی می نویسی، در حالی که رسول خدا بشری است که در حال رضا و غضب سخن می گوید!» این قریشیان از مهاجران اصحاب رسول خدا صلوسلمت دنه انان ای که پیامبر را در واپسین دم حیات از نوشتن وصیتش بازداشتند و هنگامی که پس از رسول خدا صلوسلمت رسیدند، نوشتن حدیث پیامبر را ممنوع کردند، و این ممنوعیت تا زمان خلیفه اموی عمر بن عبدالعزیز که رفع منع کرد و به تدوین حدیث فرمان داد ساری و جاری بود. (۲۶۹)

و خدا می داند که چه مقدار از حدیث رسول خدا صلوسلمت «وطیة» و دیگر روایات های آن حضرت، به خاطر نانوشتن در طی قرون متمادی، به دست فراموشی سپرده شده است!  
دو پیوست:

نخست داستان انصار با معاویه و عمرو بن عاص بنابر روایت صاحب آغانی که فشرده آن چنین است:

«هیئت نمایندگی انصار به کاخ معاویه بن ابی سفیان رسید. حاجب و پرده دار او «سعد ابودره» به استقبال آنها آمد. به او گفتند: «برای انصار اجازه ورود بگیر» حاجب وارد شد و در حالی که عمرو بن عاص نزد معاویه بود به وی گفت: «انصار اجازه ورود می خواهند» عمرو گفت: «یا امیرالمؤمنین! این چه لقی است که اینها خود را بدان منسوب می کنند؟ این قوم را به نسب خودشان بازگردان!» معاویه گفت: «من از آن می ترسم که این کار،

زشتی به بار آورد!» عمرو گفت: «تو تنها این کلمه را می گویی، اگر گرفت که آنها را خوار و حقیر کرده ای و اگر نگرفت این نام را به آنان باز می گرداری» معاویه به حاجب گفت : «بیرون برو و بگو: «فرزندان عمرو بن عامر که در اینجا هستند وارد شوند» حاجب چنین کرد و فرزندان عمرو بن عامر همگی به جز انصار وارد شدند. معاویه نگاه تند ی به عمرو کرد و گفت: «جدا که خیانت کردی!» و به حاجب گفت: «برو بگو: «اوسیان و خزر جیان ی که در اینجا هستند وارد شوند» او رفت و آن را گفت ولی ه یچکس وارد نشد . معاویه گفت: «برو بگو: «انصار حاضر در اینجا وارد شوند» او رفت و آن را گفت و انصار با پیشگامی «نعمان بن بشیر» وارد شدند و نعمان گفت:

«ای سعد! ادعاهای گذشته را اعاده مکن که ما را، نسبی که بدان پاسخ بگوئیم جز «انصار» نباشد؛ نسبی که خداوند برای قوم ما برگزید و چه گران است این نسب بر کفار؛ کساری از شما که در نبرد بدر سرنگون شدند و در چاه آن دفن شدند، آنها هیزم جهنم اند.

و بعد برخاست و با خشم بیرون رفت که معاویه به دنبال او فرستاد و بازش گردانید و خشنودش کرد و خواسته های او و همراهانش را برآورده ساخت. معاویه پس از آن به عمرو گفت: «از این واقعه بی نیاز بودیم!» (۲۷۰)

از این داستان درمی یابیم که سلطه حاکم از نشر لقب «انصار» که جزئی از سنت رسول خداصلو سلو در جملو گیری می نمود چون این لقب در بر دارنده مدح و ثنای انصار یمان ی الأصل بود، و آنها از توانمندان حزب خلافت نبودند. و جمع میان همه مواردی که آوردیم آن می شود که سلطه حاکم، به خاطر دشمن ی با دشمنان خود، از نشر سنت رسول خداصلو سلو در جملو گیری می کرد

دوم خبری است که باز هم صاحب اغان ی از «ابن شهاب» روایت کند که گوید : «خالد بن عبدالله قسری به من گفت: «نسب مرا بنویس» من از نسب قبیله مُضَر شروع

کردم و مدتی درنگ نمودم و سپس به نزد او آمدم. به من گفت: «چه کردی؟» گفتم: از نسب مُضَر شروع کردم و هنوز تمامش نکرده‌ام. گفت: «قطعش کن که خدا ریشه آنها را قطع کند، برای من سیره بنویس» به او گفتم: «در حال نوشتن به سیره علی بن ابی طالب می‌رسم، آیا آن را بنویسم؟» گفت: «نه، مگر آنکه او را در قعر جهنم ببیری!»<sup>(۲۷)</sup>

می‌بینیم که سلطه حاکم از نوشتن نام علی علیه‌السلام لغت می‌کرد، مگر چیزی می‌که

حاوی ذمّ او باشد. حال چگونه ممکن است اجازه دهد سنت رسول خدا صلوسلم ب

نوشته شود؛ سنتی که با صراحت می‌گوید: پیامبر خدا صلوسلم از **«وَأَطِيعُوا أَمْرًا مِّنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»**

خود تعیین کرده است؟!!

آری، خلفا از نشر سنت رسول خدا صلوسلم **«وَأَطِيعُوا أَمْرًا مِّنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»** به روایت

سنت پیامبر و نوشتن آن همت گماشتند، در طول قرون و اعصار متمادی به قربانگاه جسم

و جان و ترور شخص و شخصیت دچار شدند. چنانکه به زودی به نمونه‌هایی از آن اشاره

خواهیم کرد ان شاء الله.



## هفتم تضعیف روایات و راویان سنت پیامبر صلو سلم ب

و کتابهای سلطه شکن، و کشتن مخالفان فکری

به راستی که هیچ پژوهشگری نمی تواند اقدامات علمای مکتب خلفا در تضعیف راویان و کتابهای سلطه شکن را احصا نماید. چنانکه همه روایاتی که مقام خلیفه و والی و سلطان و امیر را کاهش می دهد، از دید آنان ضعیف است، تا بدان حد که گاه ی عالم مخالف دیدگاه ایشان به دست عامه مردم کشته شده است!

اکنون برای پرهیز از طول بحث در این نوع از کتمان، به آوردن چهار نمونه از آن بسنده می کنیم:

## الف سرزنش کساری که «وصیت» را یادآور شوند

ابن کثیر گوید: «و اما آنچه که بسیاری از نادانان شیعه و قصه گویان اغنیا بدان مغرور شده (یا افتتا زده اند)، که رسول خداصلو سلماتی و آله و اطهار علیهم السلام را خلافت قرار داد، دروغ و بهتان و افتراپی است که لازمه آن خطای بسیار، و خیانت صحابه، و کوتاه ی آنها در اجرای وصیت آن حضرت است تا آنجا که گوید: و آنچه که برخی قصه گویان عوام در کوچه و بازار از وصیت به علی در آداب و اخلاق نقل می کنند... همه آنها هذیان است و هیچیک را اصلی نباشد، بلکه آنها ساخته برخی فرومایگان نادان است که اعتمادی بر آنها نیست و جز کودن ناتوان بدانها مغرور نگردد». (۲۷۲)

ابن کثیر بدین گونه با خشمی شدید و اعصابی در هم کوفته از رنج این مشکله سخن می گوید، و ما برای آشنائی با اشخاصی که ابن کثیر آنها را جاهلان شیعه و قصه گویان اغنیا به شمار آورده بباچار اسامی آنان را در زیر یادآور می شویم:

نخست از صحابه

۱ امام علی بن ابی طالب علیهما السلام

۲ سلمان فارسی محمدی

۳ ابویوب انصاری

۴ ابوسعید خدری

۵ انس بن مالک انصاری

۶ بریده بن حصیب اسلمی

۷ عمرو بن عاص

۸ ابوذر غفاری

۹ امام حسن مجتبی سبط اکبر رسول الله صلوسلم ز

۱۰ امام شهید حسین بن علی علیهما السلام

۱۱ حسان بن ثابت انصاری

۱۲ فضل بن عباس بن عبدالمطلب

۱۳ نعمان بن عجلان انصاری

۱۴ عبدالله بن ابی سفیان الحرث بن عبدالمطلب

۱۵ ابوالهیثم بن التیهان انصاری

۱۶ سعید بن قیس انصاری

۱۷ حُجر بن عدی الکندی

۱۸ خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین

۱۹ عمرو بن الحمق الخزاعی

۲۰ عبدالله بن عباس

۲۱ مغیره بن حارث بن عبدالمطلب

۲۲ اشعث بن قیس کندی از دشمنان امام علی علیه‌السلام □

دوم از تابعین

۱ جریر بن عبدالله بجلی

۲ نجاشی شاعر، قیس بن عمرو

۳ محمد بن ابی بکر (فرزند خلیفه اول)

۴ منذر بن حمیضه وداعی

۵ عبدالرحمن بن جعیل

۶ نضر بن عجلان

۷ مالک اشتر

۸ عمر بن حارثه انصاری

۹ عبدالرحمن بن ذؤیب اسلمی

سوم از حاکمان مکتب خلفا و امامان مذاهب ایشان:

۱ امیر علی بن عبدالله عموی خلیفه عباسی سفاح.

۲ خلیفه عباسی هارون الرشید.

۳ خلیفه عباسی مأمون.

۴ امام شافعیان محمد بن ادریس شافعی.

## چهارم از مؤلفاری که احادیث وصیت را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده اند

روایت کرده اند:

- ۱ امام حنبلیان احمد بن حنبل متوفای ۲۴۱ هـ در کتاب خود: مناقب علی.
- ۲ دینوری متوفای ۲۸۲ هـ در اخبار الطوال.
- ۳ بیهقی که تا سال ۳۲۰ هـ زنده بوده در: المحاسن و المساوی.
- ۴ طبرانی امام المحدثین در عصر خود و متوفای ۳۶۰ هـ در معاجم خود.
- ۵ ابونعیم اصفهاری متوفای ۴۳۰ هـ در حلیه الاولیاء.
- ۶ ابن عساکر شافعی متوفای ۵۷۱ هـ در تاریخ دمشق.
- ۷ ابن اثیر متوفای ۶۳۰ هـ در تاریخ خود.
- ۸ ابن ابی الحدید شافعی متوفای ۶۵۶ هـ در شرح نهج البلاغه.
- ۹ متقی هندی متوفای ۹۷۵ هـ در کنز العمال.

اینها همه به تعبیر ابن کثیر جاهلان شیعه و قصه گوینان اغنیایند که به روایات «وصیت» مغرور شده و آن را روایت کرده و در کتابهای خویش آورده اند. علاوه بر اینها، گروه بسیاری از همتایانشان از صحابه و تابعین اند که به روایات وصیت مغرور شده و در اشعار و خطابه های خود بدان احتجاج کرده و دانشمندان بزرگ سیره و تاریخ به ترتیب زیر آن را از قول ایشان روایت کرده اند، همانند:

زبیر بن بکار در موفقیات، طبری و ابن اثیر در تاریخ خود، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، مسعودی شافعی در مروج الذهب، امام مقدم در حدیث، حاکم نیشابوری در مستدرک، ذهبی در تذکره الحفاظ و امثال آنها.

ابن کثیر همه اینها را که یادآور شدیم، و بیشتر آنچه را که بدان اشاره کردیم و در دسترس علمای آن عصر بوده و به خاطر کتمان شدیدشان و پنهان کاری از مردم به دست

ما نرسیده، همه را کتمان کرده و هیچ یک را در مجموعه بزرگ تاریخی خود وارد نکرده است.

همو به گونه دیگری نیز به کتمان آنها پرداخته و با تضعیف راویان و روایات و کتابهای که آنها را ثبت کرده اند، و سخیف شمردن احتجاج کنندگان بدانها، چنان کرده که اگر چیزی از کتمان شده ها از کتاب دیگری به دست کسی رسید قابل تصدیق نباشد و لذا گوید: «آنچه که نادانان شیعه و قصه گوینان اغنیا بدان مغرور می شوند!».

و این گونه کتمان در نزد علمای مکتب خلفا بسیار است.

## ب سرزنش راویان حدیث

ابن عبدالبرّ از شعبی روایت کند که او درباره «حارث همداری» گفته است: «حارث برای من روایت کرد، و او یکی از کذّابین است» ابن عبدالبرّ گوید: «هیچ کذّبی از حارث سر نزده، تنها ایرادی که بر او گرفته شده افراط او در حبّ علی و برتر دانستن او از دیگران است، و بدین خاطر است که شعبی او را کذّاب شمرده و خدا داناتر است چون شعبی ابوبکر را برتر می داند و او را اوّل مسلمان می شمارد!»<sup>(۲۷۳)</sup>

## ج سرزنش پیشوایان حدیث

در مکتب خلفا گاهی پیشوایان حدیث را، تنها به خاطر روایت حدیثی که مخالف دیدگاه آنان بود، مورد سرزنش و نکوهش قرار می دادند، همان گونه که با حاکم شافعی چنین کردند و ذهبی در شرح حال او گوید:

«حافظ کبیر، پیشوای محدثان، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه نیشابوری معروف به ابن البیع در سال ۳۱۲ هـ به دنیا آمد و در سال ۴۰۵ هـ وفات کرد. از کودکی خواستار حدیث شد و به عراق رفت و حج گزارد و در خراسان و ماوراءالنهر به جستجو پرداخت و از دو هزار شیخ یا نزدیک به آن حدیث شنید و تصانیف او به حدود پانصد جزء رسید که از جمله تألیفات او فضایل شافعی است. نقل شده که مشایخ حدیث دوران او را یادآور می شود و پیشوایان حدیث عصرش او را بر خود مقدم می داشتند و حق برتری اش را رعایت می کردند و حرمت والائی برای او قائل بودند».

ذهبی گوید: «از حاکم درباره حدیث «طیر» سؤال شد و او گفت: «صحیح نیست، و اگر

صحیح باشد هیچ کس پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی بر او نقل نکرد»

گوید: «سپس رأی حاکم عوض شد و حدیث طیر را در مستدرک خود وارد کرد».

ذهبی سپس از قول علم نقل می کند که آنها درباره مستدرکش گفته اند: «او احادیث را

گردآوری کرده و معقد است که آنها بنا بر شرط بخاری و مسلم صحیح اند و از جمله آنها

حدیث «طیر» و حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» است، که اصحاب حدیث بر او انکار

کرده و به سخنش توجه نکرده اند».

و گوید: «اما حدیث «طیر» این حدیث جداً طرق کثیری دارد که من برای آن کتابی

خاص تألیف کرده ام و مجموع آن باعث می شود که این حدیث را اصلی باشد».



و اما حدیث «من كنت مولاه فعلىّ مولاه» این حدیث نیز طرق بسیار خوبی دارد که من برای آن نیز کتابی خاص تألیف کرده ام». (۲۷۴)

مؤلف گوید: اما حدیث «من كنت مولاه» را به زودی در بحث: «نصوص وارده از رسول خدا صلوات الله علیه و آله» آوریم.

و حدیث «طیر» نیز، بنابر روایت انس بن مالک و دیگر صحابه رسول خدا صلوات الله علیه و آله است که: «پرنده بریاری به رسول خدا صلوات الله علیه و آله و ان حضرت تناول کرد که خداوند محبوبترین خلق خود پس از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و تناول نماید که علی آمد و با آن حضرت تناول کرد» و چون این حدیث دلالت بر آن دارد که امام علی علیه السلام در کتب خود آورده اند مورد سرزنش و انکار واقع شده اند. و ما نیز، آن را در باب نصوص نیاورده ایم چون در صدد ایراد فضائل امام علی علیه السلام و تنها نصوص صریحه ای را می آوریم که در حق حاکمیت اهل البیت علیه السلام است.

ذهبی فضل و برتری «حاکم شافعی» در علم حدیث مکتب خلفا را یادآور می شود و می گوید چون در مستدرک خود فضائل امام علی علیه السلام و اشکالات معاویه را وارد نموده مورد سرزنش و انکار واقع شده و درباره او گفته اند: «در حدیث ثقه (و در عقیده) رافضی و خبیث است! تسنن را در تقدیم (خلفای ثلاثه) و خلافت آشکار می کند و از معاویه و آل او یزید روی گردان است و بدان تظاهر کرده و از آن عذرخواهی نمی کند».

ذهبی گوید: «می گویم: اما رویگردانی او از دشمنان علی که آشکار است. و اما درباره شیخین (= ابوبکر و عمر) او در هر حال آن دو را بزرگ می شمارد. پس او شیعی است نه رافضی، و ای کاش مستدرک را تألیف نکرده بود که به خاطر انتخاب بدش (در این تألیف) مورد بی مهری قرار گرفته است». (۲۷۵) مؤلف گوید: پیشوای محدثان مکتب خلفا

را سزااست که به امام مذهب شافعی محمدبن ادریس متوفای ۲۰۴ ه تأسری بجوید که او نیز متهم به رفض شد و، بنابر روایت بیهقی، گفت:

قالوا ترفضت قلت كلاً  
لكن توليت غير شك  
ان كان حبّ الوص  
فانّ ي ارفض العباد

«گفتند: رافضی شدی، گفتیم: نه چنانست!

رفض نه دین من است و نه اعتقاد من.

ولی بدون شک دوستدار

بهترین امام و بهترین هادی هستم.

اگر حبّ «وصی» رفض است

پس من رافضی ترین بندگان هستم! (۲۷۶)

و نیز گوید:

ان كان رفضاً حبّ آل محمد  
«اگر حبّ آل محمد رفض است

پس همه جن و انس گواه باشند که من رافضی هستم!»

و چنین می‌رهاید که گاه ی نیز، ناچار از کتمان بوده و گوید:

ما زال كتماً منك حتّ  
ی كائن ی بردّ جواب السائلین لا عجم

و اکتّم ودّ ی مع صفاء مودّت ی لتسلم من قول الوشاة و أسلم

«من همواه (حبّ) تو را مکتوم داشتم چنانکه گوئی از جواب دادن به پرسش کنندگان

ناتوانم! دوستی خود را با همه صفا و خلوص مودّتم پنهان داشتم تا تو از زبان بدگویان و

من از گزند آنها در امان باشیم! (۲۷۷)»

جز آنکه این کتمان سودش نبخشید و همانند دیگر علما، که نظر خود را درباره روایات سنت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر صاحب کتمان می‌گردد، متهم به رفض گردید. چون بیشتر علمای مذهب شافعی در مکتب خلفا، بر خلاف دیگر علمای مذاهب آن مکتب، به کتمان حدیث نمی‌پردازند و بدین خاطر متهم به رفض می‌گردند!

همان گونه که دیدیم، علمای مکتب خلفا با انواع انکار، از تضعیف راوی و روایان گرفته تا سرزنش و نسبت دادن آنها به تشیع و رفض، احادیث خلاف دیدگاه خود را از اعتبار ساقط کرده اند، که این گونه انکار از ساده ترین راهها در مناظره و احتجاج برای منکران حق است، و اثبات حق را در چنین حالی بسیار دشوار و ناشدنی می‌کند؛ زیرا منکر حق را مجهز می‌کند تا به راحتی بگوید: «این حدیث ضعیف است، باطل است، دروغ است» و صاحب حق را وادار می‌کند تا بی دلیل بیاورد و شخص منکر تنها به انکار و عدم قبول می‌پردازد، و این کار در حقیقت خود برای روایان حدیث نوعی خودکشی معنوی و ترور شخصیت است. به اضافه آنکه برخی از روایانی که حدیث مخالف مصلحت مکتب خلفا را روایت کرده اند، از حیث شخصی و جسمی نیز ترور و کشته شده اند که ما یک نمونه از آن را، که برای یکی از صاحبان صحاح شش گانه مکتب خلفا روی داده، یادآور می‌شویم:

#### داستان کشته شدن نسائی یکی از پیشوایان حدیث

ذهبی و ابن خلکان در شرح حال «نسائی» و نحوه کشته شدن او گویند: «حافظ و امام و شیخ الاسلام، احمد بن شعیب نسائی پیشوای اهل حدیث در عصر خود و صاحب کتاب «سنن» که در معرفت حدیث و برتری اسناد یگانه است، در مصر سکنی گزید و یک روز در میان روزه می‌گرفت و شبها به عبادت می‌پرداخت. با امیر مصر برای جنگ بیرون رفت ولی از شرکت در مجالس او و حاضر شدن بر سفره وی دوری می‌گزید. در اواخر

عمر برای حج بیرون رفت و به دمشق رسید و در دمشق به تألیف کتاب خصائص در فضائل علی بن ابی طالب و اهل البیت پرداخت؛ کتابی که بیشتر روایات آن از «احمد بن حنبل» است ولی این کار او را ناپسند شمردند. خود او گوید: «وارد دمشق شدم و دیدم که مخالفان علی در آن بسیارند، لذا به تألیف کتاب خصائص پرداختم و امیدوار بودم که خداوند به وسیله این کتاب آنها را هدایت نماید» به او گفته شد: «آیا فضائل معاویه را گردآوری نمی‌کری؟» گفت: «کدام را گرد آورم؟ حدیث: «اللهم لاتشعب بطنه»؛ «خدا یا شکمش سیر مگردان» را؟» که سؤال کننده خاموش شد. و نیز، از او خواسته شد تا درباره معاویه و فضائل او بگوید که گفت: «آیا به همین که سر به سر باشد (و به حال خود رها گردد) راضی نمی‌شود تا برتری گیرد؟» که مورد هجوم واقع شد و پیوسته بر تهیگاهش زدند و لگدکوبش کردند و از مسجد برونش انداختند و به رمله اش فرستادند.» (۲۷۸)

و حافظ ابونعیم گوید: «نقل شده که وی به خاطر آن لگدکوب شدن وفات کرد.» و دارقطنی گوید: «در دمشق گرفتار شد و در سال ۳۰۳ هـ به شهادت رسید.»

آزاردیدگان و کشته شدگان در راه نشر سنت رسول خداصلوسلمعزهم

ابوذر صحابی نیز، که شرح حال او در بحثهای: «کتمان سنت رسول خداصلوسلمعزهم» آمده است. همین راه را پیمود و نیز، علمای دیگری که در این راه به شهادت رسیدند و علامه خبیر امیری در کتاب خود «شهداء الفضیلة» برخی از آنها را معرفی کرده است.

حال با چنین شرایطی، کیست که به خود جرأت دهد و نصوص رسیده از رسول

خداصلوسلمعزهمصلوات الله وعلیه و آله و صحبه اجمعین کند؟ چه رسد به نصوص

وارده در حق حاکمیت اهل البیت علیهمالسلام

آیا ابن کثیر حق ندارد که برای مدارا با خواستاران فضائل معاویه، روایت نکوهش و بی

اعتباری معاویه را به روایت حاوی فضیلت او در دنیا و آخرت تأویل و توجیه نماید؟!

و آیا با چنین حالی، انتشار سنت رسول خداصلوسلمعزهمصلوات الله وعلیه و آله و صحبه اجمعین

بخش‌ری از سرنوشت کساری را که با مسیر مکتب خلفا مخالفت کرده و به نوشتن یا روایت پاره ای از سنت رسول خداصلو سلعمه و آله و سلم در مکتب بوده اقدام کرده اند یادآور شدیم. در بحث بعد به سرنوشت کتابهای م ی پردازیم که حاو ی سنت رسول خداصلو سلعمه و آله و سلم در مکتب در تضاد بوده است.

## هشتم سوزانیدن کتابها و کتابخانه ها

نوع دیگر کتمان در مکتب خلفا، به آتش کشیدن کتابهای حاوی سنت رسول الله صلو سلمر

در سیره و حدیث بود، سنعی که نشرش را نمی پسندیدند؛ بنیان گذار این کار خلیفه عمر بود، که به زودی در باب: «بحث های مکتب خلف در مصادر شریعت اسلام ی» آن را بیان می داریم، و خلاصه آن در طبقات ابن سعد چنین است که گوید: «در عهد عمر احادیث فزوری گرفت و او مردم را فرا خواند تا آنها را به نزد او آورند و چون آوردند فرمان داد تا سوزانیده شوند!»

و زبیر بن بکار روایت کند که: «سلیمان بن عبدالملک در زمان ولایت عهدی خود برای رفتن به حج از مدینه عبور کرد و فرمان داد تا «أبان بن عثمان» برای او روشها و جنگهای رسول خدا صلو سلم بنی کعبه در مدینه من است و صحیح و ناب شده آن را از کسری که به او اعتماد دارم گرفته ام. سلیمان دستور داد تا ده نفر از نویسندگان از آن نسخه بردارند و آنها آن را در کتابی نوشتند و چون به نزد او برده شد مشاهده کرد که یادآور ذکر «انصار» است: در عقبه اولی و عقبه ثانیه برای بیعت، و در جنگ بدر. سلیمان گفت: «این فضل و برتری را برای این قوم نمی دیدم! پس یا خاندان ما یعنی خلفای اموی آنها را ندیده گرفته اند، و یا اینگونه نیستند!» و ابان بن عثمان گفت: «ای امیر! کاری که آنها با شهید مظلوم یعری خلیفه عثمان کردند و او را وا گذاشتند، ما را از بیان حق باز نمی دارد. آنها همان گونه اند که ما برای شما در این کتاب معرفی کرده ایم» سلیمان گفت: «نیاز به نسخه برداری از آن ندارم تا موضوعش را برای امیر المؤمنین بیان دارم یعری برای پدرش عبدالملک شاید مخالف آن باشد» و دستور داد تا آن کتاب را در آتش سوزانیدند و چون بازگشت، پدرش را از آن آگاه کرد و عبدالملک گفت: «به کتابی که فضیلتی از ما را در بردارد و اهل شام را با اموری آشنا می کند که نمی خواهیم آنها را بدانند، چه نیازی

داری؟» سلیمان گفت: «من نیز بدین خاطر دستور دادم نسخه ای را که از آن برداشته بودند بسوزانند تا نظر امیرالمؤمنین را جویا شوم» و عبدالملک نظرش را تأیید کرد.<sup>(۲۷۹)</sup>

بدین گونه، خلفای مسلمانان و جانشینان آنها دستور می دادند تا کتابهای حاوی سنت رسول خدا صلو سلو سلو فی الله تلو د که ما سالکین از آنچه مخالف مصالح سلطه حاکم بود آگاه نگردند. چنانکه بیش از این را نیز انجام دادند، و کتابخانه های حاوی سنت رسول خدا صلو سلو سلو فی الله تلو د که ما سالکین از آنچه مخالف مصالح سلطه حاکم بود آگاه نگردند: که در پی می آید به آتش کشیدند:

### آتش زدن کتابخانه اسلامی بغداد

ابن کثیر درباره حوادث سال ۴۱۶ ه، در شرح حال «سابوربن اردشیر» گوید: «او نیکوکار و سلیم النفس بود و چون ندای مؤذن را می شنید، هیچ چیز از نماز بازش نمی داشت. در سال ۳۸۱ ه خانه ای را وقف علم کرد و کتابهای بسیاری را در آن قرار داد و غله فراوانی را نیز وقف مخارج آن نمود. این کتابخانه هفتاد سال دایر بود و سپس به گاه آمدن طغرل در سال ۴۵۰ ه به آتش کشیده شد. این کتابخانه در محله «بین السورین» بود.»<sup>(۲۸۰)</sup>

و یاقوت حموی در معجم البلدان در معرفی «بین السورین» گوید: «بین السورین نام محله بزرگی در کرخ بود که کتابخانه وقف شده وزیر بهاءالدوله در آنجا قرار داشت؛ کتابخانه ای که در دنیا بهتر از آن نبود و همه کتابهای آن به خط پیشوایان معتبر و از اصول نوشته شده آنها بود. این کتابخانه در آتش سوزی محله های کرخ به هنگام ورود «طغرل بیگ سلجوقی» به بغداد در آتش بسوخت.»

و نیز، ابن کثیر درباره حوادث سال ۴۶۰ ه، در شرح حال «شیخ طوسی» گوید: «در سال ۴۴۸ ه خانه و کتابخانه او در کرخ به آتش کشیده شد»<sup>(۲۸۱)</sup>

و بیش از این، با کتابخانه های خلفای فاطمی مصر انجام شد. چنانکه مقریزی متوفای ۸۴۸ ه در ذکر خزانه های موجود در قصر فاطمیان، درباره خزانه کتابها و کتابخانه آن گوید:

«کتابخانه آنجا از شگفتیهای جهان بود، و گفته می شود: «در همه بلاد اسلامی کتابخانه ای بزرگتر از آنچه در این قصر قاهره بود وجود نداشت» و گفته می شود: «این کتابخانه مشتمل بر ششصد و یک هزار کتاب بود» و درباره آن گفته شده: «غلامان و کنیزان آنها جلد آن کتابها را برای کفش و پای افزار به کار می بردند و اوراق آنها را بدین خاطر که از قصر سلطان بیرون آمده و سخنان مخالف مذهبشان در آن است آتش می زدند؛ و اینها جدای از آن بخشی بود که در آب غرق شد و از بین رفت و به دیگر بلاد برده شد؛ و آنچه باقی ماند و سوخته نشد، همانند تلی در گوشه و کنار انباشته شد و در زیر چتری از خاک بادآورده قرار گرفت و امروزه به پشته های کتاب شناخته می شود!»<sup>(۲۸۲)</sup>

آری، کتابخانه کرخ را وزیر آل بویه که از پیروان مکتب اهل بیت علیها السلام<sup>علیهم السلام</sup> بلیس کرد و سلجوقیان پیرو مکتب خلفا آن را به آتش کشیدند. آنها کتابخانه شیخ طوسی در کرخ بغداد را نیز به آتش کشیدند، و بیش از آن را با گنجینه های کتب فاطمیان مصر به هنگام استیلای صلاح الدین ایوبی بر حکومت مصر انجام دادند.

اکنون به نظر شما چه مقدار از سنت رسول خدا صلوسلم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> و کتابها و کتابخانه ها که صاحبان آن از مخالفان مکتب خلفا بودند از ما پوشیده مانده است؟ و چه مقدار احادیث صحیح با سند پیوسته از رسول خدا صلوسلم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> و کتابها و کتابخانه ها که از جملہ آنها سخنان آن حضرت درباره «وصیت» است که به خاطر این گونه کتمان به دست ما نرسیده است!

و مهم تر از آنچه که درباره کتمان سنت رسول خدا صلوسلم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> و کتابها و کتابخانه ها که از جملہ آنها سخنان آن حضرت درباره «وصیت» است که به خاطر این گونه کتمان به دست ما نرسیده است!

رسول الله صلوسلم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> به کتمان سنت رسول خدا صلوسلم<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> و کتابها و کتابخانه ها که از جملہ آنها سخنان آن حضرت درباره «وصیت» است که به خاطر این گونه کتمان به دست ما نرسیده است!



## نهم حذف بخشی از خبر سیره صحابه و تحریف آن

نوع دیگر کتمان در مکتب خلفا، حذف بخشی از خبر و تحریف آن است؛ همانگونه که «ابن کثیر» در تاریخ خود درباره خطب امام حسین عليه السلام آمده است. این خطبه را طبری و ابن اثیر در تاریخ خود با این عبارت آورده اند که

امام عليه السلام «اما بعد، نَسَبَ مرا مرور کنید و بنگرید که کیستم. سپس به وجدان خویش بازگردید و عتابش نمایید که، آیا کشتن من و هتک حرمتم برای شما رواست؟ آیا من پسر دختر پیامبرتان صلوات الله علیه و آله و سلم و پسر عموی علی و اول مؤمن به خدا و تصدیق کننده رسول خدا و وحی نازل شده بر او نیستم؟ آیا حمزه سیدالشهدا عموی پدرم نیست؟ آیا جعفر طیار صاحب دو بال عموی من نیست؟...» <sup>(۲۸۳)</sup>

ابن کثیر این خطبه را در تاریخ خود تحریف کرده و چنین روایت کند که امام

حسین عليه السلام

«به وجدان خویش باز گردید و از آن حساب بکشید که، آیا جنگ با همانند من به صلاح شماست، در حالی که من پسر دختر پیامبرتان هستم و بر روی زمین پسر دختر پیامبری جز من وجود ندارد و علی پدر من است و جعفر صاحب دو بال عموی من و حمزه سیدالشهدا عموی پدرم». <sup>(۲۸۴)</sup>

ابن کثیر موضوع «وصیت» را از خطبه امام حسین عليه السلام گرفته است؛ چون یادآوری آن چنانکه گفتیم عامه مردم را از حق حاکمیت امام علی و دو سبط رسول خدا صلوات الله علیهم و آله و سلم و این چیز است که انتشارش سُلطه حاکم را می آزارد. او سپس خطبه را تحریف کرده است، و این نوعی از انواع کتمان در مکتب خلفاست. همانند این حذف در سیره رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که با نودی به بخشی از آن اشاره خواهیم کرد.

## دهم جایگزیری روایات و اخبار ساختگی به جای حقیقی

نوع دیگر کتمان در مکتب خلفا، نهادن اخبار ساختگی و نشر روایات جعلی به جای روایات صحیح است، که نمونه ای از آن را می بینید:

طبری در تاریخ خود درباره ابوذر گوید: «و در این سال، یعنی سال سی ام، داستان ابوذر و معاویه پیش آمد که معاویه او را با درستی از شام به مدینه فرستاد، و درباره علت آن امور بسیاری ذکر شده که من یادآوری بیشتر آنها را نپسندیدم. اما تبرئه کنندگان معاویه در این باره داستانی را یادآور می شوند که «سری» برای من نوشته و در آن آورده است که سیف برای شعیب روایت کرده که...»

ابن اثیر نیز از او پیروی کرده و درباره حوادث سال سری ام هجری گوید:

«در این سال داستان ابوذر و فرستادن او به مدینه از سوی معاویه پیش آمد و درباره علت آن امور بسیاری ذکر شده که از جمله آنها اینکه معاویه دشنامش داد و به کشتنش تهدید کرد و با درستی از شام به مدینه اش فرستاد و از مدینه نیز، با وضع زننده ای که نقل آن به صلاح نباشد، تبعید گردید...»

اما «سیف»ی که طبری داستان ابوذر را از او روایت کرده و تبرئه کنندگان معاویه بدان تمسک جسته اند، کیست؟

او «سیف بن عمر تمیمی» است که در حدود سال ۱۷۰ هجری وفات کرده و اخباری را از عصر رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است. «ردّه و فتوح» و جنگ

علمای رجال او را معرفی کرده و در وصف او گفته اند:

«ضعیف است و حدیث او متروک و ناپذیرفتنی و بی ارزش است، او احادیث را از پیش

خود می ساخت و متهم به زندقه است.» (۲۸۵)

## نوع اخبار و روایات سیف

سیف در روایات خود بیش از «یکصد و پنجاه نفر صحابی» برای رسول خدا صلوسلمرد ساخته است که ما «نود و سه تن» از آنها را در بحثهای مشروحی در دو جلد اول و دوم «خمسون و مائة صحابی مختلق» یا «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» منتشر کرده ایم. سیف بیست و نه نفر آنها را از قبیله خود یعنی تمیم قرار داده و برای آنها در فتح بلاد داستانها ساخته و معجزات فراوان خلق کرده و اشعار و روایت حدیث جعل کرده است؛ کسانی که خداوند سبحان نه شخص آنها را آفریده و نه داستانهایشان را پدید آورده است، بلکه این سیف است که همه آنها را ساخته و پرداخته است؛ همانگونه که دهها نفر راوی دیگر ساخته و قصه های خود را از قول آنها روایت کرده است، و ما نود و چند نفر از آنها را در «عبدالله بن سبا» و «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» بررسی و منتشر نمودیم و در بررسی در حد توان خود دیدیم که سیف از یک راوی ساخته ذهن خویش که او را «محمد بن سواد بن نویره» نامیده، ۲۱۶ روایت نقل کرده است و از برخی دیگر کمتر و کمتر تا یک روایت.

او همچنین شاعرایی را برای عرب و فرماندهایی را برای ایران و روم و سرزمینهای را در بلاد اسلامی و غیر آن ساخته و پرداخته کرده و سالها ی حوادث تاریخ ی را تحریف نموده است؛ همانگونه که نامهای اشخاص آمده در تاریخ اسلام را تحریف کرده است و با احادیث ساختگی خود به نشر خرافات در میان مسلمانان پرداخته و جنگها و کشورگشاییهایی را خلق کرده که هرگز پدید نیامده، و داستان را چنان پردازش کرده که در این جنگها صدها هزار نفر با وضع فجیعی به دست مسلمانان کشته شده اند؛ در حالی که یک مورد آن هم

وجود خارجی نداشته است. او به گونه ای صحنه آرائی کرده که از مجموع جعلیات و دروغ پردازیهای او چنین نتیجه گرفته شود که اسلام به زور شمشیر گسترش یافته است، که ما در ابتدای جزء دوم «عبدالله بن سبا» بطلان آن را آشکار ساخته ایم.

روایات ساختگی سیف در بیش از هفتاد کتاب مرجع، از کتابهای حدیث و تاریخ و ادب و غیر آن، از مصادر تحقیقی اسلامی در مکتب خلفا، وارد و منتشر گردید. <sup>(۲۸۶)</sup> یعنی هرچه را که سیف از زمان رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم گرفته و روایت کرده، به وسیله این کتابها منتشر گردید، و آنکه بیش از همه از او گرفته «طبری» است که در تاریخ خود داستانهایی همانند داستانهایی زیر را از او روایت کرده است: <sup>(۲۸۷)</sup>

الف حرکت سپاه بر روی آب دریا از ساحل تا دارین که مسافت آن با کشتی یک شبانه روز راه بود. گوید: «سپاهیان چنان بر روی آب می رفتند که گویی بر ماسه نرمی پای می گذارند که آب روی آن تنها کف پای شتران را می پوشانید!»

ب سخن گفتن «گاوها» با «عاصم بن عمر و تمیمی» صحابی ساخته سیف در جنگ قادسیه، با زبان عربی فصیح! و اینکه «بکیر» در آن روز هنگامی که به نهری رسید و قصد عبور داشت به اسبش «أطلال» گفت: «أطلال پیر!» و اسب به سخن درآمد و گفت:

«سوگند به سوره بقره می برم» و سپس پرید!!

ج جنیان در فتح قادسیه اشعاری خوانده و پایداری تمیمیان در جنگ را ستودند!

د شهر شوش با ضربه «دجال» گشوده شد که با لگد بر دروازه آن کوبید و گفت: «باز شو ای...!»

ه فرشتگان در فتح «بهر سیر» از زبان «اسودبن قطبه تمیمی» سخن گفتند! این اکاذیب از تاریخ طبری به کتابهای تاریخ اسلام تألیف شده پس از او تا به امروز سرایت کرد که ما به برخی از آنها اشاره می کنیم:

## سرایت اخبار سیف از تاریخ طبری به کتابهای تاریخ و علت آن

«ابن اثیر» در مقدمه تاریخ خود گوید: «من در این کتاب خود چیزهای را گردآوردم که در هیچ کتابی جمع نشده است. ابتدا از کتاب تاریخ کبیر تألیف ابوجعفر طبری شروع کردم، چون کتابی است که همه بدان مراجعه کرده و مرجع حل اختلاف است ... و چون از آن فارغ شدم به دیگر تواریخ مشهور پرداختم و آنها را مطالعه نمودم و هرچه در تاریخ طبری نبود بدان افزودم... مگر آنچه که مربوط به رویدادها ی میان اصحاب رسول خدا صلب بود که من چیزهای بدی را از ابوجعفر نقل کرده نیفزودم مگر توضیحی روشنگر یا نام یک انسان یا چیزی که باعث سرزنش هیچ یک از آنها نگردد؛ و اینکه من جز از تواریخ یاد شده و کتابهای مشهور از قول کسانی که به راستی در نقل و درستی در تدوین شناخته شده اند، نقل قول نمی‌کنم...» (۲۸۸)

و «ابن کثیر» پس از پایان بردن اخبار صحابه در «ردّه و فتوح و فتن» گوید: «این فشرده آن چیزی است که ابن جریر طبری رحمه الله پیشوایان این مقام آورده است و از احادیث ساختگی منسوب به صحابه و اخبار جعلی مورد استناد هواپرستان شیعه و غیر آنها در آن خبری نیست» (۲۸۹)

و ابن خلدون گوید:

«این پایان سخن درباره خلافت اسلامی و رخدادهای آن از «ردّه و فتوحات و جنگها» و اتفاق و اجتماع نهایی است که فشرده اصل و فرع آن را از نوشته های «محمدبن جریر طبری» یعنی از تاریخ کبیر او آوردم؛ موثق ترین کتابی که در این باره دیده ایم؛ کتابی که از مطاعن و عیب جوئی و شبهه افکری درباره بزرگان و نیکان امت و عدول صحابه و تابعین به دور و میراست.» (۲۹۰)

## تأملی در علت گزینش روایات صدر اسلام سیف

از سوی دانشمندان نامدار و تیزبین

طبری درباره درگیری ابوذر فقیر با معاویه امیر گوید: «یادآوری بیشتر آنها را خوش نداشتیم، اما تبرئه کنندگان معاویه در این باره قصه ای را از قول سیف یادآور شده اند که...» و ابن اثیر گوید: «... معاویه او را دشنام داد و تهدید به قتلش نمود و با درستی از شام به مدینه اش فرستاد و از مدینه نیز، با وضع زننده ای که نقل آن به صلاح نباشد، تبعید گردید» و سپس به بیان قصه سیف و تبرئه کنندگان معاویه می پردازد!

این دو دانشمند بزرگ روایات غیر سیف را به خاطر بی اعتمادی بر آنها رها نکرده اند، بلکه چون در آن روایات عذر و تبرئه سلطه حاکم را نیافتند، و در روایات سیف زندیق و سلسله راویان ساختگی او تبرئه و عذر معاویه امیر و عثمان خلیفه را یافتند، آنها را رها و اینها را برگزیدند؛ و بدین خاطر، تاریخ کبیر طبری مشحون از روایات سیف گردید، و ابن اثیر در همین راستا روایات سیف را از تاریخ طبری برگرفت و ابن کثیر نیز چنان کرد و در پایان مقال «جنگ جمل» و حوادث سال ۳۶ هجری که اخبار سیف را از وفات رسول خدا صلوات الله علیه جمل یادآوری می شود، گوید: «این فشرده آن چیزی است که ابن جریر طبری رحمه الله پیشوایان این مقام آورده است» و مراد او از «پیشوایان این مقام» کسانی همچون سیف زندیق و راویان ساختگی او هستند که طبری این اخبار را از قول آنها روایت کرده است.

و علامه ابن خلدون این سخن را با صراحت بیشتری بیان داشته و درباره علت گزینش روایات سیف از تاریخ طبری که در موضوع بیعت خلفا و رده و فتوح و اجتماع، یعنی اجتماع بر بیعت معاویه است گوید: «زیرا این موثق ترین کتابی است که در این باره دیده ایم؛ کتابی که از عیبجویی و شبهه افکری درباره بزرگان امت به دور و مبراست».

پس، روایات سیف که در تاریخ طبری آمده، در نزد ایشان موثق تر است، چون از عیججوی و شبهه افکری درباره بزرگان امت از صحابه و تابعین، که خ لفا و فرمانداران و وابستگان آنها باشند، به دور و مبراست!

و دلیل دیگری که فراروی شما قرار می دهیم این است که یادآوری و بیان امور ی که حاوی نقد و ایراد بر بزرگان مذکور باشد، از جمله عیوب به شمار آید و بر راوی است تا بکوشد و برای اشکالات وارد بر آنها به هر نح و ممکن عذر و بهانه مناسبی بجوید؛ چنانکه در داستان «سعدبن ابی وقاص» و رفع حدّ او از «ابن محجن» انجام داده اند و کوشیده اند تا برای سعد که فرمانده است عذر مناسب بیابند. داستان واقعه چنین است:

«ابومحجن ثقفی چنانکه در شرح حال او در استیعاب و اُسدالغابه آمده دائم الخمر بود و خلیفه عمر هفت بار او را حدّ زد و در پایان از مدینه تبعیدش کرد . در جنگ قادسیه به سعدبن ابی وقاص پیوست و او به خاطر شُرب خمر در بندش نمود و زن سعد رهایش کرد و چون در آن جنگ پایداری نشان داد، سعد وقاص حدّ شراب را از او برداشت و گفت :

«به خدا سوگند هرگز به خاطر شرب خمر تازیانه ات نخواهیم زد» و ابومحجن گفت : «و من هم دیگر هیچگاه آن را ننوشم».

این داستانِ رفع حدّ سعد از ابی محجن بود. «ابن حجر» این داستان را از حاشیه «ابن فتحون» بر استیعاب ابن عبدالبرّ در شرح حال ابی محجن نقل کرده و گوید:

«ابن فتحون ابن عبدالبرّ را به خاطر ذکر قصه ابی محجن و اینکه او دائم الخمر بوده، سرزنش کرده است تا آنجا که گوید: ابن فتحون قول کساری را که گفته اند: سعد وقاص او را از حدّ معاف کرده انکار نموده و گوید: «چنین گماری به سعد نارواست» سپس گوید :

«ولی برای آن توجیه نیکویی است» و آن توجیه را نیاورده، و (به نظر ما) گویا مراد سعد از اینکه گفته است «به خاطر شراب تازیانه اش نمی زند» همراه با شرطی بوده که آن را بیان

نکرده و آن اینکه: «اگر بر او ثابت شود که شراب خورده» (تازیانه اش نمی زند) که خدا توفیقش داده و توبه کرده، توبه نصوح، و دیگو بدان باز نگشته است...» (۲۹۱)

پیروان مکتب خلفا بدین گونه می کوشند تا به هر وسیله ممکن نقد و اشکال را از بزرگان خویش بزدایند، و خلفا و والیان و وابستگان آنها همچون معاویه و مروان و یزیدبن معاویه و فرمانداران ایشان که آنها را کُبراء یا بزرگان صحابه و تابعین می نامند همه را معذور و مبرا جلوه دهند؛ و چون «سیف بن عمر زندیق» این راز را به خوبی دریافته بود، روایاتی ساخت که با خواسته همه طبقات مکتب خلفا در طی دورانها موافق باشد و آنها را در پوشش دفاع از خلفا و وابستگان آنها، در برابر انتقادات وارد بر ایشان، زراندد کرد و به نشر فضایل آنها پرداخت، و در سایه چنین پوشش درخشان ی، اهداف خرابکارانه و اسلام

ستیزش را پنهان داشت و به نشر خرافات ویرانگر در عقاید و باورها ی اسلام ی مسلمانان پرداخت و چنان شایع کرد که «اسلام با زور شمشیر گسترش یافت!» آری، سیف با ساخته های خیالی و انگیزه زندیقانه خویش به اهداف خود رسید . از نمونه های نشر خرافات او، افسانه «اسود عنسری» و «نجوای پیامبر و خسرو» است که از پی می آید:

### نخست افسانه «اسود عنسری» در روایات سیف

طبری درباره این افسانه چندین روایت آورده که فشرده آنها چنین است: «هنگامی که اسود عنسری (۲۹۲) ادعای پیامبری کرد و بر یمن چیره شد، و «شهر بن بازان» پادشاه آنجا را کشت و با همسرش ازدواج کرد و کار سپاه را به «قیس بن عبد یغوث» سپرد و امر فرزندان فارس در یمن را به «فیروز و دازویه» واگذاشت، پیامبر صلوسلمبر آنها نوشت که آشکارا یا در نهان به مقابله با اسود برخیزند و او را بکشند . آنها بر کشتن



غافلگیرانه او توافق کردند و شیطان اسود او را آگاه کرد و وی به نزد قیس فرستاد و گفت: «قیس! این فرشته چه می گوید؟» قیس گفت: «چه می گوید؟» گفت: «م ی گوید: «به قیس اعتماد کردی و گرامی اش داشتی تا در همه امور تو وارد شد و در مقام همتا ی تو گردید و اکنون به دشمن تو متمایل شده و می کوشد تا حکومت تو را به دست آورد و مکر خود را پنهان داشته است. او م ی گوید: ای اسود! ای اسود! ای بدبخت! ای بدبخت! گردنش را بزن و سر از تنش بگیر، وگرنه از قدرتت برکنار یا گردنت را می زند!» قیس به جان او سوگند دروغ خورد و گفت: «قسم به ذی الحمار لقب اسود که تو در جان من برتر و در نزد من والاتر از آبی که چنین اندیشه ای را درباره ات داشته باشم!» و اسود گفت: «چقدر جفاکاری! آیا این فرشته را تکذیب می کنی؟! اکنون دانستم که از آنچه درون داشتی و من از آن آگاه شدم، پشیماری!» یعری از آنچه که شیطان او همانکه فرشته اش م ی نامید از آن آگاه شده بود.

سیف گوید: «قیس پس از آن بیرون رفت و گروه خود را از آنچه که میان او و اسود گذشته بود با خبر ساخت و به این نتیجه رسیدند که توافق خود را به انجام رساند و اسود را بکشند، که اسود دوباره قیس را فراخواند و به او گفت: «آیا من حق را به تو نگفتم و تو دروغ تحویل دادی؟ این یعری شیطانی که فرشته اش می نامید می گوید: «ای بدبخت! ای بدبخت! اگر دست قیس را نری سر از تنت جدا می کند» قیس گفت: «کشتن تو که رسول خدا هستی به دست من سزاوار نباشد. هرچه خواهی درباره ام فرمان بده که من در خوف و نگرانی دشواری به سر می برم! مرا بکش که یک بار مردن برای من آسانتر از آن است که روزی چند بار بمیرم!»

سیف گوید: «اسود بر او ترحم کرد و بیرونش فرستاد» سپس دستور داد تا یکصد رأس گاو و شتر برای قربانی آماده کردند و بعد خطی کشید و آنها را فراروی خط قرار داد و خود در پشت آن ایستاد و بدون آنکه قیدی بر آنها بزند یا آنها را بخواباند، ذبحشان کرد و

خود از آن خط عبور نکرد. سپس رهایشان ساخت تا جولان دادند و جان سپردند!» سیف از قول راوی این قصه روایت کند که گفت: «چیزی فطیع تر و روزی وحشتناکتر از آن ندیدم».

سیف گوید: «برای کشتن ناگهاری او در شب، با همسرش هماهنگ شدند و چون بر او وارد شدند فیروز پیشدستی کرد که شیطان او بیدارش نمود و جای فیروز را به او نشان داد و چون درنگ کرد آن شیطان از زبان او که خواب آلود بود و به فیروز می‌نگریست گفت: «فیروز! مرا با تو چه کار است؟» که فیروز گردنش را کوبید و او را بکشت».

گوید: «سپس بقیه وارد شدند تا سرش را جدا کنند، که شیطان او تکانش داد و به جنبش آمد و توفیق نیافتند، تا آنگاه که دو نفر بر پشت او نشستند و زنش موها را گرفت و در حالی که جیغ و داد می‌کرد، فرد دیگری گردنش را جدا کرد و او نعره‌ای گاوگونه کشید که نگهبانان سر رسیدند و گفتند: چه شده؟ و آن زن گفت: «به پیامبر وحی شده» و او خاموش شد...»

این خبر را طبری و ذهبی هر دو در تاریخ خود آورده‌اند و ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون از طبری گرفته‌اند، جز اینکه ابن خلدون فشرده آن را آورده است.

## بررسی افسانه اُسود عنسری

الف راویان این افسانه:

سیف این افسانه را در یازده روایت و از قول چهارتنِ راویِ ساخته خیال خود به شرح

زیر نقل کرده است:

۱ سهل بن یوسف خزرچی سلمی.

۲ عبید بن صخر خزرچی سلمی.

۳ مستنیر بن یزید نخعی.

۴ عروه بن غزید دثیری.

سیف زندیق این راویان را که در عالم هستی به وجود نیامده اند در خیال خود ساخته و

پرداخته و روایاتش را بدانان نسبت داده است.

ب متن این افسانه:

ما روایات ساختگی سیف در افسانه اسود عنسری را در جلد دوم «عبدالله بن سبا» با

روایات صحیح مقایسه کرده و ساختگی بودن روایات و راویان آن را آشکار نمودیم.

## دوم افسانه نجوای خسرو با پیامبر در نزد خدا

سیف داستان حرکت یزدجرد به سوی خراسان پس از واقعه جلولاء را روایت کرده و

گوید:

«یزدجرد پسر شهریارزاده خسرو پادشاه ایران هنگامی که اهالی جلولاء گریختند، به

سوی ری حرکت کرد و در حالی که شتر راه می رفت بر محمل خویش م ی خوابید و در

راه درنگ نمی کردند تا به آبشخوری رسیدند و او را که در محمل به خواب رفته بود بیدار

کردند تا از خوابیدن شتر نگران نشود که تندی کرد و گفت: «خیلی کار بدی کردید. به خدا سوگند اگر به حال خود رهایم کرده بودید مدت حکومت این امت را در می یافتم، چون دیدم که من و محمد در نزد خدا نجوا می کردیم و خدا به محمد گفت: «یکصد سال بر آنها حکومت کن».

او گفت: «زیادتم بخش».

خدا گفت: «یکصد و ده سال».

او گفت: «زیادتم بخش».

خدا گفت: «یکصد و بیست سال».

و او گفت: «اختیار با شماست!».

که شما بیدارم کردید! و اگر به حال خود رهایم کرده بودید مدت حکومت این امت را

در می یافتم...» (۲۹۳)

## بررسی افسانه نجوای خسرو با پیامبر صلوسلمد

الف بررسی حال راویان این افسانه:

سیف این افسانه را از قول راویان ساخته خیال خود با اسامی زیر روایت کرده است:

۱ محمد، که در خیال خود: «محمد بن عبدالله بن سواد بن نویره» اش نامیده است.

۲ مهلب، که در خیال او: «مهلب بن عقبه اسدی» است.

۳ عمرو، که در ساخته های ذهن سیف دو نفرند: یکی از آنها: «عمرو بن ریان» است و

دیگری: «عمرو بن رفیل» و ما ساختگی بودن این اسامی را در جلد اول «عبدالله بن سبا»

و «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» آشکار ساخته ایم.

ب بررسی متن افسانه:

ما متن افسانه را نیز در جلد اول «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» بررسی کرده و

بطلان آن را آشکار ساخته ایم و در اینجا نیازی به اعاده بحث نمی بینیم.

هدف سیف زندیق از جعل این دو افسانه

سیف می گوید: «اسود»ی که ادعای پیامبری کرد، قیس را از آنچه نیت می نمود، یکی

پس از دیگری، آگاه می ساخت و می گفت: «فرشته گفت» و آن فرشته ای که آگاهش می

نمود همان شیطان است! و از این اسود مدعی نبوت معجزه ای آشکار بروز کرد و آن

زماری بود که خطی کشید و در ورای آن خط یکصد رأس گاو و شتر را نگاه داشت و از

پشت آن خط همگی آنها را بدون قید و بند ذبح کرد و خود از آن خط عبور نکرد. سپس

رهایشان کرد تا جولان دادند و جان سپردند، و راوی قصه این امر را بسیار عظیم دانسته

است!».

و در خبر دوم گوید: «خسرو در خواب دید که با خدا و رسول خدا گرد هم آمده و...»

آیا محتوا و لبّ قصه اول این نمی شود که پیامبر مسلمانان ادعای نبوت کرد و آن را که او «فرشته» می نامید از غیب آگاهش می کرد و آن معجزه ها از او صادر می شد؟ چون «اسود عنسری» نیز ادعای نبوت کرد و آن را که «فرشته» می نامید از غیب آگاهش می نمود و آن معجزه ها از او صادر می شد؟!

آیا این زندیق چنین افسانه ای را بدون قصد القاء شبهه در اذهان مسلمانان منتشر نموده است؟

و در افسانه دوم، آیا این زندیق خدای مسلمانان و پیامبر آنها را مورد استهزاء قرار نداده که آنها را در نشستی واحد همراه با دشمنشان یزدجرد در خواب او گرد هم آورده است؟!

باری، بزرگان علما در مکتب خلفا اینگونه افسانه های خرافی را از سیف روایت کردند و کتابهای تاریخ اسلام را از آنها انباشتند و این افسانه ها به تدریج بخش ی از مصادر پژوهشی اسلامی گردید! و نیز، آنچه را که سیف زندیق القاء و شایع کرد که «اسلام به زور شمشیر گسترش یافت» آن را نیز در کتابهای تاریخ اسلام به گونه زیر وارد و منتشر کردند:

اشاعه این پندار که اسلام با شمشیر و خونریزی گسترش یافت

سیف زندیق در ساخته های ذهری خود درباره «ارتداد و فتوح» جنگهای را به تصویر کشیده که نتیجه اش آن می شود که «اسلام با زور شمشیر و خونریزی در زمین گسترش یافت» و از جمله افسانه های هائی که به نام «جنگهای ارتداد» ساخته و پرداخته، دروغها و بزرگنمائیهای زیر است:

### بزرگنمائیها و دروغهای سیف در اخبار ارتداد

سیف ابتدا برای بزرگنمائیها و دروغهایی که مورد نظرش بوده زمینه ساز می کرده، و بنابراین چه طبری در ابتدای اخبار ارتداد از او روایت کرده، گوید:

«همه سرزمینها کافر شدند و آتش افروختند. قوم عرب نیز همگی از خاص و عام مرتد شدند، مگو قریش و ثقیف!» سپس ارتداد بخشی از قبیله غطفان، امتناع هوازن از پرداخت صدقه و مالیات، اجتماع عوام قبیله طی و اسد به هواداری از طلیحه، و ارتداد خواص بنی سلیم را یادآور شده و گوید: «و همچنین سایر مردم در هر مکاری!» و گوید: «و نامه های کارگزاران پیامبر که از همه نواحی می رسید و می گفت که همه قبایل از خاص و عام پیمان شکسته و مرتد شده اند!»

این خبر را ابن اثیر و ابن خلدون نیز بدین گونه در تاریخ خود آورده اند و ابن کثیر آن را نقل به معری کرده و در تاریخ خود گوید:

«همه قوم عرب پس از وفات رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم مرتد شدند و از مسجد،

مکه و مدینه». (۲۹۴)

سیف زندیق سپس در ساخته های خیال خود به بیان چگونگی بازگشت مردان به اسلام پرداخته و در روایات جعلی خود چنان می نماید که همه آنها با زور شمشیر به اسلام بازگشته اند، که از جمله افسانه های او درباره ج نگها ی ارتداد، افسانه «جنگ اخابث» به گونه زیر است:

### ارتداد عکّ و اشعرین و داستان طاهر ریب رسول خدا صلوسلمار

سیف درباره داستان «جنگ اخابث» و قبیله «عکّ» گوید: «اولین قبایلی که در تهمه پیمان شکستند، قبایل «عکّ و اشعرین» بودند که چون خبر وفات پیامبر بدانان رسید اجتماع کرده و در اعلاب راه ساحل اردو زدند. «طاهر» آن را به ابی بکر گزارش کرد و سپس با «مسروق عکّی» به سوی آنان رفت تا بدانها رسید. سپس جنگیدند و خداوند آنها را فراری داد و به سختی بکشت و بوی گند کشته هایشان راهها را فرا گرفت، و کشته شدن آنها فتحی عظیم بود».

و ابوبکر پیش از آنکه نامه دوم طاهر و خبر پیروزی وی به او برسد پاسخ طاهر را چنین داد: «نامه ات را که در آن از بسیج و حرکت به سوی اخابث در اعلاب خبر داده بودی، دریافت کردم. کار درستی کردی، این شورش را با سرعت سرکوب کنید و امانشان ندهید و تا دستور بعدی من در اعلاب بمانید» و این اجتماع و کسان ی که تا به امروز به راه آنها رفته اند، «اخابث» نامیده شدند و آن راه، راه اخابث؛ و طاهر بن ابی هاله در این باره گفته است:

و واللّه لولا اللّه لاشیء غیره	لما فض بالاجراع جمع العثاعث
فلم ترعین ی مثل یوم رایته	بجنب صحارف ی جموع الأخابث
قتلناهم ما بین قنّه خامر	الی القیعة الحمراء ذات النبائث
و فئنا باموال الاخابث عنوة	جهاراً و لم نحفل بتلک الهثاھث



«به خدا سوگند که اگر خدا نبود چیز دیگری جز او نبود  
و این مارها در أجراء شکست نمی خوردند  
دیده ام همانند آن روز را ندیده بود که  
اخابث در کناره صحرا گرد آمده بودند  
آنها را در فاصله کوهی سر کشیده  
و صحرائی سرخ فام و پر رمز و راز درهم شکستیم،  
و اموال اخابث را با زور غنیمت گرفتیم،  
آشکارا، و به آن قیل و قالها توجه نکردیم.»  
گوید: «و طاهر بر مسیر اخابث اردو زد و مسروق در عک با او بود و منتظر فرمان ابی  
بکر».

سیف داستان ارتداد «عک و اشعرین» را بر محور شخصیت خیالی «طاهر بن ابی هاله»  
قرار داده است، اینک ببینیم این طاهر که در روایات سیف آمده کیست؟

## طاهر در روایات سیف

سیف زندیق «طاهر بن ابی هاله تمیم ی» را فوزند «امّ المؤمنین خدیجه» و ربیب و کارگزار رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در حدیثی که در آن حضرت معرفی کرده و بخشی از سرگذشت او در زمان ابی بکر را نابودی مرتدان «عک و اشعرین» برشمرده، و شرح حال نویسان مکتب خلفا و مؤلفان کتابهای: «استیعاب و معجم الصحابه و أسد الغابه و تجرید اسماء الصحابه و اصابه» شرح حال او را از احادیث سیف استخراج کرده و وی را در شمار صحابه به حساب آورده اند. همچنین در کتابهای: «معجم الشعراء و سیر النبلاء» نیز معرفی شده است.

داستان او در تواریخ: طبری و ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون و میر خواند، آمده است. مرحوم «شرف الدین» نیز به این مصادر اعتماد کرده و در کتاب خود «الفصول المهمه» او را در شمار شیعیان عاری علیها التکلیف<sup>۱</sup> است.

و نیز، یاقوت حموی در «معجم البلدان» و عبدالمؤمن در «مراصد الاطلاع» با اعتماد بر اخبار سیف، به معرفی مکان «اعلاب و اخابث» پرداخته اند.

(۲۵۷) مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۳ ۱۱۴.

(۲۵۸) سوره بقره، آیه ۱۴۴.

(۲۵۹) برخی از مصادیق آن در فصل مصطلحات بحث امامت و خلافت گذشت.

(۲۶۰) نهج البلاغه، خطبه ۲.

(۲۶۱) مصادر این شعر و شرح حال شاعر در باب: شهرت لقب وصی النبی برای امام علی در همین کتاب آمده است.

(۲۶۲) ابن هشام، ابومحمد عبدالملک بن هشام حمیری، ابن خلکان درباره او گوید: «سیره رسول خداص، جنگها و اقدامات را از ابن اسحاق گرفته و آن را تهذیب نمود...» و سیوطی در «بغیة الوعاة» ص ۳۱۵ گوید: «او مهدب سیره نبوت است که از زیاد بکائی ندیم ابن اسحاق شنیده و آن را تنقیح و پالایش کرده است...» و

مقصود آنها از تهذیب و تنقیح و پالایش آن این است که او، هر چه را که در سیره ابن اسحاق مخالف سلطه حاکم بوده، حذف کرده است. ابن هشام در سال ۲۱۳ یا ۲۱۸ ه در مصر وفات کرد؛ و بکائی، زیادبن عبدالله بن طفیل، در سال ۱۸۳ ه وفات کرد؛ و محمدابن اسحاق بن یسار مطلق این سیره را به دستور منصور خلیفه عباسی برای پسرش مهدی نوشت. مراجعه کنید: مقدمه حسین هیکل بر سیره ابن هشام، چاپ قاهره سال ۱۳۵۶ ه، که هر چه در متن آوردیم از این چاپ است.

(۲۶۳) تاریخ طبری، چاپ اول مصر، ج ۲ ص ۲۱۶ ۲۱۷، که ما فشرده آن را آوردیم.

(۲۶۴) برخی از آنها را در کتاب خطی خود «من تاریخ الحدیث» یادآور شده ایم.

(۲۶۵) اخیرا بخشی از سیره ابن اسحاق در رباط مراکش در سال ۱۳۹۶ ه به چاپ رسیده است.

(۲۶۶) تفسیر طبری، چاپ اول بولاق سال ۱۳۲۳ ۱۳۳۰ ه، ج ۱۹ ص ۷۲ ۷۵.

(۲۶۷) البداية و النهاية، ج ۳ ص ۴۰.

(۲۶۸) مراجعه کنید: الغدير دانشمند تواناعلامه امیری، چاپ تهران سال ۱۳۷۲ ه، ج ۲ ص ۲۸۸ ۲۸۹.

(۲۶۹) مشروح اخبار نهی از نوشتن حدیث رسول خدا در جلد دوم همین کتاب در بحث : «مصادر شریعت

اسلامی در دو مکتب» آمده است. خبر باز داشتن رسول خداص از نوشتن وصیت نیز در صفحات پیشین همین

جلد، در بحث «سقیفه» آمده است.

(۲۷۰) اغاری، چاپ ساسی، ج ۱۴ ص ۱۲۰ و ۱۲۲، و چاپ بیروت، ج ۱۶ ص ۱۳ و ۱۷.

(۲۷۱) همان، ج ۱۹ ص ۵۹، و چاپ بیروت، ج ۲۲ ص ۲۳. و ابن شهاب محمدبن مسعود قرشی، حدیث او را

همه صاحبان صحاح روایت کرده اند. در سال ۱۲۵ یا ۱۲۶ یا ۱۲۷ هجری وفات کرد. تقریب التهذیب، ج ۲

ص ۲۰۷. و خالدبن عبدالله قسری در سال ۸۹ ه از سوی ولید حاکم مکه شد و در سال ۱۰۵ ه از سوی هشام

به حکومت بصره و کوفه رسید که در سال ۱۲۰ هجری عزلش کرد و پس از آن حاکم عراق او را کشت . در

نسب و دینش هر دو متهم است. شرح حال او در اغاری و تهذیب تاریخ ابن عساکر، ج ۵ ص ۷۶ ۸۰ و دیگر

کتب تاریخی آمده است.

(۲۷۲) البداية و النهاية، ج ۷ ص ۲۲۴، که فشرده آن را آوردیم.

(۲۷۳) جامع بیان العلم، باب حکم العلماء بعضهم فی بعض، ج ۲ ص ۱۸۹.

(۲۷۴) تذکره الحفاظ، ص ۱۰۳۹ ۱۰۴۵.

(۲۷۵) همان.

(۲۷۶) این اشعار در دیوان شافعی، چاپ بیروت ۱۴۰۳ ه، آمده است. و نیز در کتاب : «النصایح الکافیة لمن

یتولی المعاویه» از محمدبن یحیی علوی متوفای ۱۳۵۰ ه. و ابن حجر در کتاب: «الصواعق المحرقة» ص ۱۳۱

- به جای «الوصی» لفظ «الولی» را آورده که به نظر ما این تبدیل لفظ در صواعق را نیز می توان از موارد کتمان در نزد پیروان مکتب خلفا دانست.
- (۲۷۷) الصواعق المحرقة، چاپ مصر ۱۳۷۵ هـ، ص ۱۳۱، که ما فشرده آن را آوردیم. و نیز ابن صباغ مالک ی مکی متوفای ۸۵۵ هـ در کتاب «الفصول»، بنابر نقل محدث قمی در کتاب «الکنی و الالقاب» در شرح حال شافعی.
- (۲۷۸) تذکره الحفاظ، ص ۶۸۹، و وفیات الاعیان، ج ۱ ص ۵۹.
- (۲۷۹) الموقیبات، ص ۳۳۲ ۳۳۳.
- (۲۸۰) البداية و النهاية، ج ۱۲ ص ۱۹.
- (۲۸۱) همان.
- (۲۸۲) خطط مقریزی، ج ۲ ص ۲۵۴ ۲۵۵.
- (۲۸۳) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۳۲۹، و تاریخ ابن اثیر، چاپ اروپا، ج ۲ ص ۵۲، و چاپ اول مصر، ج ۴ ص ۲۵.
- (۲۸۴) تاریخ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۷ ص ۱۷۹.
- (۲۸۵) آنچه آوردیم بخشی از توصیفی است که عالماری چون: یحیی بن معین ت: ۳۳۳ هـ، ابوداود (ت: ۲۷۵ هـ)، نسائی (ت: ۳۰۳ هـ)، ابوحاتم رازی (ت: ۳۲۷ هـ)، ابن حبان (ت: ۳۵۴ هـ)، حاکم (ت: ۴۰۵ هـ) از او کرده اند. مشروح آنچه در حق سیف گفته اند همراه با شرح حال او در کتاب «عبدالله بن سبا» ج اول آمده است.
- (۲۸۶) اسامی بیشتر آنها را در جلد اول کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» آورده ایم.
- (۲۸۷) مراجعه کنید: یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، جلد اول، بخش: فتح دارین و قادسیه و شوش و بهر سیر؛ و نیز، مقایسه این اخبار با اخبار صحیح در همان کتاب در شرح حال «عفیف بن منذر و عاصم بن عمرو و اسودبن قطبه»، صحابه ای که سیف بن عمر تمیمی برای قبیله تمیم ساخته است.
- (۲۸۸) الکامل فی التاریخ، چاپ مصر ۱۳۴۸ هـ، ج ۱ ص ۵.
- (۲۸۹) تاریخ ابن کثیر، ج ۷ ص ۲۴۶.
- (۲۹۰) تاریخ ابن خلدون، ج ۲ ص ۴۵۷.
- (۲۹۱) الإصابه، ج ۴ ص ۱۷۳ ۱۷۵.
- (۲۹۲) منسوب به عنس بن مذحج، تیره ای از زیدبن کهلان بن سبا که شرح حال آنها در انساب ابن حزم ص ۳۸۱، آمده است.
- (۲۹۳) مراجعه کنید: یکصد و پنجاه صحابی ساختگی، جلد اول، بحث اول از بحثهای مقدمانی.
- (۲۹۴) البداية و النهاية، ج ۶ ص ۳۱۲.

## نقد و بررسی این خبر

سیف داستان طاهر را در پنج روایت با پنج راوی ساختگی به گونه زیر روایت کرده است:

«سهل از پدرش یوسف سلمی و عبیدین صخرین لوزان و جریربن یزید جعفی و ابی عمر و مولای طلحه»؛ در حالی که: ارتداد «عکّ و اشعرین» وجود خارجی نداشته است، خداوند سرزمینی به نام «اعلاب و اخابث» خلق نکرده است.

صحابی شیعه ای که ربیب رسول خدا و فرزند ام المؤمنین خدیجه و نامش «طاهر بن ابی هاله» باشد، به وجود نیامده است.

و نیز، جنگی که مرتدان «عکّ و اشعرین» ساخته خیال سیف را نابود کند واقع نشده، و راویاری که سیف اخبار طاهر و ارتداد «عکّ و اشعرین و اخابث» را از قول آنها روایت کرده، به دنیا نیامده اند!

سیف با جعل موضوع ارتداد، جنگ طبرمردان، نام سرزمینها، اشعار، نامه ابی بکر و صحابه و راویان این داستان، به دنبال آن است که بگوید: «پس از رسول خدا صلوات الله علیهم صحابه مردم مرتد شدند مگر قریش و ثقیف! و مسلمانان بدین گونه با آنها جنگیدند و نابودشان کردند!» و ما همه این اخبار و اسناد آنها را در شرح حال «طاهر بن ابی هاله» چهره خیالی سیف، در جلد اول کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» مورد نقد و بررسی قرار داده ایم.

این تنها یکی از «جنگهای ارتداد» است که سیف آن را ساخته و پرداخته است؛ او جعلیات و ساخته های خیالی دیگری نیز درباره «جنگهای ارتداد» دارد که آنها را چنین

نامیده است: «ارتداد قبیله طیّ، ارتداد قبیله امّ زمل، ارتداد مردم عمان و مهره، ارتداد اول مردم یمن و ارتداد دوم آنها»

سیف ارتداد این قبایل و سرزمینها و جنگهای آن و جنگهای ارتدادی دیگر را ساخته و به زمان ابوبکر نسبت داده و در همه آنها دروغها بافته و تهمتها زده و کشته های بی شمار نشان داده و صحنه های خیالی هولناکی به تصویر کشیده که چهره نورای تاریخ اسلام را سیاه کرده است! او همچنین در اخبار فتح سرزمینها نیز، معرکه ها و حوادث خیالی و کشتار و نابودی بی نظیری را به سپاه مسلمانان نسبت می دهد که هرگز وجود خارج ی نداشته اند، مانند:

#### فتح «الیس» و تخریب «امغیشیا»

طبری داستان فتح «الیس و امغیشیا»ی خیالی منسوب به نواحی عراق را از سیف روایت کرده که درباره داستان «الیس» گوید: «آنها به سختی جنگیدند و مشرکان که امیدوار ورود «بهمن جاذویه» به صحنه نبرد بودند سرسختی بیشتری نشان می دادند و مسلمانان برای رسیدن به آنچه خدا مقدر کرده بود، شکیبایی کرده و بر آنها می تاختند و خالد گفت: «خدایا با تو پیمان می بندم که اگر آنها را تسلیم ما کردی، هیچ یک را باقی نگذارم تا نهرشان را از خونشان جاری سازم!» سپس خدای عزّ و جل آنها را در اختیار مسلمانان گذارد و خالد فرمان داد تا منادی او در میان مردم فریاد کند که، اسیر بگیرید! اسیر بگیرید! و کسری را نکشید مگر آنکه از اسارت سر باز زند، و سواران با گروههای اسرا یکی پس از دیگری وارد می شدند و خالد مردماری را مأمور کرده بود تا پس سر آن نهر آنها را گردن بزنند و یک شبانه روز آن را ادامه دادند و فردا و فردا نیز به جستجوی آنها برخاستند تا به «نهرین» رسیدند و به همین مقدار از هر سوی «الیس» پیش رفتند و آنها را گرفته و گردن زدند که «قعقاع» و همفکران او به خالد گفتند: «تو اگر تمام مردم روی زمین را هم بکشی، خون آنها جاری نمی شود؛ چون خونها از روزی که از جاری شدن

نهی شده اند و زمین نیز از فرو بردنشان ممنوع شده، تنها اندکی به پیش می روند. پس این آب را بر آنها جاری کن تا به سوگند خود وفا کرده باشی!» و خالد که پیشتر جلو ی آب نهر را بسته بود، آن را گشود و رود خون جاری شد و بدین خاطر آن رود را تا به امروز «رود خون» نامند. و دیگران از جمله «بشیربن خصاصیه» گفتند: «به ما خبر رسیده که زمین از هنگامی که خون پسر آدم را فرو برد، از فرو بردن خونها منع شده و خون نیز، از جاری شدن ممنوع شده، مگر به مقداری که سرد و لخته شود.»

و گوید: «در مسیر آن نهر آسیا بهائی قرار داشت که به مدت سه روز با آب سرخ فام می چرخیدند و آرد هجده هزار سپاهی یا بیشتر را فراهم می کردند!...» و به دنبال آن داستان شهر «امغیشیا» را آورده و گوید: «هنگامی که خالد از معرکه «الیس» فارغ شد، به سوی «امغیشیا» رفت و آنها را غافلگیر کرد و مردمش را کوچ داد تا در بیابانها پراکنده شدند. سپس دستور داد تا آن شهر و هرچه در محدوده آن بود همه را ویران سازند! و آن شهری بود همانند «حیره» که «الیس» پادگان و زرادخانه آن بود، و در این نبرد آسیبی دیدند که هرگز ندیده بودند.»

سیف همه این داستانها را با شرح و تفصیل و راویان گوناگون آن در خیال خود ساخته و پرداخته است، و ما اینک آنچه را که در این دو داستان آفریده، مورد نقد و بررسی قرار می دهیم.

## تأملی در روایت سیف درباره «الیس و امغیشیا»

سیف گوید: «خالد در نبرد «الیس» سوگند خورد که نهرشان را از خونشان جار ی سازد و فراریان سپاه ایران و بادیه نشینان اطراف الیس را تا مسافت دو روز راه اسیر کردند و بر سر آن نهر آوردند و یک شبانه روز گردن زدند و خونها لخته شد و «قعقاع» صحابی و همتایان او که ساخته خیال سیف اند به خالد گفتند: «اگر تمام مردم روی زمین را هم بکشی خونشان جاری نمی شود، این آب را بر آنها جاری کن تا به سوگندت وفا کرده باشی!» و خالد چنین کرد و رود خون جاری شد و آن رود را تا به امروز «رود خون» نامند. سپس گوید: «خالد به سوی «امغیشیا» رفت و آن شهری همانند «حیره» بود که فرمان داد آن شهر و هرچه در محدوده آن است همه را ویران کنند و عدد کشته های آنها به هفتاد هزار نفر رسید!»

مؤلف گوید: «اما ویرای شهر «امغیشیا» و حوالی آن که از ساخته های خیال سیف است، در تاریخ سابقه و نظیر دارد، و سرکشاری همچون «هلاکو و چنگیز» همانند آن را انجام داده اند و نیز، کشتن اسیران. اما سیف اموری را به خالد نسبت داده که در تاریخ جنگها بی سابقه و بی نظیر است و آن اینکه او نهرشان را با خونشان جار ی ساخت که بدین خاطر آن نهر تا به امروز «رود خون» نامیده شد.

آری، سیف این داستانها را آفرید و داستانهای دیگری ریز درباره جنگهای: ثنی، مذار، مقر، فم فرات، بادقی و جنگ مصیخ و کشتار دهشتناک کفار و انباشته کردن کشته های آنها در فضا را ساخته و پرداخته کرد و معرکه زمیل و فراض و کشته شدن صد هزار رومی را بر آنها افزود.

سپس همه ساخته های خیال او، جنگها و نظایر آن، در تواریخ طبری و ابن اثیر و ابن کثیر و ابن خلدون و دیگران وارد و منتشر گردید؛ در حالی که هیچ یک از آنها حقیقت



نداشت؛ و ما این داستانها و اسناد آنها را در کتاب «عبدالله بن سبا» جلد دوم، بحث :

«گسترش اسلام با شمشیر در حدیث سیف» مورد بحث و بررسی قرار داده ایم.

حال، آئی با چنین تاریخ مغشوش و آلوده ای، دشمنان اسلام حق ندارند که بگویند :

«اسلام با زور شمشیر گسترش یافت»؟! آیا پس از این همه دروغ پردازی جهت دار، باز هم کسی در هدف سیف برای خرابکاری در اسلام تردید می کند؟ و آیا انگیزه سیف برای این همه جعل و پنهان کاری چیزی جز زندقه صفتی که علما به او داده اند می باشد؟! و در پایان، آیا اینهمه دروغ و افترا بر پیشوای مورخان، طبری، و علامه آنها ابن اثیر، و پرنویس آنها ابن کثیر، و فیلسوف آنها ابن خلدون و دهها عالم دیگر همچون : ابن عبدالبر و ابن عساکر و ذهبی و ابن حجر، مستور و پوشیده مانده است؟! نه، اینگونه نیست، چون اینها خود، کساری اند که او را کذاب دانسته و به زندقه اش متهم کرده اند؛ و طبری و ابن اثیر و ابن خلدون در تواریخ خود درباره واقعه «ذات السلاسل» گویند: «آنچه را که سیف در این باره ذکر کرده بر خلاف آن ی است که سیره نویسان پدییفته و صحیح اش می دانند».

پس، چه چیز باعث شده که آنها با علم و اطلاع از دروغ گویی و زندقه او، به روایاتش اعتماد کرده و دیگر روایات را رها کرده اند؟ پاسخ آن است که سیف دروغها و افتراها ی خود را در قالب انتشار مناقب سلطه حاکم و دولتمردان صحابه، زینت داده، و ع لماً ی مکتب خلفا نیز با علم به دروغ بودن آنها همه توان خود را در نشر و ترویج آن به کار برده اند! مثلاً، او در داستان فتح عراق دروغهای خود را تحت شعار «مناقب خالد بن ولید» آورده، و از زبان ابوبکر چنین ساخته که او پس از نبرد «الیس» و ویراری شهر «امغیشیا» گفته است: «ای قریشیان! شیر شما بر آن شیر حمله کرد و بر او و منافعش چیره گشت؛ زنان از پدید آوردن مثل خالد ناتوانند!».

همانگونه که در داستان جنگهای ارتداد، ساخته های خود را در پوشش مناقب ایی بکر زینت بخشیده است؛ و نیز، در روایات جعلی فتح شام و ایران در زمان عمر، و فتنه های دوران عثمان و واقعه جمل در عصر علی. او در همه این موارد دروغها ی خود را در پوشش مناقب صاحبان سلطه و دفاع از آنها در برابر انتقادات، زینت داده و به انتشار آنها پرداخته و با این ترفند، روایات او رواج یافته و دروغها ی او شایع گردیده و روایات صحیح را بدست فراموشی و اهمال سپرده است. با آنکه بیشتر ساخته ها و جعلیات سیف در حقیقت فضیلتی برای صحابه رسول خداصلو سلّم علیہم و آلہم و سلم! من نمی دانم چگونه این موضوع بر آنها پوشیده مانده که، اگر خالد دهها هزار نفر از ابنای بشر را گرد هم آورده و آنها را گردن زده باشد تا نهرشان را از خونشان جاری سازد، این کار برای او فضیلت نیست! و نیز، ویراری شهر «امغیشیا» و امثال آن فضیلت نباشد، مگر در مذهب زنداقه که زندگی را زندان نور م ی دانند و معتقدند: «شایسته آن است که در پایان دادن به حیات کوشش شود تا این نور از زندان خود آزاد گردد!» (۲۹۵).

و هرچه باشد، کالای بی ارزش سیف با زیور مناقب بزرگان رواج یافت، و حرص اینان بر نشر فضایل سلطه حاکم، و دفاع از آنها، کارشان را بدانجا رسانید که به نشر فضیلت ظاهری آنها پرداختند، فضیلتی که در واقع فضیلت نبود!

و رنج آورتر از همه اینکه، سیف تنها به ساختن روایاتی که به ظاهر مناقب صاحبان سلطه به حساب آید و در باطن مایه خرابکاری اسلام باشد، بسنده نکرده بلکه برای رسول خداصلو سلّم علیہم و آلہم و سلم! وند آنها را نیافریده! و هرچه توانسته و هرچه خواسته برای آنها کرامات و فتوح و کشورگشایی و شعر و مناقب ساخته و پرداخته است؛ و این بدان خاطر بوده که او می دانسته که اینان هرچه را که واجد مناقب هیئت حاکمه باشد، هرگونه که باشد، بدان تمسک می جویند، و او نیز هرچه برای خرابکاری و نابودی

اسلام مفید تشخیص داده، با اعتقاد به چنین خلق و خوئی که در اینان سراغ داشته، ساخته و پرداخته و رواج داده و به ریش مسلمانان خندیده است؛ و اینان نیز سیف را در گمانش نومید نکردند، و دروغهای او را در طول سیزده قرن به خوبی رواج دادند!!

تا اینجا نمونه هایی از روایات سیف را که برای طعن و عیبجویی در اسلام ساخته و پرداخته کرده و در پوشش مناقب بزرگان صحابه و تابعین، یعنی صاحبان سلطه، زینت داده، آوردیم. در بخش بعد، نمونه های دیگری از آن را مورد بررسی قرار می دهیم؛ روایاتی که در پوشش حلّ معضل مکتب خلفا در طی قرون ساخته و پرداخته شده است:

## شهرت امام علی علیه السلام «وصی» و مشکل مکتب خلفا در طی قرون

در مباحث گذشته با چگونگی جدال کلامی هفتصد ساله این دو مکتب از عصر ام المؤمنین عایشه تا عصر ابن کثیر پیرامون نص «وصی» آشنا شدیم. این جدال بدان خاطر بود که نص «وصیت» مقصود رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام است؛ م ی کرد؛ نصوصی که با صراحت حق حکومت آل البیت از امام علی علیه السلام م مهدی علیه السلام داشته است، مانند «حدیث غدیر» و حدیثی که م ی گوید: «علی پس از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام است» و جز اینها. حال آنکه مکتب خلفا این نصوص را به معنای فضیلت آل البیت علیه السلام م توجیه می کند.

یکی از نمونه های روشنگر این معری آن است که علمای اهل کتاب هرگاه از «وصی خاتم انبیا صلوات الله علیه و آله و سلم م گفتند بجز «ولی عهد» پس از او را اراده نمی کردند. و دیگر اینکه، یاران امام علی علیه السلام م سخنان و اشعار خود یادآور «وصیت» م شدند، آن را دلیل حق تقدم امام علی علیه السلام م دانستند، مانند: ابوذر در عهد عثمان، مالک اشتر در روز بیعت با امام علی علیه السلام م ای بکر در نامه اش به معاویه، مهاجران و انصار در اشعار خود در جمل و صفین، امام حسن علیه السلام م بیعت گرفتن از مردم، و امام حسین علیه السلام م سخن گفتن با سپاه خلافت در کربلا؛ همه اینها به «وصیت» استناد می کردند؛ چون وصیت به دیگر نصوص وارد در حق آنها نیز اشاره داشت و همه را شامل می شد؛ چنانکه گویی آنها با استناد به وصیت به تمام آن نصوص نیز استناد م کردند.

و نیز، نهضت علویان آل ای طالب برای حکومت، که با شهادت امام حسین علیه السلام م نگرفت و شورش آنها بر ضد خلفا تا عصر عباسیان استمرار داشت، و آنچه که بیش از همه مکتب خلفا را در درگیریها ی سیاسی آن دوران در تنگنا قرار م داد، شهرت امام

علی علیه السلام «وصیّ پیامبر صلو سلّم ابوداؤد علویان حکومت خواهد بدان استناد می کردند و معتقد بودند که این «وصیت» نصّ صریح رسول خدا صلو سلّم قرحق امام علی علیه السلام و اولاد او برای حکومت است.

و بدین خاطر بود که «مأمون عباسی» نیز، هنگامی که در صدد خاموش کردن قیام علویان برآمد، ریاکارانه به «وصیت» استناد کرد و «امام رضا علیه السلام» نای عهد» پس از خود قرار داد و با این ترفند، علویان را آرام کرد و بزرگانشان را به پایتخت خود کشانید و بیشترشان را مسموم ساخت و بر آنها پیروز گردید.

پس، شهرت امام علی علیه السلام «پیامبر» مشکل دوران مکتب خلفا بود، که سیف به گونه زیر به حل این معضل پرداخت:

## سیف برای معضل مکتب خلفا راه حل می سازد

در بحثهای گذشته با چگونگی اقدام علمای مکتب خلفا در کتمان موضوع «وصیت» آشنا شدیم، و چگونگی حذف و تحریف روایات، سرزنش و تضعیف راویان و استناد کنندگان به آن و تأویل و توجیه نصوص صریحه اش را ملاحظه کردیم؛ با وجود این، هیچ یک از آنها، در این راه، به گرد پای سیف هم نمی رسند، چون او این مشکل غامض و پیچیده را از ریشه حل و فصل کرد و با جعل روایات و تحریف حقایق و پرداخت ماهرانه، آن را چنانکه در پی می آید به ضد خود تبدیل نمود!

الف طبری در ابتدای اخبار سال سری و پنجم هجری از «سیف» و او از «عطیه» و او از «یزید فقعی» روایت کند

که گفت: «عبدالله بن سبا یکی از یهود صنعاء و از مادری سیاه چُرده بود که در زمان عثمان اسلام آورد و سپس با سفر به بلاد مسلمین می کوشید تا آنها را گمراه سازد. از حجاز شروع کرد و به بصره رفت و از کوفه و شام سر برآورد، ولی نتوانست کسی را در شام بدام اندازد تا از آنجا بیرونش کردند و به مصر وارد شد و به جمع مردم پیوست و به آنها گفت: «چه شگفت آورند کساری که معتقدند عیسی باز می گردد و بازگشتن محمد را تکذیب می کنند، در حالی که خدای عز و جل می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾: «آن کسری که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاه (و زادگاه) ت باز می گرداند»<sup>(۲۹۶)</sup> و محمد برای بازگشت سزاوارتر از عیسی است!» راوی گوید: این سخنان از او نقل شد و وی «رجعت» را برای آنها پایه ریزی کرد و آنها به بحث درباره آن پرداختند. سپس بدانها گفت:

«هزار پیامبر بوده و هر پیامبری «وصی» داشته است و علی «وصی» محمد است» سپس گفت: «محمد خاتم انبیاست و علی خاتم اوصیا» سپس گفت: «چه کسری ظالم تر از

آری است که وصیت رسول خدا صلوٰ علیہ و آله و سلم بدانجام و ابر و احسان رسالت خدا صلوٰ علیہ و آله و سلم می‌باشد

جست و امر این امت را در اختیار گرفت؟» و پس از آن بدانها گفت: «عثمان خلافت را به ناحق گرفته و این وصی رسول خدا صلوٰ علیہ و آله و سلم است پس در این راه به پلنگ خیزید و آن را به جنبش آورید و ابتدا به سرزنش امیرانتان بپردازید و امر به معروف و نهی از منکر را آشکار سازید تا مردم را به خود علاقمند کنید و آنها را به این راه فراخوانید».

و بعد، هوادارانش را گسترش داد و به نامه نگاری با فسادپذیران شهرها پرداخت و آنها نیز پاسخش داده و در نهان به ترویج عقایدش برخاستند و امر به معروف و نهی از منکر را آشکار ساختند، و نوشتن نامه به شهرها را آغاز کردند و در آنها به عیبجویی از امیرانشان پرداختند و همفکران آنها نیز پاسخی مشابه دادند و بدانجا رسید که هواداران آنها در هر شهری با شهر دیگر چنین می‌کردند و هریک در شهر خود به خواندن نامه دیگر می‌کردند و پرداخت تا آنگاه که کار را به مدینه کشاندند و داعیه خود را به همه جای زمین گسترش دادند؛ در حالی که در خفا چیز دیگری را می‌خواستند و آنچه را که در دل داشتند آشکار نمی‌کردند، و اهل هر شهری می‌گفتند: «ما از آنچه که دیگر شهرها (از سوی والیان خود) بدان دچار شده اند در امانیم»، مگر مردم مدینه که این خبر از همه شهرها بدانجا رسید و گفتند: «ما از آنچه که مردم سایر شهرها بدان مبتلا شده اند در امانیم»، و محمد و طلحه از اینجا با او همراه شدند! گویند: نزد عثمان آمدند و گفتند: «ای امیر مؤمنان! آیا خبرهایی که به ما می‌رسد به شما هم می‌رسد؟» گفت: «نه به خدا جز آرامش و سلامت خبری به من نرسیده!» گفتند: «ولای به ما رسیده»، و او را از آنچه که می‌دانستند آگاه کردند و او گفت: «شما شریکان من و گواهان مؤمنانید، نظرتان را به من بگویید.» گفتند: «نظر ما آن است که مردان مورد اعتمادت را به شهرها بفرستی تا وضع آنها را به تو گزارش کنند.» عثمان محمد بن مسلمه را به کوفه فرستاد و اسامه بن زید را به بصره و عمار یاسر را به مصر و عبدالله بن عمر را به شام روانه کرد و جز آنها مردان دیگری را نیز

گزینش کرد که همگی پیش از عمار بازگشته و گفتند: «ای مردم ما هیچ امر ناپسند ی ندیدیم، اعلام مسلمانان و عوام آنها نیز امر ناپسندی را اعلام نکردند و همگی گفتند: کار مسلمانان است، جز آنکه امیرانشان در میان آنها به عدالت رفتار می کنند و به کار آنها می پردازند».

اما بازگشت عمار به قدری طول کشید که مردم پنداشتند او کشته شده، ولی ناگهان با نامه «عبدالله بن سعد بن ابی سرح» روبرو شدند که نوشته بود: «گروه ی از مصریان که عبدالله بن سواد و خالد بن ملجم و سودان بن حمران و کنانه بن بشر از جمله آنها هستند، عمار را متمایل به خود کرده اند» (۲۹۷)

ب ذهبی در ابتدای ذکر اخبار سال سری و پنج هجر ی این دو خبر را به گونه زیر روایت کرده است:

نخست گوید: «سیف بن عمر از عطیه از یزید الفقعسی روایت کند که گفت: «هنگامی که «ابن سواد» به مصر رفت، یکبار بر «کنانه بن بشر» وارد شد و یکبار بر «سودان بن حمران» و بعد به نزد «غافقی» رفت و غافقی او را دلیری بخشید و با او سخن گفت و او را به نزد «خالد بن ملجم و عبدالله بن رزین» و همفکران ایشان برد و آن سخنان را با آنها در میان گذاشت، ولی آنها را در امر «وصیت» همراه خود نیافت.»

دوم پس از حدیث اول به روایت خبر عمار در مصر می پردازد و می گوید:

«سیف از مبشر و سهل بن یوسف، از محمد بن سعد بن ابی وقاص روایت کند و گوید: «عمار وارد شد و پدرم سعد که خبر او را پی گیری می کرد مرا نزد او فرستاد تا بوازش بخوانم. او در حالی که عمامه ای چرکین و جبهه ای چرمین داشت با من آمد و چون وارد شد، سعد به او گفت: «وای بر تو ای ابا یقظان! تو در میان ما از نیکان بودی، چه شده که اکنون در فساد میان مسلمانان و شورش بر امیرالمؤمنین می کوشی؟ آیا عقلت را دار ی یا نه؟» که عمار ناگهان عمامه اش را با خشم از سر برگرفت و گفت: «عثمان را خلع کردم



همانگونه که این عمامه ام را برداشتم» و سعد گفت: «انا لله و انا اليه راجعون! وای بر تو! اکنون که سنت زیاد و استخوانت پوک و عمرت به پایان رسیده، کمند اسلام را از گردن خود برداشته و دست خالی از دین برون شدی؟!» که عمار با خشم برخاست و در حال رفتن می گفت: «از فتنه سعد به خدا پناه می برم» و سعد گفت: «آگاه باشید که در فتنه افتادند! خداوند درجات عثمان را به خاطر عفو و بردباریش بیفزای» تا آنگاه که عمار از در برون رفت و سعد در حالی که می گریست و محاسنش تر شده بود رو به من کرد و گفت: «چه کسری از فتنه در امان است؟ پسر من! مبادا آنچه را که از او شنیدی از تو درز کند که این امانت است و من خوش ندارم دست آویز مردم بر ضد او گردد؛ زیرا رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را با عمار است، تا آنگاه که حیرت پیری بر او چیره نگردد، و او اکنون سرگشته و خرف شده است!» و از کسان دیگری که بر ضد عثمان قیام کردند، «محمد بن ابی بکر صدیق» بود که چون از «سالم بن عبدالله» درباره علت آن پرسیدند، گفت: «خشم و طمع! چون او در اسلام جایگاه بلندی داشت و عده ای او را که افتخاراتی داشت و برای خود حق ویژه می انگاشت و عثمان آن را از دوشش برداشت فریفتند» (۲۹۸)

ج طبری در اخبار سال سری ام هجری درباره ابوذر گوید:

«سیف بن عمر از عطیه از یزید فقعه‌سری روایت کند که گفت: «هنگامی که ابن سوداء وارد شام شد «ابوذر» را ملاقات کرد و گفت: «ابوذر! آیا از معاویه در شگفت نیایی که می گوید: «همه این اموال از آن خداست! آری، همه چیز از آن خداست ولی او ظاهرا در پی آن است که همه را به خود اختصاص داده و نام مسلمانان را از روی آن بردارد». ابوذر نزد معاویه آمد و گفت: «چه وادارت کرده که بیت المال مسلمانان را «مال الله» بنام می؟» معاویه گفت: «رحمت خدا بر تو باد ای اباذر! آیا ما بندگان خدا نیستیم و این مال مال خدا و این خلق خلق خدا و این امر (= حکومت) امر خدا نیست؟» ابوذر گفت: «آن را مگو» و

معاویه گفت: «من نمی گویم که آن از آن خدا نیست، ولی به زودی خواهم گفت که مال مسلمانان است»

گوید: پس از آن «ابن سوداء» نزد «ابودرداء» رفت و او به وی گفت: «تو که هستی؟ به خدا سوگند که تو را یهودی می بینیم!» سپس به نزد «عباده بن صامت» رفت و عباده او را گرفت و به نزد معاویه آورد و گفت: «به خدا سوگند این است که ابوذرا بر تو شورانده است» و ابوذرا در شام به پاخاسته بود و می گفت: «ای گروه اغنیا با فقرا مساوات و همراهی کنید! به کساری که طلا و نقره را اندوخته می کنند و آن را در راه خدا انفاق و خرج نمی کنند، بشارت بده که بر چهره ها و پهلوها و پشت های آنان داغ آتشین زده شود» و همواره آن را تکرار می کرد تا آنگاه که فقیران با سخنان او حریص شدند و آن را بر اغنیا واجب شمردند و کار بدانجا رسید که اغنیا از مزاحمت های مردم شکوه کردند و معاویه به عثمان نوشت: «ابوذرا مرا به تنگ آورده و چنین و چنان کرده!» و عثمان به او نوشت: «جوانه ها و ساقه های فتنه نمودار و به استقرار نزدیک شده است؛ پس تو این زخم را مشکاف و ابوذرا را با راهنما و زاد و توشه و بلمدارا نزد من فرست، و تا می توانی مردم و خودت را نگاه دار که تنها آنچه را که نگاه داری از آن برخورداری!» معاویه نیز ابوذرا را با راهنما به مدینه فرستاد و چون به مدینه رسید و آن ساختمانها را در دامنه کوه دید گفت: «اهل مدینه را به غارتی مدام و نبردی به نام بشارت باد» و چون بر عثمان وارد شد به او گفت: «ابوذرا! چه شده که اهل شام از تیغ زبان تو شکوه می کنند؟» ابوذرا به او گفت: «این که گفته شود «مال الله» روا نباشد، و شایسته نیست که اغنیا مال می اندوخته کنند» عثمان گفت: «ابوذرا! وظیفه من آن است که آنچه بر عهده دارم بپردازم و آنچه بر عهده رعیت است بگیرم و آنها را وادار بر زهد نکنم؛ و اینکه، آنان را به تلاش و میانه روی فراخوانم» ابوذرا گفت: «پس اجازه بده که من بروم؛ زیرا مدینه خانه من نباشد!» عثمان گفت: «آیا جز به بدتر از آن رضا ندهی؟» گفت: «رسول خدا صلوات الله علیه»

داده که هرگاه بناهای مدینه به دامنه کوه رسید از آن خارج شو!» عثمان گفت: «آنچه تو را فرموده انجام بده» راوی گوید: «ابوذر بیرون رفت تا به «ربذه» رسید و فرود آمد و در آنجا مسجدی بنا کرد و عثمان نیز، گله ای شتر با دو نفر غلام به او بخشید و پیامش داد که به مدینه رفت و آمد کند تا اعرای نگرده، و او چنین کرد».<sup>(۲۹۹)</sup>

## بررسی این روایات

سیف این روایات افسانه ای و نظایر آنها را برای دفاع از خلفای ی همچون : عثمان و معاویه و مروان، و والیاری همچون: ولید و عبدالله بن سعد بن ابی سرح و دیگر بزرگان بنی امیه، سلخته و پرداخته کرد و افسانه های ساختگی اش درباره این فتنه ها رواج یافت و در مدارک پژوهشی اسلامی بمانند آتش در خرمن گسترش یافت؛ و ما در جلد اول «عبدالله بن سبا» ساختگی بودن آن را آشکار ساختیم و در کتاب «نقش عایشه» اخبار صحیح این فتنه ها را ثبت کردیم؛ و اکنون به نمونه های ی از انواع جعل و تحریف در روایات گذشته سیف اشاره می کنیم:

## ساخته ها و تحریفات سیف در روایات گذشته

### نخست نمونه های جعل در روایات گذشته:

الف سیف راویاری همچون: «عطیه، مبشر، سهل بن یوسف و یزید فقعیس ی» را، که خدایشان نیافریده، آفریده و این احادیث ساختگی را از آنان روایت کرده است. بیان آن چنین است:

اما «عطیه»: سیف او را «عطیه بن بلال بن ابی بلال، هلال ضعی» تخیل کرده و برای او پسری به نام «صعب» آفریده و برخی از روایات ساخته خود را به آنها نسبت داده است، به گونه ای که گاهی پسر از پدر و او از یادشدگان روایت می کند، و گاهی خود او از دیگری، و ما همه آنها را در کتاب «راویان ساختگی» بررسی کرده و روایاتی را که سیف بدانها نسبت داده برشمرده ایم، و در کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» در معرفی صحابی جعلی «قعقاع»، برخی از روایاتی را که سیف بدانها نسبت داده، با یکدیگر مقایسه کرده ایم. و نیز، در خبر «علاء حضرمی» در کتاب «عبدالله بن سبا».

و اما «سهل بن یوسف»: که سیف او را «سهل بن یوسف بن سهل بن مالک انصار ی» تخیل کرده است؛ ما در کتاب «راویان ساختگی» او را معرفی کرده و روایات سیف از وی را احصاء نموده ایم، و در کتاب «یکصد و پنجاه صحابی ساختگی» در معرفی «قعقاع» روایات سیف از او را مورد بررسی قرار داده ایم.

و اما «مبشر»: که در خیال سیف «مبشر بن فضیل» آمده، ما او و روایات سیف از او را، در کتاب «عبدالله بن سبا» ماجرای سقیفه، مورد بررسی قرار داده ایم.

و اما «نیدبن فقعی» ما هر چه در کتابهای حدیث و سیره و تاریخ و ادب و انساب و طبقات و معرفی رجال، جستجو کردیم اثری از او نیافتیم، مگر در پنج روایت سیف که در تاریخ طبری آمده، و یک روایت که در تاریخ الاسلام ذهبی است؛ و گویا خدا او را نیافریده مگر برای آنکه سیف از او روایت کند و بدین خاطر، او را از راویان ساخته سیف به حساب آوردیم.

ب سیف در روایات گذشته، «غافقی» و دیگران را نیز، در خیال خود آفریده است که ما، به خاطر پرهیز از طول بحث، برشمردن نام آنها و برهان بر جعلی بودنشان را رها می کنیم.

سیف همچنین در متون روایات گذشته داستانهای زیر را ساخته و پرداخته است:

۱ داستان «عبدالله بن سبا» در این فتنه ها، که برای جعلی بودن آن همین بس که آن را با اخبار صحیحی که در کتاب «نقش عایشه» بخش «دوران عثمان و علی» و بخش: «دوران معاویه» آورده ایم مقایسه نمائیم...

۲ از جمله این داستانهای ساختگی، پیروی دو صحابی بزرگ، عمار و ابوذر، از عبدالله بن سبا یهودی یمری در خیال سیف است... که در این پیروی صحابه و تابعین دیگری را بدانان افزوده و جمع آنها را «سبائیه» نامیده است.

۳ داستان رفتن نمایندگان عثمان به شهرها، برای تحقیق از شکایت های رسیده که سیف آن را در خیال خود آفریده و گوید: محمد بن مسلمه به کوفه، اسامه بن زید به بصره، عمار یاسر به مصر و عبدالله بن عمر به شام رفتند و همه بازگشتند و رضایت مردم از والیانشان را گزارش کردند، مگر عمار یاسر که پیرو عبدالله بن سبا یهودی شد و در مصر باقی ماند و به افساد پرداخت!

سیف همه این داستانهای دراز دامن را، که جز او هیچ مورخ دیگری چیزی از آن را یادآور نشده، در خیال خود آفریده و منتشر کرده است؛ و ما خبر صحیح آن را از کتاب «انساب الاشراف بلاذری» در کتاب «نقش عایشه» آورده ایم.

۴ داستان «ابوذر و معاویه» را آنگونه که خواسته جعل و اصل آن را تحریف کرده است، که ما روایات صحیح آن را نیز در کتاب «نقش عایشه» آورده ایم.

۵ مکاتبات خیالی مبادله شده میان عثمان و کارگزاران او را نیز، جعل و منتشر کرده است.

## دوم نمونه های تحریف در روایات گذشته

### الف تحریف نامها:

سیف رام «عبدالرحمان بن ملجم» قاتل امام علی علیه السلام بن وهب سبائی» از رؤسای خوارج در جنگ نهروان را تحریف کرده و آن دو را «خالد بن ملجم» و «عبدالله بن سبا» نامیده است. همانگونه که ما، در بخش «تحریف و تصحیف» جلد دوم کتاب «عبدالله بن سبا» آن را آشکو ساخته ایم.

### ب تحریف خبرها، مانند:

۱ تحریف خبر «عباده بن صامت و معاویه» که صحیح آن در بخش «دوران معاویه» کتاب «نقش عایشه» آمده است.

۲ تحریف خبر «عقیده به رجعت» و سخن او که گوید: «ابن سبا آن را اختراع کرد» که چون بحث از دلایل آن در کتاب و سنت ما را مشغول می کند، تنها به ذکر خیر زیر درباره آن بسنده می کنیم که گوید:

«هنگامی که رسول خدا صلو سلو و صلو کراد ابوبکر و ملائکة جود در سنج بود و عمر

شروع به گفتن این سخنان کرد که: «برخی از منافقان چنین پندارند که رسول خدا وفات

کرده است، حال آنکه رسول خدا صلوٰه وسلم فرمود: «مَنْ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرُدُّهُ إِلَىٰ بَيْتِهِ»<sup>(۳۰۰)</sup> پروردگارش رفته، همانگونه که موسی بن عمران رفت و چهل شب از قومش غایب گردید و پس از آنکه گفته شد فوت کرده، دوباره بازگشت؛ به خدا سوگند رسول خدا حتماً باز می‌گردد!»<sup>(۳۰۰)</sup>

۳ تحریف خبر «عقیده به وصیت» و نسبت دادن آن به «ابن سبای یهودی»، که بحث آن گذشت.

۴ تحریف حدیث رسول خدا صلوٰه وسلم بطریق «عمار»<sup>(۳۰۱)</sup> «حق همواره با عمار است تا آنگاه که حیرت پیری بر او چیره نگردد» و اینکه سعد گفت: «عمار حیرت زده و خرف شده است». در حالی که سخن رسول خدا صلوٰه وسلم در حق عمار و چهل شب غایت است،<sup>(۳۰۱)</sup> ابن مسعود گوید: رسول خدا صلوٰه وسلم فرمود: «مَنْ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَرُدُّهُ إِلَىٰ بَيْتِهِ»<sup>(۳۰۱)</sup> خواهد بود.»<sup>(۳۰۱)</sup>

و امام علی علیه السلام فرمود: «عمار با حق، و حق با عمار است و هر جا که حق باشد عمار همانجاست»<sup>(۳۰۲)</sup>

آری، سیف بن عمر این احادیث رسیده در حق عمار را تحریف کرده و عبارت : «تا آنگاه که حیرت پیری بر او چیره نگردد» را بر آن افزوده است.»

از دیگر سخنان رسول خدا صلوٰه وسلم بطریق «عمار»<sup>(۳۰۲)</sup> روایتی است که ابن هشام در خبر بنای «مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم» آورده، که مردی به عمار پرخاش کرد و رسول خدا صلوٰه وسلم فرمود:

«آنان را با عمار چه کار است، که او به بهشتشان می‌خواند و آنها به دوزخش می‌رانند؟! همانا عمار پوست میان دیده و بینی من است، و اگر این موضوع به آن مرد رسید و(در جبران کار خود) پیشی نگرفت، از او دوری کنید!»





## مقایسه خبرهای سیف با اخبار دیگران

ذهبی در اخبار فتنه های دوران عثمان گوید: «از زهری روایت شده که گفته است :  
«عثمان به خلافت رسید و شش سال آن را بدون آنکه با اشکالی از سوی مردم مواجه  
شود، سپری کرد و نزد مردم از عمر محبوبتر بود. چون عمر به آنها سخت می گرفت و  
عثمان که به حکومت رسید با آنها به نرمی و نیکی رفتار کرد. سپس در کار آنها سست می  
نمود و در شش سال دوم، خویشاوندان و اهل بیت خود را به کار گرفت و خمس مصر یا  
آفریقا را به مروان بخشید و خویشاوندانش را در بخشش اموال بر سایر مسلمانان ترجیح  
داد و آن را به «صله رحم» می تأویل و توجیه کرد که خدا بدان فرمان داده است . اموال را  
گرفت و بیت المال را به وام برداشت و گفت: «ابوبکر و عمر حق خود را از آن رها کرده  
بودند و من آن را گرفته و در بین خویشانم تقسیم کرده ام» که مردم این کار او را انکار  
کردند». (۳۰۵)

می گویم: «از جمله اشکالاتی که بر او داشتند، عزل «عمیر بن سعد» صالح و زاهد، از  
حکومت «حمص» و افزودن آن به قلمرو معاویه بود. و نیز، «عمرو بن عاص» را از مصر  
برداشت و «ابن ابی سرح» را به جای او قرار داد، و «ابوموسی اشعری» را از بصره  
برداشت و «عبدالله بن عامر» را به جای او منصوب کرد، و «مغیره بن شعبه» (۳۰۶) را از  
کوفه برداشت و «سعید بن عاص» را جایگزین او نمود».

و گوید: «عثمان گروهی از صحابه را، که عمار نیز در بین آنها بود، فراخواند و گفت :  
«من از شما سؤال می کنم و دوست دارم که تصدیق کنید. شما را به خدا سوگند می دهم،  
آیا می دانید که رسول خدا صلوات الله علیه بر سر شما نازل شد و می داد و بری هاشم را بر  
سایر قریش؟» آنها سکوت کردند و او گفت: «اگر کلیدهای بهشت در دست من بود، آنها را  
به بری امیه می دادم تا وارد آن شوند!» (۳۰۷)

ما فرصت بازگویی افعال والیان و امیران بری امیه در شش سال دوم حکومت عثمان را نداریم، شش سالی که مورخان درباره مصر و شام و کوفه و بصره و مدینه یادآور شده اند؛ و نیز، آنچه که میان آنها و نیکان صحابه و تابعین رخ داده است. لذا تنها به ذکر بخشی از آنچه که با اباذر انجام داده اند، بسنده می کنیم:

### ابوذر در موسم حج، در مری

ابوکتیر از پدرش روایت کند که گفت: «نزد ابوذر که در کنار «جمره وسطی» نشسته بود رفتم و دیدم مردم پیرامون او را گرفته و از او فتوا می خواهند، که مردی آمد و بر سر او ایستاد و گفت: «مگر از فتوا دادن ممنوع نشدی؟» ابوذر سرش را بلند کرد و گفت: «تو مراقب من هستی؟ اگر شمشیر را بر اینجا پس گردن من بگذاری و من بدانم که می توانم، پیش از آنکه جانم را بگیرد، کلمه ای را که از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم به انجام رسانم»<sup>(۳۰۸)</sup>.

بخاری این خبر را در صحیح خود برش زده و گوید: «ابوذر گفت: «اگر شمشیر را بر اینجا پس گردن من بگذاری و بدانم که می توانم، پیش از آنکه جانم را بگیرد، کلمه ای را که از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم به انجام رسانم»<sup>(۳۰۹)</sup>.

و ابن حجر در شرح آن گوید: «آنکه با ابوذر سخن گفت، مردی از قریش بود و آنکه او را ممنوع ساخت عثمان بود».

و گوید: «ابوذر «کلمه» را نکره آورد تا اندک و بسیار را شامل گردد، و مرادش آن بود که در هر حال سخنان رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را بخواند و اگر چه به کشته شدنش بیانجامد»<sup>(۳۱۰)</sup>.

و ذهبی گوید: «بالای سر او جواری قریشی بود، که به او گفت: «مگر امیرالمؤمنین از فتوا دادن ممنوعت نکرده است؟...»<sup>(۳۱۱)</sup>

## ابوذر در بیت الحرام

حاکم در مستدرک با سند خود از «حنش کناری» روایت کند که گفت: «ابوذر در حالی

که در کعبه را گرفته بود می گفت: «ای مردم! هر که مرا شناخته، من همانم که شناخته، و

هر که مرا نمی شناسد، (بداند که) من ابوذر، شنیدم که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَثَلُ

اهل بیت من، مَثَلُ كَشْفِ نُوْحٍ اِسْتَكْبَرَتْ سَوَارِهُنَّ اَنْ يَكُوْنَتْ نَجَاتٍ يَأْتِي وَ هَرَّكَ بِرَجَائِي

ماند غرق شد»

حاکم گوید: «این حدیث بر اساس شرط مسلم حدیثی صحیح است. (۳۱۲)»

## ابوذر در مسجد رسول خدا صلوات الله عليه

يعقوبی مشروح خبر ابوذر و درگیری او با هیئت حاکمه را در تاریخ خود آورده و

گوید: «به عثمان خبر رسید که ابوذر در مسجد رسول خدا صلوات الله عليه و آله و مرادم

پیرامونش را می گیرند و او احادیثی می گوید که در بردارنده طعن و سرزنش خلیفه است :

او بر در مسجد ایستاد و گفت: «ای مردم! هر که مرا شناخت، که شناخت، و هر که مرا

نشناخت، (بداند که) من ابوذر غفاری هستم، من جندب بن جناده ربذی ام.» ان الله اصطفی

آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین. ذریة بعضها من بعض و الله سمیع

علیم: «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد. دودماری که

برخی از برخی دیگرند و خداوند شنوا و داناست» (۲۱۳) محمد خالصه نوح است و آل از

ابراهیم و سلاله از اسماعیل و عترت هادیه از محمد است که شرف شریفان آنهاست، قوم ی

که شایسته فضل و برتری باشند و در میان ما همانند آسمان پایدار و کعبه پرده دارند، یا

همانند قبله نصب شده، یا خورشید نور دهنده، یا ماه رونده، یا ستارگان هدایتگر، یا درخت

زیتونی که زیتونش نور دهد و کفش مبارک باشد. محمد وارث علم آدم و فضایل پیامبران

است و علی بن ابی طالب «وصی» محمد و وارث علم اوست. ای امتی که پس از پیامبرش

سرگردان شده! آگاه باشید، اگر آنکس را که خدا مقدم داشت، مقدم داشته بودید، و آنکس

را که خدا واپس داشت، واپس می داشتید، و ولایت و وراثت را در اهل بیت پیامبران

تثبیت می کردید، هر آینه از بالای سر و زیر پایتان روزی می خوردید، و ولی خدا نیازمند

نمی شد، و هیچ سهمی از فرائض الهی به هدر نمی رفت، و هیچ دو نفری در حکم خدا

اختلاف نمی کردند مگر آنکه علمش را از کتاب خدا و سنت پیامبرش در نزد آنها م

یافتید. و اما اکنون که چنین کردید، پس وبال کار خود را بچشید! و ستمگران بزود ی در

می یابند که به چه جایگاهی باز می گردند!»

يعقوبي بعد از آن می گوید: «و نیز، به عثمان خبر رسید که ابوذر او را سرزنش می کند و تغییر و تبدیلهای او در سنتهای رسول خدا و سنتهای ابوبکر و عمر را یادآور می شود. عثمان او را به شام نزد معاویه فرستاد، و او در مسجد می نشست و همان سخنان را بازگو می کرد و مردم پیرامون او جمع می شدند؛ تا آنجا که اجتماع کنندگان و مستمعانش بسیار شدند و...»

و نیز، يعقوبي پس از آن سخنانی دارد که فشرده آن چنین است : گوید : «معاویه به عثمان نوشت: «تو با فرستادن ابوذر به اینجا شام را بر ضد خودت تباه کردی!» و عثمان در پاسخش نوشت: «او را بر پالان نپی پوشش روانه کن» و ابوذر در حالی به مدینه رسید که گوشت رانهایش رفته بود و کار او با عثمان بدانجا کشید که او را به «ربذه» تبعید کرد. کار ولید والی کوفه با «ابن مسعود» نیز بدین گونه شد که خلیفه به مدینه احضارش کرد و دستور داد چنان بر زمینش بکوبند که بر اثر آن وفات کرد. و همانند آن را با «عمار» نیز انجام داد.»<sup>(۳۱۴)</sup>

## فشرده اخبار فتنه ها در اواخر عصر عثمان

خلیفه عثمان دست والیان اموی را در تجاوز بر جان و مال مسلمانان باز گذاشت، و هرگاه مسلمانان از ظلم امیران به خلیفه شکایت می کردند، بدانها نوجه نمی کرد. بدین خاطر بر او شوریدند و در چنین حالی، بنوتیم (= خاندان ابی بکر) به مقابله با عثمان برخاستند و خلافت را برای طلحه می پائیدند و آل زبیر نیز برای زبیر، و دیگر مسلمانان، یعری بیشتر انصار و سایر اصحاب رسول خدا مردم را به سوی امام علی علیه السلام می خواندند، که در پایان کار، عثمان به وسیله شورشیان کشته شد و انصار و دیگران او را یاری نکردند. سپس همه مهاجران و انصار پیرامون امام علی علیه السلام و با او بیعت کردند. «طلحه و زبیر» نیز تسلیم نظر همگان شدند و پیشاپیش صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با امام علی علیه السلام کردند. ولی هنگامی که امام علی علیه السلام تقسیم یکسان بیت المال پرداخت، نخبگان و طبقه ممتاز و در رأس آنها طلحه و زبیر، سر به شورش برداشتند و همراه با «ام المؤمنین عایشه» در مکه جمع شدند و بری امیه را نیز پیرامون خود گرد آوردند و فریاد خونخواهی عثمان را سر دادند و به سوی بصره رفتند و بر آن چیره شدند و برای جنگ با امام علی علیه السلام سپاه پرداختند. امام نیز از مدینه بیرون رفت و در بیرون بصره با آنها روبرو گردید و ام المؤمنین عایشه سوار بر شتر به فرماندهی آن سپاه برخاست تا با سپاه امام علی علیه السلام و عده ای از آنها کشته و بقیه تسلیم شدند که امام آنها را عفو کرد.

این خلاصه اخبار فتنه های دوران عثمان، بیعت امام علی و جنگ جمل در بصره بود که مشروح آن را با ذکر مصادر، در کتاب «نقش عایشه» آورده ایم.

## مقایسه روایات ساختگی سیف با روایات صحیح و نتیجه آن

سیف چنین روایت کرد که: «یک نفر یهودی به نام «عبدالله بن سبا» در زمان عثمان تظاهر به اسلام نمود و از صنعای یمن به مراکز بلاد اسلامی و شهرهای آن مانند: مدینه و شام و کوفه و مصر رفت و به تبلیغ عقیده به «رجعت» پرداخت و گفت که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم با او بیعت کرد و او را با خود برد. اوست و عثمان غاصب حق این وصی است و باید بر او شورید تا حق را به اهلش باز گرداند. نیکان صحابه رسول خدا مانند: ابوذر و عمار و حجر بن عدی و دهها نفر دیگر که آنها را سبائی نامیده به او ایمان آوردند و ابن سبای یهودی به آنان یاد داد که مردم را به امر به معروف و نهی از منکر فرا بخوانند و درباره عیوب والیان نامه نگاری کنند و مردم را بر آنها بشورانند و آنها چنین کردند. و اینکه عمار، همان گونه که رسول خدا فرموده بود، خرفت گردید و ابوذر نیز، چنان شد و سبائیان، صحابه و تابعین، آموزشهای ابن سبا را پذیرفتند و مردم را به سوی مدینه کشاندند و عثمان را در خانه اش کشتند و با علی بیعت کردند و طلحه و زبیر و عایشه برای خونخواهی عثمان به بصره رفتند و امام علی نیز از بی آنان برفت و در خارج بصره روبرو شدند و درباره صلح مذاکره کردند و تصمیم به صلح گرفتند. که سبائیان از سوء عاقبت خود ترسیدند و خود را در میان هر دو سپاه جا زدند و از دو سو به تیراندازی پرداختند و آتش جنگ را در دو لشکر شعله ور و آن را برپا ساختند و هیچ یک از افراد دو سپاه متوجه توطئه آنها نشدند. یعری سپاهیان و فرماندهان ایشان نفهمیدند چه کسان ی تیراندازی می کنند! در حالی که تیراندازان در صفوف آنها بودند!»

سیف گوید: «جنگ جمل اینگونه اتفاق افتاد و با پیروزی امام علی پایان یافت»



سیف این اخبار را در میان صدها خبر جعلی و خودساخته دیگر، از رویانی که خود آنها را آفریده و نام برخی از آنها در روایات گذشته آمده بود، روایت می کند که ما، در خلال بحثها، به روایات صحیح آن اشاره کردیم.

و روشن است که دانشمندان پرمایه ای همچون: طبری و ابن اثیر و ابن عساکر و ابن کثیر و ابن خلدون و دیگران، به خوبی می دانستند که سیف بن عمر متهم به زندقه است و علمای رجال در اینکه او دروغگو است اتفاق نظر دارند و هیچ یک از آنها او را توثیق نکرده است! بلکه خود آنها نیز، چنانکه دیدیم و در کتاب «عبدالله بن سبا» آوردیم، حدیث او را تضعیف کرده اند!

همچنین، روایات صحیح این وقایع بی آنها پوشیده نبوده، آنچه بوده این است که آنها یادآوری این اخبار صحیح را نمی پسندیدند، چنانکه صریحا بدان اعتراف کردند و گفتند: «این اخبار را، بدان خاطر که عامه مردم تاب و توان شنیدن آنها را ندارند، کتمان می کنند». و ای کاش تنها به کتمان اخبار صحیح در این باره بسنده کرده بودند همانگونه که با بسیاری از اخبار صحیح دیگر چنین کردند و اخبار دروغین را به جای اخبار صحیح روایت نمی کردند و این اخبار ساختگی را، با علم و اطلاع از کذب آنها، به خورد مردم نمی دادند! چون اینها به خوبی می دانستند که آنچه سیف به عمار و ابوذر و ابن مسعود و حبر بن عدی و دهها نفر دیگر از صحابه و تابعین نسبت داده، دروغ و افتراست و آنها هرگز از یک نفر یهودی، که به فتنه و فساد میان مسلمانان دستورشان می دهد تا یکدیگر را بکشند و ندانند که چه می کنند، پیروی نکرده اند! و نفرین بر عقولای که این

خرافات را بلور کند! چگونه باور می کنند که خلیفه عثمان چنانکه سیف پنداشته متوجه

این یهودی و فتنه انگیزی های او نشده؟! و چگونه عمار و ابوذر درباره آنچه که این

یهودی بدان دعوت می کرد و می گفت: «علی و صری رسول الله است» از امام علی علیه السلام □

سؤال نکردند؟ و چگونه ربیب امام، محمدین ابی بکر، از درستی پندار این یهودی از آن حضرت سؤال نمود؟!

نمی دانم چگونه این اکاذیب را تصدیق می کنند؟! آری، باور ندارم که این دانشمندان حدیث سیف را باور کنند، نه! آنها به خوبی از کذب و افترا و جعل او آگاهند. من تنها از عامه مردم در شگفتم که چگونه این افسانه های خرافی را باور می کنند؟! چون دانشمندی که اکاذیب سیف را نشر می دهند از کذب او آگاهند، و تنها بدان خاطر از او می پذیرند که این زندیق آنها را با زیور دفاع از صاحبان سلطه، و دفع انتقادات وارد بر آنها، آراسته است؛ همانند آنچه که درباره انتقادات وارد بر «خالد بن ولید» در قتل «مالک بن نویره» و همبستر شدن وی با همسرش در همان شب، ساخته و پرداخته است و آنچه که درباره اتهام وارد بر «مغیره بن شعبه» به گاه فرمانداری او در بصره، جعل کرده است، و آنچه که درباره رفع حدّ شرب خمر از «ابی محجن» ساخته و «سعد بن ابی وقاص» را تبرئه نموده، یا درباره «ولید» و حدّ شرب خمر بر او، انجام داده است!

آری، سیف بن عمر برای جمیع این انتقادات وارد بر آنها و دیگر مشاهیر خلافت و حکومت و وابستگانشان، علاج و چاره ساخت و چون چنین کرد، این دانشمندان بزرگ نیز، به پاس این خدمت، از اینکه دروغها و تهمتها ی او بر نیکان فقیر صحابه همانند : ابن مسعود و ابی ذر و عمار را، در پوشش دفاع از گروه اول منتشر سازند، بیمی به دل راه ندادند! چون آنچه برای آنها مهم بود کتمان عیوب خلفا و والیان و وابستگان ایشان از عامه مردم بود، که با نشر اکاذیب سیف به هدف خود رسیدند. همانگونه که سیف نیز به هدف خود رسید و نیکان صحابه رسول خدا صلوات الله علیهم و علی آلهم و علی صحابه کرامهم را در اراجیف سست و سبک را، با انگیزه کفر و زندقه، در تاریخ وارد و منتشر ساخت!

و از این سخن طبری که در بیان سبب قتل عثمان می گوید: «بسیاری از آنها را یادآور نشدیم چون عللی داشت که نباید یادآور می شدیم»،<sup>(۲۱۵)</sup> چنین برمی آید که عللی که او را

به کتمان اخبار صحیح وادار کرده، لزوم کتمان اخبار عیوب هیئت حاکمه از عامه مردم بوده است. چنانکه پیش از این نیز از او نقل کردیم که گفت : «عامه مردم آن را تحمل نمی کنند!».

و خلاصه سخن اینکه، آنان در این نوع از کتمان، حدیث و سیره رسول خدا صلو سلوئلیه و صلی علیہ و آله و سلم حضرت و اخبار صحیح آنها را تحریف کرده و اخبار جعلی و ساختگی را جایگزین آنها می کنند. همانگونه که سیف این کار را با انگیزه زندقه و خرابکاری انجام داد، و این دانشمندان این روایات ساختگی را به جای روایات صحیح ترویج می کردند و می دانستند چه می کنند ! در این روایات از سلطه حاکم و وابستگان به خلفا و والیان و امیران دفاع شده است !!! و این نوع از کتمان در نزد علمای مکتب خلفا اندک نیست.

## فشرده بحث انواع کتمان در مکتب خلفا

دیدیم که علمای مکتب خلفا بر کتمان هر روایتی که هیئت حاکمه صدر اسلام را زیر

سؤال ببرد، اجماع داشتند و دلیل آنها این بود که: «ایشان صحابه رسول خدا صلوات الله علیهم و علی آلهم و سلم و علی من تبعهم باحسان» و یادآوری آنچه که به انتقاد از آنان بیانجامد، صحیح نیست» حال آنکه خود آنان روایات دروغی را نشر دادند که حاوی انتقاد و سرزنش نیکان فقیر صحابه همچون: عمار و ابوذر و ابن مسعود بود!

و دیدیم که در راه دفاع از حاکمان، گاهی کل یک روایت و خبر را کتمان کردند، و گاهی برخی از آن را که حاوی انتقاد و ایراد بود و گاهی آن بخش از روایت را که به نقد هیئت حاکمه می انجامید به کلمه ای مبهم و نامفهوم که چیزی از آن دانسته نشود، مبدل ساختند و گاهی برخی از آنان، خبر و روایت را به گونه ای تحریف کردند که شخص بردبار نیکوکار، ستمگر بی خرد پنداشته شود و ستمگر جبار، نیکوکار بردبار! یعنی تمام آن را به ضد خود مبدل می ساختند و دیگران، برای نشر و توثیق این روایات تحریف شده ساختگی، بر هم پیشی می گرفتند و آن را، به جای نسخه اصلی، در جامعه اسلام منتشر می کردند و در برابر آن، روایتی را که حاوی نقد و اشکال بر هیئت حاکمه بود، تضعیف کرده و راوی روایت و مؤلف کتاب را به شدت سرزنش نموده و سخیف و بزدل می خردش می دانستند، و اگر از انجام همه این کارها ناتوان می شدند، آن روایت و خبر را به گونه ای تأویل و توجیه می کردند که به نفع سطه حاکم از آب درآید و انتقاد و اشکال وارد بر آنها، به مدح و ثنای ایشان مبدل گردد!

و هر که بر این مسیر می رفت، مورد اکرام قرار می گرفت و به مقداری که بدان ملتزم بود تجلیل می شد: راوی پیرو این روش را توثیق کرده و روایتش را صحیح می گفتند و تألیف مؤلف ملتزم بدان را، به مقدار التزامش بدین روش همگاری، موثق و مصحح معرفی می کردند.

نموده و در نهایت احتیاط و تجلیل، یادشان را گرامی و نامشان را مشهور می ساختند. و بدین خاطر بود که «سیره ابن هشام» در میان پیروان مکتب خلفا به «وثاقت» شهره گردید؛ چون بدانچه که آنها بر آن اتفاق داشتند، ملتزم بود؛ و «سیره ابن اسحاق» رها شد، چون به روش مورد قبول آنها، ملتزم نبود و آنها نیز، درس و بحث و نسخه برداری از آن را رها کردند تا به نابودی اش انجامید! در حالی که ابن هشام، همه آنچه را که در سیره خود آورده، از سیره ابن اسحاق گرفته و آنچه را که به تعبیر خود او: «مردم ناپسند بوده» از آن حذف کرده است!

و نیز، بدین خاطر بود که «تاریخ طبری» موثق ترین مصدر تاریخ اسلام گردید و به اوج شهرت و اعتبار رسید و مؤلف آن، در مکتب خلفا، «امام المورّخین» لقب گرفت؛ چون با پیروی از روش مذکور، به گسترش روایات سیف پرداخت: روایاتی که از کذب آنها آگاه بود و می دانست که با حق و واقع، و با اخبار تاریخ عصر صحابه و خلفای نخستین ناسازگار است. و بعد، سایر علما یکی پس از دیگری به آب و آتش زدند و به نشر آنچه در تاریخ طبری آمده بود پرداختند و مصادر پژوهشی اسلامی را از آن انباشتند و در مقابل آن، اخبار صحیح را رها ساختند تا در جوامع اسلامی فراموش و نابود گردید!

و نیز، «امام بخاری» در مکتب خلفا، «امام المحدثین» لقب گرفت و صحیح او پس از کتاب خدا صحیح ترین کتابها شد، و احادیث صحیحی که در صحیح او یا در صحیح مسلم نیامده بود، ناصحیح و بی اعتبار!

## منشأ اختلاف در روایات منابع اسلامی

دقت نظر در مباحث گذشته، و بحث‌هایی که در بخش «اجتهادات خلفا» در جلد دوم می‌آید، ما را از منشأ اختلاف در «روایات منابع اسلامی» آگاه می‌سازد. چون درمی‌یابیم که چگونه برای همراهی و همگامی با سیاست‌چیرگان حاکم به وضع حدیث پرداختند و روایات صحیحی را که مخالف این سیاست بود رها ساختند. و از همین راه، میزان استوار شناخت حدیث ضعیف و قوی را نیز، به دست می‌آوریم و درمی‌یابیم که مثلاً «حدیث ضعیف واقعی» در احادیث متعارضی که در صحیح بخاری، درباره «گریه بر میت» آمده، حدیثی است که با سیاست‌چیرگان حاکم موافق است؛ سیاستی که از گریه بر میت نهی می‌کند و این نهی را به رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و «حدیث اقول» حدیث مخالف آن است، مانند حدیث «ام المؤمنین عایشه» و دیگران که از جواز گریه بر میت خبر می‌دهند و آن را جزئی از سنت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم دانند و نیز «حدیث طعنه» در بین دو حدیث متعارض ام المؤمنین عایشه، حدیثی است که درباره واپسین دم حیات رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم می‌گوید که در کنار او بوده سخن رانده، و می‌گوید: «چه وقت به او (= علی) وصیت کرد، حال آنکه بر روی سینه من جان داد؟»، و حدیث قوی، حدیث دیگر اوست که می‌گوید: «امام علی علیه السلام پسین دم حیات رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را و ببرد» چون حدیث اول با خواسته‌چیرگان حاکم موافق است و حدیث دوم با سیاست آنها مخالف!

این میزان استوار شناخت حدیث قوی از ضعیف در احادیث سنت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و انبیای پیشین، و احکام اجتهادی خلفا و امثال آن است.

## نتیجه این بحث ها و حقیقت امر

پژوهشگر بی‌گیری یابد که میزان ثابت شناخت حق و باطل در مکتب خلفا تنها مصلحت چیرگان حاکم است و بس، و هر خبر و روایتی که آنها را مورد انتقاد قرار دهد یا سرزنش کند، ضعیف و ناصحیح و مردود است، و هر کتاب و هر راوی و هر مؤلفی که خبری از آن را روایت کند، ضعیف و غیر ثقة است و به انواع نسبت‌ها متهم می‌گردد، و اگر حدیث و خبر از روایتگری باشد که نمی‌توانند او و کتابش را مورد طعن و سرزنش قرار دهند، در چنین حالی، حدیث را به سوتی که می‌خواهند تأویل و توجیه می‌کنند. از سوی دیگر، هر مؤلف و روایتگری که مناقب چیرگان حاکم را یادآور شود و انتقادات متوجه آنان را رها سازد، او ثقة و صدوق است؛ و چون بتواند در روایات و تألیفات خود به دفاع از آنان برخیزد، او ثقة و مأمون و مصدق است و روایاتش در کتابها منتشر و پخش می‌گردد. و سیف زندیق از چنین باب فراخی، هر چه را که خواسته و مقتضای زندقه‌اش بوده، در سنت و سیره و حدیث رسول خدا صلو سلواند کرله و با این خاطر نیز، روایات او در بیش از هفتاد منبع از منابع اسلامی، در طی سیزده قرن منتشر گردیده است! آری، سیف بن عمر هر چه را ساخته و پرداخته، در سنت و سیره و حدیث رسول خدا صلو سلوانی کرله و ما را در کتاب «یکصد و پنجاه صحاب‌ی ساختگی» باب: «فرستادگان پیامبر صلو سلم و با این کتاب اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم» و باب: «هیئت‌های نمایندگی وارد بر رسول خدا صلو سلم و با این کتاب پیامبر صلو سلم» و نیز، در کتاب «رواة مختلفون» یا «راویان ساختگی» آنها را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ام. چنانکه در بحث‌های گذشته نیز دیدیم که او چگونه حدیث رسول خدا صلو سلواند کرله و عمار را تحریف و آن را به ضد خود تبدیل نمود.

این دیدگاه ما درباره «سیف» و همتایان اوست؛ کساری مانند: «ابوالحسن بکری» مؤلف کتاب: «الانوار» که حدیث های خرافی را در کتاب: «سیره النبی المختار» و دیگر کتب خود داخل منابع اسلامی نموده و ما، خبرها و اثرهای آنها را در سلسله بحث های: «نقش ائمه در احیای دین» مورد بحث و بررسی قرار داده ایم و شأن و مقام اینان در نزد ما چنین است.

اما بخاری و صحیح او، ابن هشام و سیره اش، و طبری و تاریخ وی، و دیگر همتایان دانشمند آنان که اسلوبشان را مورد نقد و بررسی قرار داده ایم، اینان را در نزد ما شأن و مقام دیگری است. چون اینان اگر چه در بخشی از روش خود مورد انتقاد ما هستند، ولی با وجود آن، هم اینان بسیاری از سنت صحیح رسول خدا صلوات الله علیهم و علی آله و صحبه اجمعین مورد اعتماد است و آن را از ایشان روایت می کنیم در کتابهای خود ذکر کرده اند. و این روش علمای مکتب اهل البیت با هر کسری است که در کار علمی او اشتباهی می بینند؛ آنان در حالی که روش علمی او را به شدت مورد انتقاد قرار می دهند، در عین حال، او را محترم و بزرگ می شمارند و آنچه را که مورد انتقادشان نباشد از او و کتاب او برم می گیرند، و این همان معنای عدم تقلید از علمای پیشین است، که نه در احکام فقهی از آنان پیروی می کنند و نه در حدیث شناسی! علمای مکتب اهل البیت، حدیث ضعیف «اصول کافی» و «صحیح بخاری» را با هم تضعیف می کنند و حدیث صحیح را نیز، از هر دو کتاب می گیرند، چنانکه «مجلسی کبیر» متوفای ۱۱۱۱ ه، هنگامی که در کتاب خود «مرآة العقول» کتاب «کافی» را شرح می کند، به هزاران حدیث ضعیف آمده در آن توجه می دهد؛ کتابی که مشهورترین کتاب حدیثی مکتب اهل البیت است و این کار در مکتب اهل البیت، مخالف آری است که پیروان مکتب خلفا برآند، و برای صحیح بخاری همان را قائلند که برای کتاب خدا، و معتقدند که حدیث ناصحیح در آن نیست. بلکه بیش از آن را قائلند؛ چون معتقدند که هر چه در صحیح بخاری و صحیح مسلم درباره سنت رسول



خداصلو سلمه تنق و مورق که در کتاب خداصلو سلمه تنق و مورق که در حالی که قبول صحّت روایات سنت رسول خداصلو سلمه تنق و مورق در دیگر کتاب غیر صحیح بخاری و مسلم و چهار کتاب دیگری که مجموع آن ها «صحاح سته» نامیده شده، آمده بر آنها دشوار است . با آنکه بسیاری از حافظان حدیث در مکتب خلفا که غیر از یاد شدگانند در علم حدیث تألیفات عدیده ای به نام: صحاح و مسانید و سنن و مصنّفات و زوائد و... دارند، مانند:

صحیح ابن خزیمه متوفای ۳۱۱ هـ.

صحیح ابن حبّان متوفای ۳۵۴ هـ.

الصّحاح المأثورة عن رسول الله صلّو سلمه تنق و مورق ابوعلی ابن مسعود متوفای ۳۵۳ هـ.

مسند طیالسی متوفای ۲۰۴ هـ.

مسند احمد متوفای ۲۴۱ هـ.

سنن بیهقی متوفای ۴۵۸ هـ.

سنن ابوبکر شافعی متوفای ۳۴۷ هـ.

معاجم سه گانه طبرای متوفای ۳۶۰ هـ.

مصنّف عبدالرزاق صنعاری متوفای ۲۱۱ هـ.

مصنّف ابن ابی شیبّه متوفای ۲۳۵ هـ.

مجمع الزوائد هیثمی متوفای ۸۰۷ هـ.

مستدرک حاکم متوفای ۴۰۵ هـ.

و دهها مجموعه حدیثی دیگر از محدثان دیگر.

و در سیره رسول خداصلو سلمه تنق و مورق به واسطه فتوح و تالیفاتش همچون:

خلیفه بن خیاط متوفای ۲۴۰ هـ، الطبقات و التاریخ.

بلاذری متوفای ۲۷۹ هـ، فتوح البلدان و انساب الاشراف.

مسعودی متوفای ۳۴۵ هـ، التبیّه و الاشراف و مروج الذهب.

واقعی متوفای ۲۰۷ ه، المغازی.

ابن سعد متوفای ۲۳۰ ه، الطبقات.

و دهها تألیف معتبر دیگر از مؤلفان دیگر.

چه شده که در علم حدیث تا بدین حدّ به «صحاح شش گانه» توجه شده و دیگر کتابها رها گردیده، و در سیره و تاریخ و مغازی، تنها سیره ابن هشام و تاریخ طبری محور شده و دیگر کتابها متروک؟!!

و خلاصه، دانشمندان مکتب خلفا در کار علمی خود از دو جهت مورد انتقادند:

نخست اینکه، آنها بخشی از سنت و سیره رسول خدا صلوات الله علیه و آله را چیرگی

حاکم در تضادّ بوده، کتمان کرده اند. و نیز، سیره انبیای پیشین و سیره اهل بیت و سیره صحابه رسول خدا صلوات الله علیه و آله را کتمان کرده اند. همانگونه که از طبری و ابن کثیر در تفسیر آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ مشاهده کردیم که لفظ «وصی و خلیف» را کتمان کردند و آن را به «کذا و کذا» تبدیل نمودند! و نیز، دیگر نصوص سنت رسول خدا صلوات الله علیه و آله را که از شخصیت خلفا را، که ان شاء الله در بحث: «منابع شریعت اسلامی در مکتب خلفا» در جلد دوم همین کتاب آن را بیان می داریم.

دوم اینکه، برای مسلمانان امروز که به دروازه های یک نهضت اسلامی فراگیر رسیده اند، شایسته نیست که همچنان در فقه بر تقلید از «امامان چهارگانه» پای فشارند، و در تصحیح و تضعیف حدیث بر تقلید از صاحبان «صحاح شش گانه» به ویژه بخاری و مسلم در جا بزنند. و نیز، در احکام اسلامی به اجتهاد مصلحتی خلفا که در تضاد با سنت رسول خدا صلوات الله علیه و آله است، شایسته آن است که با تحقیق و پژوهش، سنت صحیح رسول خدا صلوات الله علیه و آله را که به مقتضای سیاست خلف ا در طول سده ها مخفی و کتمان شده آشکار سازند، و سپس در مسیر دعوت به توحید کلمه

مسلمانان و عمل به کتاب خدا و سنت صحیح رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم که با آن میسر میسر گردد؛ و  
کتاب و سنت مورد اتفاق و اجماع همه، وحدت و توحید کلمه مسلمانان میسر گردد؛ و  
این از لطف خدا بر مسلمانان به دور نباشد.

## بازگشت به آغاز بحث وصیت

از آنجا که نصوص دلالت کننده بر حق امام علی و فرزندان او علیهم‌السلام حکومت و حاکمیت پس از رسول خدا صلو‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این چیرگی بود که نقل و شکال را مستقیماً متوجه خلفا و حکومت گران می‌کود، علمای مکتب خلفا نیز، در کتمان این نصوص از هیچ کوششی فروگذار نکردند. یکی از مهمترین وقایع، جستجوی علمای اهل کتاب از «وصی» رسول خدا پس از وفات آن حضرت صلو‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدیث خبر آن دوران است که امام علی‌علیه‌السلام مصفین از کنار آنها عبور کرد. و این در حالی است که علمای مکتب اهل البیت نظیر این اخبار را در کتابهای خود ثبت کرده اند؛<sup>(۳۱۶)</sup> از جمله خبر آمدن دو نفر یهودی در زمان ابی بکر که در جستجوی «وصی پیامبر» بودند و مردم آنها را به نزد ابی بکر بردند و چون پاسخ سؤال خود را دریافت نکردند، ام‌ام‌علی‌علیه‌السلام خواندند تا پاسخ سئوالات آنها را داد و آنها گفتند: «تو وصی خاتم انبیا هستی» و اسلام آوردند. و خبر افراد دیگری از اهل کتاب که در زمان عمر به مدینه آمدند و آنچه که در زمان ابی بکر روی داده بود با عمر و علی تکرار شد. همانگونه که در گذشت نیز، سؤال «کعب الاحبار» از عمر را یادآور شدیم که او پاره ای از حالات رسول خدا صلو‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در آن دوران عمر به او گفت: از علی پرس! و اینگونه مراجعات اهل کتاب و اسلام آوردن آنها در دورانهای بعد نیز استمرار یافت. چنانکه ابن کثیر پس از آنکه در تاریخ خود از تورات نقل می‌کند که: «خداوند ابراهیم را به (تولد) اسماعیل و رشد او بشارت داد، و به اینکه در دودمان او «دوازده نفر عظیم» قرار می‌دهد»، از «ابن تمیمیه» نقل می‌کند که گوید: «آنها کساری هستند که در حدیث جابرین سمره به آمدنشان بشارت داده شده، و تا نیابند قیامت نشود» گوید: «و بسیاری از یهود که به سلام مشرف شده اند، اشتباه کرده و پنداشته اند آنها

همان کساری هستند که فرقه رافضه (= شیعیان) به سویشان فرامی خوانند؛ و بدین خاطر، پیرو آنها شده اند».<sup>(۳۱۷)</sup>

چه می شنویم؟ اخبار بسیاری از یهود که به اسلام مشرف شده و از شیعیان پیروی کرده اند چیست و چه شده؟!

پاسخ آن است که، این علما نیز راه طبری را پیمودند و کلّ و جزء اخبار اهل کتاب ی را که اسلام آوردند و پیرو شیعیان گردیدند، از صفحه تاریخ برانداختند؛ چون به قول طبری: «عامّه مردم تاب شنیدن آنها را ندارند»!!

## شمار اخبار، روایات و نصوصی که برانداختند

اگر احادیث تاریخ ابن کثیر از رسول خدا صلوات الله علیه را در خروج از مدینه  
صفحه از کتابش را در بر گرفته، با روایات اندکی که از رسول خدا صلوات الله علیه  
صفین در فضیلت امام علی علیه السلام مانده مقایسه نمایم، به میزان خسارت عظیمی که  
کتمان حدیث رسول خدا صلوات الله علیه و کتب اربعه را خواهیم برد. آری، آنها روایات  
وارد درباره خوارج را از آن رو باقی گذاردند که آنان تنها به خروج بر ضد حکومت امام  
علی علیه السلام کردند، و به خروج خود بر ضد حکومت ها ی بعد از امام علی علیه السلام  
نیز ادامه دادند، و انتشار این احادیث به نفع سلطه حاکم بعد از امام علی علیه السلام  
روایات را در همه کتابهای حدیث آوردند و تا امروز بر جای ماند!

از دیگر احادیث رسول خدا صلوات الله علیه که در کتب اربعه و انصار بود و آن را  
کتمان کردند، حدیث پیامبر در حق امام علی و «وصایت» او بود. علاوه بر آن، اشعار و  
گفتار و نوشتار صحابه در این باره را نیز کتمان کردند. چنانکه دیدیم ام المؤمنین عایشه  
اصل «وصیت» را انکار کرد و ما روایت او را در این باره نقد و بررسی نمودیم. و نیز  
دیدیم که:

الف برخی از آنها پاره ای از سخن را بدون اشاره به حذف آن حذف کردند؛ چنانکه با  
قصیده «نعمان بن عجلان انصاری» کردند.

ب برخی از آنها پاره ای از خبر را، با ابهام در سخن، حذف کردند؛ چنانکه طبری و ابن  
کثیر در تفسیر خود با لفظ «وصی و خلیف» که در حدیث

رسول خدا صلوات الله علیه چنین است:

ج برخی از آنها لفظ «وصیت» را از خبر حذف و خبر را تحریف کردند؛ همانگونه که

ابن کثیر با خطبه امام حسین علیه السلام

د برخی از آنها تمام خبری را که حاوی ذکر «وصیت» بود حذف و تنها بدان اشاره کردند؛ مانند آنچه که طبری و ابن اثیر و ابن کثیر با نامه محمد بن ابی بکر کردند.

ه برخی از آنها تمام خبری را که حاوی ذکر «وصیت» بود بدون اشاره به حذف آن

حذف کردند؛ همانگونه که ابن هشام با خبر دعوت رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین انجام داد؛

چون حاوی قول: «وصیّ و خلیفّی فیکم» درباره علی علیه السلام

و برخی از آنها معنای «وصیت» را تأویل کردند؛ چنانکه طبرانی در حدیث رسول

خدا صلوات الله علیهم اجمعین در کتاب الاموال علیها السلام کردند.

ز برخی از آنها غفلت کرده و آن را در یکی از کتابهای خود آورده و در کتاب دیگر

خود حذفش نموده و به جای آن سخنی مبهم نهاده است؛ همانگونه که طبری در تاریخ و

تفسیر خود چنین کرده است.

ح برخی از آنها در چاپ اول کتاب خود آن را یادآور شده و در چاپ دوم حذف کرده

است؛ چنانکه محمد حسین هیکل در کتاب خود «حیة محمد صلوات الله علیهم اجمعین» در

نصوص بر جای مانده از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین در کتاب بیت آنها از

آنجا که در صدد بیان نصوصی بودیم که از رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین

البیت علیهم السلام بود، تقدیم مباحث پیشین را ضروری دیدیم؛ چون نصوصی که از رسول

خدا صلوات الله علیهم اجمعین در کتاب بیت آنها یادآور شدیم به انواع کتمان و تحریف دچار شد.

زیرا با سیاست خلفا در طی قرون مخالف بود و جز اندکی از آن باقی نماند، آن دکی که

علمای مکتب خلفا غفلت کرده و در کتابهای خود آوردند و خداوند ما را توفیق داد تا از

آن آگاه شدیم، و اکنون با استمداد از او آنها را علاوه بر نصوص پیشین یادآور می شویم:

## تعیین وصی با عبارات گوناگون

در بحث مصطلحات، در تعریف «وصیّ و وصیت» یادآور شدیم که تعیین وصی گاه ی با لفظ «وصیت» و مشتقات آن است؛ مانند اینکه وصیت کننده به وصی خود بگوید: «تو را وصیت می کنم به فلان و فلان» و گاهی با لفظی است که معنای وصیت را می رساند؛ مانند اینکه وصیت کننده به وصی خود بگوید: «از تو م ی خواهم که چنین و چنان کن ی». همچنین است خبر دادن او به اینکه مثلاً بگوید: «به فلان کس وصیت کردم» یا: «فلان کار و فلان کار را به او واگذار نمودم». و در همان بحث گفتیم: همه این الفاظ و نظایر آنها دلالت بر آن دارد که وصیت کننده، وصی را به اموری وصیت می کند که برای بعد از خود نگران آنهاست. حال رسول خدا صلو سلّم بتعیین لفظی پس از خود تیرا چنین است و یکی از این الفاظ، لفظی است که پیامبر صلو سلّم وسیله آن پسر عمویش را ولییر خود گرفته است:

وزیر پیامبر صلو سلّمیت

الف در قرآن کریم و تفسیر آن در سنت رسول خدا صلو سلّم له

رسول خدا صلو سلّم امام علی علیه السلام

«اما ترضی ان تکون مرّی بمنزله هارون من موسی الّا انه لا نبيّ بعدی»

«آیا خشنود نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی، جز آنکه پس از من

هیچ پیامبری نخواهد بود؟»

خداوند در قرآن کریم درخواست موسی و منزلت هارون را یادآور شده و م ی فرماید :

موسی گفت ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِي﴾ ﴿29﴾ هَارُونَ اَخِي ﴿30﴾ اَشْدُدْ بِهٖ اَزْرِي ﴿31﴾  
وَأَشْرِكُهُ فِيْ اَمْرِي ﴿32﴾:

«و برای من وزیری از خاندانم قرار بده. برادرم هارون را. پشتم را به او محکم کن.»

(۳۱۸)



و در بیان استجابات و پذیرش درخواست موسی می فرماید ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ  
وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا﴾ (۳۱۹)

«و ما به موسی کتاب دادیم و برادرش هارون را وزیر او نمودیم»

ب پیامبر صلو سلیم و فرمود: «و وزیر او خواهد گرفت؟»

پیامبر صلو سلیم و فرمود: «و وزیر او خواهد گرفت؟» را فراخواند و به آنها فرمود: «کدامیک از  
شما مرا در این امر یاری می کند...» و در جمع آنها تنها امام علی پاسخش گفت، رسول  
خدا صلو سلیم در آن روز و آن وزیر خواهد گرفت

و نیز اسماء بنت عمیس روایت کند و گوید: «شنیدم که رسول خدا صلو سلیم گفت: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ  
وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا﴾ (و آن هنگامی بود که رسول  
خدا صلو سلیم ترسید که فرمود: «خدا یا! من همان را که برادرم موسی  
گفت می گویم: «خدا یا! برای من وزیری از خاندانم قرار بده. برادرم علی را. پشتم را به او  
محکم کن» (۳۲۰)

و در تفسیر سیوطی در ذیل آیه ﴿وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ گوید: «هنگامی که این آیه  
نازل شد، رسول خدا صلو سلیم فرمود: «خدا یا! پشتم را به او محکم  
کن، به برادرم علی» و خداوند خواسته اش را اجابت فرمود».

و ابن عمر روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امام علی علیه السلام فرمود: «تو  
برادر و وزیر منی، دینم را ادا و وعدم را وفا می کنی...» (۳۲۱)

رسول خدا صلو سلیم در آن روز و آن وزیر خواهد گرفت: «تو برای من منزلت  
هارون برای موسی را داری، جز آنکه هیچ پیامبری پس از من نخواهد بود» با این سخن،  
هر چه را که هارون از موسی داشت جز نبوت همه را برای امام علی علیه السلام فرمود، که  
در مقدمه آنها وزارت هارون بود.

و در نهج البلاغه آمده است که رسول خدا صلو سلیم امام علی علیه السلام فرمود:

«... ولی تو وزیری» (۳۲۲)

و در شعری که از زبان اشعث در پاسخ نامه امام علی علیه السلام آمده است :  
«وزیر پیامبر و داماد او...»

از این سخن پیامبر به پسر عمویش که فرمود: «تو برادر و وزیر من ی، دینم را ادا و  
وعدم را وفا می کری» آشکار می شود که رسول خدا صلو و السلام و ایا و اهل بیت علیهم السلام از خود  
قرار داده است.» و نیز از سخن آن حضرت که فرمود: «تو خلیفه مری»:

## خلیفه پیامبر صلو سلمسر

در باب «جانشینان پیامبر در مدینه» بخش «غزوه تبوک» از صحیح بخاری نقل کردیم که: «رسول خدا صلو سلمسر گامی که به سوی تبوک رفت علی را جانشین خود قرار داد و او گفت: «مرا در میان کودکان و زنان برجای می گذار ی؟» و پیامبر فرمود: «آیا خشنود نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی، جز آنکه هیچ پیامبر ی پس از من نخواهد بود؟»

و خداوند در بیان داستان جانشیری هارون از سوی موسی م ی فرماید: ﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ﴾  
«و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش و اصلاح کن ...».

(۳۲۳)

و در یکی از دو روایت مسند احمد، در بیان دعوت رسول خدا صو سلمسر فرمود: «و جانشین من عبدالمطلب، سخن پیامبر در حق علی علیها السلام: «و خلیفتی» یعنی: «و جانشین من آمده است». (۳۲۴)

و ای مسلمانان پس از رسول خدا صلو سلمسر  
رسول خدا صلو سلمسر و اولاد آنها را در هر چه فرموده که امام علی علیها السلام نظر مسلمانان است.

## نخست حدیث شکوی

در مسند احمد، خصائص نسائی، مستدرک حاکم و دیگر کتب آمده است که «بریده» گفت: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود که فرمانده یکی از آنها «علی بن ابی طالب» بود و فرمانده دیگری «خالد بن ولید» و فرمود: «هرگاه به هم رسیدید، علی ی فرمانده همگان باشد، و اگر جدا شدید هر یک از شما فرمانده نیروهای خود باشد» گوید: «به قبیله بری زید از اهالی یمن رسیدیم و جنگیدیم و مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند و جنگجویان را کشتیم و بر جای ماندگان را اسیر کردیم و علی زهی از اسیران را برای خود برگزید» بریده گوید: «خالد بن ولید به وسیله من نامه ای برای رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم آن را گزارش کرد و چون نزد پیامبر آمدم و نامه را تحویل دادم و بر پیامبر خوانده شد و چهره آن حضرت را خشمگین دیدم، گفتم: «ای رسول خدا! این حال پناهنده است! مرا با مردی فرستادی و فرمانم دادی تا اطاعتش کنم و من آنچه را که فرمانم داده بودی انجام دادم» و رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابی طالب! او از من است و من از او، و او پس از من «ولئ شما» است» (۳۲۵)

و در روایت دیگری گوید: گفتم: «یا رسول الله! به حق صحبت و همراهیت سوگندت می دهم که دستت را باز و دوباره بر اساس اسلام با من بیعت کنی» گوید: «و از او جدا نشدم تا بر اساس اسلام بیعتش کردم». (۳۲۶)

و در سنن ترمذی، مسند احمد، مسند طیالسی و دیگر کتب از «عمران بن حصین» روایت کنند که گفت: «چهار نفر از اصحاب رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم پیوسته آمدند و هرگاه رسول خدا را دیدند از علی شکایت کنند و چون به نزد او آمدند، یکی از آنان برخاست و گفت: «ای رسول خدا! آیا می دانید که علی بن ابی طالب چنین و چنان کرده؟» که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای ابی طالب! او از من است و من از او، و او پس از من «ولئ شما» است» (۳۲۷)

کردند و در هر بار، پیامبر از شاک ی رویگردان شد « گوید : «پس از آن رسول خداصلوسلمیاصلی الله علیه و آله و سلم چهار سال نمایان بود رو به حاضران کرد و فرمود : «از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ علی از من است و من از او، علی از من است و من از او، او «ولئى هر مؤمن» بعد از من خواهد بود».<sup>(۳۲۷)</sup>

### شکوی دوم

در أسد الغابه، مجمع الزوائد و دیگر کتب از «وهب بن حمزه» روایت کنند که گفت: «از مدینه تا مکه همراه علی بودم و برخی از آنچه را که خوش نداشتم از او مشاهده کردم و گفتم: «اگر نزد رسول خداصلوسلمزکتم انرا به وشاکیتام ی کنم» و چون آمدم و رسول خداصلوسلم مع فلان کلام و گفتیم: انرا علی چنین و چنان دیدم « فرمود : «این را مگو که او پس از من سزاوارترین مردم برای رهبری شماست»<sup>(۳۲۸)</sup>

### زمان شکوی

مورخان و سیره نویسان یادآور شده اند که امام علی علیه السلام سوی یمن رفته است، که به نظر ما سه بار است چنانکه بیان آن در باب اجتهادات بیاید و هر یک باشد، آخرین آن در سال دهم هجری بوده که امام علی علیه السلام روز «ترویبه» در حجة الوداع به رسول خداصلوسلمرسته وشاکوی یادتاده اگر دو بار به رسول خدا صلوسلمرسته شده باشد، بار نخست آن در مدینه و پیش از سال دهم هجری بوده، و بار دوم آن در مکه و پس از رسیدن همراهان امام به پیامبر پیش از روز «ترویبه» بوده است. چون آنها پیش از ایام حج به مکه رسیدند.

و بنابراین، برخی از علما که پنداشته اند: «داستان غدیر خم به خاطر این شکوی بوده، اشتباه کرده اند؛ چون داستان غدیر پس از ادای حج، در منطقه جحفه و با حضور همه مسلمانان واقع شده است، و سخن پیامبر در اینجا تنها با شاکیان است، در همان مجلس شکوی، و پس از اظهار شکایت مستقیم از سوی خود آنها!

اما شکوای دوم، خود حدیث بیانگر آن است که این شکوی پس از بازگشت به مدینه بوده است.

## دوم نصوص دیگر

از ابن عباس روایت شده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «توبوا قبل ان یامرکم»

ولیّ تک تک مؤمناری»<sup>(۳۲۹)</sup>

و از امام علی علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «توبوا قبل ان یامرکم»

همه مؤمناری».<sup>(۳۳۰)</sup>

---

(۲۹۵) مراجعه کنید: یکصد و پنجاه صراحی ساختگی، جلد اول، بحث زندقه و زنداقه از بحثهای مقدماتی.

(۲۹۶) سوره قصص، آیه: ۸۵

(۲۹۷) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۹۴۱ تا ۲۹۴۴.

(۲۹۸) تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲ ص ۱۲۲ تا ۱۲۸.

(۲۹۹) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۸۵۸ تا ۲۸۵۹.

(۳۰۰) مشروح ابن خیر در کتاب عبدالله بن سبا ج ۲، بخش: «وفات رسول خدا» آمده است.

(۳۰۱) تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲ ص ۱۷۹، و تاریخ ابن کثیر، ج ۷ ص ۲۷۰.

(۳۰۲) طبقات ابن سعد، چاپ بیروت، ج ۳ ص ۲۶۲.

(۳۰۳) شرح سیره ابن هشام از ابوذر نخشی متوفای ۶۰۴ هجری که آن را از سیره ابن اسحق گرفته است و

صاحب عقدالفرید تمام آن را در ج ۴ ص ۳۴۲ تا ۳۴۳ کتاب خود آورده است. و نیز، مشروح آن را در ج ۱ «نقش عایشه» می یابید.

(۳۰۴) سنن ابن ماجه، مقدمه، باب ۱۱ حدیث ۱۵۶. سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب ابی ذر. مسند

احمد، ج ۲ ص ۱۶۳ و ۱۷۵ و ۲۲۳، و ج ۵ ص ۳۵۱ و ۳۵۶، و ج ۶ ص ۴۴۴، و طبقات ابن سعد، چاپ اروپا، ج ۴ قسمت اول ص ۱۶۸.

(۳۰۵) تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲ ص ۱۲۲.

(۳۰۶) در نسخه اصلی چنین آمده، ولی صحیح آن «سعدین ای وقاص» است.

(۳۰۷) مولف گوید: ولی کلیدهای بیت المال مسلمانان در دست او بود!

- (۳۰۸) سنن دارمی، ج ۱ ص ۱۳۷، و طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۳۵۴.
- (۳۰۹) صحیح بخاری، کتاب العلم، باب العلم قبل القول و العمل، ج ۱ ص ۱۶.
- (۳۱۰) فتح الباری، ج ۱ ص ۱۷۰ و ۱۷۱.
- (۳۱۱) تذکرة الحفاظ، ج ۱ ص ۱۸.
- (۳۱۲) مستدرک حاکم، ج ۲ ص ۳۴۳.
- (۳۱۳) سوره آل عمران، آیه: ۳۳ و ۳۴.
- (۳۱۴) مشروح خبر آن دو را در کتاب «نقش عایشه» می یابید.
- (۳۱۵) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۲۹۸۰.
- (۳۱۶) مراجعه کنید: بحار الانوار، چاپ جدید تهران، ج ۱۰ ص ۱۰ و ۵۰.
- (۳۱۷) تاریخ ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۵۰.
- (۳۱۸) طه / ۲۹ و ۳۱.
- (۳۱۹) فرقان / ۳۵.
- (۳۲۰) ریاض النضرة، ج ۲ ص ۱۶۳ به نقل از مناقب احمد بن حنبل.
- (۳۲۱) معجم الزوائد، ج ۹ ص ۱۲۱، و کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۵۵ به نقل از طبرانی.
- (۳۲۲) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.
- (۳۲۳) اعراف / ۱۴۲.
- (۳۲۴) مسند احمد، ج ۱ ص ۱۱۱.
- (۳۲۵) مسند احمد، ج ۵ ص ۳۵۶. خصائص نسائی، ص ۲۴ با اندکی اختلاف در عبارت. مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۱۰ با اندکی اختلاف. مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۲۷. کنز العمال، ج ۱۲ ص ۲۰۷ فشرده از این ای شیبیه، و ج ۱۲ ص ۲۱۰، از دیلمی، و کنوز الحقایق مناوی، ص ۱۸۶.
- (۳۲۶) مسند احمد، ج ۵ ص ۳۵۰ و ۳۵۸ و ۱۶۱. مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۲۸، به نقل از طبرانی در الأوسط از بریده که عبارت آن چنین است: «هر که من ولی او هستم، پس علی هم ولی اوست».
- (۳۲۷) سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۶۵، باب مناقب علی بن ابیطالب. مسند احمد، ج ۴ ص ۴۳۷. مسند طیالسی، ج ۳ ص ۱۱۱ حدیث ۸۲۹. مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۱۰. خصائص نسائی، ص ۱۶ و ۱۹. حلیة الاولیاء ابی نعیم، ج ۶ ص ۲۹۴. ریاض النضرة، ج ۲ ص ۱۷۱، و کنز العمال، ج ۱۲ ص ۲۰۷ و ج ۱۵ ص ۱۲۵.
- (۳۲۸) اسدالغابه، ج ۵ ص ۹۴، و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۰۹.
- (۳۲۹) مسند طیالسی، ج ۱۱ ص ۳۶۰ حدیث ۲۷۵۲، و ریاض النضرة، ج ۲ ص ۲۰۳.
- (۳۳۰) تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۲۳۹، و کنز العمال، ج ۱۵ ص ۱۱۴ و ج ۱۲ ص ۲۲۱.

فراخوان عام برای نصب امام علی علیه السلام و وصایت رسول خدا صلوات الله علیه

حاکم حسکاری از «ابن عباس و جابر» روایت کند که گفته اند:

«خداوند محمد صلوات الله علیه فرمود: ای علی! برای ولایت بر مردم بدانها معرفی نماید و

رسول خدا صلوات الله علیه پسرم عمویش را برگزید» و آن را مایه

سرزنش او قرار دهند، که خداوند متعال به او وحی فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْكَافِرِينَ﴾ «ای پیامبر! آنچه که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر ابلاغ

نکری رسالت او را ابلاغ نکرده ای! (و بدان که) خداوند از مردم نگاهت می دارد» (۳۳۱) و

رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: «... وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (۳۳۲).

و از «زیادبن مندر» روایت کند که گفت:

«نزد ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام و برای مردم سخن می گفت. مردی بصری که

از حسن بصری روایت می کرد برخاست و گفت: «ای زاده رسول! خدایم فدات کند، حسن

به ما خبر داد که این آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ به خاطر مردی

نازل شده، ولی آن مرد را به ما معرفی نکرد؛ امام علی علیه السلام «اگر می خواست معرفی کند،

کرده بود؛ ولی می ترسید! جبرئیل نزد پیامبر آمد... و گفت: «خداوند فرمانت می دهد که

امّتت را با «ولی» آنها «علی» آشنا سازی، همانگونه که با نماز و زکات و روزه و حج شان

آشنا ساختی؛ تا در همه این موارد، حجت بر آنان تمام گردد» و رسول خدا صلوات الله علیه

«پروردگارا! قوم من هنوز از جاهلیت فاصله نگرفته اند، و مایه های فخر و مباهات در

آنان باقی است، و هر یک از آنها به نوعی از ولی خود (= علی) ضربه دیده اند، و من از

تکذیب آنان می ترسم، که خدای متعال این آیه را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ



إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... وَاللَّهُ يَعِصُكَ مِنَ النَّاسِ ﴿٣٣٣﴾ و چون خدا تضمین فرمود و از عدم ابلاغ  
بیمش داد، دست علی را گرفت و...» (۳۳۳)

و از «ابن عباس» در حدیث معراج روایت کند که گفت:

«از جمله اموری که خدای متعالی به پیامبرش فرمود این بود که: «من هیچ پیامبری را  
نفرستادم مگر آنکه برای او «وزیر»ی را قرار دادم، و تو رسول الله هستی و «علی» وزیر  
توست.» ابن عباس گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم با من بیرون رفت تا آنکه رسیدم  
درباره آن سخنی بگویند چون هنوز از جاهلیت فاصله نگرفته بودند... تا روز هجدهم ذی  
الحجه فرا رسید و خداوند چنین نازل فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ و پیامبر فرمود: «ای مردم! خداوند مرا با  
رسالتی به سوی شما فرستاد که سینه ام از آن به تنگ آمد و بیم آن داشتم که مرا متهم کنید  
و تکذیبم نمایید، تا اکنون که پیوردگام با عتایی اینچنین بیم داده است...» (۳۳۴)

و نیز، حسکاری و ابن عساکر از «ابوهریره» روایت کنند که گفت: «خداوند عزوجل  
آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ را درباره علی بن ابی طالب فرستاد و  
فرمود: «و ان لم تفعل فما بلغت رسالته...»

و نیز، از «عبدالله بن اوفی» روایت کند که گفت:

«رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در آن روز فرمود و آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ را تلاوت کرد و سپس دستانش را بالا برد تا سپیدی زیر بغل او هویدا  
شد و فرمود: «آگاه باشید! هر که من مولای اویم...» (۳۳۵)

و احدی در اسباب النزول و سیوطی در در المنثور از «ابو سعید خدری» روایت کنند که

گفت: «آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾ درباره علی بن ابی طالب نازل

شد...» (۳۳۶)

و در تفسیر سیوطی از «ابن مسعود» گوید: «در زمان رسول خدا ﷺ صلواتی بر او نازل شد و فرمود: «... ان علیاً مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته...» یعنی: «ای پیامبر! آنچه که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن که علی مولای مؤمنان است و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را ابلاغ نکرده ای...» (۳۳۷)

مراد ابن مسعود این است که آنها در زمان رسول خدا صلوات بر او نازل شد و فرمود: «... ان علیاً مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته...» (۳۳۷) می خوانده اند.

## خبر مراسم روز غدیر

رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعين از «حجة الوداع»<sup>(۳۳۸)</sup> باز می گشت که آیه «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» بر او نازل گردید و آن حضرت در «غدیر خم» از منطقه «جحفه» و محل انشعاب راه های مدینه و مصر و شام، فرود آمد و ایستاد تا عقب ماندگان رسیده و پیش رفتگان بازگردند؛ و اصحابش را از فرود آمدن و نشستن در زیر درختان پراکنده خار مگیلان آن بیابان برحذر داشت تا آنگاه که زیر آن درختان را از خارها پاکسازی کردند و ندای: «الصلاة جامعة» سر داد و به سوی آنها رفت و نماز ظهر را در گرمایی شدید برگزار کرد و سپس برای خطبه برخاست و حمد و ثنای خدا به جا ی آورد و پند و اندرز داد و بعد فرمود: «نزدیک است مرا بخوانند و اجابت نمایم! من مسئولم و شما نیز مسئولید، کنون نظر شما چیست؟» گفتند: «گواهی می دهیم که تو ابلاغ کردی و خیر خواهی نمودی. خدایت پاداش خیر عطا فرماید» فرمود: «آیا گواهی می دهید که خدایی جز الله نیست و محمد بنده و رسول اوست و بهشت و دوزخ حق است؟» گفتند: «چرا اینها را گواهی می دهیم» فرمود: «خدایا گواهی باش!» سپس فرمود: «آیا نمی شنوید؟» گفتند: «چرا می شنویم» فرمود: «ای مردم! من از پیش شما می روم و شما به نزد من می آیید، بر سر حوضی که عرض آن از بصرای شام تا صنعای یمن است و به تعداد ستارگان جام نقره در خود دارد، و من از شما درباره

«ثقلین» سؤال می کنم. پس، بنگرید که بعد از من با آنها چه می کنید» که ناگهان یک نفر ندا داد: «یا رسول الله! ثقلین چیست؟» فرمود: «کتاب خدا، که یک طرف به دست خدا و یک طرف به دست شماست، بدان چنگ زنید تا گمراه و وارونه نگردید؛ و عترت من، اهل بیتم، خدای لطیف خبیر به من خبر داده که این دو، از هم جدا نگردند تا بر سر آن حوض نزد من آیند؛ این را از پروردگرم خواسته ام! پس، از آن دو پیشری نگیرید که هلاک

شوید، و در حق آن دو کوتاه نیابید که نابود گردید، و آنها (= اهل البیت) را آموزش ندهید که آنان از شما داناترند». (۳۳۹)

سپس فرمود: «آیا نمی دانید که من نسبت به همه مؤمنان از خود آنها برتر و سزاوارترم؟» گفتند: «چرا یا رسول الله می دانیم!» فرمود: «آیا نمی دانید یا گواه ی نمی دهید که من نسبت به هر مؤمنی از خود او برتر و سزاوارترم؟» گفتند: «چرا یا رسول الله می دانیم!» (۳۴۰) سپس دست «علی بن ابی طالب» را گرفت و بالا برد تا مردم سپیدی زیر بغل هر دو را دیدند و فرمود:

«ای مردم! خدا مولای من است و من مولای شمایم. پس، هر که من مولای اویم، این علی نیز مولای اوست. خداوندا! دوستدارش را دوست بدار، و دشمنش را دشمن شمار. یاورش را یآوری و واگذارنده اش را وابگذار. محبش را محبوب و مبغضش را مبغوض دار». (۳۴۱)

سپس فرمود: «خدایا گواه باش!» و هنوز از هم جدا نشده بودند که این آیه نازل گردید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۳۴۲) یعنی: «امروز دین شما را کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و خشنود شدم که اسلام دین شما باشد». و رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «اللَّهُ اكْمَلُ دِينِكُمْ وَأَتَمُّ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» و پروردگار را خشنود ساخت» (۳۴۳)

و در تاریخ یعقوبی، باب: «نزول قرآن در مدینه» گوید: «آخرین آیه ای که بر رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم نازل گردید: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ بود. و این روایت صحیح و ثابت است. و نزول آن در روز نصّ بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در «غدیر خم» بود». (۳۴۴)

و در مسند احمد و تاریخ ابن کثیر گویند: «پس از آن «عمر بن خطاب» به دیدار او رفت و گفت: «پسر ای طالب گوارایت باد که مولای هر مؤمن و مؤمنه ای گردیدی!»<sup>(۳۴۵)</sup> و در روایتی دیگر است که گفت: «بِهَ بَه به تو ای پسر ای طالب!»<sup>(۳۴۶)</sup> عمامه گذاری امام علیها السلام

رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و سیه فام بود که در ایام ویژه مانند «فتح مکه» بر سر می نهاد<sup>(۳۴۷)</sup>، و در این روز آن را بر سر علی نهاد. در کیفیت «عمامه گذاری» امام علی علیها السلام غدیر چنین روایت کرده اند: از «عبدالاعلی بهرائی» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم روز غدیر خم علی را فراخواند و عمامه بر سرش نهاد و دنباله آن را به پشتش رهند»<sup>(۳۴۸)</sup>

و از «امام علی علیها السلام» رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را و عمامه را بر سر او نهاد و سیه بر سر او نهاد که دنباله آن بر دوشم بود»<sup>(۳۴۹)</sup>

و در مسند طیالسی و سنن بیهقی گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم روز غدیر خم عمامه را بر سر او نهاد و دنباله آن را به پشتش رهند و سپس فرمود: «خدای عزوجل در روز بدر و چنین با فرشتگاری که چنین عمامه ای داشتند یاریم نمود...» و فرمود: «این عمامه وجه تمایز میان مسلمانان و مشرکان است...»<sup>(۳۵۰)</sup>

و نیز از «علی علیها السلام» کنند که فرمود: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم خود عمامه را بر سر او پیچید و دو سوی عمامه را از پشت سر و فراروی او رها کرد و سپس به او فرمود: «برگرد» و او برگشت. سپس فرمود: «رو کن» و او رو کرد، و پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم به او رو کرد و فرمود: «تاجهای فرشتگان اینچنین است»<sup>(۳۵۱)</sup>

و از «ابن عباس» گوید: «هنگامی که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم خود عمامه را بر سر او پیچید و دو سوی عمامه را از پشت سر و فراروی او رها کرد و سپس به او فرمود: «برگرد» و او برگشت. سپس فرمود: «رو کن» و او رو کرد، و پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم به او رو کرد و فرمود: «تاجهای فرشتگان اینچنین است»<sup>(۳۵۱)</sup>

و از «عبدالله بن بشر» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم روز غدیر خم علی را فراخواند و عمامه اش

بخشید و بخشی از آن را میان دو کتف او رها کرد و فرمود: «پروردگار من در «جنگ حنین» با فرشتگاری که چنین عمامه هائی داشتند یاریم فرمود، و این وجه تمایز میان مسلمانان و مشرکان است» (۳۵۳)

### مناشده و سوگند دادن

امام علی علیه السلام در صحن مسجد کوفه گرد آورد و به آنها فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم: هر مسلمانی که از رسول خدا صلواتی بر او نهد که در روز قیامت بر او نهد، چه فرمود، از جای برخیزد، و هیچکس جز کسی که آن را شاهد بوده برنخیزد» که در این هنگام، سری نفر از مردم برخاستند و در روایتی گوید: بسیاری از مردم برخاستند. (۳۵۴) و عبدالرحمن گوید: «دوازده نفر از اهل بدر برخاستند به گونه ای که گویی اکنون یکی از آنها را مشاهده می کنم و گواهی دادند که رسول خدا صلواتی بر او نهد که در روز قیامت بر او نهد» فرمود: «آیا نمی دانید که من نسبت به مؤمنان از خود آنها برتر و سزاورترم؟» گفتند: «آری یا رسول الله!» فرمود: «هر کس من مولای او هستم، این (علی) نیز مولای اوست. خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار، یاورش را یاور کن و واگذارنده اش را خوار گردان.»

عبدالرحمن گوید: «همه برخاستند جز سه نفر که امام علیها السلام نفرین کرد و به نفرین او دچار شدند» (۳۵۵)

و ابوظفیل گوید: «بیرون رفتم و در حالی که مردد بودم «زیدبن ارقم» را دیدم و به او گفتم: «شنیدم که علی حنین و چنان می گفت» زید گفت: «چه چیزش را انکار می کنی؟ من خود شنیدم که رسول خدا صلواتی بر او نهد که در روز قیامت بر او نهد» و ابویوسف گوید: «گروهی در رحبه نزد علی آمدند و گفتند: «سلام بر تو ای مولای ما» امام علیها السلام «من چگونه مولای شمایم حال آن که شما گروهی از عرب هستید؟» گفتند: «شنیدیم که

رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه وآله وسلم فرمود: «هر کس من مولای اویم، این (علی) نیز مولای اوست» راوی گوید: هنگامی که رفتند دنبالشان کردم و پرسیدم: «اینها کیستند؟» گفتند: «گروهی از انصار که «ابویوب» نیز جزء آنان بود.» و در روایت دیگری است که امام علیها السلام فرمود: «شما کیستید؟» گفتند: «دوستان تو یا امیر المؤمنین!»<sup>(۳۵۷)</sup> یکساری تعیین وصی در این امت با تعیین وصی در امت موسی علیها السلام پیشین دیدیم که در تورات آمده بود: «خداوند به موسی فرمود: «یوشع بن نون را برگزین و او را پیشاپیش همه گروهها قرار بده و دست خود را بر او بگذار و فراروی همه آنها به او وصیت» کن و بخشی از مقام و هیبت و شکوه خود را بدو ببخش تا همه گروههای بنی اسرائیل از او بشنوند و ورود و خروج خود را به فرمان او انجام دهند» و موسی فرمان خدا را به جای آورد و یوشع را پیشاپیش همه گروهها قرار داد و دست خود را بر او گذارد و همانگونه که خدا فرموده بود به او «وصیت» کرد.

و دیدیم که خداوند در قرآن کریم به خاتم انبیای خود فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ (یعنی: «ای پیامبر آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن که اگر ابلاغ نکردی رسالت او را ابلاغ نکرده ای، و (بدان که) خداوند از مردم نگاهت می دارد»

و دیدیم که پیامبر صلوات الله وسلامه عليه وآله وسلم فرمود: «مردم آیند و پیش رفتگان و پس ماندگان به او پیوندند و سپس امام علی علیها السلام ی آن جماعت، که حدود هفتاد هزار نفر بودند، بلند کرد و بدانها فرمود: «آیا گواهی نمی دهید که من نسبت به مؤمنان از خود آنها برتر و سزاوارترم؟» و چون همگی گفتند: «خدا یا! چرا گواهی می دهید» رسول خدا صلوات الله وسلامه عليه وآله وسلم فرمود: «خدا یا! خود را به علی بخشید و فرمود:

«هر کس من مولای اویم، این علی نیز مولای اوست. خدایا دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار...»

آنچه آوردیم بخشی از نصوص سنت نبوی در تعیین امام امت و ولّیّ امر پس از آن حضرت بود. در بخش بعد، برخی از آنچه را که در کتاب خدا در این باره آمده یادآور می شویم.



## ولایت و اولوالأمر در قرآن کریم

### الف ولایت «علی» در قرآن کریم

در احادیث پیشین با صراحت آمده بود که «امام علی علیه السلام از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم است» **وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** یعنی: «جز این نیست که «ولی شما» تنها خداست و پیامبر خدا و کسانی که ایمان آورده اند؛ آناری که نماز را برپا می دارند و «در حال رکوع» زکات می دهند». این معنی را روایات زیر تایید می کنند:

در تفسیر طبری، اسباب النزول واحدی، شواهد التنزیل حاکم حسکاری، انساب الاشراف بلاذری و جز آنها، از ابن عباس و انس بن مالک و امام علی علیه السلام روایاتی است که فشرده آنها چنین است:

«فقیری از فقرای مسلمان وارد مسجد رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم رخ **وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** سخن او جان علی علیه السلام را حال رکوع بود به درد آورد. او دست راست خود را به پشت سر برد و به آن فقیر اشاره کرد تا انگشتر عقیق یماری سرخ فامش را که در نماز به دست می کرد، از دستش بیرون آورد. فقیر چنان کرد و دعایش نمود و برفت و هنوز کسری از مسجد بیرون نرفته بود که جبرئیل با این آیه نازل گردید **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ...﴾** و حسان بن ثابت درباره آن اشعاری سرود که بخشی از آن چنین است:

أبا حسن تفدیک نفسی و مهجتی و کلّ بطیء فی الهدی و مسارع  
فانت اذی اعطیت اذ انت راکع فدتک نفوس القوم یا خیر راکع

فانزل فيك الله خیر ولایة فأتبتها فی محکمات الشرایع

«باحسن! جسم و جانم فدای جانت باد،

و جسم و جان هر کندرو و تندرویی به فدایت باد!

تو آن کسری هستی که در حال رکوع بخشیدی؛

جان این قوم به فدایت باد ای بهترین رکوع کننده

که خداوند بهترین ولایت را درباره ات نازل کرد،

و آن را در محکمات شرایع ثبت و ضبط فرمود!»<sup>(۳۵۸)</sup>

### اشکالی بر دلالت این آیه

برخی از دانشمندان مکتب خلفا بر مفاد روایات پیشین اشکال کرده و گفته اند

که الفاظ آیه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَتَّقُونَ﴾ به صیغه جمع است و اراده واحد،

که امام علی علیه السلام<sup>[۱]</sup> صیغه جمع جایز نباشد!

مؤلف گوید: این توهمی بیش نیست؛ چون آنچه که جایز نیست استعمال مفرد و اراده

جمع است، اما عکس آن در محاورات و گفتگوها جایز و فراوان است و نظیر آن در موارد

متعددی از قرآن کریم آمده است، مانند تعبیرهای سوره منافقین که می فرماید: ﴿بِسْمِ اللَّهِ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ

يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ... وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا... لَوُوا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ

مُسْتَكْبِرُونَ... هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا... يَنْفِقُوا... وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَقْفَهُونَ ﴿7﴾

يَقُولُونَ لِنَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا... وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿8﴾

طبری در تفسیر این سوره گوید: «مراد از این آیات، همگی، «عبداللّه بن ابی سلول»

است... و خداوند این سوره را از ابتدا تا انتها، درباره او نازل فرموده است، و بدین گونه که

ما گفتیم، اهل تاویل نیز گفته اند و اخبار و روایات هم آن را تأیید می کنند»<sup>(۳۵۹)</sup>

و سیوطی در تفسیر همین آیات از «ابن عباس» روایت کند که گفت:  
«هر چه را که خداوند در این سوره درباره منافقان نازل کرده، تنها «عبدالله بن اُبی» را  
اراده فرموده است» (۳۶۰)

و فشرده داستان آن بنا بر نقل سیره نویسان و مفسران چنین است:  
«جهجاه غفاری خادم عمر بن خطاب پس از غزوه بنی المصطلق با سنان جهنی حلیف  
خزرجیان بر سر چاه درگیر شدند و به زد و خورد پرداختند و «سنان» فریاد: «یا معشر  
الانصار» برداشت و «جهجاه» فریاد: «یا معشر المهاجرین» و «عبدالله بن اُبی» در جمع  
همراهانش از جمله «زید بن ارقم» به خشم آمد و گفت: «آیا به راستی چنین کردند؟ اکنون  
در سرزمین ما بر ما مباحات و زیاده خواهی می کنند! به خدا سوگند مثال ما و این خانه بر  
دوشان قریش مثال همان کسری است که گفت: «سگت را فربه کن تا تو را بخورد!» آگاه  
باشید! به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند!» سپس  
روی به حاضران قوم خود کرد و گفت: «این چیزی است که خود با خود کردید! آنها را در  
سرزمینتان جای دادید و امواتان را با آنها تقسیم نمودید. به خدا سوگند اگر آنچه داشتید از  
آنها دریغ می کردید، از سرزمین شما می رفتند!» زید بن ارقم این سخنان را شنید و آنها را  
مستقیماً به رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم رسانید و فرمود: «یا رسول  
الله! بگذار تا من گردنش را بزنم» پیامبر فرمود: «آنگاه صداهای بسیاری در یثرب به نفع  
او برخیزد!» عمر گفت: «یا رسول الله! اگر خوش ندارید که مردی از مهاجران او را بکشد،  
دستور دهید سعد بن معاذ و محمد بن مسلمه او را بکشند!» پیامبر فرمود: «من خوش ندارم  
که مردم بگویند محمد اصحابش را می کشد».

پس از آن «عبدالله بن اُبی» نزد رسول خدا رفت و سوگند خورد که چنین چیزی نبوده،  
و انصار «زید» را به خاطر گفتارش سرزنش کردند و به عبدالله گفتند: «کاش از رسول  
خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بپرسی که او سر خود را گردانید و گفت: «دس تورم

دادید ایمان بیاور، ایمان آوردم. دستورم دادید زکات مالم را بپردازم، پرداختم. دیگر چیزی  
برایم نمانده جز آنکه به محمد سجده کنم!» که این سوره درباره او نازل شد و این آیه او را  
مورد نظر دارد که فرموده ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا  
وَاللَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ﴾ «آنها کساری هستند که م  
گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند...».

و نیز این آیه که می فرماید ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ  
وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ یعنی: «و چون به آنها گفته شود: بیایید تا رسول خدا  
برای شما استغفار کند سرهای خود را می گردانند...» (۳۶۱)

خداوند در این سوره از «عبدالله بن ابی» که یک نفر بود با لفظ: ﴿الَّذِينَ، يَقُولُونَ، هُمْ،  
تَعَالَوْا﴾ و امثال آن یاد کرده است، یعنی: گوینده و کننده واحد را با لفظ جمع آورده است.  
همان گونه که همه مفسران بر آن اتفاق نظر دارند و روایات بر محور آن می چرخند، و ما  
آن را برای نمونه یادآور شدیم و گرنه همانند آن در قرآن کریم فراوان است، مانند آیه ۶۱  
سوره توبه که می فرماید: «و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن...»: «و برخی از آنها  
پیامبر را می آزارند و می گویند: «او گوش و خوش باور است...»

و آیه ۱۷۳ آل عمران که می فرماید ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ  
فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾: «کساری هستند که مردم به آنها  
گفتند: «مردم بر علیه شما جمع شده اند...»

و آیه ۱۵۴ این سوره که می فرماید: ﴿يَقُولُونَ لَوْ كَان لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل  
لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ...﴾: «آیا چیزی  
از بیروزی برای ما خواهد بود?...»

اینها و امثال اینها که با لفظ جمع آمده و اراده واحد شده، در قرآن کریم بسیار است.



از خدا خواسته ام که میان آنها جدایی نیندازد تا بر سر آن حوض نزد من آیند، و خداوند  
این خواسته ام را به من عطا فرموده است» (۳۶۲)

## ج حدیث «سفینه نوح» و «حطه بری اسرائیل»

صحابه رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعين و ابوسعيد الخدري و ابن عباس و انس بن مالك، همگی از رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعين فرموده اند: «مَثَل اهل بيته كسفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق» «مَثَل اهل بيت من مَثَل كشتی نوح است كه هر كس سوار آن شد نجات يافت و هر كس بر جای ماند غرق شد»

«و مَثَل باب حطه في بری اسرائیل»

«و مثل باب حطه در بری اسرائیل است» (۳۶۳)

و در تاریخ الخلفای سیوطی (ص ۲۷۰) در شرح حال منصور خلیفه عباسی، از مأمون از پدرش هارون و او از مهدی و او از منصور و او از پدرش از جدش از ابن عباس و او از رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعين فرموده اند:

«اهل بیت من همانند کشتی نوح اند كه هر كس سوارش شد نجات يافت و هر كس بر

جای ماند هلاک گردید» (۳۶۴)

تمام آنچه گذشت، بخشی از نصوص و تصریحات کتاب و سنت بود كه دلالت بر تعیین «ولئى امر» از سوی خدا و رسول خدا صلوات الله عليهم اجمعين در بطلان صلوات الله عليهم اجمعين ی دیگر را با عبارتی دیگر یادآور می شویم.

(۳۳۱) سوره مائده / ۶۷.

(۳۳۲) شواهد التنزیل، تحقیق محمد باقر محمودی، چاپ بیروت ۱۳۹۳ هـ، ج ۱ ص ۱۹۲ حدیث ۲۴۹ و عبدالله بن عبدالله بن احمد معروف به حاکم حسکاری نیشابوری از اعلام قرن پنجم هجری است. شرح حال او در تذکره الحفاظ، چاپ هند، ج ۴ ص ۳۹۰، و چاپ مصر، ج ۳ ص ۱۲۰۰ در آخر طبقه چهاردهم آمده است. (۳۳۳) همان، ص ۱۹۱، و نیز مراجعه کنید: اسباب النزول واحدی و نزول القرآن انی نعیم، در تفسیر این آیه.

- (۳۳۴) همان، ص ۱۹۲ ۱۹۳.
- (۳۳۵) همان، ص ۱۹۰. و عبدالله بن اوفی، علقمه بن خالد اسلمی صحابی، در صلح حدیبیه حضور داشت و پس از رسول خداص عمری طولانی کرد و در سال ۸۶ یا ۸۷ هجری وفات کرد و او آخرین فرد صحابه بود که در کوفه وفات نمود. حدیث او را همه صاحبان صحاح روایت کرده اند. شرح حال وی در تقریب التهذیب ج ۱ ص ۴۰۲، و اسد الغابه، ج ۳ ص ۱۲۱، آمده است.
- (۳۳۶) اسباب النزول، ص ۱۳۵. در المنثور، ج ۲ ص ۲۹۸. فتح القدیر، ج ۲ ص ۵۷، و تفسیر نیشابوری، ج ۶ ص ۱۹۴.
- (۳۳۷) در المنثور، ج ۲ ص ۲۹۸.
- (۳۳۸) مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۰۵ و ۱۶۳ ۱۶۵، که دنباله این بحث را نیز از این صفحات نقل می کنیم.
- (۳۳۹) همان، ص ۱۶۲ ۱۶۳ و ۱۶۵، که برخی عبارات آن از روایات حاکم در ج ۳ ص ۱۰۹ ۱۱۰، و ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۰۹، ۲۱۳ می باشد. و نیز مراجعه کنید: شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۹۳ ۱۹۲، و معجم البلدان، ماده : جحفه، مسند احمد، ج ۴ ص ۲۸۱ و ۳۷۲، و سنن ابن ماجه، باب فضل علی ع، که با عبارات مختلف آن را روایت کرده اند.
- (۳۴۰) مسند احمد، ج ۱ ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ج ۴ ص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۰۹ و ۲۱۲، و شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۹۰، با عبارات مختلف.
- (۳۴۱) همان منابع، و ابن کثیر در ج ۵ ص ۲۰۹ تاریخ خود گوید: راوی گوید: به زید گفتم: تو این را از رسول خدا شنیدی؟ او گفت: هیچکس در آنجا نبود مگر آن صحنه را با چشم خود دید و با گوش خود شنید. سپس ابن کثیر گوید: «شیخ، ما ابو عبدالله دیلمی گوید: این حدیثی صحیح است».
- (۳۴۲) سوره مائده / ۳.
- (۳۴۳) همان منابع، با اندکی اختلاف در علوت.
- (۳۴۴) تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۳.
- (۳۴۵) مسند احمد، ج ۴ ص ۲۸۱، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۱۰، که عبارت: «پس از آن» از ابن کثیر است.
- (۳۴۶) شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۵۷ و ۱۵۸.
- (۳۴۷) صحیح مسلم، کتاب الحج، حدیث ۴۵۱ ۴۵۲. سنن ابوداود، ج ۴ ص ۵۴، و شرح المواهب، ج ۵ ص ۱۰ به نقل از معرفة الصحابه ابی نعیم.
- (۳۴۸) ریاض النضرة، ج ۲ ص ۲۸۹، و اسد الغابه، ج ۳ ص ۱۱۴.
- (۳۴۹) اصابه، ج ۲ ص ۲۷۴، در شرح حال عبدالله بن بشر.
- (۳۵۰) کنز العمال، ج ۲۰ ص ۴۵. مسند طیبالسری، ج ۱ ص ۲۳، و سنن بیهقی، ج ۱۰ ص ۱۴.



- (۳۵۱) همان، به نقل از شریخ بن باذان.
- (۳۵۲) همان، به نقل از دیلمی.
- (۳۵۳) روایت ابن طاووس در «أمان الأخطار» اینچنین است؛ ولی در شرح حال عبدالله بن بشر در «اصابه»، ج ۲ ص ۲۷۴ شماره ۴۵۶۶، عبارت «روز غدیر» وجود ندارد.
- (۳۵۴) مسند احمد، ج ۴ ص ۳۷۰، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۱۱ و ۲۱۲.
- (۳۵۵) مسند احمد، ج ۱ ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ج ۴ ص ۳۷۰. مجمع الزوائد، ج ۵ ص ۱۰۵، و تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۱۰ و ۲۱۲.
- (۳۵۶) همان.
- (۳۵۷) همان.
- (۳۵۸) تفسیر طبری، ج ۶ ص ۱۸۶، اسباب النزول، ص ۱۳۳ ۱۳۴، شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۶۱ ۱۶۹، انساب الاشراف، ج ۱ ص ۲۲۵ حدیث ۱۵۱، غرائب القرآن نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری، ج ۶ ص ۱۶۷ ۱۶۸، در المثنوی، ج ۲ ص ۲۹۳ ۲۹۴ که در باب: «النقول فی اسباب النزول» ص ۹۰ ۹۱ نیز پس از ذکر روایات گوید: «اینها شواهدی است که برخی دیگر را تأیید می کند، و تاریخ ابن کثیر، ج ۷ ص ۳۵۷.
- (۳۵۹) تفسیر طبری، ج ۲۸ ص ۲۷۰.
- (۳۶۰) تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۲۲۳.
- (۳۶۱) تفسیر طبری، ج ۲۸ ص ۷۱ به بعد، و تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۲۲۶ به بعد، که ما روایات آنها و روایات دیگر تفاسیر و کتابهای سیره را فشرده آوردیم.
- (۳۶۲) مراجعه کنید: شواهد التنزیل، ج ۱ ص ۱۴۸ ۱۵۰.
- (۳۶۳) مراجعه کنید: ذخائر العقبی محب طبری، ص ۲۰. مستدرک حاکم، ج ۲ ص ۳۴۳ و ج ۳ ص ۱۵۰. حلیة الاولیاء ای نعیم، ج ۴ ص ۳۰۶. تاریخ بغداد، ج ۱۲ ص ۱۹، مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۶۸، و تفسیر سیوطی، در تفسیر آیه ۵۸ بقره: ... و قولوا حطّة....
- (۳۶۴) ۲ مراجعه کنید: کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۵۳ و ۲۱۶، و صواعق ابن حجر، ص ۷۵، که آن را از دارقظری و طبرای و ابن جریر و احمد بن جنبل و دیگران روایت کرده است.

امامان اهل البیت علی و فرزندان او پیام رسانان پیامبر خداوند

قرآن کریم در تعدادی از آیات، وظیفه پیامبران را تنها تبلیغ و پیام رسانی می داند و می

فرماید:

﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾

«پیامبر وظیفه ای جز رساندن پیام ندارد». (۳۶۵)

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾

«پیامبر را وظیفه ای جز پیام رسانی آشکار نباشد». (۳۶۶)

﴿أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾

«وظیفه پیامبر ما تنها رساندن آشکار است». (۳۶۷)

و در خطاب به خاتم رسولان نیز می فرماید:

﴿فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ﴾

«وظیفه تو تنها رساندن پیام است». (۳۶۸)

﴿إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾

«تو جز رساندن پیام وظیفه ای نداری». (۳۶۹)

تبلیغ بر دو گونه است: تبلیغ مستقیم و تبلیغ غیر مستقیم، و نیز، تبلیغ چیزی که زمان انجامش فرا رسیده، و تبلیغی که وقت انجامش نرسیده، مانند حکم دو گروه مؤمنی که با هم می جنگند، و وظیفه واجب مسلمانان در برابر حاکم ستمگر. و اما آنچه که پیامبر تبلیغ می کند نیز، بر دو گونه است:

الف تبلیغ لفظ و معنای وحی شده بر پیامبر، که همان کتاب خداست و در این امت

«قرآن کریم» نامیده شده و خداوند سبحان درباره آن فرموده:

﴿قُلْ... وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ﴾

«بگو:... و این قرآن بر من وحی شده تا شما و کساری را که (این پیام) به آنها می رسد،

بیم دهم...» (۳۷۰)

ب تبلیغ معاری وحی شده بر پیامبر بدون لفظ خاص، که پیامبر آن را با زبان و بیان شریف خود تبلیغ می کند، مانند: تبلیغ مشروح احکام شرع، که خداوند درباره آن فرموده:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ «دیری را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه نمود، و آنچه را که بر تو وحی کردیم و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: این دین را برپا دارید و در آن متفرق و پراکنده نشوید.» (۳۷۱)

رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در ذکر آن را تعیین می فرمود و سایر احکام شرعی را بیان می داشت، یا خبره ای انبیای پیشین و حوادث دورانهای پسین این دنیا و آن دنیا را گزارش می نمود، در همه این موارد تنها آنچه را که با وحی غیر قرآنی به او وحی شده بود تبلیغ می کرد، وحی که خداوند درباره آن فرموده:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نگوئید! آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او

نازل شده نیست.» (۳۷۲)

و اینگونه تبلیغ در این امت «حدیث شریف نبوی» نامیده می شود.

آیات پیشین وظیفه پیامبر را منحصر در تبلیغ وحی دانست و بنابراین ، صفت ممتاز پیامبر تبلیغ وحی است، و هرگاه رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بگوید: «وَأَمَّا مَنْ نَسِيَ ﴿١﴾» معنایش آن است که او در امر تبلیغ از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را بی دلیل نمی گوئیم، بلکه رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را بی دلیل بدان تصریح فرموده، مانند آنچه که در داستان تبلیغ آیات برائت اتفاق افتاد:



نپردازد و مقابل این تبلیغ، تبلیغ مکلفان به این احکام است که پس از دریافت آن از رسول خدا یا مردی از رسول خدا، اجازه تبلیغ آن را می یابند و به دیگرانش می رسانند و جواز اینگونه تبلیغ و رجحان آن فراگیر و گسترده است و تا ابدالدهر، با هر کس که این احکام به او برسد، همراه خواهد بود، و بدیهی است که مراد رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرموده است: «هیچ کس از سوی من تبلیغ نمی کند جز خودم یا مردی از خودم»، تبلیغ نوع اول بوده است.

و نیز، «حدیث منزلت»، کلمه «منی»: «از من است» را که در احادیث رسول خدا صلوات الله علیه، چنین نقل شده است: «علی برای پیامبر به منزله هارون برای موسی بود». در صحیح بخاری، صحیح مسلم، مسند طیالسی، مسند احمد، سنن ترمذی، سنن ابن ماجه و دیگر کتب روایت کنند که رسول خدا صلوات الله علیه بنی امیه فرمود: «تو برای من به منزله هارون برای موسی جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود».<sup>(۳۷۶)</sup>

و در روایت ابن سعد در طبقات، «براء بن عازب و زید بن ارقم» گویند: «هنگامی که پیامبر به غزوه «جیش العسرة» یعری تبوک می رفت، به علی بن ابی طالب فرمود: «چاره ای نیست، یا باید من بمانم یا تو بباری!» و هنگامی که رسول خدا صلوات الله علیه رفت به جنگ تبوک از او جدا شد، گروهی از مردم گفتند: «پیامبر چون خوش نداشت علی را با خود ببرد او را بر جای خود گذارد!»

این سخن به گوش علی رسید و به دنبال رسول خدا صلوات الله علیه او رسید و پیامبر به او فرمود: «یا علی! چه شده که به اینجا آمده ای؟» گفت: «یا رسول الله! چیزی نشده جز آنکه شنیدم گروهی پنداشته اند که چون شما خوش نداشتید با شما باشم مرا بر جای خود گذاشته اید!» رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: «یا علی! یا خشنود نیستی که برای من همانند هارون برای موسی باشی، جز آنکه تو پیامبر نیستی؟» علی گفت: «چرا یا رسول الله!» فرمود: «این بدان خاطر است».<sup>(۳۷۷)</sup>

برخی از عبارات این حدیث، پیش از این در باب: «کساری که پیامبر به گاه جنگ، آنها را در مدینه به جای خود نهاد» آمده است.

## مراد از کلمه «مری» در احادیث رسول خدا صلو سلیمان

مراد از کلمه «مری» در حدیث: «انت مری بمنزلة هارون من موسى» از راه دیگری نیز روشن می گردد و آن اینکه، هارون در نبوت شریک موسی و در تبلیغ وزیر او بود، و علی برای خاتم انبیاء به منزله هارون برای موسی به استثناء نبوت بود. یعنی وزارت در تبلیغ وحی را بر عهده داشت.

همچنین رسول خدا صلو سلم داد و کلمه «مری» در حدیث روز عرفات حجة الوداع بیان نموده، آنجا که فرمود: «علی از من است و من از علی هستم، و وظیفه مرا کسی جز خودم یا علی به انجام نرساند» (۳۷۸)

بنابراین، رسول خدا صلو سلم داد و کلمه «مری» در حدیث آشکارا تفسیر نموده و تصریح فرموده که مراد از آن این است که او (= امام علی علیه السلام) قبلیغ مستقیم و بی واسطه احکام الهی به مکلفان، همانند و همتای رسول خدا صلو سلم است، و این تعبیر روشن و آشکار، معنای کلمه «مری» بدون تفسیر نیز، که در دیگر احادیث رسول خدا صلو سلم شریف امام علی علیه السلام و ان و آشکار می گردد. مانند آنچه در روایت «بریره» و داستان شکایت او آمده بود و پیامبر به وی فرمود: «از علی عیبجویی مکن که او از من است و...» (۳۷۹)

و روایت «عمران بن حصین» که پیامبر به او فرمود: «علی از من است...» (۳۸۰)

مراد رسول خدا صلو سلم داد و کلمه «مری» در حدیث روز عرفات حجة الوداع و امامان او علیه السلام و الله اند و وظیفه آنان در حمل بار سنگین تبلیغ مستقیم و بی واسطه احکام الهی به مکلفان، از نوع وظیفه رسول خداست. بنابراین، آنها از اویند و او از آنهاست: در تبلیغ مشترکند و در گرفتن احکام مختلف، یعنی رسول خدا صلو سلم داد و کلمه «مری» در حدیث تبلیغ می نماید، از طریق وحی دریافت می کند و آنها از طریق رسول خدا صلو سلم داد و کلمه «مری» در حدیث روز عرفات حجة الوداع و امامان او علیه السلام

سوی او به امت می رسانند و خدا و رسول نیز آنها را در حمل این بار سنگین یاری کرده اند. همانگونه که خداوند در «آیت تطهیر» خبر داده و ایشان را از رجس و پلیدی مصون داشته و پاک و پاکیزه شان کرده است، و رسول خدا صلوٰه وسلم نیز از آنچه که خداوند بر او وحی فرموده، امام علی علیه السلام و خاصری برخوردار ساخته و امامان علیهم السلام ی پس از دیگری، آن را از پدر خود به ارث برده اند. چنانکه در روایات آینده بدان تصریح شده است:

### علی علیه السلام موم رسول خدا صلوٰه وسلم ب

در تفسیر رازی و کنز العمال روایت کنند که علی علیه السلام «رسول خدا صلوٰه وسلم در هزار باب از علم به من آموخت که از هر باب آن هزار باب به رویم گشوده شد» (۳۸۱) و در تفسیر طبری، طبقات ابن سعد، تهذیب التهذیب، کنز العمال و فتح البار ی از «ابوظیفیل» روایت کنند که گفت: «شاهد بودم که علی سخن می راند و می گفت: «از من بپرسید، که به خدا سوگند اگر درباره آنچه که تا روز قیامت به وجود می آید از من سؤال کنید، شما را از آن آگاه می سازم! از کتاب خدا از من بپرسید، که به خدا سوگند هیچ آیه ای نیست مگر آنکه می دانم در شب نازل شده یا در روز، در دشت فرود آمده یا در کوه...» (۳۸۲)

و به خاطر این ویژگیهاست که رسول خدا صلوٰه وسلم را «ابواب علم» و «ابواب حق» او فرموده: «من شهر علمم و علی دروازه آن! پس کسی که خواهان ورود به این شهر است، باید از این دروازه وارد شود!» (۳۸۳)

و در روایت دیگری: «کسی که خواهان علم است، باید از این دروازه بیاید» (۳۸۴) و در روایت دیگری گوید: «شنیدم که رسول خدا صلوٰه وسلم «خدا بیاید» در حال آنکه دست علی را گرفته بود می فرمود: «این امیر نیکوکاران و کشنده بدکاران است. هر کس





«یکی از نعمتها و الطاف خاص خدا بر علی بن ابی طالب آن بود که چون قریش به

شدت در تنگنا قرار گرفتند و ابوطالب بسیار عیالمند بود، رسول خدا صلوسلمزعم ویتل

عباس که از توانمندان بری هاشم بود فرمود: «ای ابافضل! چنانکه می بیری مردم در تنگنا افتاده اند و برادرت ابوطالب عیالمند است؛ ما را به خانه او ببر تا از بار او بکاهیم : یکی از پسرانش را من و یکی را تو کفالت نمائیم» عباس پذیرفت و رفتند و به ابوطالب گفتند: «ما می خواهیم تا زمانی که مردم از تنگنا برون نشده اند، از مخارج تو بکاهیم» ابوطالب گفت:

«عقیل را برای من بگذارید و هرچه خواهید بکنید» رسول خدا صلوسلملی کرکرفل و

همراه خود ساخت و عباس جعفر را؛ و علی علیهاالسلام با پیامبر صلوسلبوفت

خدا نبوتش بخشید و او تصدیقش نمود؛ و جعفر نیز، همواره با عباس بود تا آنگاه که اسلام آورد و از او بی نیاز شد» (۳۹۳)

و از «زیدبن علی بن الحسین» از پدرش از جدش روایت شده که فرمود : «رسول

خداصلوسلبدموللی عول وعلی وعلی وعلی وارد خانه ابوطالب شدند و در حالی که علی و

جعفر و عقیل در زمینی مشغول به کار بودند، رسول خداصلوسلم دج عول وعلی وعلی وعلی فرمود:

«هریک از اینها را که می خواهید انتخاب کنید» یکی از آنها گفت: «من جعفر را انتخاب

کردم» و دیگری گفت: «من عقیل را بگزیدم» و رسول خدا صلوسلم مچ وعلی وعلی وعلی

مخیّر کردم و شما انتخاب کردید، خداوند

نیز، علی را برای من انتخاب فرمود.» (۳۹۴)

و شخص امام علی علیهاالسلام البلاغه از این واقعه خبر داده و فرموده:

«و شما از خویشاوندی نزدیک من با رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم و منزلت ویژه

ای که نزد او داشتم به خوبی آگاهید: مرا در کودکی به آغوش می کشید و به سینه م ی

چسبانید و در بستر خویش می خوابانید و جسمم را به جسم خود م ی سائید و بو ی

خوشش را به من می بویانید و غذا را جویده و به من می خورانید و هیچگاه دروغی از من

نشید و خطایی از من ندید. و خدا ی سبحان آن حضرت را از پس شیرخوارگ ی با بزرگترین فرشته از فرشتگانش قرین و همراه ساخت تا شبانه روزش را با مکارم و محاسن اخلاق عالم سپری سازد، و من او را همانند بچه شتر در پی مادر، پیروی می کردم و او در هر روز، لواهی از اخلاقش را برای من می افراشت و به من می فرمود تا به او اقتدا نمایم. همه ساله مدعی در «حراء» معتکف می شد و جز من کسی او را نمی دید و در آن روزگار

هیچ خانواده ای بر اساس اسلام تشکیل نشده بود مگر خانواده رسول

خداصلوسلم ﷺ و من که رسولم ﷺ بودم. نور وحی را می دیدم و نسیم نبوت را می بوئیدم. به هنگام نزول وحی بر رسول خداصلوسلم ﷺ فریاد می شنیدم و می گفتم: «یا رسول الله! این ناله حزین چیست؟» فرمود: «این شیطان است که از عبادت شدن خود مأیوس شده، و تو آنچه را که من می شنوم می شنوی، و آنچه را که می بینم می بینی، جز آنکه تو نمی بینی، و لکن وزیری و بر خیری.

من همراه آن حضرت صلوسلم ﷺ که فرمود: «فرار کنید از قریش ﷺ» و به او گفتند: «ای محمد! تو امر عظیمی را ادعا کرده ای، امری که پدران و هیچ یک از افراد خاندانت آن را ادع ا نکرده اند! ما اکنون چیزی را از تو خواهانیم که اگر اجابتمان کردی و آن را به ما نشان دادی، باور می کنیم که تو نبی و رسولی؛ و اگر انجام ندادی، در می یابیم که تو ساحر و کذابی!» و آن حضرت صلوسلم ﷺ فرمود: «چرا می خواهید از من فرار کنید؟» فرمود: «این درخت را به سوی ما فرابخوان تا از ریشه برآید و فراروی تو بایستد!» فرمود: «همانا خداوند بر هر کار ی تواناست. حال اگر خدا برای شما چنان کند آیا ایمان می آورید و به حق گواه ی م ی دهید؟» گفتند: «آری» فرمود: «من به زودی آنچه را که می خواهید به شما نشان می دهم و من می دانم که شما به راه خیر باز نمی گردید، و در میان شما کسی است که در «قلیب» می افتد و کسی است که (جنگ) احزاب را ترتیب می دهد!» سپس فرمود: «ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری و می داری که من رسول خدا هستم، از ریشه برون

آی تا به اذن خدا فراروی من قرار بگیری!» و سوگند به آنکه او را به حق مبعوث کرد، از ریشه برون شد و با غرشی شدید و آهنگی به سان بال زدن پرندگان، دامن کشان به پیش آمد و فروتنانه فرا روی رسول خدا صلوات الله علیه را بر فراز آن حضرت بگسترد و آن قوم که چنین دیدند، خودخواهانه و متکبرانه گفتند: «فرمانش بده تا نیمی از آن به سوی تو آید و نیم دیگرش بر جای بماند!» آنحضرت فرمانش داد و نیمی از آن با شگفتی و غرش رعدآسا پیش آمد و نزدیک بود به رسول خدا صلوات الله علیه با کفر و سرکشی گفتند: «این نیمه را فرمان بده تا بازگردد و به نیمه دیگر بپیوندد و آنگونه که بود بگردد» و آن حضرت صلوات الله علیه فرمود: «والله لو لم یأتکم فی ثلاث ايام لکنتم من الاله الا الله! ای رسول خدا! من اولین مؤمن به تو خواهم بود و اولین کسری که اقرار می کند: «این درخت هرچه کرد به فرمان خدای متعال بود تا نبوت را تصدیق و دعوت را بزرگ بدارد!» و آن قوم همگی گفتند: «بلکه ساحری کذاب با سحر ی شگفت آور و تردست است! و آیا کسری جز این تو را تصدیق می کند؟!» مرا می گفتند» (۳۹۶)

آری، رسول خدا صلوات الله علیه گواهی داد که این مرد در کنف حمایت خویش نگه داشت و هر روزه از اخلاق خود برای او لواطی نو برافراشت و فرمانش داد تا به او اقتدا نماید و در بزرگی به تدریج علمش بخشید و به نجوای با خویشش برکشید.

در سنن ترمذی و دیگر کتب از جابر روایت کنند که گفت: «رسول خدا صلوات الله علیه طائف علی را خواست و با او به نجوا پرداخت. مردم گفتند: «نجوای او با پسرعمویش به درازا کشید!» و رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: «من با او نجوا نکردم بلکه خدا با او نجوا کرد.» (۳۹۷)

و در روایت دیگری گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه در مدینه طائف علی را فرستاد و مدتی دراز با او به نجوا پرداخت و برخی از صحابه گفتند: «...» (۳۹۸)

و در روایت «جندب بن ناحیه» یا «ناحیه بن جندب» گوید: «غزوه طائف که آغاز شد، رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: «یا علی علیه السلام! پرداخت و ابوبکر گفت: «یا رسول

اللّٰه! نجوای امروز شما با علی به درازا کشید!» فرمود: «من نبودم که با او نجوا کردم، بلکه خدا با او نجوا کرد». (۳۹۹)

و امام علی علیه السلام فن علوم از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و اولاد و اولاد و اولاد به گونه ای که وقتی این آیه نازل شد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَظْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ «ای اهل ایمان! هرگاه که خواستید با پیامبر نجوا کنید، پیش از نجوای خود صدقه ای بدهید» (۴۰۰)

طبری گوید: «اصحاب رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم نخواستند که با او نجوا کنند مگر آنکه صدقه دهند، و پس از آن هیچکس، جز علی بن ابی طالب، با او نجوا نکرد!» (۴۰۱)  
و در اسباب النزول واحدی و دیگر کتب از امام علی علیه السلام نقل کنند که فرمود: «من یک دینار (طلا) داشتم که آن را فروختم و هر بار که برای نجوای با رسول خدا رفتم درهمی صدقه دادم تا تمام شد». (۴۰۲)

و در روایتی دیگر فرمود: «من یک دینار (طلا) داشتم که آن را به ده درهم (نقره) بدل کردم و هر بار که به نزد پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم می رفتم و با او نجوا می کردم، او آن ده درهم را برای ده جمله ای که از رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم نقل کرده بودم، صدقه می داد». (۴۰۳)

و در روایت دیگری است که امام علی علیه السلام «در کتاب خدا آیتی است که پیش از من کسری بدان عمل نکرده و پس از من نیز کسری بدان عمل نخواهد کرد: آیت نجوا: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ...﴾ که من یک دینار داشتم و... سپس حکم این آیه نسخ گردید و دیگر کسری بدان عمل نکرد و این آیه نازل گردید: ﴿أَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ...﴾: «آیا ترسیدید که پیش از نجوای خود صدقاتی بپردازید؟...» (۴۰۴)

آری، امام علی علیه السلام خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را با او نجوا کرد و پس از آن حضرت نیز از او جدا نشد. عایشه گوید:

«رسول خدا صلوات الله عليه وسلم انما احب الناس الى الله ان يحبوا رسوله» فرمود: «حبیبم را نزد من بخوانید». ابوبکر را فراخواندند و چون به او نگاه کرد، سر بر بالین نهاد و دوباره فرمود: «حبیبم را نزد من بخوانید». عمر را فراخواندند و چون او را دید، سر بر بالین نهاد و سپس فرمود: «حبیبم را نزد من بخوانید». علی را فراخواندند و چون او را دید به درون رو انداز خویشش کشید و پیوسته به سینه اش چسباند تا جان به جان آفرین تسلیم کرد و دستش بر (دوش) او بود.» (۴۰۵)

و از «ابن عباس» گوید: «رسول خدا صلوات الله عليه وسلم چون نزد من آمد و در حالی که عیال و حقه و حفصه نزد او بودند، علی وارد شد و پیامبر صلوات الله عليه وسلم دیدن او را و سر خود را بر او نهاد و فرمود: «نزدیک من شو! نزدیک من شو!» و به او تکیه کرد و پیوسته چنین بود تا رحلت فرمود.» (۴۰۶)

و از «ام سلمه» گوید: «سوگند بدانکه بدو سوگند می خورم، علی در عهد و وصیت و وفا نزدیکترین مردم به رسول خداست. بامدادی به عیادت آن حضرت رفتیم و دیدیم که می فرماید: «علی آمد؟ علی آمد؟» و آن را تکرار می فرمود. فاطمه گفت: «گویا خود شما او را به دنبال کاری فرستادید» گوید: پس از آن علی آمد و من که فهمیدم با او کاری دارد، از خانه بیرون رفتیم و نزدیک در نشستیم و من که از همه به در نزدیکتر بودم دیدم رسول خدا صلوات الله عليه وسلم را که با او آمد و نجوا با علی پرداخت و در همان روز از دنیا رحلت فرمود. پس، علی در عهد و وصیت و وفا نزدیکترین مردم به رسول خداست.» (۴۰۷)

و از «ابن عباس» گوید: «رسول خدا صلوات الله عليه وسلم فرمود: «هر که دوستدار آن است که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در باغستان بریری که پروردگرم آن را غرس فرموده سکنی گزیند، باید پس از من دوستدار علی باشد و دوستدار او را دوست بدارد و به امامان پس از من اقتدا نماید، که آنها عترت منند و از سرشت من به وجود آمده اند و فهم و علم داده شده اند، و وای بر کسانی از امت من که

فضل و برتری آنان را تکذیب کرده و پیوند مرا با آنها قطع نمایند . خداوند شفاعت مرا بدانها نرساند!». (۴۰۸)

تا اینجا آنچه را که درباره «وصی» نخستین رسول خدا صلوات الله علیه بر او باد آورده است روایت کرده است. در بحث بعد آنچه را که درباره سایر اوصیای پیامبر صلوات الله علیه بر او باد آورده است روایت کرده است. امام حسن و امام حسین علیهما السلام صلوات الله علیهما در این باره در حدیثی از آن بزرگواران روایت کرده است. در حق امام علی علیه السلام یاد آور شدیم. در بحث بعد، آنچه را که در حق «امام حسن و امام حسین علیهما السلام» رسول خدا صلوات الله علیهما بر او باد آورده است روایت کرده است. از جمله کلمه «مری» که معنای آن را در بحث گذشته دانستیم.

در مسند احمد از «مقدم بن معدی کرب» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه بر او باد آورده است روایت کرده است. خود نهاد و فرمود: «هذا مری»: «این از من است». (۴۰۹)

و از «براهن عازب» گوید: «پیامبر صلوات الله علیه بر او باد آورده است روایت کرده است». (۴۱۰)

و بخاری، ترمذی، ابن ماجه، احمد و حاکم از «یعلی بن مره» گوید: پیامبر صلوات الله علیه بر او باد آورده است روایت کرده است. «حُسَيْن مَرِيٍّ وَاَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا، حُسَيْنٌ سَبِيٌّ مِنَ الْأَسْبَاطِ» «حسین از من است و من از حسینم. خداوند دوستدار حسین را دوست دارد. حسین سبطی از «اسباط» است». (۴۱۱)

و در روایتی دیگر گوید: «حسن و حسین دو سبط از «اسباط» اند». (۴۱۲)

و از «ابورمته» گوید: رسول خدا صلوات الله علیه بر او باد آورده است روایت کرده است. «حُسَيْنٌ سَبِيٌّ مِنَ الْأَسْبَاطِ» «حسین از «اسباط» است». (۴۱۳)

و از «براهن عازب» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه بر او باد آورده است روایت کرده است». «حسین از من است و من از اویم . خداوند دوستدارش را دوست دارد . حسن و حسین دو سبط از «اسباط» اند». (۴۱۴)





و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و «اسباط» و عیسری و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم...»<sup>(۴۱۸)</sup>

بنابراین، «الف و لام» کلمه «الأسباط» که رسول خداصلوسلموﷺ «الأسباط» کلمه «الأسباط» که رسول خداصلوسلموﷺ بنابرین، «الف و لام» کلمه «الأسباط» که رسول خداصلوسلموﷺ حسین علیهاالسلامﷺ، «الف و لام» ی است که مسلمانان از این آیات در ذهن و یاد خود داشته اند، و آنچه که رسول خداصلوسلموﷺ فرموده، همانست که در حق پدرشان فرموده که: «او برای رسول خداصلوسلموﷺ را از هارون برای موسی است» و منزلت هارون نسبت به موسی علیالسلامﷺ و اند سبحان از قول موسی چنین شرح داده است:

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ (25) ﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ (26) ﴿وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي﴾ (27) ﴿يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾ (28) ﴿وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ (29) ﴿هَارُونَ أَخِي﴾ (30) ﴿اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي﴾ (31) ﴿وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي﴾. ﴿كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا﴾ (33) ﴿وَنَذُكُرَكَ كَثِيرًا﴾ (34) ﴿إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا﴾ (35) ﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾

«موسی گفت:... و وزیری از خاندانم برای من قرار ده. هارون برادرم را. پشتم را بدو محکم کن. و او را در کارم شریک ساز. تا تو را بسیار تسبیح گوئیم. و تو را بسیار یاد کنیم. که تو به حال ما آگاه بودی. فرمود: «ای موسی! آنچه را که خواستی به تو داده شد...».<sup>(۴۱۹)</sup>

و نیز فرموده: ﴿وَإِخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَدِّبُون. قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِإِخِيكَ...﴾: «و برادرم هارون زبانش از من گویاتر است، او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و تصدیقم نماید، من می ترسم تکذیبم کنند. فرمود: «بزودی بازوانت را به وسیله برادرت محکم می کنیم...»<sup>(۴۲۰)</sup>

و نیز فرموده ﴿وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ...﴾: «و موسی به برادرش هارون گفت: «جانشین من در میان قومم باش و اصلاح کن و از راه مفسدان پیروی مکن...»<sup>(۴۲۱)</sup>

و فرموده ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا﴾: «و ما به موسی آن کتاب را دادیم و برادرش هارون را وزیر او ساختیم»<sup>(۴۲۲)</sup>

و فرموده ﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾: «سپس موسی و برادرش هارون را فرستادیم، با آیات خود و دلیلی روشن».<sup>(۴۲۳)</sup>

خداوند سبحان در این آیات، هارون را یاور موسی و وزیر و شریک او در نبوت قرار داده است و موسی او را جانشین خود در میان قوم خویش؛ و چون خاتم انبیاء صلوات الله علیهم فرموده که «علی بن ابی طالب» او به منزله هارون برای موسی است و تنها نبوت را از آن استثناء فرموده، مقام یآوری و وزارت و مشارکت در تبلیغ همزمان با رسول خدا صلوات الله علیهم تسبیح و عمل بر تبلیغ پس از آن حضرت، برای امام علی علیه السلام باقی مانده است. همچنین برای دو فرزندش «حسن و حسین علیهما السلام» این امت به منزله «أسباط» اند و هر چه که برای آنها بوده برای اینان نیز ثابت است، مگر مقام نبوت که پس از رسول خدا صلوات الله علیهم برای اهل بیت نبوت است و تبلیغ احکام اسلامی از سوی خدای سبحان بر دوش آنها باقی است.

آنچه گذشت بخشی از احادیث رسول خدا صلوات الله علیهم است و در حدیثی که در سنن ترمذی آمده است، آمده است: «امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام در بحث بعد، بخشی از آنچه را که در حق آخرین «وصی» رسول خدا صلوات الله علیهم است بگویند و می گویند: بشارات رسول خدا صلوات الله علیهم مظهر مهدی علیها السلام است و زمان مهدی علیها السلام رسول خدا صلوات الله علیهم است»

در سنن ترمذی، سنن ابوداود و دیگر کتب از رسول خدا صلوات الله علیهم آمده است که فرموده است: «دنیای پایان نگیرد تا مردی از اهل بیتم، که همان من است، حاکم عرب گردد!»<sup>(۴۲۴)</sup>

و در مستدرک حاکم، مسند احمد، و دیگر کتب از «ابوسعید خدری» گوید: رسول خدا صلوات الله علیهم فرمود: «ای مردم! برپا شوید تا من از ظلم و ستم و دشمنی انباشته گردد؛ سپس

فردی از اهل بیتم قیام کند و آن را از عدل و داد پر نماید، همانگونه که از ظلم و ستم  
انباشته شده بود». (۴۲۵)

## مهدی از اهل البیت علیها السلام

در سنن ابن ماجه در ابواب جهاد، از «ابوهریره» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود: اگر روزی از اهل بیتم به حکومت رسد و ارتفاعات دیلم و قسطنطنیه را در اختیار بگیرد».

و نیز، در ابواب فتن همان کتاب، باب خروج مهدی، و در مسند احمد و دیگر کتب از «امام علی علیه السلام» «رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود: «مهدی از اهل بیت است و خداوند او را در یک شب آماده قیام می سازد».

(۴۲۶)

و در مستدرک حاکم از «ابوسعید خدری» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود: «مهدی از اهل بیت است: کشیده بیری، فرازین چهره و پیشاری نورانی، که زمین را از عدل و داد انباشته گرداند، همانگونه که از ظلم و ستم انبوهی گرفته بود و...»

(۴۲۷)

مهدی از فرزندان فاطمه علیها السلام

در سنن ابوداود از «ام سلمه» گوید: «شنیدم که رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود: «مهدی از اهل بیت من است؛ از فرزندان فاطمه».

(۴۲۸)

و در کنز العمال از «علی علیه السلام» «رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود: «مهدی از اهل بیت من است؛ از فرزندان فاطمه»

(۴۲۹)

مهدی از فرزندان حسین علیها السلام

در ذخائر العقبی از «ابویوب انصاری» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود: «مهدی از اهل بیت من است؛ از این دو یعنی حسن و حسین زاده می شود».

(۴۳۰)

و نیز، در ذخائر العقبی از «حذیفه» گوید: «پیامبر صلوات الله علیه و آله فرمود: اگر روزی از اهل بیت من بیاید، آن روز باقی نماند، آن روز دراز گردد تا خداوند مردی از فرزندانم را که همنام من است

برانگیزد». سلمان گفت: «از کدام فرزندان یا رسول الله؟» فرمود: «از این فرزندم» و با دست خود بر حسین علیها السلام

رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین، بیش از سایر امامان، بر امامت امام اول «علی بن ابی طالب علیها السلام» بشارت آخرین آنها «مهدی علیها السلام» فرموده است، و بر اینکه تعداد آنها دوازده نفر است؛ زیرا اگر اولین و آخرین و تعداد آنها ثابت باشد، کوچکترین تردیدی در مصادیق امامان دوازده گانه ای که اولینشان امام علی و آخرینشان امام مهدی علیها السلام می ماند.

نصوصی بر امامت ائمه اهل البیت علیها السلام تک تقلین

#### الف در حجة الوداع:

ترمذی از «جابر» گوید: «رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین فرمود: ای خویشتان خطبه می خواند و می فرمود: «ای مردم! من در میان شما چیزی را بر جای گذاردم که اگر آن را بگیریید هرگز گمراه نشوید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم را».

ترمذی گوید: «در این باره از «ابوسعید و زید بن ارقم و حذیفه بن اسید» نیز روایاتی رسیده است». (۴۳۱)

## ب در غدير خم:

در صحيح مسلم، مسند احمد، سنن دارمی، سنن بيهقي و ديگر كتب از «زيدبن ارقم»  
گويد: «رسول خدا صلوا سلام الله عليه الى بيتي فوجدته خما» به نام «خُم»

برخاست و خطبه خواند... سپس فرمود: «ای مردم! بدانيد که من نيز یک بشرم و  
نزدیک است که فرستاده پروردگارم بيايد و دعوتش را اجابت نمايم. من در میان شما دو  
چيز گرانها بر جای می گذارم: اولين آنها کتاب خداست که حاوی هدايت و نور است.  
پس، کتاب خدا را بگيريد و بدان تمسک بجوئيد... و اهل بيتم را...» (۴۳۲)

و در سنن ترمذی و مسند احمد، فرمود: «من در میان شما چيزی را بر جای می گذارم  
که اگر بدان تمسک بجوئيد، پس از من هرگز گمراه نشويد؛ یکی از آنها بزرگتر از ديگر  
است: کتاب خدا، ريسماری کشيده از آسمان به زمين، و عترتم، اهل بيتم را، که اين دو از  
هم جدا نشوند تا در سر آن حوض بر من وارد شوند. پس، بنگريد که بعد از من با آن دو  
چه می کنيد». (۴۳۳)

و در مستدرک حاکم، فرمود: «گوئيد که دعوت شده و پاسخ گفته ام! من در میان شما  
دو چيز گرانها بر جای گذاشتم؛ یکی از آنها بزرگتر از ديگری است: کتاب خدا و عترتم  
را. پس بنگريد که بعد از من با آن دو چه می کنيد، که اين دو از هم جدا نشوند تا در سر  
آن حوض بر من وارد شوند...». (۴۳۴)

و در روايت ديگری است که فرمود: «ای مردم! من دو چيز را در میان شما می گذارم  
که اگر آنها را بيروی کنيد هرگز گمراه نشويد، آن دو، کتاب خدا و اهل بيتم، عترتم  
هستند...».

حاکم گويد: «این حديث با شرط شيخین (= بخاری و مسلم) صحيح است». (۴۳۵)

این حدیث با عبارتی دیگر در مسند احمد و حلیه الاولیاء و دیگر کتب از «زیدبن ثابت» نیز، روایت شده است. (۴۳۶)

چنانکه دیدیم، رسول خدا صلوٰ علیہ و آله و سلم فرمود: «او بشر است و نزدیک است که رسول پروردگارش بیاید و دعوتش نماید و او اجابت کند و به معبود خویش پیوندد،» و فرمود: «من در میان شما چیزی را بر جای می گذارم که اگر بدان تمسک بجوئید، پس از من هرگز گمراه نشوید؛ یکی از آنها از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا، ریسماهی کشیده از آسمان به زمین، و عترتم، اهل بیتم را، که این دو از هم جدا نشوند تا در سر آن حوض بر من وارد شوند. پس، بنگرید که بعد از من با آن دو چه می کنید.»

رسول خدا صلوٰ علیہ و آله و سلم در «عراقه» و بار دیگر در «غدیر خم» فرمود، و این نصّ صریح رسول خدا، در تعیین مرجع امت، پس از رحلت آن حضرت است که ه مه امامان اهل البیت علیہم السلام می گردد و در روایات آینده عدد آنها را نیز تعیین می فرماید.

## ۲ حدیث تعداد امامان علیها السلام

رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم می آیند، دوازده نفرند» و این حدیث را صاحبان صحاح و مسانید با طرق مختلف و به گونه های زیر از آن حضرت روایت کرده اند:

الف مسلم در صحیح خود از «جابر بن سمره» روایت کند که او شنیده است که رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم تا آنگاه که «دوازده نفر خلیفه»، که همگی از قریش باشند، بر شما حکومت کنند، همواره ثابت و پایرجا باشد.»  
و در روایتی است که فرمود: «همواره کار مردم انجام می شود...» و در دو روایت دیگر: «تا دوازده نفر خلیفه باشند...»

و در سنن ابوداود است که: «تا آنگاه که دوازده نفر خلیفه بر شما حکومت کنند.»  
و در حدیث دیگری: «تا دوازده نفر.» (۴۳۷)

و در صحیح بخاری گوید: «شنیدم که رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم فرمود: «دوازده نفر خلیفه خواهند بود» سپس کلمه ای فرمود که آن را نشنیدم و پدرم گفت: فرمود: «همگی از قریشند.»

و در روایتی گوید: «سپس رسول خدا کلمه ای فرمود که آن را نشنیدم و از پدرم پرسیدم: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم فرمود: «دوازده نفر خلیفه از قریشند.»» (۴۳۸)

و در روایت دیگری است که فرمود: «دشمنی دشمنانشان بدانها آسیبی نرساند.» (۴۳۹)  
ب و در روایتی است که فرمود: «همواره کار این امت مستقیم و بر دشمنانش پیروز است تا آنگاه که دوازده نفر خلیفه آنها، که همگی از قریشند، از دنیا بروند. سپس هرج و مرج خواهد شد.» (۴۴۰)



ج در روایت دیگری: «این امت را دوازده نفر قیّم خواهد بود که هر کس ی آنها را واگذارد، بدانهازیان نرساند؛ همگی از قریشند». (۴۴۱)

د و در روایت دیگری فرمود: «همواره تا آنگاه که دوازده نفر بر این مردم حکومت کنند، امور آنها می گذرد». (۴۴۲)

ه و از «أنس» روایت کرده اند که گفت: رسول خداصلو سلّموا علیه و آله و سلم فرمود: «این دوازده نفر همواره از آنگاه که دوازده نفر از قریش باشند، بریاست، و چون از دنیا بروند، زمین اهل خود را زیر و رو خواهد کرد». (۴۴۳)

و و در روایت دیگری است که فرمود: «همواره تا دوازده نفر، که همگی از قریشند، قیام کنند، کار این امت قرین پیروزی است». (۴۴۴)

ز و در مسند احمد و مستدرک حاکم و دیگر کتب، از «مسروق» روایت کنند که گفت: «شی در نزد «عبدالله بن مسعود» نشسته بودیم و او به ما قرآن می آموخت که مرد ی از او پرسید: «ای اباعبدالرحمان! آیا از رسول خداصلو سلّموا علیه و آله و سلم نقل کردی که این دوازده نفر خلیفه خواهد داشت؟»

عبدالله گفت: «از زماهی که به عراق آمده ام کسری پیش از تو درباره این موضوع از من پرسیده است! (آری) ما آن را از رسول خداصلو سلّموا علیه و آله و سلم نقل کردیم». فرمود: «دوازده نفر، به تعداد تقیّیان بری اسرائیل».

ح و در روایتی دیگر، ابن مسعود گوید: رسول خداصلو سلّموا علیه و آله و سلم فرمود: «خلفای پس از من از این تعداد اصحاب موسی خواهند بود». (۴۴۵)

ابن کثیر گوید: «همانند این حدیث از عبدالله بن عمر و حذیفه و ابن عباس نیز روایت شده است» (۴۴۶) و نمی دانم مقصود او از روایت ابن عباس، همان روایت حاکم حسکانی از ابن عباس است یا غیر آن.

روایات اخیر با صراحت بر آن است که تعداد والیان «دوازده نفر» و همگی از قریشند .  
امام علی علیه السلام خود، «قریش» یاد شده در این روایات را معرفی نموده و فرموده:  
«انّ الأئمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم، لاتصلح علی سواهم و لایصلح  
الولایة من غیرهم».

«امامان همگی از قریشند و در این دودمان از هاشم کاشته شده اند و برای غیر ایشان  
روا نباشد، و شایسته نیست که والیان جز اینان باشند».<sup>(۴۴۷)</sup> و فرموده:  
«اللهم بلّی لاتخلوا الأرض من قائم لله بحجة إما ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً ثلاثاً  
تبطل حجج الله و بیناته...»

«بار خدایا! آری، زمین از قیام کننده الهی با برهان، خالی نخواهد ماند؛ یا پیروز و  
مشهور و یا ترسان و مجهول، لتبراهین و بیّنات خداوند باطل و نابود نگردد...».<sup>(۴۴۸)</sup>  
و این کثیر گوید: «در توراتی که در دست اهل کتاب است نیز عبارتی بدین معنی آمده  
است که: «خداوند متعال ابراهیم را به وجود اسماعیل بشارت داد و به اینکه او را رشد می  
دهد و دودمانش را فروری می بخشد و در ذریّه او «دوازده نفر» عظیم قرار خواهد داد». و  
گوید:

«ابن تیمیه گوید: «اینان همان کسانی هستند که در حدیث «جابر بن سمره» بدانها  
بشارت داده شده و مقرر گردیده تا در بین این امت پراکنده گردند، و تا آنها به وجود  
نیابند، قیامت برپا نگردد، و بسیاری از یهود که به اسلام مشرف شده اند، اشتباه کرده و  
پنداشته اند اینان همان کسانی هستند که فرقه رافضه (= شیعه) بدانها فرامی خوانند و بدین  
خاطر آنها را پیروی کرده اند».<sup>(۴۴۹)</sup>

مؤلف گوید: بشارت یاد شده در اصل عبری سفر تکوین تورات متداول در عصر ما  
چنین است:

تصویر جزوه برگستره ۶

«قی لیشماعیل بیرخُتی اوتوقی هفریتی اوتوقی هربیتی بمشود شنیم عَسار نسیئیم یولید قی ننتیف لگوی گدول». (۴۵۰)

و ترجمه جمله جمله آن چنین است: «اسماعیل را برکت می دهم، و پربار می سازم، و جدا کثرت و فزوری می بخشم؛ دوازده امام از او زاده شود، و او را امت بزرگی گردانم». این فقره از تورات اشاره به آن دارد که مبارکی و باروری و کثرت افراد تنها در نسل اسماعیل **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** واژه: «شنیم عَسار» به معنا ی: «دوازده» است؛ کلمه «عَسار» در اعداد ترکیبی برای معدود مذکر می آید (۴۵۱) و معدود در اینجا «نسیئیم» و مذکر است که با اضافه شدن «یم» در آخر آن معنای جمع م ی دهد و مفرد آن «ناسی» یعنی: «امام و زعیم و رئیس» است. (۴۵۲)

و اما سخن خداوند به ابراهیم **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** بخش، یعنی عبارت: «قی ننتیف لگوی گدول» نیز چنین است که جمله: «قی ننتیف» مرکب است از «قی» که حرف عطف است و «ناتن» که فعل است و به معنای: «قرار می دهم» (۴۵۳) و «یف» که ضمیر است و در آخر فعل آمده و به اسماعیل **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** گردد؛ یعنی: «او را (چنین) قرار می دهم». و واژه: «گوی» به معنای «امت» (۴۵۴) و مردم است، و «گدول» به معنای «کبیر و عظیم» (۴۵۵) که می شود: «او را امت کبیر و عظیمی گردانم».

و از مجموع این فقره روشن می شود که مقصود از «کثرت و برکت» در نسل اسماعیل **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** رسول خدا **صَلَوُ سَلَامٌ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ** حضرت **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** و آنانند که دنباله و امتداد نسل اسماعیل **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** زیرا، چنانکه در تریخ آمده، خداوند متعال به ابراهیم **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** «از سرزمین «نمرود» به شام رود» و آن حضرت نیز، همراه با زوجه اش «ساره» و «لوط» به فرمان خدا هجرت کردند و در «فلسطین» سکری گزیدند. خداوند متعال نیز ثروت ابراهیم **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** بخشید و ابراهیم گفت: «خداوندا من با این مال بدون اولاد چه کنم؟» که خدای متعال به او وحی کرد: «من فرزندان تو را به قدری فزوری بخشم

که به تعداد ستارگان گردند» و در آن زمان «هاجر» کنیزک «ساره» بود که او را به ابراهیم علیه السلام و هاجر از

ابراهیم علیه السلام آن زمان ۸۶ سال داشت باردار شد و اسماعیل را به دنیا آورد. (۴۵۶)  
قرآن کریم به این حقیقت اشاره کرده و دعا و درخواست ابراهیم علیه السلام لی متعال را اینگونه بیان می دارد که او گفت:

﴿رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ﴾ «پروردگارا! من برخی از ذریه خود را در بیاباری خشک، در کنار خانه محترم تو جای دادم تا نماز را بر پلای دارند. پروردگارا! دلها را از مردمان را به سوی آنها بگردان و آنان را از ثمرات روزی ده، باشد که سپاس گویند» (۴۵۷)

آیه کریمه تأکید می کند که ابراهیم علیه السلام ذریه و فرزندان خود را که اسماعیل و نوادگان مکی او باشند، در کنار خانه خدا جای داد و از خدای متعال خواست تا رحمت و هدایت بشر را در طول تاریخ بر عهده آنها گذارد؛ خداوند نیز، دعایش را پذیرفت و آن را در نسل او: محمد صلی الله علیه و آله و سلم آفرید. امام باقر علیه السلام . امام باقر علیه السلام باره فرمود: «نحن بقیة تلك العترة و كانت دعوة ابراهيم لنا» «ما بقیه آن عترتیم و دعای ابراهیم برای ما بود». (۴۵۸)

فشرده احادیث گذشته

از احادیث گذشته به این نتیجه رسیدیم که، تعداد امامان در این امت «دوازده نفر» پی در پی هستند و پس از دوازدهمین آنها، عمر این دنیا پایان می گیرد.  
در حدیث اول آمده بود که: «این دین تا قیامت و تا آنگاه که «دوازده خلیفه» بر سر شما باشند، استوار و پابرجا خواهد بود». این حدیث مدت پابرجا بودن این دین را تعیین، و آن را به برپایی قیامت محدود ساخت و تعداد امامان این امت را «دوازده نفر» دانست.

و در حدیث پنجم آمده بود که: «این دئی همواره تا زمانی که «دوازده نفر» از قریش موجود باشند، استوار و بریاست؛ و چون درگذرند، زمین اهل خود را دگرگون می کند». این حدیث نیز، وجود و بقای دین را تا پایان عمر «امامان دوازده گانه» تأیید کرده و پایان عمر آنها را پایان عمر دنیا دانسته است.

و در حدیث هشتم تعداد امامان را تنها «دوازده نفر» دانسته و فرمود: «خلفای پس از من به تعداد اصحاب موسی هستند». این حدیث نیز، بر آن است که بعد از رسول خداصلوسلبمجلو«خلفای دوازده گانه» خلیفه ای نخواهد بود.

الفاظ این روایات که با صراحت عدد خلفا را «دوازده نفر» دانسته و می گوید: «پس از آنان هرج و مرج و نابودی زمین و برپایی قیامت خواهد بود.» دیگر الفاظی را که از چنین صراحتی برخوردار نیستند، تفسیر و تبیین می کند و لازمه آن این است که عمر یکی از این امامان دوازده گانه، برخلاف عمر عادی انسانها، طولاری و خارق العاده باشد؛ چنانکه اکنون چنین است و دوازدهمین امام از «ائمه اثیری عشر» و اوصیای رسول خداصلوسلبمین گانه

است.

## حیرت علمای مکتب خلفا در تفسیر این احادیث

علمای مکتب خلفا در بیان مراد از «امامان دوازده گانه» که در این روایات آمده، به

سخنی دچار حیرت و زحمت شده و دیدگاههای متفاوتی ارائه داده اند:

ابن عربی شارح «سنن ترمذی» گوید: «ما امیران پس از رسول خدا صلوات الله علیهم و علی آله و سلم»  
برشمردیم، دیدیم: «ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان، عبدالملک مروان، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، مروان بن محمد بن مروان، سفاح و... هستند». او سپس بیست و هفت نفر دیگر از خلفای عباسی را تا عصر خود برشمرده و گوید:

«اگر از مجموع آنها «دوازده نفر» را به صورت ظاهر خلیفه بشماریم کنیم، آخرین آنها «سلیمان بن عبدالملک» خواهد بود، و اگر به معنای واقعی خلیفه نظر داشته باشیم، تنها پنج نفر برای ما می ماند: خلفای چهارگانه و عمر بن عبدالعزیز! بدین خاطر من معنای ی برای این حدیث نمی دانم». (۴۵۹)

و قاضی عیاض در پاسخ این سخن که گوید: «بیش از این تعداد (= دوازده نفر) به حکومت رسیده اند» گوید: «این اعتراضی نادرست است؛ زیرا، پیامبر صلوات الله علیه و علی آله و سلم در دوازده نفر به ولایت نمی رسند»، البته این تعداد به ولایت رسیده اند، و این مانع زیاد شدن تعداد آنها نمی شود». (۴۶۰)

و سیوطی در پاسخ گفته او سخنی را نقل کرده که گوید: «مراد حدیث، وجود «دوازده نفر خلیفه» است که در طول حیات اسلام تا قیامت می آیند و به حق عمل می کنند، اگر چه بی در بی نباشند». (۴۶۱)

و در فتح الباری گوید: «از این تعداد، خلفای چهار گانه در گذشته اند و بقیه نیز، بناچار باید تا پیش از برپایی قیامت بیایند». (۴۶۲)

و ابن جوزی گوید: «و بنابراین، مراد از جمله: «سپس هرج و مرج خواهد بود»، فتنه های پیش از برپایی قیامت است، مانند: خروج دجال و ما بعد آن»<sup>(۴۶۳)</sup>

و سیوطی گوید: «از این دوازده نفر، خلفای چهار گانه و حسن و معاویه و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز، این هشت نفر روی کار آمده اند و با احتمال اینکه «مهدی عباسی» نیز به آنها اضافه شود چون در بین عباسیان همانند عمر بن عبدالعزیز در بین امویان است و نیز «طاهر عباسی» به خاطر عدالت خواهی او باز هم دو نفر مورد انتظارند که یکی از آن دو «مهدی» است چون از «اهل البیت» است»<sup>(۴۶۴)</sup>

و نیز گفته شده: «مراد آن است که این دوازده نفر در دوران عزت خلافت و قدرت اسلام و استواری امور آن باشند، از کسانی که در زمان آنها اسلام عزیز و مسلمانان بر ایشان اتفاق نظر داشته باشند»<sup>(۴۶۵)</sup>

و بیهقی گوید: «این تعداد (= دوازده نفر) با این مشخصات تا زمان «ولید بن یزید بن عبدالملک» روی کار آمدند و پس از آن، هرج و مرج و فتنه بزرگ پدید آمد و سپس حکومت عباسیان چیرگی یافت، و اینکه بر عدد مذکور در حدیث م ی افزایند، بدان خاطر است که مشخصات مورد اشاره در آن رارها کرده، یا کسانی را که بعد از فتنه مذکور آمدند از آنها شمردند»<sup>(۴۶۶)</sup>

و گفته اند: «کسانی که امت بر آنها اجتماع کردند، خلفای سه گانه اند؛ سپس علی تا زمان «حکمیت» در صفین که معاویه را در آن روز خلیفه نامیدند؛ و بعد با صلح حسن بر معاویه اجتماع کردند و پس از او بر پسرش یزید. حسین هم که پیش از رسیدن به خلافت کشته شد. سپس هنگامی که یزید مرد، اختلاف کردند

تا آنکه پس از کشته شدن ابن زبیر، بر «عبدالملک مروان» اجتماع کردند و پس از او، بر فرزندان چهارگانه اش: ولید و سلیمان و یزید و هشام، که در بین سلیمان و یزید، عمر بن

عبدالعزیز فاصله شد و «دوازدهمین» آنها «ولیدبن یزیدبن عبدالملک» بود که مردم، پس از هشام، بر او اجتماع کردند و وی چهار سال حکومت کرد». (۴۶۷)

و بنابراین توجیه، خلافت این دوازده نفر، به خاطر اجتماع مسلمانان بر آنها، صحیح است و پیامبر صلو سلواتنا علیهم اجمعین در حمل و تبلیغ اسلام به مردم، خلیفه و جانشین او خواهند شد!!

ابن حجر درباره این توجیه گوید: «این بهترین توجیحات است».

و ابن کثیر گوید: «راهی را که بیهوشی پیموده و گروهی با او همراه شده اند و گفته اند که مراد حدیث خلفای نبی در پی تا زمان «ولیدبن یزیدبن عبدالملک فاسق» می باشد ولیدی که در گذشته در مذمت او سخن گفتیم این راه، راهی غیرمقبول است، چون خلفای مورد اشاره تا زمان ولید بیش از دوازده نفرند و دلیل آن اینکه، خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی مسلم است... سپس حسن بن علی است که علی او را وصی خود قرار داد و مردم عراق با او بیعت کردند... تا آنگاه که او و معاویه صلح کردند... سپس یزیدبن معاویه، و بعد پسرش معاویه بن یزید، و پس از او مروان بن حکم، سپس پسرش عبدالملک مروان، و بعد پسرش ولیدبن عبدالملک، و بعد سلیمان بن عبدالملک، و بعد عمر بن عبدالعزیز، و بعد یزیدبن عبدالملک، و بعد هشام بن عبدالملک، که مجموع آنها «پانزده نفر» است، سپس ولیدبن یزیدبن عبدالملک، و اگر حکومت «ابن زبیر» پیش از عبدالملک را نیز به حساب آوریم می شوند «شانزده نفر»، و به هر تقدیر، آنها تا پیش از «عمر بن عبدالعزیز» می شوند «دوازده نفر» که با این حساب، «یزیدبن معاویه» جزء آن دوازده نفر شده و «عمر بن عبدالعزیز» که همه پیشوایان ما بر مدح و ستایش او متفق القول اند و او را از خلفای راشدین شمرده اند و همه مردم بر عدالت او اجماع کرده اند و دوران او از بهترین دورانها بوده، و حتی شیعیان نیز بدان اعتراف دارند از جمع آن «دوازده نفر» خارج می شود! و اگر بگویند: «من تنها کسانی را به حساب می آورم که امت بر آنها اجتماع کرده اند» لازمه اش



آن می شود که «نه» علی بن ابی طالب» به حساب آید و نه پسرش (= حسن)، چون مردم بر آن دو اجتماع نکردند و اهل شام همگی از بیعت با او سرباز زدند». و اضافه می کند: «برخی معاویه و پسرش یزید و نوه اش معاویه بن یزید را به حساب آورده و زمان مروان و ابن زبیر را قید نکرده اند؛ چون امت بر هیچ یک از آندو اجتماع نکردند؛ بنابراین می گوئیم: «او در این مسلک خلفای سه گانه را بر شمرده و سپس معاویه، و بعد یزید، و بعد عبدالملک، و بعد ولید بن سلیمان، و بعد عمر بن عبدالعزیز، و بعد یزید، و بعد هشام، که می شوند ده نفر، و پس از آنها، ولید بن یزید بن عبدالملک فاسق است؛ و لازمه این مسلک، اخراج «علی» و پسرش «حسن» است، و این بر خلاف آری است که پیشوایان اهل سنت، و بلکه شیعه، بر آن تصریح کرده اند». <sup>(۴۶۸)</sup> ابن جوزی در کتاب «کشف المشکل» در پاسخ این توجیهاات دو وجه دیگر را نقل کرده که گویند:

نخست «پیامبر صلو سلهم کلاماً علیهم و علی بن ابی طالب و عوالتهم بعد از خود و بعد از اصحاب خود اشاره کرده چون حکم اصحاب به حکم آن حضرت پیوسته است و خبر از حکومتهای پس از صحابه داده، و گویا با سخن خود به تعداد خلفای بری امیه اشاره فرموده، و چنان می نماید که مراد او از جمله: «لا يزال الدین

قائماً»: «همواره این دین برپاست»، برپایی ولایت و حکومت تا پایان کار آن دوازده خلیفه باشد، که پس از آن به وضعی بدتر از پیش مبدل گردد، و نخستین فرد بنی امیه «یزید بن معاویه» و آخرین آنها «مروان حمار» بود که تعداد آنها سیزده نفر می شود و عثمان و معاویه و ابن زبیر چون از صحابه بودند به شمار نیایند، و اگر «مروان بن حکم» را از آنان بیاندازیم که هم در صحابی بودنش اختلاف است و هم پس از اجتماع مردم بر ابن زبیر، شکست خورده بود آن عدد راست می آید. پس از خروج خلافت از خاندان اموی هم که فتنه های عظیم و آشوبهای بسیار رخ داد تا دولت بری عباس استقرار یافت و اوضاع از آنچه بود بدتر از آن مبدل گردید». <sup>(۴۶۹)</sup>

ابن حجر در «فتح الباری» این استدلال را مردود دانسته است.  
دوم ابن جوزی این وجه را از جزوه «ابوالحسین بن منادی» درباره «مهدی» چنین نقل کرده است:

«ممکن است این موضوع مربوط به بعد از «مهدی» ای باشد که در آخرالزمان ظهور می کند؛ زیرا من در کتاب «دانیال» دیده ام که: «چون مهدی وفات کند، پنج نفر از نوادگان «سبط اکبر» به حکومت می رسند و سپس پنج نفر از نوادگان «سبط اصغر» و پس از آن، آخرینشان مردی از سبط اکبر را وصی خود می کند و پس از او پسرش به حکومت می رسد و بدین ترتیب «دوازده نفر» حاکم می شوند که تک تک آنان امام مهدی هستند. گوید: و در روایتی چنین است که: ... پس از او دوازده مرد به حکومت می رسند: شش نفر از نوادگان حسن، و پنج نفر از نوادگان حسین، و یک نفر از غیر آنها، سپس او می میرد و فساد عالمگیر می شود».

ابن حجر در «صواعق» بر این روایت اخیر حاشیه زده و گوید: «این روایت جداً سست و واهی است و اعتمادی بر آن نیست».<sup>(۴۷۰)</sup>

گروه دیگری گفته اند: «گمان برتر آن است که پیامبر علیه الصلاة والسلام در این حدیث از شگفتیهای بعد از خود خبر داده است؛ فتنه هایی که مردم را در زمان واحد به سوی «دوازده امیر» پراکنده می سازد، و اگر جز این را اراده کرده بود می فرمود: «دوازده امیر خواهند بود که چنین می کنند» پس چون آنها را از خبر جدا کرده و در حاشیه قرار داده، در می یابیم که آنان در زمان واحد خواهند بود...»<sup>(۴۷۱)</sup>

و گفته اند: «این قضیه در قرن پنجم رخ داد، چون تنها در «اندلس» شش نفر بودند که همگی خود را «خلیفه» می نامیدند، و اضافه بر آنها، حاکم مصر، خلیفه عباسی بغداد و دیگر مدعیان خلافت از علویان و خوارج در اطراف زمین نیز مدعی آن بودند».<sup>(۴۷۲)</sup>

ابن حجر گوید: «این سخن کسری است که به چیزی از طرق حدیث، جز آنچه که به نحو فشرده در صحیح بخاری آمده، دست نیافته است...» (۴۷۳)

و گوید: «وجود آنان در زمان واحد، عین ایجاب پراکندگی و افتراق است و نمی تواند مراد حدیث باشد.» (۴۷۴)

مؤلف گوید: چنانکه ملاحظه شد، علمای مکتب خلفا در تفسیر این روایات به دیدگاه

واحدی نرسیدند. علاوه بر آن، ایشان از آوردن روایاتی که رسول خدا صلوات الله علیهم این روایات را از آنجا که در مکتب خلفا در طی نفر را بیان فرموده، اغماض و اهمال کرده اند؛ چون با سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون در تضاد بوده است. این روایات را محدثان مکتب اهل البیت در تألیفات خود، با اسنادی که به نیکان صحابه می رسد، از رسول خدا صلوات الله علیهم نقل کرده اند و ما در این بخش آئینده به ایراد اندکی از آنها که هر دو گروه در کتب خود آورده اند، بسنده می کنیم.

اسامی امامان دوازده گانه در مکتب خلفا

الف امام جوین ی (۴۷۵) از عبدالله بن عباس روایت کند که گفت : رسول

خدا صلوات الله علیهم و آلائه و برکاته علی بن ابی طالب سید الوصیین، و ان اوصیای ی بعد ی اثنا عشر، اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم المهدی: «من سید انبیایم و علی بن ابی طالب سید اوصیاست. همانا اوصیای پس از من «دوازده نفر»ند: نخستین آنها علی بن ابی طالب و آخرین آنها مهدی است.»

ب و نیز، جویری با سند خود از ابن عباس روایت کند که گفت : «رسول خدا صلوات الله علیهم و آلائه و برکاته علی بن ابی طالب سید الوصیین، و ان اوصیای ی بعد ی اثنا عشر، اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم المهدی: «من سید انبیایم و علی بن ابی طالب سید اوصیاست. همانا اوصیای پس از من «دوازده نفر»ند: نخستین آنها علی بن ابی طالب و آخرین آنها مهدی است.»

فرمود: «همانا جانشینان من و اوصیایم و حجت های خدا بر خلق، پس از من، «دوازده نفر»ند، اولین آنها برادرم، و آخرین آنها فرزندم خواهد بود.» گفته شد : «یا رسول الله ! برادر شما کیست؟» فرمود: «علی بن ابی طالب» گفته شد: «فرزند شما کیست؟» فرم ود: «مهدی است؛ کسری که زمین را پر از عدل و داد می کند، همانگونه که از ظلم و ستم انباشته شده است. سوگند به آنکه مرا بشارتگر و بیم دهنده بر حق فرستاده، اگر از دنیا جز

یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را به قدری دراز گرداند تا فرزند من مهدی در آن ظهور کند و «روح خدا عیسی بن مریم» فرود آید و در نماز به او اقتدا کند و زمین از نور پروردگارش روشن گردد و فرمانش شرق و غرب را فرا گیرد».

ج و نیز، جویری با سند خود، گوید: «شنیدم که رسول خدا صلوات الله علیه فرمود: ﴿لَمَّا وَرَدَ عَلَيَّ عَلِيٌّ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ وَنُفَرٌ مِنْ فِرْزَانِ حَسَنِ، يَأْكُزُونَ بِي وَنُفَرٌ مِنْ فِرْزَانِ عَلِيٍّ يَأْكُزُونَ بِي﴾».<sup>(۴۷۶)</sup>

آری، سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون بر آن بود که همانند اینگونه احادیث را از دسترس ابنای امت اسلامی به دور نگهدارد و بر آنها پرده افکند. و براسستی که بخش عظیمی از پیروان این مکتب در این راه جهاد شایاری کردند، که ما نمونه های از آن را در بحث: «اقدامات مکتب خلفا با نصوص سنت رسول خدا که مخالف دیدگاهشان بود» یادآور شدیم و در اینجا مجال تکرار نیست. در بحث بعد نیز، تنها به معرفی آن «دوازده نفر» می پردازیم که به تواتر در احادیث رسول خدا صلوات الله علیه و سایر روایات آمده است:

### معرفی امامان دوازده گانه پس از رسول خدا صلوات الله علیه

#### امام اول امیرالمؤمنین علی علیه السلام

پدرش ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد.

کنیه اش ابوالحسن و الحسین و ابوتراب، و لقبش وصی و امیرالمؤمنین.

سری سال پس از واقعه «عام الفیل» در بیت الله الحرام، کعبه<sup>(۴۷۷)</sup> به دنیا آمد و در

سال چهل هجری به دست عبدالرحمان بن ملجم یکی از خوارج به شهادت رسید و در

بیرون کوفه، نجف اشرف، دفن گردید.

#### امام دوم حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

مادرش فاطمه زهرا علیها السلام گرامی رسول خدا صلوات الله علیها  
کنیه اش ابو محمد، و لقبش سبط اکبر و مجتبی.

در نیمه رمضان سال سوم هجری در مدینه به دنیا آمد و در بیست و پنجم ربیع الاول  
سال پنجاه رحلت کرد و در بقیع مدینه منوره دفن گردید.

امام سوم حسین بن علی بن ابی طالب علیها السلام

مادرش فاطمه زهرا علیها السلام گرامی رسول خدا صلوات الله علیها  
کنیه اش ابو عبدالله، و لقبش سبط اصغر و شهید کربلا.

در سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه به دنیا آمد و در دهم محرم سال  
هجری همراه با اهل بیت و یارانش در کربلا به دست یزیدیان به شهادت رسید. مزار آن  
حضرت در کربلای عراق است. (۴۷۸)

امام چهارم علی بن الحسین علیها السلام

مادرش غزاله یا شاه زنان.

کنیه اش: ابوالحسن، و لقبش زین العابدین و سجاد.

در سال ۳۳ یا ۳۷ یا ۳۸ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۹۴ رحلت کرد و در  
بقیع در کنار عمویش امام حسن علیها السلام دید. (۴۷۹)

امام پنجم محمد بن علی علیها السلام

مادرش امّ عبدالله دخت امام حسن مجتبی علیها السلام

کنیه اش ابو جعفر و لقبش باقر.

در سال ۵۷ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۱۱۷ رحلت کرد و در بقیع در کنار  
پدرش زین العابدین علیها السلام دید. (۴۸۰)

امام ششم جعفر بن محمد علیها السلام

مادرش امّ فروه دخت قاسم بن محمد بن ابی بکر.

کنیه اش ابو عبدالله و لقبش صادق.

در سال ۷۳ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۱۴۸ رحلت کرد و در بقیع در جنب

پدرش امام باقر علیه السلام <sup>(۴۸۱)</sup> دید.

امام هفتم موسی بن جعفر علیه السلام

مادرش حمیده.

کنیه اش ابوالحسن و لقبش کاظم.

در سال ۱۲۸ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۱۸۳ در زندان خلیفه عباسی

هارون الرشید در بغداد رحلت کرد و در قبرستان قریش، بخش غربی بغداد امروز معروف

به کاظمیه، دفن گردید. <sup>(۴۸۲)</sup>

امام هشتم علی بن موسی علیه السلام

مادرش خیزران.

کنیه اش ابوالحسن و لقبش رضا.

در سال ۱۵۳ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۲۰۳ وفات کرد و در طوس (=)

مشهد) دفن گردید. <sup>(۴۸۳)</sup>

امام نهم محمد بن علی علیه السلام

مادرش سکینه.

کنیه اش ابو عبدالله و لقبش جواد.

در سال ۱۹۵ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۲۲۰ در بغداد رحلت کرد و در

کنار جدش موسی بن جعفر علیه السلام <sup>(۴۸۴)</sup> دید.

امام دهم علی بن محمد علیه السلام

مادرش سمانه مغربیه.

کنیه اش ابوالحسن عسکری و لقبش هادی.

در سال ۲۱۴ هجری در مدینه به دنیا آمد و در سال ۲۵۴ وفات کرد و در شهر سامرای  
عراق دفن گردید. (۴۸۵)

امام یازدهم حسن بن علی علیهما السلام

مادرش امّ ولد به نام سوسن.

کنیه اش ابومحمد و لقبش عسکری.

در سال ۲۳۱ هجری در سامرا به دنیا آمد و در سال ۲۶۰ وفات کرد و در کنار

پدرش در سامرا دفن گردید. (۴۸۶)

قبور این یازده امام علیهم السلام در یار تگاه مسلمانان است و واجد قبه ها ی عالیه م ی  
باشند، به جز قبور ائمه چهارگانه مدفون در بقیع در مدینه منوره که وهابی ها پس از ورود  
به مدینه آنها را همراه با قبور زنان رسول خدا صلوات الله علیهم و علی آله و آله و اولاد او کردند.

امام دوازدهم محمد بن حسن عسکری، مهدی (عج).

مادرش ام ولد به نام نرجس یا صیقل.

کنیه اش ابو عبدالله و ابوالقاسم و لقبش قائم، منتظر، خلف، مهدی و صاحب الزمان.

در سال ۲۵۵ هجری در سامرا به دنیا آمد و آخرین امام از ائمه دوازده گانه است که

تاکنون زنده و مرزوق خدای سبحان است.

## تنبیه و توضیحی مهم!

در یکی از روایات گذشته آمده بود: «... دوازده نفر خلیفه، که همگی از قریشند، و چون در گذرند، پس از آن هرج و مرج خواهد بود».

و در روایت دیگری آمده بود: «این دین همواره، تا زمانی که دوازده نفر از قریش باقی باشند، استوار و پابرجاست و چون بمیرند، زمین اهل خود را دگرگون می کند».

این دو عبارت دلیل آن است که بعد از دوازدهمین امام پس از رسول خدا صلوات الله علیهم این عالم پایان می یابد. بنابراین، لازم می آید که عمر یکی از این دوازده نفر تا پایان دنیا به طول انجامد، و این چیزی است که اکنون با طول

عمر و صری دوازدهم، مهدی آل محمد صلوات الله علیهم (عج) به وقوع پیوسته است؛ زیرا، مجموعه آن روایات تنها بر امامان دوازده گانه علیهم السلام می کند و بر غیر ایشان راست نیاید. و الحمد لله.

(۳۶۵) مائده / ۹۹.

(۳۶۶) نور / ۵۴ و عنکبوت / ۱۸.

(۳۶۷) مائده / ۹۲، و تغابن / ۱۲.

(۳۶۸) آل عمران / ۲۰، نحل / ۳۵، رعد / ۱۳.

(۳۶۹) شوری / ۴۸.

(۳۷۰) انعام / ۱۹.

(۳۷۱) شوری / ۱۳.

(۳۷۲) نجم / ۳ و ۴.

(۳۷۳) مسند احمد، ج ۱ ص ۳ حدیث ۴ از مسند ابی بکر، که احمد شاکر گوید: «اسناد آن صحیح است، و ص ۱۵۰ و ۱۵۱، و ج ۳ ص ۲۸۳. سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۶۴ ۱۶۵. خصائص نسائی، ص ۲۸ ۲۹. تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۴۶. مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۵۱ و ۵۲، و مجمع الزوائد، ج ۷ ص ۲۹ و ج ۹ ص ۱۱۹. (۳۷۴) مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۵۱.



(۳۷۵) تفسیر در المثور، در تفسیر آیه براءت.

(۳۷۶) صحیح بخاری، ج ۲ ص ۲۰۰، باب مناقب علی بن ابی طالب. صحیح مسلم، ج ۷ ص ۱۲۰، باب فضائل علی بن ابی طالب. سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۷۱، باب مناقب علی. سنن طبرانی، ج ۱ ص ۲۸ و ۲۹، و حدیث ۲۰۵ و ۲۰۹ و ۲۱۳. سنن ابن ماجه، باب فضل علی بن ابی طالب، حدیث ۱۱۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۱۷۰ و ۱۷۳ و ۱۷۵ و ۱۷۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۳۳۰، و ج ۳ ص ۳۲ و ۳۳۸، و ج ۶ ص ۳۶۹ و ۴۳۸. مستدرک حاکم، ج ۲ ص ۳۳۷. طبقات ابن سعد، ج ۳ قسمت اول ص ۱۴ و ۱۵. مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۰۹ و ۱۱۱، و مصادر بسیار دیگر.

(۳۷۷) طبقات ابن سعد، ج ۳ قسمت اول ص ۱۵، و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۱ با اندکی اختلاف.

(۳۷۸) سنن ابن ماجه، کتاب المقدمه، ص ۹۲. سنن ترمذی، کتاب المناقب، ج ۱۳ ص ۱۶۹ که همان حدیث شماره ۲۵۳۱ ص ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال چاپ اول است. مسند احمد، ج ۴ ص ۱۶۴ و ۱۶۵ با طرق متعدد. (۳۷۹) سند این دو روایت پیش از این در باب: «ولئى امر مسلمانان» آمده است. (۳۸۰) همان قبلی.

(۳۸۱) تفسیر فخر رازی، در تفسیر آیه ان الله اصطفى آدم... و کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۲ و ۳۰۵.

(۳۸۲) تفسیر طبری، ج ۲۶ ص ۱۱۶. طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۱۰۱. تهذیب التهذیب، ج ۷ ص ۳۳۷. فتح الباری، ج ۱۰ ص ۲۲۱. حلیة الاولیاء، ج ۱ ص ۶۸۶۷، و کنز العمال، ج ۱ ص ۲۲۸. (۳۸۳) مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۲۶ و ۱۲۷. تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۳۴۸ و ج ۷ ص ۱۷۲ و ج ۱۱ ص ۴۸، و در ص ۴۹ گوید: یحیی بن معین آن را صحیح دانسته است. اسد الغابه، ج ۴ ص ۲۲. مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۱۴. تهذیب التهذیب، ج ۶ ص ۳۲۰ و ج ۷ ص ۴۲۷. فیض القدیر، ج ۳ ص ۴۶. کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۲ ص ۲۰۱ و صواعق، ص ۷۲.

(۳۸۴) مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۲۷ و ۱۲۹.

(۳۸۵) تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۳۷۷.

(۳۸۶) کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۲ ص ۲۱۲، و حدیث ۱۲۱۹، و نیز مراجعه کنید: کنوز الحقایق مناد ی، ص ۱۸۸.

(۳۸۷) ریاض النضرة، ج ۲ ص ۱۹۳.

(۳۸۸) تاریخ بغداد، ج ۱۱ ص ۲۰۴. سنن ترمذی، باب مناقب علی بن ابیطالب.

(۳۸۹) سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۷۱، باب مناقب علی بن ابی طالب. حلیة الاولیاء ابونعیم، ج ۱ ص ۶۴. و کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۵۶.

(۳۹۰) کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۵۶.

- (۳۹۱) مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۲۲. کنز العمال، چاپ اول، ج ۶ ص ۱۵۶. و نیز مرلجه کنید: کنوز الحقایق مناوی، ص ۱۸۸.
- (۳۹۲) حلیة الاولیاء، ج ۱ ص ۶۳.
- (۳۹۳) مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۵۷۶.
- (۳۹۴) همان.
- (۳۹۵) قلیب: چاه، و مراد از آن چاه بدر است که بیست و چند نفر از بزرگان قریش در آن انداخته شدند.
- (۳۹۶) نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰ به نام «قاصعه».
- (۳۹۷) سنن ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب، ج ۱۳ ص ۱۷۳، و تاریخ بغداد، ج ۷ ص ۴۰۲.
- (۳۹۸) اسدالغابه، ج ۴ ص ۲۷.
- (۳۹۹) کنز العمال، چاپ دوم، ج ۱۲ ص ۲۰۰ حدیث ۱۱۲۲، و ریاض النضره، ج ۲ ص ۲۶۵.
- (۴۰۰) مجادله / ۱۲.
- (۴۰۱) تفسیر طبری، ج ۲۸ ص ۱۴۱۵، و تفسیر درالمنثور، ج ۶ ص ۱۸۵.
- (۴۰۲) اسباب النزول واحدی، ص ۳۰۸، و تفسیر طبری در تفسیر آیه مذکور.
- (۴۰۳) تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۱۸۵، و ریاض النضره، ج ۲ ص ۲۶۵.
- (۴۰۴) همان، و تفسیر کشاف، ج ۴ ص ۲۶۵.
- (۴۰۵) ریاض النضره، چاپ دوم، ج ۲ ص ۲۳۷، و ذخائر العقبی، ص ۷۲.
- (۴۰۶) مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۳۶.
- (۴۰۷) مسند احمد، ج ۶ ص ۳۰۰. خصائص نسائی، ص ۴۰، و مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۳۸ ۱۳۹.
- (۴۰۸) حلیة الاولیاء ابونعیم، ج ۱ ص ۸۶.
- (۴۰۹) مسند احمد، ج ۴ ص ۱۳۲. کنز العمال، ج ۱۳ ص ۹۹ و ۱۰۰، و ج ۱۶ ص ۲۶۲. منتخب کنز، ج ۵ ص ۱۰۶، و جامع الصغیر، ج ۳ ص ۱۴۵.
- (۴۱۰) کنز العمال، ج ۱۶ ص ۲۷۰.
- (۴۱۱) الأدب المفرد بخاری، باب معانقة الصبی حدیث ۳۶۴. سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۹۵. سنن ابن ماجه ، کتاب المقدمه، باب ۱۱ حدیث ۱۴۴. مسند احمد، ج ۴ ص ۱۷۲. مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۱۷۷، که او و ذهبی این حدیث را صحیح دانسته اند، و أسد الغابه، ج ۲ ص ۱۹ و ج ۵ ص ۱۳۰.
- (۴۱۲) کنز العمال، ج ۱۶ ص ۲۷۰ و ج ۱۳ ص ۱۰۱ و ۱۰۵.
- (۴۱۳) همان.

(۴۱۴) همان.

(۴۱۵) بقره / ۱۳۶.

(۴۱۶) بقره / ۱۴۰.

(۴۱۷) آل عمران / ۸۴.

(۴۱۸) نساء / ۱۶۳.

(۴۱۹) طه / ۲۵ ۳۶.

(۴۲۰) قصص / ۳۴ ۳۵.

(۴۲۱) اعراف / ۱۴۲.

(۴۲۲) فرقان / ۳۵.

(۴۲۳) مؤمنون / ۴۵.

(۴۲۴) سنن ترمذی، ج ۹ ص ۷۴. سنن ابوداود، ج ۲ ص ۷ و چاپ دار احیاء السنة النبویة، ج ۴ ص ۱۰۶ ۷۰۷  
حدیث ۴۲۸۲. حلیة الاولیاء، ج ۵ ص ۷۵. مسند احمد، ج ۱ ص ۳۷۶. تاریخ بغداد، ج ۴ ص ۳۸۸. کنز العمال،  
چاپ اول، ج ۷ ص ۱۸۸ با این زیادت که: «و خلق او خلق من است» و تفسیر سیوطی، در تفسیر سوره  
محمدص آیه: «فهل ينظرون الا الساعة...» ج ۶ ص ۵۸.

(۴۲۵) مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۵۷. حلیة الاولیاء، ج ۳ ص ۱۰۱. مسند احمد، ج ۳ ص ۳۶. تفسیر سیوطی،  
ج ۶ ص ۵۸، و دیگر کتب.

(۴۲۶) حلیة الاولیاء، ج ۳ ص ۱۷۷. مسند احمد، ج ۱ ص ۸۴، تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۵۸، که گوید: این  
حدیث را ابن ابی شیبہ و احمد بن حنبل و ابن ماجه از علی ع روایت کرده اند و سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، حدیث  
۴۰۸۵.

(۴۲۷) مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۵۷. گوید: این حدیث بر اساس شرط مسلم صحیح است. صحیح ابوداود، ج  
۶ ص ۱۳۶ و سنن او، ج ۴ ص ۱۰۷ حدیث ۴۲۸۵.

(۴۲۸) صحیح ابوداود، کتاب المهدی، ج ۴ ص ۷ حدیث ۴۲۸۴، و سنن ابوداود، ج ۷ ص ۱۳۴. صحیح ابن  
ماجه، ابواب الفتن، باب خروج المهدی، گوید: «مهدی از فرزندان فاطمه است» مستدرک حاکم، ج ۴ ص ۵۵۷.  
گوید: «و او یعری مهدی علیه السلام حق است و از اولاد فاطمه می باشد.» میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲ ص ۲۴.  
گوید: «مهدی از اولاد فاطمه است.» تفسیر سیوطی، ج ۶ ص ۵۸ در تفسیر سوره محمدص که گوید: این  
حدیث را ابوداود و طبرای و حاکم از «ام سلمه» روایت کرده اند.

(۴۲۹) کنز العمال، چاپ اول، ج ۷ ص ۲۶۱.

(۴۳۰) ذخائر العقبی، ص ۱۳۶.

- (۴۳۱) سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۱۹۹، باب مناقب اهل بیت النبی، و کنز العمال، ج ۱ ص ۴۸.
- (۴۳۲) صحیح مسلم، باب فضائل علی بن ابی طالب. مسند احمد، ج ۴ ص ۳۶۶. سنن دارمی، ج ۲ ص ۴۳۱ به اختصار. سنن بیهقی، ج ۲ ص ۱۴۸ و ج ۷ ص ۳۰ با اندکی اختلاف در عبارت، و مشکل الآثار طحاوی، ج ۴ ص ۳۶۸.
- (۴۳۳) سنن ترمذی، ج ۱۳ ص ۲۰۱. اسدالغابه، ج ۲ ص ۱۲ در شرح حال امام حسن، و تفسیر درالمنثور، در تفسیر آیه: «مودّة» از سوره شوری.
- (۴۳۴) مستدرک حاکم و تلخیص آن، ج ۳ ص ۱۰۹. خصائص نسائی، ص ۳۰. مسند احمد، ج ۳ ص ۱۷، و در ص ۱۴ و ۲۶ و ۵۹ با شرح بیشتر. طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۲، و کنز العمال، ج ۱ ص ۴۷ و ۴۸، و در ص ۹۷ فشرده.
- (۴۳۵) همان، و نزدیک به آن در ج ۳ ص ۱۴۸.
- (۴۳۶) مسند احمد، ج ۴ ص ۳۶۷ و ۳۷۱، و ج ۵ ص ۱۸۱. تاریخ بغداد، ج ۸ ص ۴۴۲. حلیه الاولیاء، ج ۱ ص ۳۵۵، و ج ۹ ص ۶۴. اسدالغابه، ج ۳ ص ۱۴۷، و مجمع الزوائد، ج ۹ ص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- (۴۳۷) صحیح مسلم، ج ۶ ص ۴۳، کتاب الإمارة، باب: الایس تبع لقریش. صحیح بخاری، ج ۴ ص ۱۶۵، کتاب الاحکام. سنن ترمذی، ج ۶ ص ۶۶ ۶۷، باب: ما جاء فی الخلفاء. سنن ابی داود، کتاب المهدی، ج ۴ ص ۱۰۶ حدیث ۴۲۷۹ و ۴۲۸۰. مسند طیالسی، حدیث ۷۶۷ و ۱۲۷۸. مسند احمد، ج ۵ ص ۸۶ ۹۰ و ۹۲ ۱۰۱ و ۱۰۶. ۱۰۸. کنز العمال، ج ۱۳ ص ۲۶ ۲۷، و حلیه الاولیاء، ج ۴ ص ۳۳۳. و «جابرین سمره بن جناده عامر ی» خواهرزاده «سعدبن ابی وقاص» و هم پیمان آنها بوده که پس از سال ۶۰ هجری در کوفه وفات کرد. شرح حال او در اسدالغابه، تقریب التهذیب و جوامع السیره ص ۲۷۷، آمده است.
- (۴۳۸) فتح الباری، شرح صحیح بخاری، ج ۱۶ ص ۳۳۸، و مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۶۱۷.
- (۴۳۹) همان.
- (۴۴۰) کنز العمال، ج ۱۳ ص ۲۶، و منتخب آن، ج ۵ ص ۳۲۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۴۹. تاریخ الخلفاء ی سیوطی، ص ۱۰، و صواعق المحرقة، ص ۲۸.
- (۴۴۱) کنز العمال، ج ۱۳ ص ۲۷، و منتخب آن، ج ۵ ص ۳۱۲.
- (۴۴۲) صحیح مسلم بلشرح نووی، ج ۱۲ ص ۲۰۲. صواعق المحرقة، ص ۱۸، و تاریخ الخلفاء ی سیوطی، ص ۱۰.
- (۴۴۳) کنز العمال، ج ۱۳ ص ۲۷.
- (۴۴۴) همان.

- (۴۴۵) تاریخ ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۴۸. کنز العمال، ج ۱۳ ص ۲۷، و شواهد التنزیل حسان ی، ج ۱ ص ۴۵۵ حدیث ۶۲۶.
- (۴۴۶) تاریخ ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۴۸.
- (۴۴۷) نهج البلاغه، خطبه ۱۴۲.
- (۴۴۸) نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷. ینابیع المودّة شیخ سلیمان حنفی، ص ۵۲۳، و نیز مراجعه کنید: احیاء علوم الدین غزالی، ج ۱ ص ۵۴، و حلیه الاولیاء، ج ۱ ص ۸۰ فشرده.
- (۴۴۹) تاریخ ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۴۹-۲۵۰.
- (۴۵۰) عهد قدیم (= تورات) سفر تکوین، باب ۱۷ شماره ۱۸-۲۰.
- (۴۵۱) المعجم الحدیث عبری عربی، ص ۳۱۶.
- (۴۵۲) همان، ص ۳۶۰.
- (۴۵۳) همان، ص ۳۱۷.
- (۴۵۴) همان، ص ۸۴.
- (۴۵۵) همان، ص ۸۲.
- (۴۵۶) تاریخ یعقوبی، ج ۱ ص ۲۴ ۲۵ چاپ مؤسسه نشر فرهنگ اهل البیتع.
- (۴۵۷) ابراهیم / ۳۸.
- (۴۵۸) عبارات اصل عبری تورات و توضیحات آن را از مقاله استاد «احمد واسطی» در مجله «توحید» نشریه سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، شماره ۵۴ ص ۱۲۷ و ۱۲۸، نقل کردیم.
- (۴۵۹) شرح ابن عربی بر سنن ترمذی، ج ۹ ص ۶۸ و ۶۹.
- (۴۶۰) شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۲ ص ۲۰۱ و ۲۰۲، و فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۳۹ که در ص ۳۴۱ نیز آن را تکرار کرده است.
- (۴۶۱) تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۱۲.
- (۴۶۲) فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۴۱، و تاریخ الخلفا، ص ۱۲.
- (۴۶۳) فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۴۱، و تاریخ الخلفا، ص ۱۲.
- (۴۶۴) تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۱۲، و صواعق المحرقة، ص ۱۹. و بنابراین توجیه، پیروان مکتب خلفا در برابر یک امام منتظر پیروان مکتب اهل البیت، دو امام منتظر دارند که یکی از آنها «مهدیج» است.
- (۴۶۵) شرح نووی، ج ۱۲ ص ۲۰۲ ۲۰۳. فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۳۸ ۳۴۱، و تاریخ الخلفا ی سیوطی، ص ۱۰.
- (۴۶۶) تاریخ ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۴۹، به نقل از بیهقی.

- (۴۶۷) تاریخ الخلفای سیوطی، ص ۱۱. صواعق، ص ۱۹، و فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۴۱.
- (۴۶۸) تاریخ ابن کثیر، ج ۶ ص ۲۴۹-۲۵۰.
- (۴۶۹) فتح الباری، ج ۱۶ ص ۳۴۰، به نقل از ابن جوزی در کتاب «کشف المشکل».
- (۴۷۰) همان، و صواعق المحرقة، ص ۱۹.
- (۴۷۱) همان، ج ۱۶ ص ۳۳۸.
- (۴۷۲) همان، ج ۱۶ ص ۳۳۹، و شرح نووی، ج ۱۲ ص ۲۰۲.
- (۴۷۳) همان.
- (۴۷۴) همان.
- (۴۷۵) ذهبی در تذکره الحفاظ، ص ۱۵۰۵، درباره او گوید: «امام محدث یگانه اکمل، فخر الاسلام، صدرالدین، ابراهیم بن محمد بن حمویه جویری شافعی، شیخ صوفیه، نسبت به روایت و گردآوری اجزای آن عنایت شدیدی داشت و غازان شاه به دست او اسلام آورد».
- (۴۷۶) هر سه حدیث: الف و ب و ج در کتاب فرائد السمطين، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۱۱۶۴ و ۱۶۹۰ و ۱۶۹۱، برگه شماره ۱۶۰، موجود است.
- (۴۷۷) در مستدرک حاکم، ج ۳ ص ۴۸۳، تذکره خواص الامّة، ص ۱۰، و مناقب ابن مغازل ی، ص ۷، آمده است: «فاطمه بنت اسد مادر امام علی(ع) در حال بارداری مشغول طواف بود که درد زایمان به سراغش آمد و ناگهان در کعبه گشوده شد و او داخل گردید و فرزندش علی(ع) **عليها السلام** کعبه به دنیا آورد.»
- (۴۷۸) مراجعه کنید: تاریخ طبری، ابن اثیر، ذهبی و ابن کثیر، حوادث سالهای ۴۰ و ۵۰ و ۶۰ هجری، و نیز به شرح حال ایشان در تاریخ بغداد، تاریخ دمشق، استیعاب، اسدالغابه، اصابه و طبقات ابن سعد چاپ جدید.
- (۴۷۹) مراجعه کنید: تاریخ ابن اثیر، ابن کثیر و ذهبی، حوادث سال ۹۴ هجری. و نیز شرح حال امامع در طبقات ابن سعد، حلیه الاولیاء، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۰۳، و تاریخ مسعودی، ج ۳ ص ۱۶۰.
- (۴۸۰) مراجعه کنید: تذکره الحفاظ ذهبی، وفيات الاعیان، صفوه الصفوه، حلیه الاولیاء، تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۲۰، تاریخ الاسلام ذهبی، تاریخ ابن کثیر، حوادث سالهای ۱۱۵ و ۱۱۷ و ۱۱۸، شرح حال امام باقر(ع).
- (۴۸۱) مراجعه کنید: حلیه الاولیاء، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۸۱، و تاریخ مسعودی، ج ۳ ص ۳۴۶، شرح حال امام صادق(ع).
- (۴۸۲) مراجعه کنید: مقاتل الطالبین، تاریخ بغداد، وفيات الاعیان، صفوه الصفوة، تاریخ ابن کثیر و تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۱۴.
- (۴۸۳) مراجعه کنید: تاریخ طبری، ابن کثیر، تاریخ الاسلام ذهبی، وفيات الاعیان، حوادث سال ۲۰۳ هجری و نیز تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۵۳، و تاریخ مسعودی، ج ۳ ص ۴۴۱.

(۴۸۴) مراجعه کنید: تاریخ بغداد، وفيات الاعیان، شذرات الذهب، ج ۲ ص ۴۸، و تاریخ مسعودی، ج ۳ ص ۴۶۴.

(۴۸۵) مراجعه کنید: تاریخ بغداد، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۴۸۴، و تاریخ مسعودی، ج ۴ ص ۸۴.

(۴۸۶) مراجعه کنید: وفيات الاعیان، تذکره الخواص، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول از شیخ کمال طلحه شافعی متوفای ۶۵۴ ه، و تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۵۰۳.

## فصل چهارم فشرده بحث خلافت و امامت در دو مکتب \* واقعیت تاریخی تشکیل خلافت در صدر اسلام.

اقوال مکتب خلفا درباره خلافت و امامت.

نقد و مناقشه این اقوال.

استدلال به کلام امام علی علیه السلام

وجوب اطاعت حاکم اگر چه فاسق باشد.

دیدگاه مکتب اهل البیت درباره امامت.

اوصیای دوازده گانه پس از رسول خدا صلو سلیمیا

جهت گیری سلطه حاکم در طی سیزده قرن گذشته.



## واقعیت تاریخی تشکیل خلافت در صدر اسلام. آغاز کار

رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم از یمن با قوت کویلتس، «اسامه» را به فرماندهی سپاه مهاجران و انصار منصوب کرد و نخبگان ی چون: «ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح و سعد و قاص» را تحت فرمان او قرار داد و آنها را به اردوگاه «جرف» فرستاد و چون به فرماندهی اسامه خرده گرفتند، به خشم آمد و فرمود: «او کاملاً برای این فرماندهی شایسته است.»

سپاه به اردوگاه رفت و بیماری رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم را در آنجا دیدند و آن حضرت فرمود: «سپاه اسامه را روانه کنید» و در روز دوشنبه که آماده حرکت شدند، خبر رسید که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم در مدینه آمدند و در خانه پیامبر حضور یافتند و پیامبر فرمود: «بیائید تا برای شما نوشته ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید.» عمر گفت: «پیامبر مغلوب درد شده و کتاب خدا نزد شماست، و کتاب خدا ما را بس است» و چون سر و صدا و اختلاف را از حد گذراندند، فرمود: «از نزد من برخیزید که تنازع و ستیز در نزد هیچ پیامبری روا نیست.»

ابن عباس گوید: «آنها نزاع و ستیز کردند و نزاع در نزد هیچ پیامبری روا نیست؛ و گفتند: «رسول خدا هذیان گفت!» و ابن عباس چنان گریست که اشک او ماسه ها را تر کرد.

## موضع خلیفه عمر

رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يَكْفُرُ الْكَلْبُ»<sup>(۴۸۷)</sup> بود و عمر پیوسته می گفت: «رسول خدا فوت نکرده، بلکه به سوی پروردگارش رفته، همانگونه که موسی رفت و چهل روز از قوم خود غایب شد. به خدا سوگند رسول خدا باز می گردد و دستهای کساری را که می پندارند او مرده است قطع می کند!» و می گفت: «هرکس بگوید او مرده سرش را با شمشیرم جدا می کنم» که این آیه را برای او تلاوت کردند ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾ محمد فقط رسول خداست که پیش از او نیز، رسولان دیگری بودند؛ آیا اگر بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته خود باز می گردید؟...»<sup>(۴۸۷)</sup>

و عباس به او گفت: «رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يَكْفُرُ الْكَلْبُ» از شما چیزی درباره وفات رسول الله از او شنیده برای ما بیان کند.»

ولی عمر از سخن و تهدید خویش کوتاه نیامد تا دهانش کف کرد و ابوبکر رسید و آیه: «و ما محمد الا رسول...» را تلاوت کرد و او ساکت شد.

## سقیفه بری ساعده و بیعت با ابوبکر

انصار مدینه در حالی که هنوز بدن مطهر رسول خدا صلوٰت و سلام بر او می‌باریدند

داشت در «سقیفه بری ساعده» گرد هم آمدند و «سعد بن

عباده» بیمار را بیرون کشیدند و او سابقه انصار را یادآور شد و گفت: «این حکومت را در انحصار خود بگیرید» و آنها پاسخ دادند: «رأی صوابی دادی، ما از رأی تو تجاوز نمی‌کنیم و تو را به این حکومت برمی‌گزینیم» که ابوبکر و عمر از موضوع باخبر شدند و با نیروهای خویش به سوی سقیفه شتافتند و ابوبکر به بیان سابقه مهاجران پرداخت و گفت: «آنها اولیا و عشیره پیامبرند و پس از او از همه مردم به این حکومت سزاوارترند و، در این باره، کسری جز ستمگر با آنها ستیز نمی‌کند».

و «حباب بن منذر» گفت: «ای گروه انصار! کار خود را خود به دست گیرید که این مردم در سایه شما هستند و هیچکس را توان مخالفت با شما نباشد، و اگر اینان نپذیرفتند و روی گفته خود پای فشردند، پس امیری از ما باشد و امیری از آنها».

و عمر گفت: «هیئات! که دو نفر در یک زمان نگنجند... و عرب نمی‌پذیرد که شما را به حکومت برگزیند و پیامبرش از غیر شما باشد!» و شروع به تهدید یکدیگر کردند:

انصار، یا برخی از انصار گفتند: «جز با علی با دیگر بیعت نمی‌کنیم» و عمر از اختلاف ترسید و با ابوبکر گفت: «دستت را بده تا با تو بیعت کنم» که «بشیر بن سعد» بر او پیشی گرفت و با ابوبکر بیعت کرد و «حباب بن منذر» بر سرش فریاد کشید که: «چه بد نامهربانی کردی! آیا بر حکومت پسر عمویت (= سعد) حسد ورزیدی؟!»

عمر و ابو عبیده نیز بیعت کردند و قبیله اوس با خود گفتند: «اگر قبیله خزرج یک بار به حکومت برسند، برای همیشه بر شما برتری یابند و سهمی برای شما قرار نمی‌دهند» و لذا



گروهی از مهاجران و انصار و بری هاشم از بیعت با ابوبکر امتناع کردند و به علی بن ابی طالب گرویدند. سران حکومت به نزد عباس رفتند تا او را به سوی خود بکشانند که پاسخ رد شنیدند. آن گروه در خانه فاطمه علیها السلام کردند و ابوبکر، عمر را فرستاد تا بیرونشان کند و به او گفت: «اگر سر باز زدند با آنها بجنگ.» عمر با شعله ای آتش روانه شد تا خانه را بر سر آنان به آتش بکشد. فاطمه فراروی آنها ایستاد و گفت: «پسر خطاب! آمده ای تا خانه ما را آتش بزری؟» عمر گفت: «آری، مگر آنکه با این امت همراه شوید!».

و این همان بلیه ای است که ابوبکر در بیماری منجر به مرگ خود بدان اشاره کرده و گوید: «من بر چیزی از این دنیا افسوس نمی خورم مگر بر سه چیز که انجامشان دادم و دوست داشتم که انجامشان نداده بودم... دوست داشتم که من خانه فاطمه را نمی گشودم، اگرچه برای جنگ بسته شده بود...»

و پس از این ماجرا، علی علیها السلام فاطمه علیها السلام را به همراهی انصار می برد و از آنها یاری می خواست و فاطمه علیها السلام ستار یاری آنها می شد و آنها می گفتند: «ای دختر رسول خدا! ما با این مرد بیعت کرده ایم و اگر پسر عموی تو پیش از ابوبکر نزد ما آمده بود، یقیناً او را برمی گزیدیم» و علی می گفت: «آیا من کسری بودم که رسول خدا صلوات الله علیه بر او نازل شد و او را برمی گزیدیم؟!» و فاطمه می گفت: «ابوالحسن کاری جز آنچه که شایسته او بود انجام نداد، و آنها کاری کردند که خدا به حسابشان برسد!»

و معاویه این اقدام امیرالمؤمنین علیها السلام نکوهش قرار می داد و می گفت: «گذشته ات را به یاد می آورم، آنگاه که با ابوبکر صدیق بیعت شد و تو همسرت را بر حمار سوار می کردی و دست دو پسر حسن و حسین را می گرفتی و همه اهل بدر و پیشگامان



## بیعت با عمر

ابوبکر به هنگام وفات، عثمان را فراخواند و گفت: «بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم . این وصیت ابوبکر بن ابی قحافه به مسلمانان است. اما بعد، در این حال بیهوش شد و عثمان نوشت: «من عمر بن خطاب را جانشین خود قرار دادم و در خیرخواهی برای شما کوتاه نی نکردم» سپس به هوش آمد و آن را بر او خواند و ابوبکر تأییدش کرد. پس از آن عمر با آن نوشته به مسجد آمد و به مردم گفت: «سخن خلیفه رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم بر شما باد و اطاعت کنید. او می گوید: «من در خیرخواهی برای شما کوتاه نی نکردم». و بدین گونه مردم با عمر بیعت کردند.

## شوری و بیعت با عثمان

هنگامی که عمر ضربت خورد، به او گفتند: «ای کاش جانشین خود را تعیین می کردی» گفت: «اگر «سالم» زنده بود او را جانشین خود می کردم؛ و اگر «ابوعبیده» بود او را جانشین می ساختم. سپس گفت: «خلافت را به شورای شش نفره وا می گذارم» و آنها را از بین «قریش» برگزید و «ابوطلحه زیدبن سهل خزرجی» را به فرماندهی پنجاه نفر از انصار برگزید و به «صهیب رومی» دستور داد سه روز با مردم نماز بگذارد و اگر در پایان روز سوم بر یک نفر توافق کردند، ابوطلحه کسری را که مخالفت می کند گردن بزند؛ و اگر سه نفر با دیگری شدند، آنها با کسری باشند که «عبدالرحمن بن عوف» با اوست، و اگر عبدالرحمن یک دست خود را به دست دیگری داد، باید پیرویش کنند و هرکه را مخالفت کرد گردن بزند؛ و چون عمر بمرد، عبدالرحمن گفت: «من خودم و «سعد» را از نامزدی خلافت بیرون می کنم که یکی از شما را برگزینم» و همگی جز علی پذیرفتند و او آن را

پذیرفت و چون برای پذیرش به علی فشار آوردند، عبدالرحمن را سوگند داد که از هو ی و هوس پیروی نکند و حق را برگزیند و خویشاوندی را در این کار دخالت ندهد، و او سوگند خورد، و علی به او گفت:

«به درستی برگزین.»

سپس در مسجد رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیه السلام سوی علی دراز کرد و گفت: «دستت را بده تا بر اساس کتاب خدا و سنت رسول الله و سیره شیخین (= ابوبکر و عمر) با تو بیعت کنم.»

علی گفت: «من تا آنجا که بتوانم به کتاب خدا و سنت رسول الله در بین شما رفتار می کنم.»

عبدالرحمن سپس دست خود را به سوی عثمان دراز کرد و عثمان با شرط وی موافقت نمود.

او دوباره دستش را به سوی علی دراز کرد و سخن اولش را تکرار نمود و پاسخ پیشین را شنید.

سپس سخن نخستین را برای عثمان تکرار کرد و او پاسخ اول را اعاده کرد. بار سوم رو به علی کرد و سخن خود را تکرار نمود، که امام علی علیه السلام گفت: «با وجود کتاب خدا و سنت پیامبر، نیازی به طریقه و روش کسری نیست، و تو می کوشی که این امر را از من دور سازی!»

عبدالرحمن متوجه عثمان شد و سخن خود را تکرار کرد و پاسخ نخستین را شنید و دست به دست او داد و با وی بیعت کرد؛ و امام علی علیه السلام گفت: «هدیه اش دادی، هدیه ای مدت دار، و این نخستین بار نیست که بر علیه ما همدستی کردید؛ پس، صبر می جمیل پیشه سازم که خدا بر آنچه می گوئید مددکار است. به خدا سوگند عثمان را



حکومت ندادی مگر برای آنکه آن را به تو بازگرداند، و خدا را در هر روز شأنی خاص است».

اصحاب شوری با عثمان بیعت کردند و علی که ایستاده بود، با خشم بیرون رفت و عبدالرحمن به او گفت: «بیعت کن و گرنه گردنت را می زنم» در حالی که کسی با خود شمشیر نداشت و اصحاب شوری به علی رسیدند و گفتند: «بیعت کن و گرنه با تو می جنگیم و او با آنها بازگشت و با عثمان بیعت کرد».

### بیعت با امام علی علیه السلام

عثمان که کشته شد و امور مسلمانان به خودشان محوّل گردید و از هر بیعتی رهی شدند، به سوی امام علی علیه السلام آمدند: مهاجران و انصار گرد هم آمدند و در حالی که «طلحه و زبیر» در جمع آنها بودند نزد علی آمدند و گفتند: «بیا تا با تو بیعت کنیم!». امام علی علیه السلام من نیازی به حکومت شما ندارم ولی با شما هستم، هر که را برگزیدید او را می پذیرم».

گفتند: «به خدا سوگند جز تو را اختیار نمی کنیم» و به رفت و آمد خود ادامه دادند و در نهایت گفتند: «مردم جز با حکومت به راه نیایند و کار به درازا کشید؛ به خدا سوگند، هیچ کاری نمی کنیم تا با تو بیعت کنیم».

امام فرمود: «پس در مسجد اجتماع کنید که بیعت با من پنهانی نباشد و جز با رضا و خوشنودی مسلمانان انجام نگیرد».

آنها نیز در مسجد گرد آمدند و به سوی امام شتافتند و نخستین کسی که از منبر بالا رفت و با امام علی علیه السلام بیعت کرد «طلحه» بود و سپس مهاجران و انصار و بعد سایر مردم همگی با علی علیه السلام بیعت کردند. (۴۸۸)

## اقوال مکتب خلفا درباره خلافت نخست قول خلیفه ابوبکر

ابوبکر در روز سقیفه گفت: «این امر (= خلافت) جز برای این تیره از قریشی هرگز به رسمیت شناخته نمی شود، آنها در حسب و نسب مرکز و میانه عرب هستند.» و گفت: «من عمر و ابو عبیده را برای شما می پسندم، با هر یک که خواستید بیعت کنید.»<sup>(۴۸۹)</sup>

و در روایت دیگری است که گفت: «آنها اولیاء و عشیره او (= پیامبر) اند و پس از او سزاوارترین مردم به این امرند، و هیچ کس جز ستمگر درباره آن با ایشان ستیز نمی کند.»<sup>(۴۹۰)</sup>

## دوم قول خلیفه عمر

عمر در سقیفه گفت: «به خدا سوگند عرب نمی پذیرد که شما را به حکومت برساند و پیامبرش از غیر شما باشد؛ ولی عرب از اینکه حکومت را به کسانی بسپارد که نبوت در میان آنها بوده، امتناع نمی کند؛ و ما را در این باره بر کسری که سر باز زند حجت و برهان روشری است؛ چه کسری درباره قدرت و حکومت محمد با ما می ستیزد، در حالی که ما اولیاء و عشیره او هستیم؟ جز کسری که راهنمای به باطل، یا زورگوی گناهکار و یا فرو شده در هلاکت باشد!»<sup>(۴۹۱)</sup>

و در آخرین ماه عمر خود، هنگامی که به او خبر دادند یکی از صحابه می گوید: «اگر امیر المؤمنین (= عمر) بمیرد با فلانی بیعت می کنم» گفت:

«هر کس بدون مشورت مسلمانان با یکی از مسلمین بیعت کند، بیعت کننده و بیعت شونده خود را به کشتن داده اند!»<sup>(۴۹۲)</sup>

و هنگامی که ضربت خورد و شورای شش نفره را تعیین کرد گفت: «اگر یکی از آن دو نفر: سالم مولای ابو حذیفه و ابو عبیده جراح، زنده بود به او اعتماد می کردم و این امر را به او می سپردم.»<sup>(۴۹۳)</sup>

و گفت: «اگر سالم زنده بود، آن را به شوری نمی سپردم»<sup>(۴۹۴)</sup>

## سوم اقوال پیروان مکتب خلفا

گویند: «امامت با وصیت و تعیین امام پیشین منعقد می شود؛ چون «ابوبکر» آن را برای «عمر» وصیت کرد، و موقوف بر رضایت صحابه نیست. و نیز، با انتخاب اهل حلّ و عقد (= نخبگان و سرشناسان) منعقد می گردد، و در تعداد آنها اختلاف کرده اند: برخی گویند با انتخاب پنج نفر منعقد می گردد؛ چون کسانی که با ابوبکر بیعت کردند پنج نفر بودند، و عمر نیز آن را در شورای شش نفره قرار داد تا پنج نفر از آنها با ششمی بیعت کنند».

و بیشتر آنها گویند: «با یک نفر هم منعقد می گردد؛ چون عباس به علی گفت: «دست را بگشا تا با تو بیعت کنم» و: چون «حکم» است و حکم حاکم واحد نافذ است». و گفته اند: «هر کس با قدرت شمشیر چیره گی یافت و خلیفه گردید و امیرالمؤمنین نامیده شد، برای مؤمن به خدا و روز قیامت، روا نیست که بخوابد و او را امام نداند، نیکوکار باشد یا بدکار، او امیرالمؤمنین است!»<sup>(۴۹۵)</sup>

و روایت کرده اند که رسول خدا صلوات الله علیه علیه السلام فرمود: «در برابر امیرالمؤمنین ایستادگی و اطاعت می کنی، اگر چه بر پشتت بزند و مالت را بگیرد». و گویند: «خلیفه به خاطر فسق و گناه و ظلم و تعطیل حقوق، عزل و خلع نمی شود، و خروج بر ضد او جایز نیست بلکه باید او را موعظه نمود و بیم داد؛ چون احادیث چنین می گویند».

این خلاصه اقوال و آرای پیروان مکتب خلفا بود، برای تبیین این موضوع شایسته آن است که ابتدا مصطلحات وارد در این بحث را مورد بررسی قرار داده و سپس به نقد و مناقشه این آراء بپردازیم.

## تعریف مصطلحات

### نخست شوری

شوری و مشاوره و تشاور در لغت عرب به معنای: نظرخواهی برخ ی از برخ ی دیگر است، و به همین معنا در قرآن کریم نیز آمده است ﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ﴾ یعنی: «در امور خود مشاوره می کنند و از یکدیگر نظر می خواهند». پس

این کلمه مصطلح شرعی نیست.

### دوم بیعت

بیعت در لغت عرب به معنای: دست دادن برای ایجاب و قبول بیع و معامله است . قوم عرب پیش از اسلام به گونه های مختلفی عهد و پیمان می بستند؛ مانند آنکه گاه ی دستان خود را در ظرف بزرگی انباشته از مایه های خوشبو فرو می کردند و پیمان می بستند، یا در ظرف بزرگی انباشته از خون. و بیعت در اسلام، نشانه پیمان بیعت کننده با بیعت شونده است؛ به گونه ای که بیعت کننده باید همه توان خود را در راه اطاعت و انجام پیمان و قرار منعقد شده به کار بندد؛ خداوند متعال در سوره فتح / ۱۰ به پیامبر خود می فرماید ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَن يَكْفُرْ لِيَكْفُرْ بِهِ اللَّهُ عَظِيمًا﴾ «آنان که با تو بیعت می کنند، با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دست آنهاست...».

اولین بیعتی که رسول خدا صلوات الله علیه و آله وسلم بر آن بست «عقبه اولی» و بیعت بر

پذیرش اسلام بود.

و بیعت دوم، که به بیعت کبری مشهور است نیز، در «عقبه» و بیعت برای جنگ و تشکیل جامعه اسلامی بود.

بیعت نخستین «بیعت نساء» نامیده شده، چون تنها برای پذیرش اسلام بدون جنگ بود. و بیعت سوم، بیعتی بود که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر او فرمودند و بیعت از مسلمانان اخذ کرد؛ مسلمانانی که برای انجام «عمره» آمده بودند و قریش مانع ورود آنها به بیت الله گردیده و آماده جنگ با آنها شده بود؛ و چون وضع جدید مخالف آن چیز ی بود که رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر او فرموده بود، لازم بود که برای اقدام

جدید و غیر منتظره ای که پیش آمده، از آنان بیعت

بگیرد؛ و لذا بیعت گرفت و این بیعت بهره خود را داد و مکیان را به وحشت انداخت.

این، سیره رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر او فرمودند و بیعت از آن حضرت از

مردم بیعت می گرفت که در حد توان اطاعت کنند، و با نوجوانان نابالغ بیعت نمی کرد.

اکنون با بررسی سیره رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر او فرمودند و بیعت را چهار رکن است:

۱ بیعت کننده.

۲ بیعت شونده.

۳ شناخت و درک موضوع بیعت.

۴ پیمان بر اطاعت.

و بیعت اینگونه، مصطلحی شرعی است که شروط تحقق اسلام ی آن بر بسیاری از

مسلمانان روشن نیست، مانند اینکه:

الف بیعت کننده باید صلاحیت بیعت کردن را داشته باشد، و لذا بیعت نابالغ و دیوانه

صحیح نیست؛ زیرا آندو مکلف شرعی نیستند، و نیز بیعت کننده باید مختار باشد؛ چون

بیعت همانند بیع است و همانگونه که نمی توان مال کسری را به زور گرفت و قیمت آن را

پرداخت، بیعت با زور و در سایه شمشیر نیز، منعقد نخواهد شد.

ب بیعت شونده نباید از گناهکاران بنام باشد، چون رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا طاعة الا لله و لا لرسوله»  
لمن عصری الله تبارک و تعالی: «فرمانبرداری از کسری که خدای متعال را نافرمانی کند، جایز نیست».

ج بیعت برای انجام آنچه مورد نهی خدا و خلاف فرامین او و فرامین رسول الله باشد، صحیح نیست؛ زیرا رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود: «لا طاعة الا لله و لا لرسوله»  
هرگاه به گناه فرمان داد، نه شنیده می شود و نه اطاعت می گردد».

## سوم و چهارم خلیفه و امیرالمؤمنین

خلافت در لغت عرب به معنای: نیابت و جانشیری از غیر است و خلیفه کسی است که جای دیگری را می‌گیرد و بر مسند او می‌نشیند؛ و به همین معنی در قرآن کریم (اعراف / ۶۹) نیز آمده است:

﴿وَأذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾

«و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد»

و در حدیث رسول خدا صلوات الله علیه و آله فرمود: «اللهم ارحم خلفاءي»؛ «خدایا جانشینان مرا ببخشای» و در تعریف «خلفا» فرمود: «الذین یأتون من بعدی و یروون حدیثی و سنتی»؛ «کسانی که بعد از من می‌آیند و حدیث و سنت مرا روایت می‌کنند». پس «خلیفه» در قرآن و حدیث تنها به معنای جانشین است، نه اسم کسی که به نام نیابت از رسول خدا صلوات الله علیه و آله می‌آید. تا زمان خلیفه عمر نیز اینچنین بود و او را «خلیفه خلیفه رسول الله» یعنی: «جانشین جانشین رسول خدا» می‌گفتند و پس از آن «امیرالمؤمنین» اش نامیدند و این نامگذاری تا زمان عباسیان ادامه یافت و آنها، هم «امیرالمؤمنین» خوانده می‌شدند و هم «خلیفه الله» و در دوران حاکمان عثمانی ترکیه نیز، عالی‌ترین مقام حکومتی را «خلیفه» می‌نامیدند و این نامگذاری تا به امروز در میان مسلمانان متداول است.

بنابراین، واژه «خلیفه» از مصطلحات مسلمانان است و مصطلح شرعی نیست، چنانکه

«امیرالمؤمنین» نیز.

## پنجم امام

امام در لغت به معنای: پیشوا و کسری است که مردم به او اقتدا می کنند و در قرآن کریم (بقره / ۱۲۴) نیز به همین معنی آمده و خدای متعال به ابراهیم علیها السلام ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ «من تو را پیشوای مردم قرار می دهم» ولی برای آن شروطی قرار داده و فرموده: «لا ینال عهدی الظالمین»: «پیمان امامت من به ستمکاران نمی رسد!» پس، امامت قرار و پیماری الهی است که به ظالمان و ستمگران نمی رسد، ظالم به خود باشد یا به دیگری فرق نمی کند، و با این تعریف، «امام» مصطلحی شرعی و نامی اسلام است.

## ششم امر و اولوالأمر

واژه «امر» در لغت عرب، عرف مسلمانان و نصوص اسلام می به معنای «ولایت و حکومت بر مردم» به کار رفته است، ولی واژه «اولوالأمر» را می توان (تنها) مصطلحی اسلامی به حساب آورد، چون در قرآن کریم (نساء / ۵۹) به معنای «والی و حاکم بر مردم» آمده است ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾: «خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید و اولی الامر خود را».

مکتب خلفا و مکتب اهل البیت در تشخیص «اولی الامر» و «ولی امر» پس از رسول

خدا صلوات الله علیه نظر دارد و اولوالأمر همان مکتب اهل البیت می گوید: «تعیین امام و ولی امر پس

از رسول خدا، به خواست خدا و از سوی اوست و پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم

سازد» و مکتب خلفا می گوید: «امام و ولی امر با بیعت و چیرگی بر حکومت تعیین می

گردد، و پس از غلبه و استیلای بر حکومت، به هر گونه که باشد، اطاعت او واجب است»

و بدین خاطر، از خلیفه «یزید» اطاعت کردند و ذریه رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم

اسارت گرفتند و مدینه رسول الله را بر سپاه خود مباح کردند و بر جای ماندگان در آن از



صحابه و تابعین را کشتند و کعبه را با منجنيق بمباران کردند و پس از همه این افعال،

همواره تا به امروز او را

«امیر المؤمنین» نامیدند!

هفتم و صری و وصی النبی

واژه «وصی» در کتاب و سنت به معنای: کسی است که به او وصیت شده تا بعد از وفات وصیت کننده به انجام خواسته های مورد اهتمام او بپردازد؛ چه وصیت کننده به او بگوید: «به تو وصیت می کنم که پس از من چنین و چنان کنی» یا بگوید: «با تو پیمان می بندم که پس از من چنین و چنان کنی» همچنین است خبر دادن از وصیت به دیگران، که بگوید: «فلانی پس از من وصی من است» یا بگوید: «فلانی پس از من چنین و چنان می کند» و امثال این تعبیرات و کلماتی که دلالت بر وصیت می کند؛ و «وصی النبی» کسی است که پیامبر به او وصیت کرده و با او پیمان بسته که پس از وی به امر شریعت و امت او بپردازد.

نقد و مناقشه آرای مکتب خلفا درباره خلافت و امامت نخست شوری

اولین کسری که برای اقامه خلافت از «شوری» سخن گفت، خلیفه دوم «عمر بن خطاب» بود که در طرح آن به هیچ دلیلی از کتاب و سنت استناد نکرد و تنها به اجتهاد و نظر شخصی خود تکیه نمود. پس، کسری که سیره صحابه و آرای ایشان را همدیف کتاب و سنت می داند و آنها را از مدارک شریعت اسلامی به حساب می آورد، می تواند این «سنت عمری» را سند حکم تشکیل خلافت قرار دهد، با آنکه این سنت با سنت خود عمر، و سنت خلیفه ابی بکر در شکل گیری اولیه خلافت مخالف است، خلافتی که عمر در تعبیر و ارزیابی بعدی خود آن را «فلته» یعنی: ناگهاری و نیندیشیده خواند. و نیز، با سنت هر دو خلیفه اول و دوم در تشکیل خلافت خلیفه دوم عمر بن خطاب در تضاد است؛ چون خلیفه اول، عمر را مستقیماً حاکم مسلمانان کرد و هیچ یک از آن دو در این دو مقام با مسلمانان

مشورت نکردند. همچنین، با سخن خود خلیفه عمر نیز مخالف است، چون گفت : «اگر ابو عبیده زنده بود او را به خلافت برمی گزیدم، و اگر سالم زنده بود او را برمی گزیدم. پس، این قول و آن کردار با التزام به «شوری» در تضاد است!! و بر فرض اینکه تشکیل خلافت بر اساس «شورای عمری» صحیح باشد. سؤال این است که شکل شورای یاد شده چگونه، و تعداد افراد آن چند نفر باشد؟ بیشتر بر آنند که تعداد مشورت کنندگان منحصرأ شش نفرند، که پنج نفر آنها با ششمی بیعت می کنند؛ اضافه بر سؤال پیشین، سؤال دیگر آن است که جواز حق ویژه اتخاذ تصمیم نهایی برای «عبدالرحمن بن عوف» و نه دیگران، از کجا آمده است؟! و نیز، مجوز قتل کسی که با تصمیم عبدالرحمن و نظر او مخالفت کند؟ و نیز، چه کسری در آن جمع با نظر عبدالرحمن مخالفت می کرد و بیم مخالفتش می رفت؟ و سخن آخر اینکه، آیا مکتب خلفا برای یک بار هم که شده، این «شورای عمری» را مورد عمل قرار داد، و آیا خلافت را برای یکی از خلفا در طی قرون بدین گونه تشکیل داد؟!!

اینها سؤالات متعددی است که بر «شورای عمری» وارد می آید! اما مایه استدلال مکتب خلفا در این باره یکی استدلال به آیه شریفه: «وامرهم شورى بینهم» است، که از این آیه چیزی بیش از رجحان و برتری مشاوره میان مؤمنان در امور خود به دست نیاید. زیرا، اگر خداوند سبحان در این باره اراده وجوب داشت می فرمود: «کتب الله على المؤمنین یا فرض علیهم»: «خداوند بر مؤمنان نوشته است یا بر آنها واجب کرده است» و امثال این الفاظی است که دلالت بر وجوب انجام فعل بر مؤمنان را دارد. دوم استدلال به آیه کریمه ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ است که ما پیش از این روشن ساختیم که این آیه در مقام توجیه رسول خداست که برای فراخوان مسلمانان به جنگ از روش مشاوره بهره جوید؛ یعنی روش اسلامی همانند روش پادشاهان و جباران تاریخ نیست که

با تحکم و تجبر خواست خود را دیکته می کنند و مثلاً می گویند: «فرمان شاهانه ما شرف صدور یافت!» و خداوند

جلیل پس از این جمله (= و شاورهم) تصریح فرموده که نظر مسلمانان بر این است که خدا صلوصله سراج اولوالمؤمنین است چنانچه فرماید ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾: «و چون

تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن» پس، قیام و اقدام بر اساس تصمیم رسول الله است، نه رأی و نظر مسلمانان! و این موضوع از نمونه های مشاوره رسول خدا صلوصله سراج اولوالمؤمنین است

یادآور شدیم به خوبی آشکار می شود؛ مشاوره در امور بی که سرانجامش برای پیامبر صلوصله سراج اولوالمؤمنین بود منسوخ و باطل شد حضرت با مسلمانان درباره جنگ بدر.

بعلاوه که، مشاوره آن حضرت برای کشف نظر مسلمانان در کیفیت تفتیح و اجرای احکام اسلامی بود، نه برای استنباط حکم شرعی! و اضافه بر همه اینها، خداوند

متعال (احزاب / ۳۶) فرموده ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾: «هیچ مرد و زن

مؤمنی، هنگامی که خدا و رسولش امری را واجب و لازم بدانند، حق انتخاب ندارند؛ و هر کس خدا و رسولش را نافرما می کند، آشکارا گمراه شده است».

پس، رجحان و برتری مشاوره منحصر به موردی است که خدا و رسول او، در آن مورد امری نداشته باشند، و در مواردی که خدا و رسول حکم و فرمان دارند، مشاوره در آن مورد، نافرما می خدا و رسول و گمراهی آشکار است!

### دوم بیعت

از آنچه گذشت دانستیم که: «بیعت برای انجام گناه و نیز، بیعت با گناهکار، و بیعت اجباری و در سایه شمشیر، هیچ یک منعقد نمی شوند» ولی پیروان مکتب خلفا می گویند: «خلافت با بیعت پنج نفر منعقد می شود» و برخی می گویند: «با بیعت یک نفر و حضور دو شاهد منعقد می شود» و دلیل خود را «عمل صحابه»

می دانند.

سوم عمل صحابه

استدلال به «عمل صحابه» زمانی صحیح است که ما «سیره صحابه» را همردیف «کتاب خدا و سنت رسول» و مدرک شریعت اسلامی بدانیم؛ به ویژه که عمل برخی از صحابه چنانکه بیشتر دانستیم با عمل برخی دیگر مخالف است، و بدین خاطر آرای مکتب خلفا، همانگونه که دیدیم، دچار اختلاف شده است، حال با چنین شرایطی به عمل کدام گروه از صحابه اقتدا نمائیم، و قول کدامیک از آنها و پیروان آنها را بگیریم؟!!

## استدلال به کلام امام علی علیه السلام

اما استدلال آنها به کلام امام علی علیه السلام صحابه و اجماع صحابه، پاسخ آن است که امام علی علیه السلام احتجاج بر معاویه و پیروان او بوده، احتجاج به چیزی که به آن ملتزم بوده اند؛ بعلاوه که اجماع صحابه زماری حجت است که «امام علی علیه السلام بط رسول خداصلو سلمو علی و آله و صحبه اجمعین» جمع آنان باشند، و این همان مفهوم کلام امام علی علیه السلام است.

و جوب اطاعت حاکم اگر چه فاسق باشد  
گویند: «حاکمی که او را امام نامیده اند، به خاطر فسق و فجور و گناه آشکار، عزل نمی شود».

و گویند: «بر مسلمان واجب است که از «امام فاسق» بشنود و اطاعت کند، اگر چه بر پشتش بکوبد و مالش را بگیرد؛ و خروج بر ضد او جایز نیست».

و گویند: «یزید بن معاویه که به فسق و فجور مشهور بود، به خاطر بیعت با او، امیر المؤمنین گردید!» و نتیجه چنین اعتقاد و باوری آن شد که یزید امکان یافت تا از همان معتقدان به صحت بیعتش سپاهی فراهم نماید و به دست آنها ذریه رسول خداصلو سلمو علی و آله و صحبه اجمعین را به اسارت بگیرد و از کربلا تا شام بگرداند.

و نیز، امکان یافت تا از معتقدان به صحت بیعتش، سپاه دیگری فراهم آورد و مدینه رسول خداصلو سلمو علی و آله و صحبه اجمعین را محاصره کند و آن روز برای سپاه خود مباح گرداند تا گروهی از صحابه رسول خداصلو سلمو علی و آله و صحبه اجمعین را بگیرند که بنده و غلام بی اراده یزید باشند و عرض و آبروی آنها را هتک نمایند و هر جرم و جنایتی را که تا به آن روز در تاریخ دیده نشده بود انجام دهند؛ سپس به مکه روند و بیت الله الحرام را

با منجنيق بکوبند و بمباران کنند و پس از تمام این جنایات، باز هم تا به امروز، او را «امیر المؤمنین» بدانند و در مدح او کتاب نوشته و منتشر نمایند، و انا لله و انا اليه راجعون!!

امامت در مکتب اهل البيت عليهم السلام مکتب خلفا درباره «امامت و خلافت» را دانستیم. اکنون به دیدگاه مکتب اهل البيت پرداخته و می گوئیم: مایه استدلال مکتب اهل البيت درباره «امامت» خطاب خدای متعال به ابراهیم عليهم السلام فرمود:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾: «من تو را برای مردم امام قرار دادم»

و چون ابراهیم عرض کرد: «از ذریه ام نیز» فرمود:

﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾: «پیمان من به ستمکاران نمی رسد».

یعنی: «امامت عهد و پیمانی الهی است که به هیچ روی به ظالمان نخواهد رسید: ظالم به خود باشد یا به دیگری!

و نیز، به این آیه که در حق اهل البيت نازل شده استدلال می کنند:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ «همانا خداوند اراده فرموده تا رجس و پلیدی را از شما اهل البيت بزدايد و پاک و پاکیزه تان گرداند».

استدلالتشان این است که خداوند محمد و اهل بيت او صلوات الله عليهم اجمعين را از همه گناهان عصمت و مصونیت بخشیده و سیره اهل البيت در طول تاریخ گواه آن است؛ چون تاریخ چیزی را که مخالف عصمت باشد، از آنان ثبت نکرده است.

اما ادله امامت ایشان، اگر سیره رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم و تعیین و تعیین اولاد پس از خود بررسی کنیم، درمی یابیم که موضوع امامت همواره یاد و خاطر پیامبر و اطرافیان او صلوات الله علیه و آله و سلم بود و چون برخی از آنها از رسول خدا درخواست می کردند که امامت پس از او از آن ایشان باشد، پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم موخارفت می داد که: «امامت به دست خداست و هر جا که او بخواهد قرارش می دهد» و به هنگام تشکیل جامعه اسلام از آنها بیعت گرفت که: «درباره امامت و حکومت با اهل بيت او ستیز ننمائید» و امام

علی علیها السلام را ازین روز دعوت به اسلام، وزیر و خلیفه پس از خود تعیین کرد؛ و نیز، دیدیم که آن حضرت هرگاه از مدینه بیرون می رفت حتی در مسافت اندک برای خود جانشین قرار می داد.

همچنین، آن حضرت امت خود را برای همیشه یله و رها نگذاشت، و برای آنها همان کرد که رسولان پیش از او کردند و اوصیای پس از خود را تعیین نمودند و امت های خویش را از آن آگاه ساختند.

آری، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خود را در مکانهای مختلف و زمانهای متعدد، با بیاناتی که به تواتر رسیده، تعیین فرمود؛ همانگونه که چون «سلمان فارسی» از آن حضرت پرسید: «وصی شما کیست؟» فرمود: «وصی من، و راز نگهدارم و... علی بن ابی طالب است» و بدین خاطر امام علی علیها السلام قرون متمادی به لقب «وصی» شهرت یافت و چنانکه گذشت این عنوان در شعر شعراء و گفتار خطبا و احتجاج مناظره کنندگان از صحابه و تابعین و خلفا و امرا به کرات تکرار و تکرار شد.

وای چون شهرت امام علی علیها السلام خاتم انبیاء صلو سلم بطریق مخالفت و جهالت

گیری مکتب آنها مخالفت داشت، نسل به نسل کوشیدند و کاویدند و احادیث رسول

خدا صلو سلم که در اصل نص بر او است و ولایت علی علیها السلام بدانگونه که

نمونه های آن مانند: حذف و تبدیل و ابهام را، پیش از این یادآور شدیم؛ و از جمله آنها

نص عبارت: «وصی و خلیف من فیکم» بود که در سنت رسول خدا صلو سلم آنست و اینسان

آن را حذف کرده و به جای آن «کذا و کذا» نهادند.

و نیز، برخی از نصوص سنت رسول الله را تأویل و توجیه نمودند، و از نوشتن سنت

رسول خدا صلو سلمین گرفتار و در این راه کشتند؛ که نمونه آن: «نسای منی»

یکی از صاحبان «صحاح سته» مکتب خلفا و نویسنده کتاب «خصائص امام علی علیها السلام

بود که به قتلش رساندند!!

نهی و جلوگیری آنها از نشر حقایق، منحصر به نصوص رسیده در ح ق امامان دوازده گانه اهل البیت علیهم السلام که آنها از هر چه که با سلطه حاکم مخالف بود، جلوگیری می کردند؛ چنانکه فرستاده «خلیفه یزید» به «عبدالله بن زبیر» که در اجتماع مکیان، در مسجد الحرام، یزید را خلع و عزل کرد، گفت:

«پسر زبیر! آیا به منبر می روی و با زشتی تمام درباره امیرالمؤمنین سخن می گویی و خود را به «کبوتر مکه» تشبیه می کنی؟!» سپس گفت: «آی پسر! تیر و کمان مرا بیاور» راوی گوید: «تیر و کمانش را آوردند و او تیری برگرفت و بر چله کمان نهاد و سپس آن را به سوی «کبوتر مکه» نشانه رفت و گفت: «آی کبوتر! آیا امیرالمؤمنین شراب می نوشد؟ بگو: آری! هان! به خدا سوگند اگر بگویی: آری، این تیر من در زدن تو خطا نمی کند! آی کبوتر! آیا امیرالمؤمنین میمون باز و یوزباز و فاسق است؟ بگو: آری! هان! به خدا سوگند اگر بگویی: آری، این تیر

من در زدن تو اشتباه نمی کند...» (۴۹۶)

اما آنها درباره «وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله» که در آن زمان به اهل بیت پرداختند، بدان حد که تنها حدود نود سال، در خطبه های نماز جمعه و در تمام سرزمینهای اسلامی جز سیستان به لعن آن حضرت پرداختند و با وجود آنهمه سختگیری و شدت و حدت و کشتن در پیش گیری به کار بردند و راوی فضل و برتری اش را به قتل رساندند، با وجود آن، بخشی از آنچه که به مصلحت خلفا زیان می رسانید در کتابهای حدیث و تفسیر و سیره و امثال آن منتشر گردید، که آن را هم پیروان مکتب خلفا چاره کردند و با آتش زدن کتابخانه هائی که واجد هزاران جلد کتاب به خط مؤلفان خود بود، امت اسلامی را از دست یازیدن بدانها محروم ساختند، و پس از این همه شدت و سختگیری و ممانعت از نشر

حقایق، اکنون نصوص اندکی از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله در اهل بیت علیهم السلام

طریق مکتب خلفا برای ما باقی مانده است، مانند نصوص زیر که رسول خدا صلی الله علیه و آله



«علی برای من همانند هارون برای موسی است؛ جز آنکه بعد از من پیامبری نخواهد بود».

و در غدیر خم، آنگاه که خداوند فرمایش داد تا «ولئى امر» پس از خود را تعیین کند و آیه ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...﴾ نازل گردید، بر فراز منبری از جهاز شتران رفت و علی را بالا برد و فرمود:

«خدا مولای من است و من مولای شمایم».

پس، هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست. خداوندا! دوستدارش را دوست بدار و دشمنش را دشمن شمار».

سپس عمامه سحاب خویش را بر سر علی علیه السلام ﷺ این آیه نازل گردید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» یعربی: «امروز دین شما را کامل، و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم».

و نیز درباره آن حضرت علیه السلام ﷺ نازل شد:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾  
یعربی: «همانا ولی شما خدا و رسول او هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند».

و در حق هر یک از حسن و حسین فرمود: «این از من است» و فرمود: «حسن و

حسین دو سبط از «اسباط» اند» و در تفسیر آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾: «ای اهل ایمان! خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید و اولی الامر خود را»، فرمود: «اولی الامر در این آیه، علی و یازده فرزند او هستند»  
و نیز، درباره آنها فرمود:

«مَثَلُ أَهْلِ بَيْتٍ مِنْ مَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ اسْتَكْبَرَ سَوَارِسُهَا فَجَاءَتْ نَجَاتُهَا وَهَرَكَةُ

بِرْجَائِهَا مِثْلُ غَرَقِهَا».

و آنان را عدل و همتای قرآن قرار داد و فرمود:

«من در میان شما دو چیز گرانبها برجای می گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیت را، که پس از من مادامی که به آنها تمسک بجوئید، هرگز گمراه نشوید، و خداوند لطیفِ خبیر مرا خبر داده که آندو از هم جدا نشوند تا بر سر آن حوض نزد من آیند».

و از این سخن رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم نقل شده است که: **عَلِيٌّ وَآلُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ** ی طولاری داشته باشد و تا قیامت همراه با قرآن باقی بماند.

و در تعیین عدد امامان علیها السلام

«این دین همواره تا قیام قیامت و تا زمانی که دوازده نفر بر سر شما باشند، استوار و

پابرجاست».

و در روایتی دیگر فرمود:

«همواره تا پایان کار دوازده نفر، کار مردم به سامان است».

و در روایتی پس از آن آمده است: «سپس هرج و مرج خواهد بود».

و در روایتی: «و چون بمیرند زمین اهل خود را دگرگون می کند».

و در روایتی، درباره تعداد آنها فرمود:

«عدد آنها دوازده نفر است به تعداد نقبای بری اسرائیل».

و این روایات، تنها بر امامان دوازده گانه اهل بیت علیها السلام می کند، کساری که عمر آخرینشان دراز باشد و پس از آنها دنیا فانی شود؛ و اما علمای مکتب خلفا که امامان اهل بیت علیها السلام یافتند، در تفسیر این روایات صحیح به حیرت و سرگستگی دچار شدند و تأویل و معنای آن را بدانگونه که می خواستند، نتوانستند.

اسامی این دوازده امام، بر اساس نصّ رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم، **عَلِيٌّ وَآلُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ**

چنین است:

۱ علی بن ابی طالب علیها السلام رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم

۲ حسن بن علی علیها السلام کبر رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم



زیرا مثلاً در زمان خلیفه «هارون الرشید» ابویوسف قاضی با تعیین او «قاضی القضاة» مسلمانان شد و مشروعیت مقام او متوقف بر صحت خلافت هارون بود، و صحت خلافت هارون متوقف بر عدم وجود نصّ بر امامت امامان اثری عشر بود!

همچنین است مشروعیت وزارت بر مکیان که به سبب خلافت هارون، وزرا ی خلیفه شدند. و نیز، همگی امیران سپاه در عصر او، که با تعیین خلیفه هارون الرشید فرمانده سپاه مسلمانان شدند. و نیز، والیان و استانداران خلیفه همچون: امیر صنعا، امیر مکه، امیر مدینه، امیر کوفه و شام و اسکندریه و ری و خراسان و سایر بلاد اسلام ی در سراسر گیت ی! همچنین ائمه جمعه و جماعات در بلاد اسلامی از دورترین نقاط آفریقا تا خراسان و ماوراءالنهر و حجاز و یمن و شام و عراق و...

همگی اینان بدین خاطر به این مناصب دست یازیدند و مترفانه و مرفهانه، بر مبنا ی مشروعیت خلافت هارون الرشید، زیستند! در حالی که مشروعیت خلافت هارون متوقف بر عدم وجود امام تعیین شده و منصوب از سوی خدا و با نصّ رسول صلو سلیمان ی ﷺ بن جعفر بود!

این روش در زمان یزید و معاویه و عثمان و دیگر خلفا تا آخرین خلیفه عثمان ی نیز، ساری و جاری بود. چون همگی این بهره مندان از خلافت خلفا، تنها با این پندار که نصّی بر امامت امامی جز خلفا وجود ندارد به این مناصب رسیدند و آن رفاه را برگزیدند! با وجود این، نصوص گذشته بر امامت اهل البیت علیها السلام ﷺ و در منابع اسلامی مکتب خلفا تا به امروز منتشر و پراکنده شد؛ چون مشیت خدا ی سبحان بر آن است که حجت خود را در طول تاریخ بر این مردم تمام کند، و آنچه خدا خواست همان می شود.

والحمد لله ربّ العالمین

تا اینجا بررسی دیدگاه دو مکتب درباره صحابه و امامت پایان یافت. در جلد بعد، با استمداد از خدای سبحان، دیدگاه هریک از این دو مکتب درباره منابع شریعت اسلامی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم.

---

(۴۸۷) آل عمران / ۱۴۴.

(۴۸۸) مراجعه کنید: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، چاپ اول، ج ۱ ص ۲۴۰ ۲۴۱، و چاپ تحقیق محمد

ابوالفضل ابراهیم، ج ۴ ص ۸۹.

(۴۸۹) صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی، ج ۴ ص ۱۲۰.

(۴۹۰) تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۴۰.

(۴۹۱) همان، ص ۱۸۴۱.

(۴۹۲) صحیح بخاری، ج ۴ ص ۱۲۰.

(۴۹۳) طبقات ابن سعد، چاپ بیروت، ج ۳ ص ۳۴۳.

(۴۹۴) مراجعه کنید: شرح حال سالم در استیعاب و اسدالغابه.

(۴۹۵) مشروح آن در بحث پیشین: «امامت در مکتب خلفا» آمده است.

(۴۹۶) تمام این خبر در جلد سوم همین کتاب، بخش «شورش مردم مکه و مدینه» با ذکر مصادر آن خواهد

آمد.

## Contents

۳	فصل سوم دیدگاه مکتب اهل البیت علیهم السلام «امامت»
۵	عصمت اهل البیت علیهم السلام
۵	شأن نزول این آیه و اقدام عملی رسول خدا صلوسلم
۱۳	جانشینان رسول خدا صلوسلم
۱۹	وصیت در امت های پیشین
۲۰	۱ داستان «شیث» و صری آدم
۲۱	۲ داستان «یوشع بن نون» و صری موسی
۲۳	۳ همانندی و صری خاتم انبیا صلوسلم و صری موسی علیهم السلام
۲۴	۴ داستان «شمعون» و صری عیسی
۳۲	و صری رسول الله صلوسلم و اولیاءها و خلیفه بعد از او
۳۴	وصیت در کتب امتهای پیشین
۳۶	وصیت در احادیث صحابه و تابعین
۴۷	و صری پیامبر در کتب لغت و اشعار صحابه و تابعین
۸۱	مکتب خلفا اخبار
۸۴	مقایسه احادیث عایشه با احادیث دیگران
۸۷	نقد و بررسی احادیث ام المؤمنین عایشه
۸۹	مقایسه حدیث ام المؤمنین عایشه و حدیث امام علی علیهم السلام
۹۱	دو حدیث متعارض و دو موضع گیری متفاوت از ام المؤمنین عایشه
۹۲	عایشه و دو موضع متفاوت در برابر امام علی علیهم السلام
۹۷	کتمان فضایل امام علی علیهم السلام و لعن آن حضرت
۱۰۰	نقد و بررسی این دو روایت
۱۰۶	نقد و بررسی این خطبه

۱۰۷	.....	خلیفه بعد از عثمان:
۱۱۴	.....	سیاست قریش در زمان معاویه
۱۲۴	.....	پرورش شامیان بر بغض و کینه و لعن امام علی علیه السلام
۱۲۵	.....	انگیزه معاویه در کار خود
۱۲۶	.....	ریشه های حقد و کینه معاویه
۱۲۷	.....	سیاست عبدالله بن زبیر
۱۳۰	.....	سیاست قریش در زمان عبدالملک و پسرش ولید
۱۳۱	.....	حجاج بن یوسف و تلاش او در تنفیذ سیاست قریش
۱۳۴	.....	محمد بن یوسف برادر حجاج راه او را ادامه می دهد
۱۳۵	.....	عمر بن عبدالعزیز ناقض سیاست قریش
۱۳۸	.....	هشام بن عبدالملک و ادامه سیاست قریش و امویان
۱۴۰	.....	خالد بن عبدالله قسری و رفتار او
۱۴۱	.....	بری امیه با نام علی هم در ستیز بودند
۱۴۳	.....	سیاست خلفای عباسی
۱۴۴	.....	دوم رفتار طبقه حاکمان
۱۴۵	.....	سوم رفتار عامه مردم
۱۴۶	.....	الف رفتار منصور با اهل بیت رسول الله صلوات الله علیهم
۱۴۶	.....	ب رفتار متوکل عباسی با اهل بیت علیهم السلام
۱۴۹	.....	نتیجه این بحث
۱۵۸	.....	عداوت و دشمنی امویان و عباسیان با امام علی علیه السلام
۱۵۸	.....	نخست آل ابي سفیان، معاویه و یزید اموی
۱۵۹	.....	دوم مروان و مروان بن اموی
۱۶۰	.....	سوم خلفای عباسی
۱۶۳	.....	نخست حذف بخشی از حدیث رسول خدا صلوات الله علیهم

- دوم حذف تمام خبر از سیره صحابه با اشاره به حذف آن ..... ۱۶۶
- سوم تأویل و توجیه احادیث سنت پیامبر صلوسلیم کی ..... ۱۶۷
- تأملی در روایات «باب کساری که پیامبر آنها را لعنت کرد» ..... ۱۶۹
- بازگشت به آغاز ..... ۱۷۱
- بررسی این حدیث و تأملی در تأویل طبرای ..... ۱۷۲
- حیرت و سرگشتگی عالمی دیگر در معنای «وصیت» ..... ۱۷۳
- چهارم حذف بخشی از سخنان صحابه بدون اشاره به حذف آن ..... ۱۷۶
- پنجم حذف تمام روایت سنت پیامبر صلوسلیم بن ..... ۱۸۰
- ششم جلوگیری از نوشتن سنت رسول الله صلوسلیم نبی ..... ۱۸۲
- هفتم تضعیف روایات و راویان سنت پیامبر صلوسلیمه ..... ۱۸۵
- الف سرزنش کساری که «وصیت» را یادآور شوند ..... ۱۸۶
- چهارم از مؤلفی که احادیث وصیت را از رسول خدا صلوسلیمه ..... ۱۸۸
- ب سرزنش راویان حدیث ..... ۱۹۱
- ج سرزنش پیشوایان حدیث ..... ۱۹۲
- د داستان کشته شدن نسائی یکی از پیشوایان حدیث ..... ۱۹۵
- هشتم سوزاندن کتابها و کتابخانه ها ..... ۱۹۸
- آتش زدن کتابخانه اسلامی بغداد ..... ۱۹۹
- نهم حذف بخشی از خبر سیره صحابه و تحریف آن ..... ۲۰۱
- دهم جایگزینی روایات و اخبار ساختگی به جای حقیقی ..... ۲۰۲
- نوع اخبار و روایات سیف ..... ۲۰۳
- سرایت اخبار سیف از تاریخ طبری به کتابهای تاریخ و علت آن ..... ۲۰۵
- تأملی در علت گزینش روایات صدر اسلام سیف ..... ۲۰۶
- نخست افسانه «اسود عنسری» در روایات سیف ..... ۲۰۸
- بررسی افسانه اُسود عنسری ..... ۲۱۱



۲۱۱	.....دوم افسانه نجوای خسرو با پیامبر در نزد خدا
۲۱۳	.....بررسی افسانه نجوای خسرو با پیامبرصلوسلم8.....
۲۱۵	.....اشاعه این پندار که اسلام با شمشیر و خونریزی گسترش یافت
۲۱۵	.....بزرگنمائیها و دروغهای سیف در اخبار ارتداد
۲۱۶	.....ارتداد عکّ و اشعرین و داستان طاهر ریب رسول خداصلوسلم5.....
۲۱۸	.....طاهر در روایات سیف
۲۲۱	.....نقد و بررسی این خبر
۲۲۴	.....تأملی در روایت سیف درباره «الیس و امغیشیا»
۲۲۸	.....شهرت امام علی علیه السلام «وصی» و مشکل مکتب خلفا در طی قرون
۲۳۰	.....سیف برای معضل مکتب خلفا راه حل می سازد
۲۳۶	.....بررسی این روایات
۲۳۷	.....ساخته ها و تحریفات سیف در روایات گذشته
۲۳۷	.....نخست نمونه های جعل در روایات گذشته:
۲۳۹	.....دوم نمونه های تحریف در روایات گذشته
۲۴۲	.....مقایسه خبرهای سیف با اخبار دیگران
۲۴۳	.....ابوذر در موسم حج، در مری
۲۴۴	.....ابوذر در بیت الحرام
۲۴۵	.....ابوذر در مسجد رسول خداصلوسلم3.....
۲۴۷	.....فشرده اخبار فتنه ها در اواخر عصر عثمان
۲۴۸	.....مقایسه روایات ساختگی سیف با روایات صحیح و نتیجه آن
۲۵۲	.....فشرده بحث انواع کتمان در مکتب خلفا
۲۵۴	.....منشأ اختلاف در روایات منابع اسلامی
۲۵۵	.....نتیجه این بحث ها و حقیقت امر
۲۶۰	.....بازگشت به آغاز بحث وصیت

- شمار اخبار، روایات و نصوصی که برانداختند ..... ۲۶۲
- تعیین وصی با عبارات گوناگون ..... ۲۶۴
- خلیفه پیامبر صلو سلیم ..ع ..... ۲۶۷
- نخست حدیث شکوی ..... ۲۶۸
- دوم نصوص دیگر ..... ۲۷۰
- فراخوان عام برای نصب امام علی علیه السلام و وصایت رسول خدا صلو سلیم ..... ۲۷۲
- خبر مراسم روز غدیر ..... ۲۷۵
- مناشده و سوگند دادن ..... ۲۷۸
- ولایت و اولوالأمر در قرآن کریم ..... ۲۸۱
- الف ولایت «علی» در قرآن کریم ..... ۲۸۱
- اشکائی بر دلالت این آیه ..... ۲۸۲
- ب اولوالامر علی و امامان بعد از او ..... ۲۸۵
- ج حدیث «سفینه نوح» و «حطه بری اسرائیل» ..... ۲۸۷
- امامان اهل البیت علی و فرزندان او پیام رسانان پیامبر خدایند ..... ۲۹۰
- داستان تبلیغ آیات براءت ..... ۲۹۲
- مراد از کلمه «مری» در احادیث رسول خدا صلو سلیم ..... ۲۹۵
- علی علیه السلام علوم رسول خدا صلو سلیم ..... ۲۹۶
- مهدی از اهل البیت علیها السلام ..... ۳۰۸
- الف در حجة الوداع: ..... ۳۰۹
- ب در غدیر خم: ..... ۳۱۰
- ۲ حدیث تعداد امامان علیها السلام ..... ۳۱۲
- حیرت علمای مکتب خلفا در تفسیر این احادیث ..... ۳۱۸
- معرفی امامان دوازده گانه پس از رسول خدا صلو سلیم ..... ۳۲۴
- تنبيه و توضیحی مهم! ..... ۳۲۸

## فصل چهارم فشرده بحث خلافت و امامت در دو مکتب \* واقعیت تاریخی تشکیل خلافت

- در صدر اسلام..... ۳۳۶
- واقعیت تاریخی تشکیل خلافت در صدر اسلام. آغاز کار..... ۳۳۷
- موضع خلیفه عمر..... ۳۳۸
- سقیفه بری ساعده و بیعت با ابوبکر..... ۳۳۹
- بیعت با عمر..... ۳۴۳
- شوری و بیعت با عثمان..... ۳۴۳
- بیعت با امام علی علیه السلام..... ۳۴۵
- اقوال مکتب خلفا درباره خلافت نخست قول خلیفه ابوبکر..... ۳۴۶
- تعریف مصطلحات..... ۳۴۸
- استدلال به کلام امام علی علیه السلام..... ۳۵۷
- جهت گیری سلطه حاکم در طی سیزده قرن گذشته..... ۳۶۳